

باشما تا ابدیت

«بحث و استدلال رؤیت ارواح»



ترجمه:

فریده مهدوی دامغانی

نوشته:

لوئیس انک رامپا

این کتاب ترجمه‌ای است از:

You - Forever

T. Lobsang Rampa

Corgi Books

London 1975

با شما تا ابدیت

نویسنده: لوبسانگ رامپا

ترجمه: فریده مهدوی دامغانی

ناشر: مترجم

چاپ اول: ۱۳۷۲

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شاهین

فیلم وزینگک: فیلم گرافیک

چاپخانه: موفق

مرکز پخش: پخش کیوان ۶۴۶۲۵۷۷

بنام خدا

مقدمه این کتاب بسیار جالب را با نام خداوند عالم هستی آغاز می‌نمایم.

کتاب حاضر، کتابی است در مورد دنیای ماوراء الطبیعه، در مورد علوم منافیزیک «تسهیل شده» و همین طور هم قدرت‌های موجود در هر انسان زمینی. کتابی است برای روشن کردن يك سری مسائل مبهم و شگفت‌انگیزی که هیچ‌گونه توضیح منطقی ندارند، و ممکن است شما خواننده عزیز تا بحال بارها و بارها در مورد آنها از خود با دیگران سؤالانی کرده باشید.

با مطالعه نوشته‌های لوبسانگ رامپا، انسان‌گویی نسیمی از سمت دریا در اطراف خود حس می‌کند و ناگهان دچار شور و شعفی وجدآمیز می‌گردد. با تفکر و اندیشه در مورد گفته‌های این تبتی که هر بار می‌کوشد و اعلام می‌کند که گفته‌هایش تماماً واقعی و راست هستند، به انسان حالتی دست می‌دهد که انگار توانایی بسیاری از کارها را بدست آورده است، و قادر گشته به راحتی احساس قلبی نمندی را در وجود خود حس کند. درست

مثل این که بالوپری بهما ارزانی شده تا به پرواز در یکران دریایم.
کسی که باتقوی و باایمان باشد، بدون تردید از سخنان ابن لامای نبتی
دچار شگفتی و تعجب نخواهد شد زیرا در گوشه‌ای از ذهن یا ضمیر
ناخود آگاه خود درمی‌یابد که روزی، روزگاری شاید براسنی قادر به انجام
خیلی از کارها بوده یا خواهد بود...

رامپا را می‌توان به عنوان یکی از نخستین نویسندگان مطالب
ماورای طبیعی در قرن حاضر نام برد. بعدها، اشخاصی همچون کلستاندا و
دون خوان، «شامان‌های کانادا»، لیندا گودمن، میدنی عمر، و بسیاری از
راهب‌های چینی و مرتاض‌های هندی و روانشناسان آمریکایی و غیره از
راه می‌رسند. البته در قرون گذشته، بارها از هاله تابان و سیروسفرهایی که
انسان در طول خواب انجام می‌دهد، و قدرت تله پاتی و هیپنوتیزم و قوه
روشن بینی و سرنوشت و جبر و اختیار، سخن به میان آمده است، اما این
مطالب یا به صورت اسراری فاش نشدنی بودند، و یا به صورت تعالیمی
بسیار سخت و دشوار که پویندگان مشتاق، اغلب در نیمه‌های راه، خسته
و ناتوان و گاهی بدون درک حقیقت از ادامه مسیر بازمانده‌اند.

لو بسانگ رامپا، تمام این علوم متافیزیک را به گونه‌ای ساده،
روشن، واضح با زمینه علمی نسبتاً طنز آلود، و همچون پدر بزرگی که
می‌خواهد وقایع زندگی را برای نوه کوچک و دل‌بندش تعریف نماید،
بازگویی کند.

به جرات می‌توان گفت هیچکس نیست که از لحن این نویسنده
دوست داشتنی که با دیده‌ای پراغمض به اشتباهات و کمبودهای ما می-
نگرد، خوشش نیاید و به نوشته‌های او جلب نشود. تعلیمات «رامپا»

بی هیچ خودخواهی و احساس برتری از جانب او، در قلب خواننده می نشیند و با تشویقات فراوانی که به کرات در کتاب می کند، جوینده راهم چون دانش آموزی خجالتی و کم‌رو، امید و اطمینان می بخشد.

اینک ده سال است که من با کله‌های این نویسنده آشنایی کامل دارم، اما هرگز فرصتی پیش نمی آمد که ترجمه‌ای از یکی از کتابهای او عرضه نمایم، اما خوشبختانه امروز من نیز به سهم خود یکی از آثار او را که تنها کتاب آموزشی و تعلیماتی او در زمینه سیر و سفر سماوی، تقویت قوه روشن بینی برای مشاهده هاله تابان، و تقویت قوه‌های نهفته دیگر موجود در هر انسان، می باشد، به ترجمه فارسی در آورده‌ام.

کتابهای زیادی در این زمینه اخیراً به چاپ رسیده است، و خواننده‌ای که به این گونه مسائل، هلاقه و افری داشته باشد، به سهولت می تواند پی ببرد که کتابهای به اصطلاح «آموزشی» دیگر که بیش از نود درصد آنها از نویسندگان خارجی خصوصاً شرقی می باشند، تنها تقلیدی ناامیدانه برای خلق کردن آثاری به مانند «رامپا» می باشد و بس. لازم به تکرار است که «رامپا» احتمالاً بایستی به عنوان ابداع کننده مکتب ماورای طبیعی دانست، و او را همچون داج - جی ولز یا «هاگلی» و یا «اورل» خلاق ادبیات متافیزیکی محسوب کرد، زیرا نخستین کتابش «چشم سوم» در سال ۱۹۵۶ میلادی به چاپ رسیده است یعنی در سال ۱۳۳۵ شمسی ادر طی سالیان بعد (حدوداً تا سال ۱۹۷۷) نوزده کتاب برشته تحریر در آورده است که کتاب «با شما تا ابدیت» را می توان به عنوان «گل سرسبد» کتابهایش و به عنوان نقطه اوج نویسندگی «رامپا» دانست از زمان «رامپا» به بعد بود که مردم در کشورهای غربی از واژه‌های «چشم سوم»، هاله

تابان (یا Aura)، کالبد سماوی، کارما و غیره استفاده نمودند. این رامپا بود که بانوشته‌های خود، نویسنده‌گان دیگر را به نوشتن و تفسیر و توضیحات مفصل‌تری، راغب و تشویق نمود.

داستان جالب زندگی «رامپا» را در کتابهای به‌تازگی ترجمه شده‌اش بدون شک مطالعه خواهید کرد، بنابراین توضیحاتی در این باب نخواهم داد. البته لازم به ذکر است که هیچکس دقیقاً نمی‌داند هنگامی که «رامپا» کالبد شخصی به‌نام «سیریل هاسکین» را در سال ۱۹۴۹ تسخیر نمود چند سال سن داشت، و چطور بعد از سال ۱۹۷۷ دیگر هیچ کتابی ننوشت. در پشت جلد کتابهایش همیشه قید می‌شود که «رامپا» به «بعد دیگری» پیوسته است که به‌گونه‌ای واضح تر خبر از مرگ او می‌دهد، اما سال مرگش هنوز بر کسی مشخص نیست، و ناشران خارجی وی نیز هیچ میل ورغبتی ندارند در مورد او اطلاعاتی ارائه بدهند. آنها تا اواخر دهه ۷۰ میلادی آدرس «رامپا» را در کتابهایش چاپ می‌کردند تا علاقه‌مندان او مستقیماً به‌خود وی نامه بنویسند. اما مدتی است که این آدرس را نیز نمی‌نویسند. بطوری که خود من، شخصاً نامه‌ای نوشتم و از انتشارات گورگی (Corgi) در انگلستان، در مورد این نویسنده، سؤالاتی نمودم پاسخ دقیق و واضحی ارائه ندادند و اظهار داشتند: «که با در نظر گرفتن سن او، کمی عجیب به نظر می‌رسد اگر او را هنوز زنده تصور نمایم...»

در کتابهای ترجمه‌شده این نویسنده به‌زبان فرانسه (چاپ ۱۹۹۱) نیز توضیح کوتاهی آمده است که امروزه «رامپا» در خلوت و خفا، به انتشار و گسترش آثارش می‌پردازد، و با جمله‌ای دو پهلو، دقیقاً اعلام نمی‌کنند که آیا هنوز زنده است یا خیر؟ بهر حال اگر بر طبق شرح وقایع زندگی

او به محاسبه پردازیم، او حدوداً بین سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ میلادی چشم به جهان گشوده است، و امروزه می‌بایست بیش از نود سال عمر داشته باشد (حال آنکه از دهه ۶۰ به بعد، او بنا به قول خودش پیرمردی علیل و مفلوج و مبتلا به ناراحتی قلب است که تا به حال دوبار دچار سکنه شده است) بنابراین منطق حکم می‌کند او را به عنوان فردی که ازدنیای زمینی به دنیای باقی پیوسته است در نظر بگیریم...

در این کتاب خواننده به راحتی می‌تواند بر طبق دستورات «رامپا» و بنا به تکرار تأکید آمیزش: «با تمرین زیاده»، داشتن يك زندگي سالم جسمانی و روحی، و بدون دنبال کردن هیچ‌یک از راههای سخت و دشوار ارایه شده در کتب دیگر، قوه‌های مافوق روحی خود را تقویت نموده، و به انجام بسیاری از کارها موفق بشود. در این کتاب نه خبری از انجام ورزش‌های عجیب و غریب است، نه خبری از ذکر اورادی سخت و دشوار (از لحاظ تلفظ و غیره)، و نه خبری از دنبال کردن يك رژیم غذایی سخت و یا حتی پرمش و کرنش در مقابل خدایانی همچون «ویشن» و «کریشن» می‌باشد.

در طی سالیان طولانی دهه ۶۰ و ۷۰ (میلادی) روزنامه‌نگاران آلمانی انگلیسی و آمریکایی، آزار و اذیت بسیار زیادی به این نویسنده روا داشتند و باعث شدند تا «رامپا»، بارها و بارها در بدو آواره شهرها و ممالک مختلف سراسر دنیا بشود. «رامپا» برای خلاصی از دست روزنامه‌نگاران و فرار از دست افرادی شرور که دست از آزار او بر نمی‌داشتند از انگلستان گرفته تا ایسلند و آمریکا، به همسفری رفت. او سرانجام به شهری به نام «کالگاری» واقع در ایالت آلبرتا در کانادا کوچ می‌کند، و در آنجا يك

چند از بهترین آثار خود را به رشته تحریر درمی آورد. بنا به انتظارات خود او، این نویسنده، همانطور که از دوران کودکی، برایش پیش بینی و پیش گویی کرده بودند، زندگی مشقت آمیز و ناراحت کننده ای را دنبال کرد و مدام در ضر و بیماری بسر می برد، و از سوی روزنامه نگاران و مردم کنجکاو، مورد انتقاد و ناسزا و تحقیر قرار می گرفت و منعم به دروغ گویی می شد. تنها با کمک تنی چند از دوستان نزدیک بود که موفق می شد امرار معاش کند و هرگز از بخت و اقبال خوب و روشنی برخوردار نگشت...

یکی از مسائلی که برای دنیای غرب، بخصوص مطبوعات خارجی امری عجیب و غیر منطقی تلقی می شد این بود که اگر او برستی يك لامای تبتی است پس چرا خطوط چهره اش حکایت از يك فرد از کشورهای غربی و اروپایی می کند، و چطور این شخص که ادعا می کند از پدر و مادری تبتی زاده شده است و بزرگ شده آنجا است، سر از کشور انگلستان درمی آورد؟ اساساً چرا چندین نام و اسم مختلف بر خود دارد؟ پاسخ او بنا به مقدمه کتاب چشم سوم او در انتشارات بالانتین (Ballantine) چنین است:

«... از آنجایی که روزنامه نگاران انگلیسی و آلمانی بر علیه من يك مبارزه مطبوعاتی شروع نمودند و هیچك از گفتارم را باور نمی کنند و بدتر از آن اجازه نمی دهند مقاله ای برای اثبات گفته هایم به عنوان دفاعیه در روزنامه های شان چاپ کنم، اعلام می دارم که من يك لاما و يك پزشك و طبیب تبتی هستم که در کشور چین به دانشگاه رفتم و بعد، از آنجایی که کالبد قبلی ام کاملاً فرسوده شده بود، (آنهم به خاطر شکنجه هایی که در طول جنگ به وسیله ژاپنی ها و روس ها تحمل نمودم) ناچار گشتم بر کالبد

شخصی که راغب به مرگ بود، و قبل از اسنادانم در تب، به وسیله نیروهای ماورای طبیعی، او را در کشور انگلستان یافته بودند قدم نهادم و کالبد این فرد را اشغال و تسخیر نمودم. همانطور که همه می دانند، این امر در خاور دور، يك عمل شناخته شده و مرسوم است، یعنی ذهن قوی قادر است بر ذهن و کالبد شخصی دیگر غالب شود، و آن کالبد را تحت کنترل خود دریاورد...»

مساجراهای رامپا و از سفر به دیگر سو» و «آتش درون» نیز شگفت انگیز تر و خواندنی تر است، و دنبال کردن از تعالیمش، به مراتب راحت تر و بهتر است.

این نویسنده که بسیار معتقد و با ایمان است، مدام در کتابهایش اعلام می کند: دروغ نگوئید، غیبت نکنید، به دیگران خوبی و احسان کنید، از خوردن و نوشیدن هر چیز حرام پرهیز نمایید تا بتوانید فردی سالم و مفید برای جامعه باشید، و قادر به تقویت و شکوفای روح و یا کالبد سماوی و کالبد جسمانی خود باشید.

... و مگر این هدف خانی هر يك از ما نیست که بتوانیم نه تنها در عالم بعد از مرگ، بلکه در همین دنیای خاکی خودمان از زندگی بهره‌ر، و خوب و رضایت بخشی برخوردار باشیم؟

مگر این آرزوی پنهانی و باطنی هر يك از ما نیست که در کلاس درس زندگی، نمره‌ای عالی و شایسته بگیریم و به عنوان فردی بی‌آزار، شریف، و محبوب دیگران قرار بگیریم؟ امیدوارم آن دسته از کسانی که به مطالب این کتاب اعتقاد دارند، از تعلیمات «رامپا» در نهایت بهره ببرند. ... و آن دسته از کسانی هم که بی هیچ اعتقادی نوشته‌های این

کتاب حاضر را می‌خوانند، از مطالب موجود در آن «بهر حال» لذت ببرند و مترجم را به خاطر اشتباهاتی که ممکن است در ترجمه کرده باشد، ببخشند. لحن و استیل نویسنده‌گی را امراء با دیگران فرق دارد، بالطبع من نیز موبه‌مود دقیقاً به لحن گفتار خود نویسنده، متن را ترجمه نموده‌ام. امیدوارم در کتابهای بعدی که از این نویسنده به‌یاری خداوند ترجمه خواهم کرد، شما را بیشتر با عقاید او آشنا سازم.

فریده مهدوی دامغانی

مقدمه نویسنده

نام من سه‌شنبه لوبسانگ رامپا است. این تنها نام من، و تنها اسم قانونی من است. من هیچ نام دیگری را به عنوان نام خود نمی‌شناسم. نامه‌های فراوانی بدستم می‌رسند که در آن‌ها، مجموعه‌های عجیبی از يك سری نام‌های مختلف دیده می‌شود. آن نامه‌ها، بدون استثناء بدون زباله‌دان ریخته می‌شوند، زیرا همان‌طور که قبلاً گفتم، تنها نام من سه‌شنبه لوبسانگ رامپا است.

تمام کتابهای من درست و حقیقی، و عاری از دروغ هستند. تمام ادعاهایم واقعی و بجا هستند. سال‌ها قبل، جراید و مطبوعات انگلستان و آلمان، يك سری مبارزات سختی بر علیه من آغاز نمودند، آنهم در يك مقطعی از زمان که من ابداً قادر به دفاع از خود نبودم، زیرا من در آن موقع از بیماری انسداد شریان قلب، روبه‌مرگ بودم. مرا بی‌هیچ رحم و شفقتی و در کمال بی‌انصافی مورد آزار و شکنجه و تحت تعقیب قانونی قرار دادند.

در واقع، تعداد معدودی از این افراد، نسبت به من احساس حسادت

می کردند، بنابراین يك سری «مدارك» دال بر مجرم بودن من جمع آوری نمودند. اما نکته مهم در اینجاست که این «جمع آوری کنندگان مدارك»، در هیچ موقعی، سعی در ملاقات با من نکردند! این عجیب و غیر معمول است که به شخص «متهم و مجرم»، امکانی برای دفاع از خود ندادند، تا آن شخص بینوا قادر به بازگو نمودن داستان واقعی اش گردد. تاهنگامی که ثابت نگردد شخصی مجرم می باشد، بیگناه تلقی می شود. اما از سوی دیگر، هرگز ثابت نشد من فردی مجرم و گناهکار می باشم، ضمناً هرگز به من اجازه ندادند تا واقعی بودن ادعاهایم را به اثبات برسانم.

مطبوعات و جراید انگلیسی و آلمانی، هرگز قبول نکردند، من درستون های روزنامه هایشان، مطلبی بنویسم و چاپ کنم، بنابراین در يك موقعیت ناراحت کننده و بداقبالی قرار گرفتم: خود به خوابی آگاه بودم که بیگناه و راستگو هستم، اما قادر به ابراز و بازگو نمودن این مطلب نبودم. یکی از شبکه های مهم تلویزیونی به من پیشنهاد مصاحبه ای داد، اما آنها اصرار می ورزیدند که من بایستی آن مطالبی را ابراز و بیان کنم که آنها عقیده داشتند بایستی از همان نخست می گفتم: بگونه ای ساده تر: يك مشت دروغ و چرندیات... من خواستار بازگو کردن حقایق بودم، بنابراین اجازه ندادند در پشت صفحه های تلویزیون ظاهر گردم.

اجازه بدهید باز هم اعلام کنم که تمام گفته ها و نوشته های من واقعی و درست هستند، تمام ادعاهایی که کرده ام حقیقی هستند. ملت بخصوصی که مرا وادار به این پافشاری می سازد، به این خاطر است که در آینده ای نزدیک، افراد و اشخاص دیگری که به من شباهت خواهند داشت، ظاهر خواهند شد، و من بهیچوجه مایل نیستم آنها نیز، همچون من، با این همه

درد و ناراحتی و خصومت رو برو گردند و با يك همچون نفرت و تحقیر شدیدی مواجه شوند.

عده زیادی از مردم، اوراق و مدارك كاملاً اصلی مرا از نزد يك مشاهده نموده‌اند. این اوراق ثابت می‌کنند كه من يك لامای و الامر به در «پوتالا»، و در پایتخت تبت یعنی در «لها سا» بوده‌ام.

این مدارك، گواهی می‌دهند كه من يك پزشك واقعی هستم كه در كشور چین آموزش دیده‌ام. با وجود آنكه همین اشخاص، اوراق مرا دیده‌اند، با دخالت‌های بیجای مطبوعات و جراید، گاهی «از خاطر می‌برند» كه من کیستم...

بنابراین خواهش می‌کنم با خواندن کتابهای من، به خاطر داشته باشید كه تمام مطالب ذكر شده، حقیقت دارند و اطمینان كامل داشته باشید. من همانی هستم كه ادعا می‌کنم. می‌پرسید کیستم؟ کتابهایم را بخوانید، آنوقت خواهید فهمید!

ت. لوباتك - رامبا

راهنمایی‌ها و تعلیماتی برای پویندگان

ما، یعنی من و شما، فرار است با یکدیگر شروع بکار کنیم بطوریکه رشد و پرورش روحی و مافوق روحی شما، باز هم پیشرفت بیشتری داشته باشد. بعضی از دروس این کتاب، از دیگر دروس سخت‌تر و پیچیده‌تر خواهند بود و مدت بیشتری را باید صرف آنها بکنید. اما این دروس ابداً در نگارش، سخت و دشوار نیستند و به اصطلاح بدون آب و تاب نوشته شده‌اند. تا آنجایی که امکان داشت، کوشیده‌ام یک سری مطالب «درست و حسابی» برایتان نوشته، و از هر نوع بحث‌های عجیب و غریب و یا غیر ممکن اجتناب نموده و زیاد در حاشیه صحبت ننمایم.

برای مطالعه و انجام این دروس، سعی کنید یک شب بخصوصی را در هفته برای خود انتخاب کنید. بکوشید این عادت را پیدا کنید که این دروس را در ساعات بخصوصی، در محل بخصوصی و در روز بخصوصی انجام دهید. تنها خواندن و مطالعه دروس کافی نیست، لازم است که شما افکار و مطالب ذکر شده‌ام را به درستی در ذهن و مغز خود جا داده و آنها را بخوبی درک کنید. بسیاری از مطالب می‌توانند برایتان

خیلی عجیب باشند، ولی نظم و انضباط ذهنی که از يك سری عادات منظم پدید می آید، كمك بیشتری به شما خواهد كرد.

محل مخصوصی برای خود در نظر بگیرید: مثل اتاقی که از دیگر قسمت های منزل جدا باشد و می توانید در آنجا از آرامش و راحتی کمالی برخوردار باشید. زیرا اگر حالتی راحت و آسوده داشته باشید، خیلی سریعتر می توانید مطالب را بیاموزید. اگر ترجیح می دهید بر روی زمین یا تختی دراز بکشید. اما بهر حال سعی کنید در حالتی قرار بگیرید که کوچکترین فشار و انقباضی به عضلات و ماهیچه های بدنتان وارد نآید. طوری راحت و آسوده باشید و طوری انبساط خیال پیدا کنید که بتوانید تمام فکر و ذهن و توجهتان را به دستورات داده شده متمرکز و معطوف سازید و از اندیشه ای که در پس این کلمات است، بخوبی آگاهی پیدا کنید. اگر حالتی گرفته و منقبض داشته باشید، بیشتر فکر و آگاهی و احساسات شما، صرف لمس کردن همین احساس فشار و انقباض خواهد شد! بایستی دقت کنید و مطمئن بشوید که به مدت یک ساعت، یاد و ساعت یا هر مدت زمانی که خواندن دروس برایتان وقت می برد، از آرامش و تنهایی کاملی برخوردار خواهید بود و هیچکس مزاحمتان نخواهد شد و رشته اندیشه ها و افکارتان را از هم پاره نخواهد کرد.

در اتاقی که حضور دارید (یعنی همان اتاق مخصوص کلرئان) در را محکم ببندید. حتی ترجیحاً آنرا قفل کنید، بعد هم پرده ها را طوری بکشید که روشنائی و نور خارج از اتاق موجب حواس پرتی شما نگردد. تنها يك چراغ در این اتاق روشن کنید، آنهم يك لامپ مطالعه ضعیف که بایستی تا حدودی در پشت سر شما قرار بگیرد. این موجب خواهد شد تا

روشنایی کافی و تا حد لزوم شما فراهم گردد، بطوریکه بقیه افاق در يك حالت سایه روشن مناسب و مطبوعی قرار بگیرد.

دراز بکشید، پا به هر وضعیت و شکلی که برایتان به معنی استراحت و انبساط عضلات است در بیاید. برای دقایقی اعصابتان را آرام کنید و چندین مرتبه نفس عمیق بکشید: (سه نفس عمیق پشت سر هم)، سپس نفستان را برای سه یا چهار ثانیه نگه دارید، بعد مجدداً آنرا از ریه خارج کنید و این کار را به مدت سه یا چهار ثانیه طول بدهید. برای چند ثانیه آرام و قرار بگیرید و نازده در آنوقت کتاب حاضر را در دست بگیرید و شروع به مطالعه آن بکنید. نخست مطالب ذکر شده را با حالتی بی دغدغه و خاطر آسوده بخوانید. فقط کافی است آنرا همچون مطالب درج شده در يك روزنامه یا مجله بخوانید.

هنگامی که این کار را انجام دادید، برای دقایقی مکث کنید تا اجازه دهید مطالبی را که بصورت تقریباً «سطحی» مطالعه کرده اید، در ذهن ناخود آگاه شما جای بگیرند. سپس این کار را از اول آغاز کنید. با دقت و موبه مو به نکات و دستورات دروس کتاب توجه نمایید: سطر به سطر و لغت به لغت. چنانچه مطلبی موجب پیش آمدن سؤالاتی در ذهنتان شد، بلافاصله آنرا در کاغذی و یا در دفترچه ای که به همین مناسبت تهیه کرده اید، یادداشت کنید. سعی نکنید چیزی را بخاطر بسپارید و آنرا حفظ کنید. هیچ لزومی ندارد که خودتان را اسیر و برده جملات چاپ شده بر روی کاغذ کنید. هدف اصلی این دروس، این است که مطالب را در ضمیر ناخود آگاهتان وارد نمایید. يك کوشش آگاهانه برای آزر کردن مطالب، اغلب جوینده را نسبت به معنای واقعی و کامل کلمات و جملات

کورو ناپنا می سازد. قرار نیست داخل یک جلسه امتحان بشوید و همچون یک طوطی بعضی از جملات را تکرار کنید. وظیفه شما کسب دانش و یک سری اطلاعات و معلوماتی است که بتواند شما را از محدودیت های جسمانی و فیزیکی تان رها سازند و شما را قادر سازند بخوبی بفهمید بدن و کالبد انسانی دقیقاً چیست و از چه تشکیل شده است. و نهایتاً هدف زندگی در روی این کره زمینی را برای شما مشخص نماید.

هنگامی که دوباره به سراغ دروس قبلاً مطالعه شده برمی گردید، به یادداشت های تان نگاهی بیندازید و در مورد نکاتی که شما را به پرسیدن سؤالاتی از خود واداشته اند، به تفکر و اندیشه پردازید. نکاتی که برای تان گنگ و مبهم است، با فکر و تعمق، روشن و واضح گردانید. این خیلی راحت و ساده است که برای من یادداشتی بنویسید و پاسخ سؤالات تان را دریافت دارید. اما این کار باعث نخواهد شد مطالب، کاملاً به ضمیر ناخود آگاهتان داخل شده و در آنجا نفوذ یابند. خیلی بهتر و لطیف تر است که شما خودتان، به سؤالات تان پاسخ دهید.

بهر حال شما نیز بایستی به سهم خود کاری را انجام دهید. هر چیزی که ارزش داشتن داشته باشد، ارزش زحمت کشیدن را نیز دارد. چیزهایی که بطور رایگان داده می شوند، معمولاً به این جهت داده شده اند که هیچگونه ارزشی برای آن شخص نداشته است و حتی از نقطه نظر مادی نیز فاقد اهمیت بوده است! شما بایستی در بجهت ذهنتان را باز کنید. شما بایستی خواستار و راغب فراگیری و پذیرش دانشی جدید و نوین باشید. شما بایستی «مجسم سازید» که این دانش دارد بصورت جریانی، در شما جاری می گردد. این را به خاطر بسپارید: «انسان هر طور که بیندیشد، همانگونه نیز هست.»

« هو »

درس اول

پیش از آنکه بکوشیم ماهیت «باطن رفیع»^۱ را دریابیم، و آن را با علوم «غیبی» و مربوط به ماوراءالطبیعه مورد بررسی قرار دهیم، بایستی مطمئن شویم که نخست ماهیت و طبیعت بشر را درک می‌کنیم. در این درس، من از واژه بشر یا «انسان»^۲ برای نشان دادن مرد وزن استفاده خواهم کرد. بگذارید برای اولین و آخرین بار، بطور مشخص و واضح اعلام کنم که زن‌ها با مرد‌ها، در هر مسأله‌ای که در ارتباط با دانش متافیزیک و درک این مطالب، و قوه ادراک مافوق حسی باشد، هیچ فرق و تفاوتی ندارند، و کاملاً با آنها برابر و یکسان می‌باشند. در واقع اگر بخواهیم در راست و صادقانه صحبت کنیم، باید بگوییم که زن‌ها به مراتب دارای هاله تابان روشن‌تر و درخشان‌تری هستند، و قابلیت بیشتری برای درک و

1- Over Self 2- Man

کاربرد از جنبه‌های مختلف و متنوع متافیزیک را دارا می‌باشند.

زندگی و حیات چیست؟

راستش را بخواهید، هر چیزی که «باشد» وجود خارجی داشته باشد، به مفهوم حیات و هستی است. حتی موجودی که ما معمولاً نسبت «مُرده» را به او می‌دهیم، زنده است. ممکن است شکل و قیافه طبیعی حیاتی‌اش متوقف شده باشد (زیرا به این ترتیب است که می‌توانیم واژه «مُرده» را رویش بگذاریم) اما با توقف و خاتمه یافتن این «حیات» بخصوص، یک شکل حیاتی تازه‌ای بدنبال آن جایگزین گشته است. بنابراین، این مراحل انهدام، خود خالق نوعی زندگی و حیات مخصوص به خود است!

هر چیزی که وجود داشته باشد، دارای ارتعاشات مخصوصی است. همه چیز از مولکول‌هایی که در یک حالت حرکت مداوم و دائمی هستند، تشکیل شده‌اند.

ترجیح می‌دهم بجای «اتم» از «مولکول» استفاده کنم، زیرا این دروس، تعلیماتی در زمینه متافیزیک است، نه تعلیماتی در زمینه فیزیک یا شیمی.

من بجای بحث و توضیح در مورد یک سری جزئیات میکروسکوپی که در این مبحث بی‌جا تلقی می‌شوند، سعی دارم یک «تصویر کلی» را ترسیم نمایم.

شاید بهتر باشد چند جمله‌ای در مورد مولکول‌ها و اتم‌ها توضیح بدهم تا بعضی از خوانندگان مشکل‌پسند را که ممکن است برایم نامه

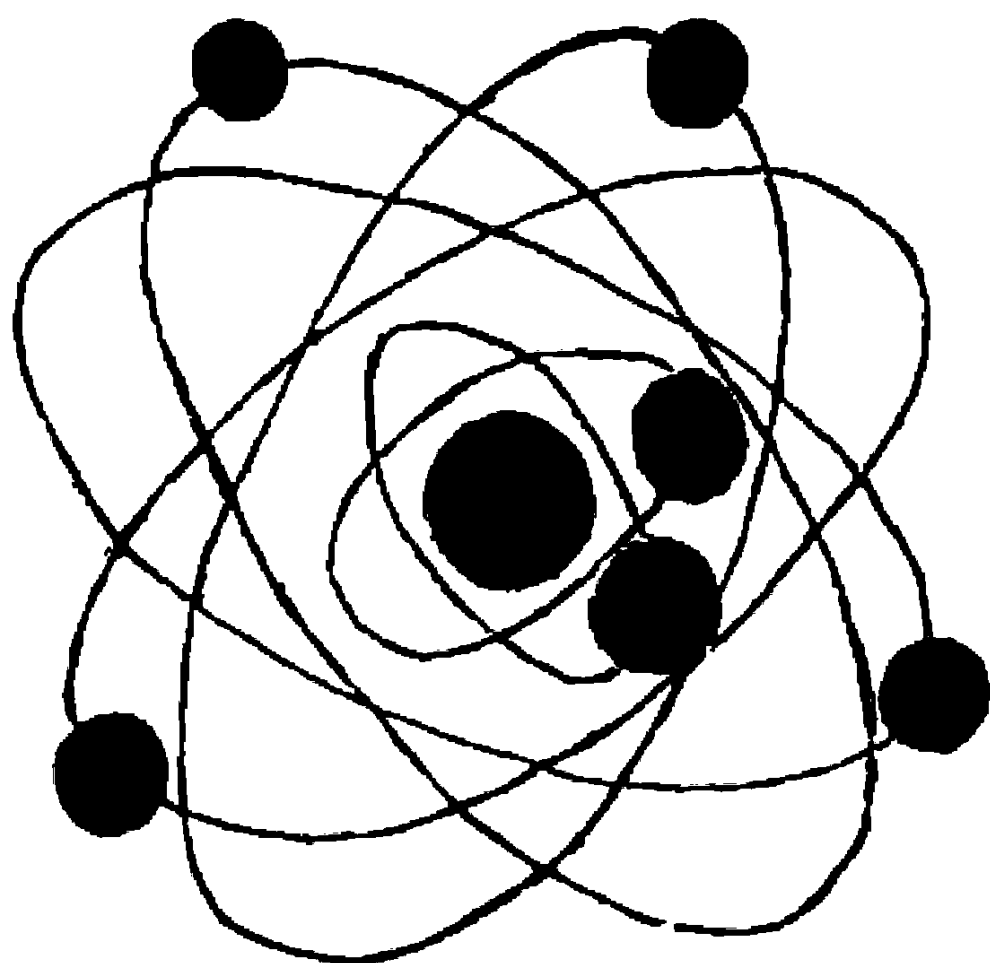
بنویسند، و مقداری اطلاعات به من ارائه دهند آرام نمایم. اطلاعاتی که بنده نیز از آنها بخوبی آگاه و باخبر می باشم!

مولکول ها خیلی خیلی کوچک هستند، اما می توان آنها را به وسیله میکروسکوپ های الکترونی مشاهده کرد. ضمناً آن دسته از افرادی هم که در هنرهای متافیزیکی تمرین دیده اند، بدون میکروسکوپ قادر به مشاهده آنها می باشند.

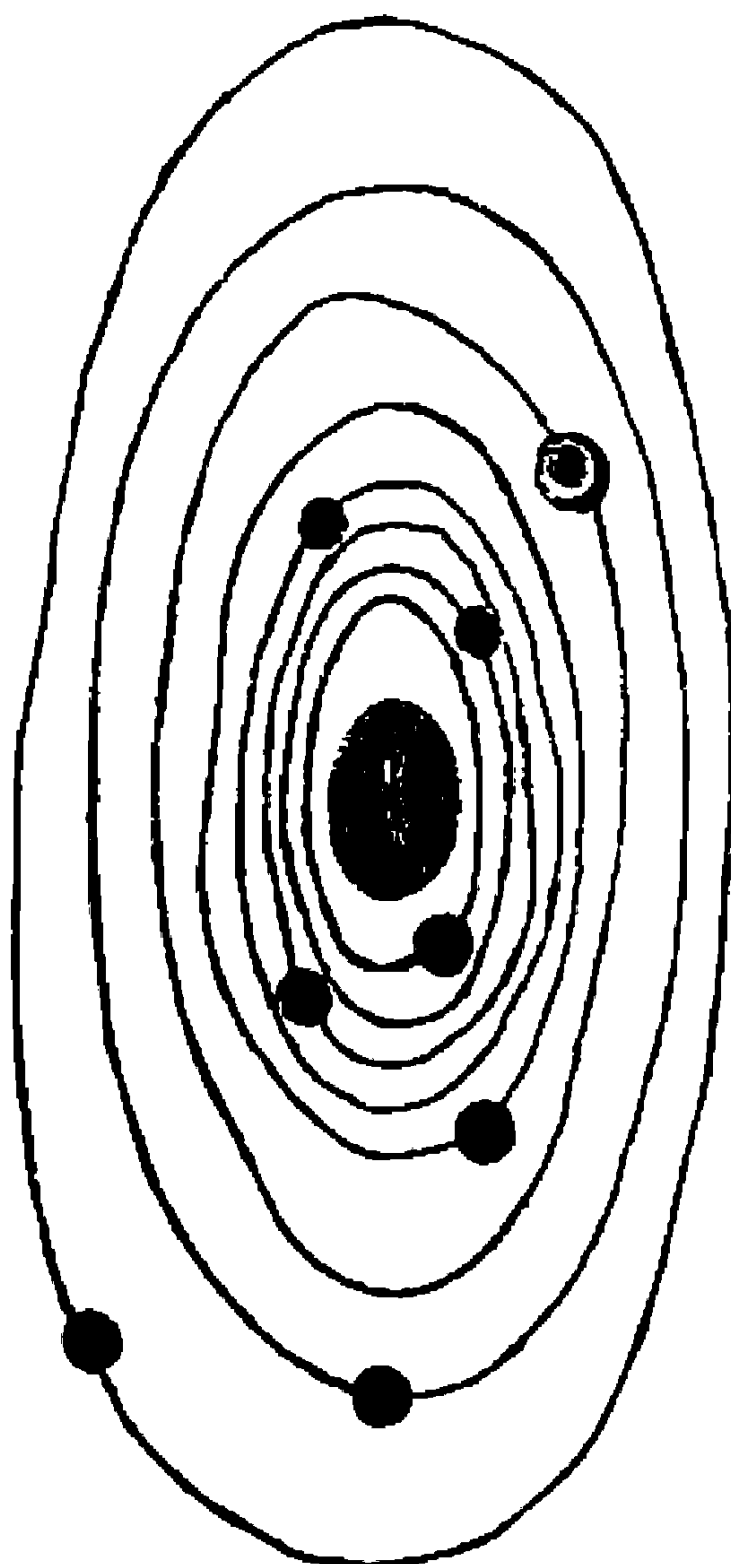
بنا به توضیحات دائرة المعارف: «يك مولكول، كوچكترين قسمت از يك ماده ای است که قادر به داشتن حیات و هستی مستقل و مجزا می باشد، و در عین حال از تمامی خواص این ماده برخوردار است و آنرا در خود دارد. با وجود آنکه مولکول ها کوچک هستند، معیناً از ذرات و قسمت های باز هم کوچکتری تشکیل شده اند که به آنها «اتم» می گویند.»

«اتم» عین يك منظومه شمسی مینیاتوریزه شده می باشد. هسته مرکزی «اتم»، نشانگر خورشید منظومه شمسی ما است. در اطراف این به اصطلاح «خورشید»، الکترون هایی می چرخند که شباهت زیادی به سیارات متفاوت و مختلف منظومه شمسی ما دارند. درست به مانند منظومه شمسی، واحد «اتم»، اکثراً يك فضای خالی می باشد!

در صفحه مقابل، در تصویر شماره ۱، اتم «کربن» را می توانید مشاهده کنید، البته چنانچه آنرا چندین هزار مرتبه بزرگتر از اندازه معمولش کرده باشند. تصویر شماره ۲ هم منظومه شمسی ما را به شما نشان می دهد. هر ماده ای، دارای میزان و تعداد متفاوتی از این «الکترون ها» می باشد، که در اطراف هسته مرکزی یا «خورشید» شان، به گردش و چرخش می پردازند.



(تصویر شماره ۱) الم کرین



نمودار شماری (۲) منظومه شمسی

برای مثال «اورانیوم» دارای نود و دو «الکترون» است، حال آنکه «کربن» دارای تنها شش الکترون است؛ یعنی دو الکترون به هسته مرکزی نزدیک می‌باشند و چهار الکترون دیگر، در فاصله بیشتری از آن به چرخش مشغولند. اینک بیایید و هر مطلبی را جمع به‌واتم‌ها را فراموش کنیم و به «مولکول‌ها» بپردازیم...

انسان، از توده‌ای از مولکول‌هایی که با سرعتی شدید بدور خود می‌چرخند، تشکیل شده است. به نظر می‌رسد که انسان، جامد و قابل لمس است. فشار دادن انگشتی به پوست و رساندن آن انگشت به استخوان‌ها، کار سهل و ساده‌ای نیست. با این وجود، این حالت جمود و استحکام، تنها خیال‌وپنداری واهی است که به انسان‌ها تلقین شده است.

موجودی بی‌نهایت کوچک را در نظر مجسم سازید که می‌تواند در فاصله‌ای نسبتاً دور از گالبد و بدن جسمانی انسان قرار بگیرد و به آن نگاه کنید. آن موجود بدون تردید يك سری خورشیدهای در حال چرخش، يك توده ابر مانند مارپیچی و يك سری جریانات و نوارهایی شبیه به «راه‌شیری» مشاهده خواهد کرد.

در قسمت‌های نرم بدن: گوشت و پوست، مولکول‌ها به‌شدیدی پخش و پراکنده می‌باشند. در قسمت‌های سخت و سخت بدن: مثل استخوان‌بندی و اسکلت تن، مولکول‌ها از يك حالت تراکم و فشار بیشتری برخوردارند و انگار به یکدیگر چسبیده و شکل يك انبوه زیادی از ستارگان را که در کنار هم قرار گرفته‌اند، در نظر مجسم می‌سازند.

سمی کنید خود را در نوك يك كوه، در يك شب شفاف و بی‌ابر مجسم نمایید. شما تنها هستید و از هر نور و چراغ شهری یا ماشینی دور

هستید (زیرا چراغ و روشنایی شهرها باعث می‌شوند به آسمان شبانه منعکس گردند و موجب پدید آمدن يك نوع انعکاس نور از قطرات آویزان شده رطوبت، می‌شوند و کاری می‌کنند تا آسمان حالتی کدر و تاریکدا نماید. به همین خاطر است که رصد خانه‌ها را معمولاً در نقاطی دور افتاده و دور از شهرها می‌سازند.)

فرض کنید، روی نوك كوه مخصوص خودتان ایستاده‌اید؛ در بالای سرتان، ستارگان با وضوح تمام می‌درخشند و برق می‌زنند. شما به آنها خیره می‌شوید، درحالی که درمقابل چشمان شگفت‌زده‌تان، در رشته‌ای منظم و بایسان ناپذیر، مشغول به چرخش و گردش می‌باشند. کهکشان‌هایی عظیم و لایتناهی در مقابل دیدگانتان گسترده شده‌اند. انبوهی از ستارگان، تاریکی و ظلمت آسمان شبانه‌تان را مزین نموده‌اند. در آسمانی بی‌پایان، نواری بنام «راه شیری»، همچون مسیری وسیع و دودی و غبار آلود، درمقابلتان ظاهر می‌گردد؛ ستاره‌ها، جهان‌ها، سیارات، مولکول‌ها... به این ترتیب، آن موجود میکروسکوپی که چند لحظه پیش درموردش حرف می‌زدیم، شما را هم به این گونه مشاهده می‌کند!

ستاره‌های آسمان که همچون نقطه‌هایی از نور و روشنایی در برابرتان ظاهر می‌گردند. دارای فضاهایی بی‌نهایت پر فاصله از یکدیگر می‌باشند. در بالای سرتان، میلیاردها و میلیاردها ستاره هست، با این وجود، در هنگام مقایسه با فضای خالی و عظیمی که میانشان هست، به نظر كوچك و ریز و ناچیز می‌آیند.

با داشتن سفینه‌ای در اختیار خود، انسان می‌تواند بدون آنکه حتی با یکی از آنها برخورد و تماس یابد، از میانشان عبور کند. حال فرض

بگیرید که شما قادرید فضاهاى خالى موجود میان ستارگان را پر نموده
واز بین ببرید، (یعنی همان مولکولها را) آنوقت چمى بینید؟ آیا آن
موجود میکروسکوپی هم که دارد شمارا از نقطه‌ای دور دست نماشا می-
کند: به این مطلب می اندیشد؟...

ما می دانیم که تمام آن مولکولهایی که آن موجود كوچك و
میکروسکوپی می دید، همانا خود ما بودیم. پس بنا بر این، شكل و طرح
نهایی تشکیلات ستارگان آسمان ها چگونه و به چه ترتیب است؟ هر انسانی
خود بمنزله يك كهكشان است. كهكشانی که در آن سیارات (یا مولکولها)
بدور يك هسته مرکزی (یا خورشیدی) می چرخند. هر تخته سنگی، هر
ترکه‌ای. هر قطره آبی، از مولکولهایی تشکیل شده اند که در يك حرکت
دائمی و پایان ناپذیری قرار دارند.

انسان هم از مولکولهایی که در حرکتی مداوم هستند، پدید آمده
است. این حرکت باعث تولید يك نوع الكتریسته می گردد، که با پیوستن
ویکی شدن با «الكتریسته‌ای» که به وسیله «باطن رفیع» تولید می گردد،
موجب پدید آمدن «حیات و هستی با قوه ادراك» می شود.

در اطراف قطبهای كره زمین، طوفانهای مغناطیسی باعث
شعله ور شدن و بروز يك روشنائی خیره كننده می گردند، بطوریکه باعث
پدید آمدن «فجر و شفق شمالی» می گردند، آنهم با پیدایش تمامی نورهای
رنگارنگش...

در اطراف تمام سیارات (و مولکولها) تابش و تشعشعات مغناطیسی
با دیگر پرتوها و تشعشعات، مخلوط شده و فعل و انفعالهای داخلی ایجاد

نموده و بر یکدیگر تأثیر می گذارند، حتی با تشمعانی که از مولکولها و دنیاهای دیگر اطراف تأیید شده باشد.

بنابراین ضرب المثل: «هیچ انسانی، جهانی واحد در درون و وجود خود دارا نمی باشد» بخوبی صدق می کند! هیچ جهان، یا مولکولی نمی تواند بدون دیگر مولکولها یا جهانهای دیگر وجود داشته باشد. هر موجودی، جهانی و یا مولکولی، بستگی به وجود هستی دیگر مخلوقات، دنیاهای مولکولها دارد و به آنها وابسته می باشد. فقط به این ترتیب است که می تواند به حیات شخصی خود ادامه دهد.

این را نیز باید در نظر گرفت که گروههای مولکولی از تراکم و خلط متفاوتی برخوردارند. آنها در واقع عین همان گروهها و تجمعات ستارگانی می مانند که در آسمان نظاره گر آنها می باشیم. در بعضی از قسمت های عالم هستی، نقاطی یافت می شود که به وسیله ستارگان یا سیارات یا دنیاهای معدود و کمی، پر شده اند: مثل نمونه بارز: راه شیری. به همان ترتیب، سنگ یا صخره ای ساده نیز می تواند نشانگر یک کهکشان و یا مجمع الکواکب بسیار متراکم و شلوغی باشد. برعکس آن، هوا، از مولکولهای کمتری برخوردار است. در واقع، هوا از میان بدن ما می گذرد و علناً از میان رگ و ریشه های ریه هایمان عبور می کند و داخل جریان خونی ما می شود. در مافوق هوا، فضا وجود دارد: محلی که توده ای از مولکولهای هیدروژن، به گونه ای وسیع و شدید، پخش و پراکنده اند. فضا، بنا به تصورات اکثر مردم، خالی نیست، بلکه مجموعه ای است از مولکولهای بی نهایت «جنبنده» و «متحرک» هیدروژن و طبعاً، ستارگان و سیارات و دنیاهایی که از همین مولکولهای هیدروژن هم

تشکیل شده اند.

بسیار واضح است که چنانچه شخصی دارای مجموعه عظیمی از گروههای مولکولی باشد، بنابراین مشکل بهرآسانی بزرگی برای هر موجود دیگر محسوب می شود که از میان این تجمعات و گروهها بگذرد و عبور کند. اما موجودی که بنام «روح» یا «شیخ» مشهور شده است، و دارای مولکولهایی بی اندازه مجزا و دور افتاده و پرفاصله از یکدیگر است، به سهولت می تواند از يك دیوار آجری نیز بگذرد.

سعی کنید به آن دیوار آجری نیز، به عنوان چیزی که بهرآسانی «هست» بیندیشید: یعنی مجموعه ای از يك سری مولکول، چیزی شبیه به توده یا ابری از خاك که در هوا، معلق مانده است. با وجود آنکه نامحتمل به نظر می رسد، در آن دیوار آجری نیز فضایی میان هريك از مولکولها وجود دارد. درست عین فضایی که میان ستارگان هست... و چنانچه موجوداتی آنقدر ریز پیدا می شدند و یا مولکولهایشان آنقدر از هم فاصله داشت، بدون شك می توانستند از میان مولکولهای همان دیوار آجری، بدون لمس هیچيك از مولکولها، بگذرند و رد شوند! این به ما اجازه می دهد که بفهمیم چگونه يك «شیخ» قادر است در يك اتاق در بسته بر ما ظاهر شود و چگونه قادر است بی هیچ زحمتی از میان دیواری سفت و محکم عبور نماید. همیشه همه چیز نسبی است. دیواری که ممکن است برای شما جامد و سفت باشد، ممکن است برای يك «شیخ» یا موجودی از دنیای «سماوی»^۱ جامد نباشد. اما به این مطالب بعداً رسیدگی خواهیم کرد.

۱ - Antrel منظور بدن سماوی ما است که در هنگام خواب، کالبد جسمانی

را ترك می کند. م

درس دوم

کالبد انسان، طبعاً، از مجموعه‌ای از مولکول‌ها تشکیل شده است، همانطور که در درس پیشین مشاهده کردیم. برای موجود بسیار ریز و کوچکی همچون بك «ویروس»، مابین مجموعه‌ای از مولکول‌ها هستیم، با این وجود، ما خود ناچاریم موجود بشری را همچون مجموعه‌ای از مواد شیمیایی نیز در نظر بگیریم.

بك انسان از بسیاری از مواد شیمیایی تشکیل می‌شود. بدن آدمی ضمناً از آب نیز تشکیل گشته است. اگر تصور می‌کنید این مسأله، بهر شکلی که ممکن است، با درس قبلی مغایرت دارد، این را در خاطر بسپارید که حتی آب، نیز از مولکول تشکیل شده است. چنانچه قادر می‌شدید به بك «ویروس» حرف زدن بیاموزید (۱)، بدون شك به شما می‌گفت که شاهد مولکول‌های آبی بوده است که عین قلوهای سنگ در کنار ساحل دریایی، در اطراف یکدیگر برخورد می‌کرده‌اند!

حتی موجودی کوچکتر از «ویروس» ممکن بود به شما بگوید که

مولکول‌های هوا، اورا بیاد شن‌های کنار ساحل دریا می‌اندازند. اما فعلاً، بیشتر به خواص شیمیایی بدن می‌پردازیم.

اگر به يك مغازه بروید و برای چراغ قوه تان يك باطری بخرید، يك لوله‌ای از جنس «روی» به شما می‌دهند که در مرکز آن يك الکتروود کربن قرار یافته (که شاید به ضخامت و کلفتی يك مداد باشد) به همراه آن، يك سری مواد شیمیایی باشد تمام، میان قسمت بیرونی آن لوله روی، و کربن مرکزی سرباطری فشرده شده است. داخل این لوله کاملاً خیس و مرطوب است و طبعاً بیرون آن خشک می‌باشد.

شما این باطری را در چراغ قوه تان می‌گذارید و هنگامی که کلیدی را فشار بدهید، چراغ روشن می‌گردد. آیا می‌دانید چرا؟ تحت بعضی از شرایط، فلزات و کربن و مواد شیمیایی دیگر، با همدیگر و بطور شیمیایی، واکنش نشان می‌دهند تا چیزی را پدید بیاورند که ما نام آنرا «الکتریسته» گذاشته‌ایم. این لوله با مواد شیمیایی درونش و با سرب کربنی‌اش، باعث تولید شدن «الکتریسته» می‌گردد، اما در باطری آن چراغ قوه هیچ نوع الکتریسته‌ای وجود ندارد، بلکه برعکس فقط يك مجموعه‌ای از مواد شیمیایی می‌باشد که تحت يك سری شرایط آماده‌اند کار خود را انجام دهند.

اکثر مردم شنیده‌اند که قایق‌ها و کشتی‌های مختلفی باعث تولید الکتریسته می‌باشند. آنها اینکار را از طریق فقط «حضور داشتن» در آب شور، به انجام می‌رسانند! برای مثال، تحت يك سری شرایط: قایق یا يك کشتی که در دریا حرکتی نمی‌کند و در گوشه‌ای شناور است، قادر است يك جریان الکتریکی میان دو سینی فلزی متفاوت از هم که در کنار

يكديگر قرار گرفته باشند، توليد نمايد.

متأسفانه چنانچه يك كشتی برای مثال دارای كفی از جنس مس باشد كه به قسمت‌های آهنی بالایی كشتی وابسته و مرتبط باشد، و چنانچه يك سری پیشگیری‌های ویژه برایش در نظر گرفته نشود. عملی به نام «الکترولایزم» پدید می‌آید (یعنی توليد جریان الكتریکی)، و باعث خواهد شد تا نقطه اتصال میان آن دو فلز متفاوت ازین برده شود؛ یعنی همان قسمت آهنی با آن قسمت مسی.

البته این اتفاق هرگز رخ نمی‌دهد، زیرا امروزه این كار را با استفاده از چیزی كه به آن «آند»^۱ قربانی شده می‌گویند، پیشگیری نمود. يك قطعه فلز مثل روی یا آلومینیوم و یا حتی منیزیم، در مقایسه با دیگر فلزات مرسوم مثل مس یا برنز، مثبت محسوب می‌شوند. و همانطور كه می‌دانید، برنز اغلب برای ساختن پروانه كشتی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. حال، چنانچه این «آند قربانی شده» را به يك كشتی ببندید (در زیر خط آب و در نقطه‌ای نامعلوم) و آنرا سپس به قسمت‌های فلزی دیگر كه در زیر آب هستند، متصل نمایید، این فلز «قربانی شده» است كه ازین خواهد رفت، و مانع این خواهد شد كه بدنه كشتی، و یا پروانه كشتی خراب و ویران شود. هنگامی كه این قطعه فلزی ازین برود. قطعه تازه دیگری می‌تواند جایگزین آن شود. این تنها يك كار ساده و معمول در حفظ و نگهداری هر كشتی محسوب می‌شود. من تمام این مطالب را به این دلیل توضیح دادم تا به شما بفهمانم الكتریسته چگونه می‌تواند پدید بیاید، و چگونه می‌تواند به گونه‌های مختلف و بسیار عجیبی توليد شود.

۱ همان قطب مثبت الكتریسته. ۲ Anode - 1

مغز هم قادر است «الکتر بسته» مخصوصی خود را تولید نماید! در بدن انسان، علائمی از حضور بعضی از فلزات مثل روی و غیره وجود دارد، و طبعاً باید این را در خاطر نگهداریم که بدن انسان به عنوان اساس و پایهٔ موجودیتش، دارای مولکول «کربن» می باشد. در بدن انسان آب زیادی وجود دارد، و علائمی از موادی شیمیایی همچون منیزیم، پتاسیم، و غیره نیز هست. این مواد با درهم آمیخته شدن در یکدیگر می توانند باعث تولید يك جریان الکتریکی (هرچند كوچك) بشوند. اما جریانی که می توان ردیابی نمود، اندازه گیری و مقیاس نمود، و بالاخره مورد نقشه برداری قرار داد.

شخصی که از نقطه نظر روانی بیمار باشد، می تواند با استفاده از يك وسیلهٔ مخصوص، امواج مغزی اش را مورد نقشه برداری بدهد، بدین ترتیب که يك تعداد الکترودهای مختلفی در بالای سر بیمار گذاشته می شود و يك سری سوزن های كوچکی شروع به ترسیم این امواج بر روی کاغذ می کنند. هنگامی که بیمار به يك سری مطالب شروع به اندیشه می کند، این سوزن ها یا مدادها، بلافاصله چهار خط مارپیچی و موج دار ترسیم می کنند که می توان با مطالعه آن خطوط، نوع بیماری آن شخص را تعیین نمود. بدیهی است که وسایل و تجهیزات همچون وسیلهٔ بالا، مدتها است که در مراکز درمانی و بیمارستان ها، خصوصاً در آسایشگاه های روانی مورد استفاده قرار می گیرند.

بدیهی است که مغز يك نوع ایستگاه گیرنده برای دریافت پیغام هایی که می توانند از سوی «باطن رفیع» ارسال بشوند می باشد. مغز انسان بنوبهٔ خویش قادر است پیغام هایی را همچون دروس آموخته شده،

تجربیات اندوخته شده و غیره، به «باطن رفیع» ارسال کند. این پیغام‌ها به وسیلهٔ يك «بند سیمین»^۱ ارسال می‌شوند: یعنی يك تسودهٔ ذی‌بادی از مولکول‌هایی با سرعتی بی‌نهایت بالا که می‌چرخند و مرتعش می‌شوند و دارای يك سلسله و رشتهٔ بی‌نهایت مختلف و متفاوتی از فرکانس‌های متنوع می‌باشند و باعث می‌شود تا بدن انسان با باطن رفیع انسان ارتباط برقرار نماید.

بدن انسان، در کرهٔ زمین، چیزی شبیه به يك وسیلهٔ نقلیه‌ای است که با كمك يك کنترل از راه دور هدایت می‌شود. رانندهٔ این وسیله، همان باطن رفیع است.

بطور حتم اسباب بازی‌هایی همچون يك ماشین بچه‌گانه که به وسیلهٔ يك کابل بلند و انعطاف‌پذیر به يك دستگاه کنترل از راه دور مرتبط می‌باشد دیده‌اید. این دستگاه در دست کودک قرار می‌گیرد و با فشردن دگمه‌ای می‌تواند باعث به حرکت درآوردن ماشین به سمت جلو گردد و یا آنرا متوقف سازد و یا حتی به سمت عقب و یا راست و یا چپ ببرد. این کار از طریق فرمان کوچکی که روی دستگاه کنترل کودک قرار دارد، صورت می‌پذیرد. بدن انسان را هم می‌توان، تا حدودی به این اسباب بازی و کودک تشبیه نمود؛ زیرا باطن رفیع که خود قادر نیست به کرهٔ زمین بیاید تا تجربیاتی اندوخته نماید، بدنش را به زمین می‌فرستد و همین بدن؛ ما انسان‌ها می‌باشیم.

هر چیزی که تجربه می‌کنیم، هر کاری که می‌کنیم و به هر اندیشه‌ای که فرو می‌رویم و یا به هر چیزی که گوش می‌دهیم و یا می‌شنویم به سمت

1- Silver Cord

بالا صعود می کند تا درحافظه این باطن رفیع ذخیره و انبار گردد. مردان بسیار هوشمند و باهوشی که دچار «الهاماتی» می گردند، اغلب پیغامی را بطور مستقیم و همین طور هم آگاهانه و به وسیله این بندسیمین دریافت نموده اند. برای مثال «لئوناردو داوینچی» یکی از این مردان مورد نظر ما محسوب می شد و اکثر اوقات در رابطه ای مستقیم با باطن رفیعش بسر می برد. بنابراین در تقریباً هر کاری که انجام می داد، به عنوان يك «نابغه» در نظر گرفته می شد. هنرمندان و موسیقیدانان بسیار مشهور جهان، همان اشخاصی هستند که با باطن رفیعشان در ارتباط مداوم و مستقیم هستند و معمولاً در يك یا دوزمینه بخصوص با آن در رابطه قرار دارند. بنابراین آنها به این جهان می آیند و شاهکارهایی خلق می کنند که به وسیله «الهام» پدید آمده است؛ مثل موسیقی یا نقاشی های مشهور. این شاهکارها کم و بیش، به وسیله قدرت های والای که بر ما کنترل دارند، به آنها دیکته می شود.

این «بندسیمین»، ما را به باطن رفیعمان وابسته و مرتبط می سازد؛ درست به همان شکلی که بند ناف نوزاد را به مادرش وابسته می کند. بند ناف يك وسیله بسیار پیچیده ای است؛ تکرار می کنم، به راستی يك وسیله بسیار سخت و پیچیده ای است... بسا این وجود، در مقایسه با پیچیدگی بندسیمین، يك طناب ساده و معمولی بیشتر نیست... این بند، توده ای از مولکول های بیشمار است که در يك رشته و سلسله بسیار عریض و وسیعی از فرکانس های مختلف می چرخد، اما تا آنجایی که به بدن يك انسان زمینی بستگی داشته باشد، این بند متأسفانه غیر قابل لمس است. مولکول های این بند، بیش از حد لزوم پخش و گسترده

می باشند تا قوه بصری انسان قادر به دیدن آن گردد. خیلی از حیوانات قادر به دیدن آن هستند، زیرا حیوانات کلاً در يك رشته متفاوتی از فرکانس قادر به دیدن و در يك رشته متفاوتی از فرکانس، قادر به شنیدن اصوات می باشند، همانطور که می دانید، سگ را می توان با سوتی «بی صدا» صدا زد: «بی صدا» زیرا يك انسان قادر به شنیدن آن نمی گردد، اما خود سگ به راحتی آن صوت را دریافت می کند. بهمان نسبت، حیوانات قادر به دیدن بندسیمین و هاله تابان می باشند، زیرا هردوی اینها، در فرکانسی مرتعش می گردند که درست در محدوده گیرندگی قوه بصری حیوان قرار دارند. با تمرین، برای يك انسان هم امکان پذیر است که باند و رشته گیرندگی خود را افزایش و بسط داده و قوه بصری خود را قوی تر سازد. این کار درست شبیه این می ماند که مردی ضعیف بنیه و نحیف، با تمرین و ورزش بسیار موفق می شود وزنه ای را از زمین بردارد که در شرایط طبیعی، برایش بی نهایت سنگین تر از قابلیت های فیزیکی و جسمانی اش بوده است.

بندسیمین يك توده مولکول است، يك توده ارتعاشات بیشمار است.

می توان آنرا به شعاع سفت و تنگ امواج رادیویی که دانشمندان به سمت کره ماه ارسال می دارند، تشبیه نمود. دانشمندانی که سعی در اندازه گیری فاصله ماه دارند، موجی را در يك شعاع بسیار تنگ و فشرده ای بر روی سطح کره ماه ارسال می دارند. این درست شبیه کاری است که بندسیمین میان بدن انسان و باطن رفیع انسان انجام می دهد. این روش و اسلوبی است که با کمک آن، باطن رفیع می تواند قادر به -

برقراری ارتباط با «بدنش»، در روی کره زمین گردد.

هر کاری که ما انجام می‌دهیم، باطن رفیع از آن اطلاع دارد. مردم کوشش می‌کنند با قرار گرفتن در «مسیر صحیح» و با به اصطلاح «صراط - مستقیم»، حالتی عرفانی و یا روحانی پیدا کنند. در واقع، در کوشش برای دسترسی به يك حالت روحانیت، آنها برای افزایش دادن به درجه و سرعت ارتعاشات در روی زمین، کوشش و زحمت می‌کشند. آنها به وسیله بندسیمین خود سعی می‌کنند درجه و سرعت ارتعاشات باطن - رفیع را افزایش بدهند. باطن رفیع، قسمتی از وجود خود را بصورت يك انسان بر زمین می‌فرستد تا دروس و تجربیات و آگاهی‌هایی، بدست آمده و اندوخته شود. هر کار و عمل خوبی که ما انجام می‌دهیم، درجه و سرعت و میزان ارتعاشات زمینی و سماوی ما را افزایش می‌دهد. اما چنانچه دست به يك عمل ناپسند بزنیم و یا رفتار بدی با شخصی داشته باشیم، این کار موجب کاهش و تنزل میزان ارتعاشات روحانی ما می‌گردد. به این ترتیب، هنگامی که کار ناشایستی نسبت به يك انسان انجام می‌دهیم، ما خود را در نردبان تکامل و پیشرفت حداقل يك پله پایین‌تر قرار می‌دهیم. و طبعاً با هر کار خیر و پسندیده‌ای، باعث افزایش و بالا بردن ارتعاشات شخصی خود، طبق وضعیت معکوس ذکر شده در بالا، می‌شویم، یعنی يك پله بالا می‌رویم. به این ترتیب، بسیار اساسی است که انسان بر طبق فرمول و ضرب‌المثل قدیمی و کهنسال مذهب بودیسم مراجعت نماید که می‌گوید: «هر شر را با پاسخ خیر بده، از هیچ انسانی نترس و از اعمال هیچ انسانی وحشت به دل نگیر، زیرا با پاسخ خوبی به بدی و با اعمال خیر کردن در هر وقت و هر لحظه، انسان به سمت بالا صعود می‌کند، و

هرگز به طرف پایین سقوط نمی کند.»

همه، از اشخاصی که در «طبقة پایینی از انسانیت» قرار دارند، اطلاع دارند. خیلی جالب است که بعضی از دانش متافیزیکی ما، طوری است که به زبان روزمره ما نیز رخنه نموده و مورد استفاده و کاربرد روزانه قرار می گیرد. در زبان انگلیسی ما هنگامی که بخواهیم از عصبانیت و بدخلتی و گرفتگی شخصی صحبت کنیم، می گوئیم در یک «حالت سیاه»¹ فرو رفته و هنگامی که بخواهیم از حالت افسردگی و دل تنگی شخصی حرف بزنیم می گوئیم فلانی در یک «حالت و روحیه آبی»² است. تمام این چیزها، فقط بستگی به ارتعاشات دارد؛ بستگی به چیزی دارد که بدن، از طریق «بندسبین» خود، به باطن رفیعش ارسال می دارد و اینکه این باطن رفیع (مجدداً با کمک بندسبین) چه چیزی به بدن انسان ارسال می دارد.

بسیاری از مردم قادر نیستند از ناتوانی خود برای برقراری ارتباطی «آگاهانه» با «باطن رفیع» خود، چیزی درک نمایند. اینکار بدون تمرینات و آموزش های طولانی، کار بسیار سختی است. فرض بگیریم شما در آمریکای جنوبی حضور دارید و میل دارید با شخصی که در روسیه مثلاً³ در سبیری حضور دارد، تماس بگیرید.

قبل از هر چیز، شما باید مطمئن بشوید اصلاً⁴ خط آزادی در دسترس دارید یا خیر. سپس باید تفاوت تغییر ساعات را که میان این دو قاره وجود دارد، پیدا کنید. بعد از این کارها، بایستی مطمئن بشوید شخصی که مایلید با او تماس پیدا نمایید، در خانه حضور دارد یا خیر، و کلاً⁵ آیا قادر

1- Black Mood 2- Blue Mood

به تکلم و صحبت به زبان شما می باشد یا خیر. تازه بعد از اینکه کار، شما بایستی برسید و از مقامات اجازه بگیرید، تا يك همچون پیام تلفنی میسر گردد! در این مقطع از تکامل، بهتر است زیاد خود را در مورد سعی در برقراری ارتباط با باطن رفیع‌تان آزار ندهید (البته از لحاظ «آگاهانه») زیرا هیچ درس و هیچ اطلاعاتی که در چند صفحه نوشته شده، این کار را برای شما میسر نخواهد ساخت: زیرا این کار ممکن است به ده سال کار و کوشش و تمرین فراوان نیاز داشته باشد تا شما موفق به برقراری آگاهانه‌ای از ارتباط با باطن رفیع‌تان گردید. اکثر مردم توقعات زیادی دارند. آنها توقع دارند که با خواندن و دنبال کردن يك کلاس خصوصی در این زمینه، بلافاصله قادر به انجام دادن تمام کارهایی شوند که «استادان» این کار توان انجام آنها را دارند. آنها این مطلب را در نظر نمی گیرند که همین «استادان» ممکن است يك عمر، و یا حتی چندین عمر روزندگی خود را صرف مطالعه و تمرین در این زمینه سپری نموده باشند! این درس را بخوانید، آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار دهید، در موردش به تفکر و تعمق پردازید، و چنانچه ذهنتان را باز کنید، ممکن است مورد اطف و مرحمت پروردگار قرار بگیرید و آگاهی و نمود درك و فهم اوضاع را دریافت نمایید. من از موارد بسیار زیادی آگاهی دارم که يك سری اشخاص (که اکثراً زن بوده اند) يك سری اطلاعاتی را دریافت نموده و علناً قادر به مشاهده «اتريك»، یا هاله تابان و یا حتی «بند سیمین» شده اند. من تجربیات زیادی در این زمینه داشتم و این موجب می شود که در نصیحت و تأیید گفتارم پافشاری نموده و اعلام کنم که: شما نیز قادر به انجام اینکارها هستید: البته چنانچه اجازه باور و ایمان را به خودتان بدهید!

درس سوم

ما قبلاً هم دیدیم و آموختیم که چگونه مغز يك انسان قادر به تولید الکتریسیته، از طریق فعل و انفعالات يك سری خواص شیمیایی، آب و سنگهای فلزی می باشد. درست به همان گونه که مغز آدمی، الکتریسیته تولید می کند، بدن انسان هم قادر به اینکار می باشد، زیرا خون در رگهای بدن جاری است، و این خون دقیقاً حامل همین مواد شیمیایی و آب و ذرات فلزی می باشد. همانطور که می دانید، خون، در اصل از آب تشکیل شده است. سراسر بدن از الکتریسیته فرا گرفته شده است. البته این الکتریسیته از نوع الکتریسیته ای که باعث روشن کردن چراغ های خانه، و بخاری و فریو یخچال که مورد استفاده روزمره قرار می دهید، نمی باشد. به این الکتریسیته طوری بنگرید که انگار اصل و ریشه آن مغناطیسی باشد. چنانچه شخصی يك آهن ربا را روی میزی به حالت خوابیده قرار داده و رویش يك ورق کاغذ بگذارد، و بعد هم مقادیر زیادی خرده آهن روی آن کاغذ بپاشد، متوجه می شود که این براده های آهن به اشکال و

زمینه‌های مخصوص درمی آیند. شما نیز می‌توانید این آزمایش را انجام دهید، و خرج زیادی برایتان نخواهد داشت! براده‌های آهن را همچون نمک که بر روی کاغذ می‌پاشید، روی کاغذ مورد نظرتان پاشید: متوجه خواهید شد که این براده‌ها در طرح و اشکال بخصوصی قرار می‌گیرند، که دقیقاً با خطوط مغناطیسی نیرویی که از خود آهن‌ربا ساطع می‌شوند، مطابقت دارند. شما متوجه خواهید شد که قسمت مرکزی آهن‌ربا را بصورت طرحی در روی کاغذ نمایان کرده‌اید، و سپس خطوط منحنی و کج و معوجی خواهید دید که از هر يك از قطب‌های آهن‌ربا به آن سمت شتافته‌اند. بهترین روش، و سودمندترین کار در این است که خودتان، این آزمایش را انجام بدهید، زیرا بعداً در تحقیقات و مطالعات شما کمکی ارزنده خواهد کرد. این نیروی مغناطیسی درست شبیه به «اتریک» بدن آدمی است، درست شبیه به هاله تابان بدن آدمی است...

احتمالاً خوانندگان این کتاب می‌دانند که سیمی که حاوی جریان برق و الکتریسته باشد، دارای يك میدان مغناطیسی در اطرافش هست اگر این جریان تغییر یابد، یعنی اگر بنا به اصطلاح، «متغیر» باشد تا «مستقیم»، آنوقت آن میدان مغناطیسی، بنا بر تغییراتی که در حالت دو قطبی وجود دارد، مرتعش می‌گردد و به جریان می‌افتد. یعنی در واقع: به نظر می‌رسد که با جریان متغیر به ارتعاش و حرکت درمی‌آید.

بدن انسان هم که يك منشأ الکتریسته است، دارای يك میدان مغناطیسی در خارج از قسمت فیزیکی خود می‌باشد، و يك میدان بی‌نهایت متغیر دارد که دستخوش جنبش‌ها و حرکات موجی متناوب می‌گردد. این

جریان که نام آنرا «اتریک»^۱ می نامیم، با چنان سرعتی به نوسان و ارتعاش می پردازد که مشاهده حرکت آن با دشواری بسیار صورت می گیرد. درست به همان شکل، انسان می تواند دارای يك لامپ و چراغ الکتریکی روشنی در خانه باشد؛ هر چند جریان آن برق در هر ثانیه پنجاه تا شصت مرتبه می جنبد و می چرخد و حالتی موج دار دارد، با این وصف کسی قادر به دیدن این نوسانات نیست. با این حال در بعضی از ایالات، و یا شاید در روی عرشه يك کشتی، این نوسانات چنان آهسته صورت گیرند که حتی چشم آدمی نیز قادر به دیدن حرکات لرزان و مرتعش آن بشود.

اگر شخصی، به فرد دیگری بسیار نزدیک شود، اغلب يك احساس لرزش و «راست شدن مو بر اندام» صورت می گیرد، بیشتر مردم، (که اکثریت را تشکیل می دهند) بخوبی از حضور نزدیک شخص دیگری مطلع می شوند. سعی کنید این آزمایش را روی دوستی انجام بدهید: در پشت سر او بایستید، و يك انگشت خود را در پایین گردن او نگه دارید، سپس او را بگونه ای نامحسوس لمس کنید. این دوست شما اغلب قادر به تمایز میان يك نزدیکی و يك تماس فیزیکی نخواهند بود این به آن خاطر است که «اتریک» انسان ها، نسبت به تماس فیزیکی حساس است. این «اتریک» میدان مغناطیسی است که دور بدن انسان را احاطه کرده است (به تصویر شماره ۳ بنگرید). این «اتریک» پیش در آمد «هاله تابان»^۲ و به اصطلاح هسته مرکزی هاله تابان محسوب می شود. در بعضی از اشخاص، «اتریکی» که اطراف بدنشان را احاطه نموده است، تقریباً در حدود يك هفتم اینچ^۳

1- Etheric 2- Aura

۳- حدوداً هر اینچ برابر است با ۲/۵ سانتی متر.



(تصویر شماره ۳) میدان مغناطیسی بدن انسان

از دور قسمت‌های مختلف بدن را پوشانده است (یعنی، طوری است که حتی در اطراف هر تارموی روی سر نیز حضور دارد)

در اشخاص دیگر، ممکن است تا چند اینچ نیز گسترش یابد، اما اکثر آنها بیشتر از شش اینچ (۱۵ سانتی‌متر) تجاوز نمی‌کند. «اتریک» را می‌توان برای مقیاس و اندازه‌گیری بنیه و نیروی حیاتی يك فرد، مورد استفاده قرار داد. «اتریک»، به طرز قابل ملاحظه‌ای در ارتباط با سلامتی و صحت بدن، تغییر شکل می‌گیرد (از لحاظ شدت). اگر شخصی يك کار سخت روزانه انجام دهد، «اتریک» او به پوست بدنش بسیار نزدیک می‌می‌گردد، اما بعد از خواب و استراحتی خوب و کافی، همین «اتریک» تا حتی چند اینچ گسترش می‌یابد. «اتریک» دقیقاً دور قوس و انحناهای بدن قرار دارد و حتی از شکل يك خال گوشتی و یا يك چاه زخم‌دان نیز مطابقت و پیروی می‌کند. در ارتباط با «اتریک»، جالب است گفته شود که چنانچه شخصی تحت جریان نیروی برق فشار قوی، با شدتی بسیار بسیار بالا، اما بر حسب میزان آمپر، در شدتی پایین قرار بگیرد، آنوقت می‌توان «اتریک» را به راحتی مشاهده کرد که گاهی به رنگ صورتی و گاهی از اوقات هم به رنگ آبی، درخشان و براق نمایان می‌گردد. ضمناً يك وضعیت هوا-شناسی نیز وجود دارد که باعث افزایش قدرت روبریت «اتریک» می‌گردد. این وضعیت در وسط دریا امکان‌پذیر و قابل تشخیص می‌شود و به آن نام: «سنت ال‌موز فایر»^۱ می‌گویند. این حالت به این قرار است که: تحت يك سری شرایط هوا، هریك از قسمت‌های دکل‌های کشتی و طناب‌های مربوط به آنها، به وسیله نوری همچون شعله آتشی احاطه و روشن می‌گردند و شبیه

1- Saint-Elmo's Fire

بارقة الكتریکي است. این وضعیت کاملاً بی خطر است، اما برای اشخاصی که این وضعیت را برای نخستین مرتبه می بینند، حالتی بسیار مخوف و ترسناک دارد. ما می توانیم این حالت را تا حدودی، به عنوان «اتریک» آن کشنی تشبیه نمایم.

اشخاصی که در یک شب مه آلود یا تار یک به صحرای رفته، و به سیم های برق فشار قوی که در بالای سرشان امتداد دارد نگریسته اند. در یک سری شرایط مناسب، بطور حتم یک درخشندگی و برق مه آلود و سفید مایل به آبی رنگی مشاهده نموده اند. این حالت، ظاهری معمولاً وهم آور دارد، و باعث گشته است که تا بحال بسیاری از روستا نشینان دچار ترس و وحشتی عظیم بشوند!

مهندسین برق به این مطلب بخوبی واقفند، و آنرا به عنوان «هاله» سیم های برق فشار قوی می شناسند. این یکی از مشکلاتی محسوب می شود که این مهندسین همیشه با آن روبرو هستند، زیرا یک همچون هاله ای قادر است به سمت مفرها رفته و هوا را به «یون» تبدیل نماید، به طوری که سبب پدید آمدن خاموشی برق بشود. این کار می تواند موجب شود رله های نیروگاه های برق را از کار بپندازد.

البته، امروزه، مهندسین احتیاط های لازم و بسیار گران قیمتی انجام می دهند تا این هاله را از بین برده، و یا حداقل از شدت آن بکاهند. لازم به گفتن نیست که هاله بدن انسان، طبعاً همان «اتریک» است و تقریباً به همان بار الکتریکی و تخلیه آن از سیم های فشار قوی شباهت دارد.

اکثر مردم، با کمی تمرین قادر خواهند شد اتریک خود را ببینند.

البته باید از صبر و حوصله فراوانی نیز برخوردار باشند. متأسفانه مردم تصور می‌کنند راه کوتاه و ارزان و ساده‌ای وجود دارد که می‌توان از طریق آن به دسترسی دانش و قدرت‌هایی که سالها طول کشیده است اسنادان بزرگ به آن برسند، دست یابند. هیچ کاری بدون تمرین و تکرار میسر نیست؛ مثلاً نوازندگان بزرگ جهان، برای ارائه آثار برتر، هر روز باید ساعتها تمرین کنند. آنها هرگز دست از کار و کوشش تمرینات مداوم خود بر نمی‌دارند. بنابراین چنانچه شما هم مایلید «اتریک» و «هاله تابان» را ببینید، بایستی حتماً تمرین کنید. یکی از راههای موفقیت در این است که يك شخص داوطلبی را برای اینکار برگزینید و از او بخواهید که بازوی برهنه‌اش را برابر شما قرار دهد. به او بگویید انگشتهای دستش را از یکدیگر جدا نگهدارد.

طوری اوضاع را ترتیب بدهید که انگشتان دست و بازوی این شخص تا چند سانتی‌متر از يك زمینه بی‌رنگ یا سیاه فاصله داشته باشد. سعی کنید از گوشه چشم، (ودقت کنید، نه مستقیماً) به آن انگشتان و بازو نگاه کنید. تکرار می‌کنم از گوشه چشم.

يك نوع ظرافت و مهارت خاصی لازم است تا نگاهتان را در نقطه مناسب، و در زمان مناسب متمرکز سازید.

در حین نگاه کردن، شما متوجه چیزی خواهید شد که به شدت به پوست بدن آن شخص نزدیک گشته و چیزی شبیه به يك دود خاکستری متماثل به آبی می‌باشد. همانطور که قبلاً هم گفتم، در حدود يك هشتم اینچ بسط و گسترش دارد، گاهی اوقات هم ناشی اینچ عرض و پهنا دارد در اکثر مواقع، شخصی که مشغول انجام این آزمایش است، حتی با وجود

آنکه از گوشه چشم می نگرد باز هم چیزی مشاهده نخواهد کرد، دلیل آن فشار زیادی است که شخص بر خود وارد کرده، بنابراین هیچ چیز مگر همان بازو را نمی بیند، گاهی از اوقات هم دلیل عدم توانایی آن است که: «آنها نمی توانند جنگل را ببینند، زیرا آنجا پر از درختان انبوه است...» سعی کنید انبساط خاطر پیدا کنید، سعی کنید بر خود فشار و زحمت زیادی وارد نیاورید. کم کم با کمی تمرین متوجه خواهید شد که در کنار بازو انگشتان آن فرد، به راحتی چیزی وجود دارد...

یکی دیگر از راههای تمرین این است که آزمایشات را روی خودتان انجام دهید:

در روی زمین یا تخت یا صندلی بنشینید و سعی کنید خونسردی خود را بازبافته و با راحتی تمام مستقر شوید. خود را طوری قرار دهید که حداقل شش فوت از هر نوع وسیله و شئی دیگر فاصله داشته باشید (حال می خواهد يك صندلی باشد، میز باشد یا حتی دیوار باشد) با نظم و ترتیب تمام، شروع به تنفس کنید: نفس های عمیق و آهسته. سپس بازوها را تا حد امکان بکشید و باز کنید. سر انگشتان را به هم بچسبانید، بطوری که حتی انگشتان شست شما نیز متصل به هم دیگر شده و فقط نوک آنها با یکدیگر قابل تماس باشند. سپس، چنانچه انگشتان را از یکدیگر فاصله دهید و باز کنید (به اندازه يك چهارم اینچ) «چیزی» مشاهده خواهید کرد. ممکن است شباهتی به مه خاکستری رنگ داشته باشد، ممکن است طوری به نظر تان بیاید که انگار درخشان است، اما هنگامی که آنرا دیدید، خیلی خیلی آهسته، باز هم انگشتان را بازتر نمایید: هر بار به مقدار يك چهارم اینچ، و در آن هنگام متوجه خواهید شد

که بهراستی «چیزی» در آن نقطه وجود دارد. این «چیز»، همان انرژی است. چنانچه ناگهان رابطه‌تان قطع شد، منظورم این است که اگر همان «چیز» به زحمت قابل رؤیت ناگهان محو شد، دوباره انگشتانتان را بهم وصل نمایید و تمام این کارها را از نو شروع کنید. این عمل تنها نیاز به کمی تمرین دارد. مجدداً تکرار می‌کنم: حتی نوازندگان و موزیسین - های مشهور جهان نیز در حال تمرین و تمرین و تمرین هستند! آنها بعد از تمرین‌های زیاد است که موسیقی و آهنگ دلنشین و دلپذیر ارائه می‌دهند. شما نیز می‌توانید در اثر تمرین، نتایج ارزنده و مثبتی در زمینه علوم متافیزیک ارائه نمایید!

دوباره به انگشتانتان خیره شوید. با دقت هر چه تمامتر به آن‌ها تمرنگی که از میان انگشتانتان در حال حرکت و جریان است، خیره شوید و آنرا تماشا کنید. با کمی تمرین پی خواهید برد که این جریان یا از سمت دست چپ به دست راست جاری می‌شود، و یا برعکس از سمت راست شما به دست چپ جاری می‌گردد. این مطلب تنها به جنسیت شما بستگی ندارد، بلکه در عین حال به وضعیت بهداشت و سلامتی شما نیز مربوط می‌باشد، خصوصاً اینکه در آن لحظه بخصوص به چه مطلبی می‌اندیشیده‌اید.

اگر موفق شدید شخص راغب و علاقه‌مندی را برای کمک به شما پیدا کنید آن وقت می‌توانید با کف دستتان نیز آزمایشاتی را انجام دهید در صورت امکان، این شخص را در نقطه‌ای در مقابل رویتان روی صندلی بنشانید (بهتر است از جنس مخالف شما باشد). حتماً هر دو نفر دستها و بازوهایتان را تا حد امکان باز کنید و از بدن‌تان دور نمایید. سپس بطور

آهسته کف دستتان را به سمت کف دست شخصی که هنوز با کف دستانی به بالا گرفته نشسته است، نزدیک سازید. در هنگامی که نزدیک به دو اینچ از یکدیگر فاصله دارید، قاعدتاً نسبی گرم و یا برعکس نسبی خنک احساس خواهید کرد که از یک دست به سمت دیگر در جریان است. این حالت جابجایی هوا، از وسط کف دستتان آغاز می شود. این بستگی به این دارد که کدام دست است، و اینکه چه جنسیتی دارید. چنانچه یک نسیم گرم حس کنید، دستتان را اندکی حرکت بدهید، به طوری که دستتان در یک خط مستقیم انگشت به انگشت نباشد، بلکه در یک زاویه باشد. آنوقت می توانید مشاهده کنید که احساس گرما و حرارت افزایش می یابد. هر قدر بیشتر تمرین کنید، این حالت حرارت بیشتر افزایش پیدا می کند. هنگامی که به این مرحله رسیدید، چنانچه با دقت تمام به میان کف دست خودتان و کف دست شخص مخالف نگاه کنید، با وضوح کامل انرژی مورد نظرتان را مشاهده خواهید کرد. درست شبیه دود سیگاری که هنوز شخص در خود فرو نداده است. یعنی بجای آنکه دارای رنگت طوسی تیره و خفای باشد، دارای رنگ آبی تمیزی خواهد بود.

باز هم تکرار می کنم که انرژی تنها تظاهرات بیرونی نیروهای مغناطیسی بدن می باشد و پس ما نام آنرا «شیع» می گذاریم، زیرا هنگامی که شخصی از دنیا می رود (حال آنکه در سلامتی خوبی بسر می برده است) این بار انرژی، برای مدت زمانی باقی می ماند. در همین حال ممکن است از کالبد فیزیکی جدا گردد، و همین شبحی بی هدف و آواره، برای مدتی سرگردان بماند. اما بهر حال این وضعیت کاملاً و اساساً با چیزی که نام آنرا «جوهر سماوی» گذاشته ایم، فرق و تفاوت دارد.

(ذات و جوهر آسمانی) که هر انسانی دارا می باشد. 1- Astral Entity

ما با این مطلب نیز برخورد خواهیم کرد، اما نه حالا. احتمالاً افسانه‌ها و داستان‌هایی از گورستان‌های قدیمی شنیده‌اید که دارای هیچ‌گونه نور و چراغ و لامپ برقی نیستند. اشخاص زیادی یافت شده‌اند و گفته‌اند که در بعضی از شب‌های تاریک و بی‌ماه، از درون قبرهایی که تازه همان روز زمینشان کنده و دوباره پر شده است، یک نوع پرنور و نور ضعیف متمایل به آبی‌رنگی دیده‌اند که بیرون آمده است. این نور آبی‌رنگ، در واقع همان باران‌ریکی است که از اشخاص تازه فوت شده بیرون آمده و در هوا پخش و نابود می‌شود. انسان می‌تواند آنرا به حرارت و بخاری تشبیه نماید که از درون یک کتری آب، به هنگام جوشیدن بیرون می‌آید. هنگامی که شعله زیر کتری را خاموش می‌کنیم، و آب کتری خنک‌تر می‌گردد، احساس گرما و حرارت از قسمت بیرون کتری طبیعتاً کمتر می‌گردد. بهمان نسبت هم هنگامی که کالبد انسانی از دنیا می‌رود و می‌میرد (البته به خاطر داشته باشید که مراحل نسبی در مرگ وجود دارد) نیروی اتریکی پایین‌تر و ضعیف‌تر و کمتر می‌شود. موافقی هم هست که اتریک یک انسان، کماکان در اطراف بدن، و بعد از گذشت و سپری شدن چندین روز از مرگ کلنیکی آن، هنوز هم باقی می‌ماند. اما این خود بحث دیگری است که در بخش‌های آینده درباره آن به بحث خواهیم پرداخت.

تمرین کنید! تمرین کنید! تمرین کنید! به دست‌هایتان نگاه کنید، به بدن‌تان نگاه کنید، و این آزمایشات را با دوست یا به اتفاق یکی از افراد خانواده‌تان تمرین نمایید، زیرا تنها با تمرین است که می‌توانید اتریک خود را ببینید، و تا هنگامی که اتریک را مشاهده ننموده باشید، قادر به رؤیت و دیدن حالت تابانان نخواهید شد. هاله‌ای که باز هم از اتریک ظریف‌تر است...

درس چهارم

همانگونه که در بخش و درس گذشته مشاهده کردیم، کالبد انسان به وسیله چیزی بنام «اتریک» محاصره می شود. چیزی که تمام قسمت های بدن را دربر می گیرد. اما در بیرون از شعاع اتریک، چیزی وجود دارد بنام هاله تابان. این تاحدودی، به اتریک شباهت دارد: یعنی به این صورت که از يك منشاء الکتریکی و مغناطیسی می باشد. اما این شباهت در همین جا خاتمه می یابد.

ما می توانیم اعلام کنیم که هاله تابان نشان دهنده رنگ های باطن رفیع است. این به ما نشان می دهد که آیا شخص، يك فرد روحانی است یا يك فرد زمینی و معمولی. هاله تابان در همین حال قادر است به ما نشان دهد آیا شخص دريك وضعیت سلامتی خوب است یا برعکس ضعیف و ناتوان و یا آنکه اصلاً زنده است یا مرده. همه چیز در هاله تابان شخص منعکس می گردد: این هاله نشانگر باطن رفیع و یا اگر ترجیح می دهید، نشانگر روح شما است. طبیعتاً باید درك کرده باشید که باطن رفیع و

روح، هردو يك چيز هستند.

دريك هالة تابان، ما مي توانيم بيماري يا برعكس سلامتي، سرخوردگي و يا برعكس موفقيت، عشق و يا نفرت را مشاهده نماييم. شايد خيلي باعث خوشبختي و سعادت است كه در حال حاضر افراد بيشماري يافت نمي شوند كه قادر به ديدن هاله هاي تابان مردم و اطرافيان خود باشند! در اين دوره و زمانه انگاريك و ضعيت هادي شده كه هر شخصي بخواهد ديگري را فريب دهد و سعی در گمراه كردن ديگري داشته باشد، حال آنكه هالة تابان شما قادر است هر فكر و اندیشه و تصميمي را برملا سازد، و بر روی رنگها و ارتعاشات باطن رقيب شما منعكس شده و تاثير بگذارند. اين يك واقعيت است كه وقتي شخصي به شدت بيمار و مريض احوال مي گردد، هالة تابان كم كم شروع به محو شدن مي نمايد و حتي در بعضي از مواقع، پيش آمده است كه هالة تابان شخصي، پيش از آنكه آن فرد از دنيا رفته باشد، محو و ناپديد گشته است و تنها اترك را بر جا نهاده... از سوي ديگر، شخصي كه بطور ناگهاني و غير منتظره كشته شود، حال آنكه در هنگام قيد حيات از سلامتي خوب و عالي برخوردار بوده، تا مدتي پس از مرگ (يعني تا دقايق بعد از مرگ كلينيكي) هنوز هم از هالة تابان خود برخوردار مي باشد.

شايد در اينجا لازم باشد توضيحات مختصري در مورد مرگ ارائه دهيم: زيرا مرگ شباهتي به خاموش كردن دگمه يك جريان و يا خالي كردن يك سطل ندارد. مرگ، برعكس يك كار نسبتاً طولاني و پركوششي است. مهم نيست شخص چگونه مي ميرد و از دنيا مي رود، (حتي اگر شخص گردنش قطع شود، باز هم مهم نيست) مرگ تا لحظاتي بعد

به وقوع می پیوندد. مغز انسان، همانطور که قبلاً مشاهده نمودیم، انباری برای سلول‌هایی است که جریان الکتریکی تولید می کنند. خون بدن هم موادی شیمیایی لازم برای این کار را فراهم می آورد و رطوبت و فلزات لازم و غیره در يك جا جمع آوری می نماید و طوری می گردد که این مواد، بطوری اجتناب ناپذیر، در لایه‌های مغز، انبار و ذخیره می گردند. به این ترتیب، مغز قادر است بعد از مرگ کلینیکی، هنوز هم بین سه تا پنج دقیقه عمل کند! بعضی‌ها ادعا می کنند که فلان نوع مرگ و یا فلان نوع اعدام مجازات، آنی و بلافاصله است. اما لازم به گفتن نیست که این ادعا کاملاً مسخره و احمقانه است. همانطور که قبلاً هم اعلام کردم، حتی اگر سری را کاملاً از بدنی جدا نمایند، مغز هنوز هم قادر به عمل و کار به مدت سه تا پنج دقیقه می باشد. واقعه‌ای در تاریخ هست که در دوران انقلاب کبیر فرانسه رخ داد و به وسیله هزاران نفر دیده و گزارش شد و بعداً هم با دقت در تاریخ، به رشته نگارش درآمد:

«شخصی به اصطلاح «خائن»، مورد مجازات قرار می گیرد و در برابر ملت سر، از بدنش جدا می گردد. جملاد بر زمین خم می شود، سر بریده شده را از روی زمین برمی دارد و آنرا از قسمت موها نگه می دارد و می گوید: «این سر يك خائن است!» تماشاچیان این مراسم گبوتین شدیداً به وحشت افتادند هنگامی که دهان کله بریده به حرکت درآمد و جمله «این يك دروغ است.» بیصد! بر روی لبان مرد بقتل رسیده بیان شد! شما می توانید این مطلب را در گزارشات تاریخی دولت فرانسه مشاهده کنید. هر پزشك و یا جراح می تواند به شما بگوید که چنانچه خون به مغز نرسد و بگونه‌ای قطع گردد، مغز بعد از سه دقیقه از بین می رود

ومی میرد. بهمین خاطر است که به هنگام سکنه قلبی و بسا توفف ناگهانی قلب، آنهمه کوشش های شدید و سریع از جانب گروه پزشکی صورت می گیرد تا جریان خون را دوباره بکاریندازند. من اینهمه توضیح ارائه دادم و از موضوع «پرت» شدم تا به شما ثابت کنم مرگ امری آنی و سریع نیست.

بهمان ترتیب محو شدن و ناپدید گشتن هاله تابان نیز عملی سریع و پرشتاب نیست. در ضمن این يك واقعیت پزشکی است که تمام جراحان و پزشکان و طبیبان پاتولوژیست از آن بخوبی اطلاع دارند و آن این است که بدن آدمی در مراحل و نوبت های مختلف می میرد: نخست مغز می میرد و بعد اعضای دیگر بدن يك به يك از بین می روند. آخرین اعضای باقیمانده موها و ناخن های شخص است.

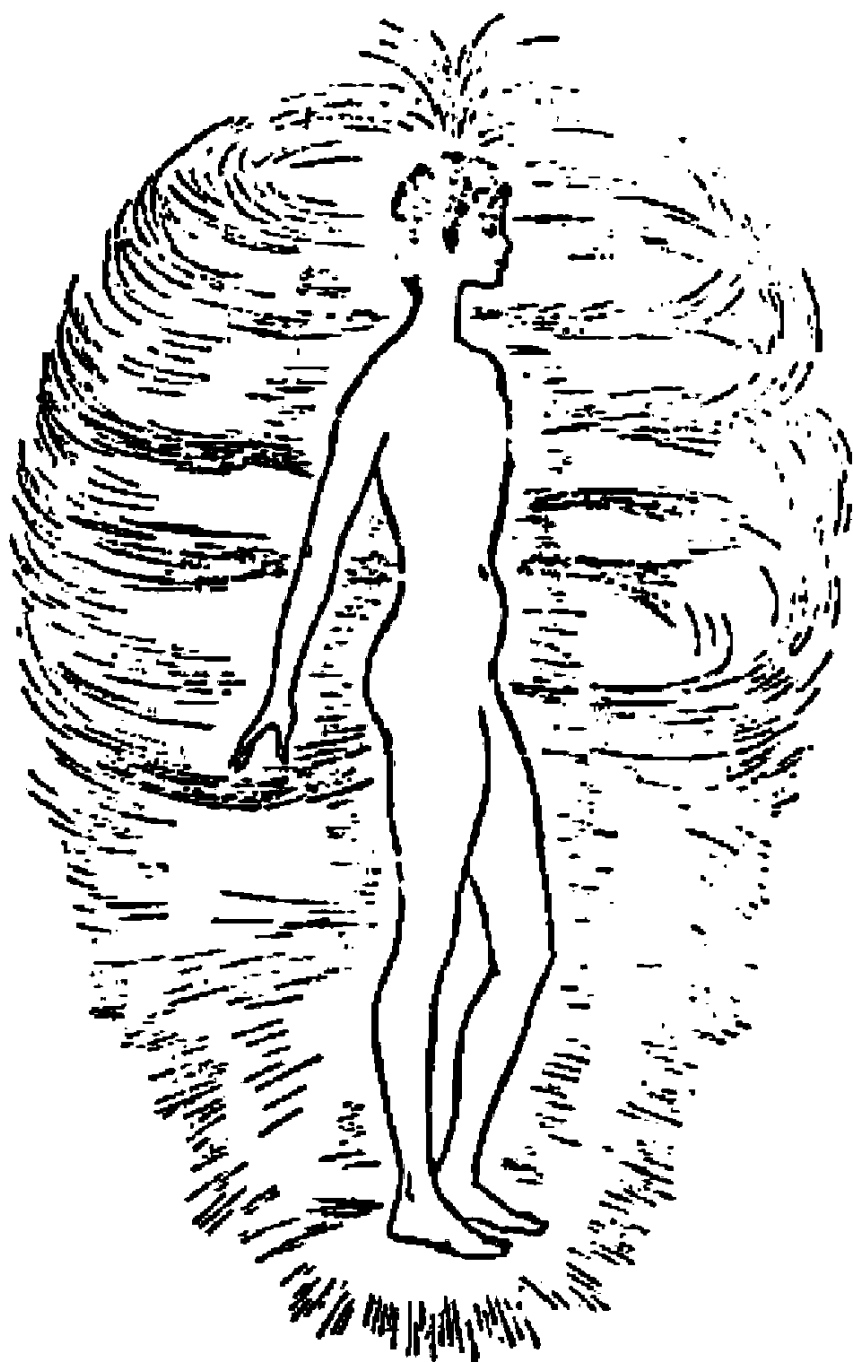
حال، از آنجایی که بدن انسان بلافاصله نمی میرد، علائمی از هاله تابان باقی و پابدار می مانند. به همین دلیل است که شخصی «روشن بین» قادر است از طریق هاله تابان شخص متوفی در باب به چه علت شخص از دنیا رفته است. «اتریک» دارای طبیعت و ماهیت متفاوتی است و از هاله تابان فرق دارد. به این ترتیب «اتریک» يك شخص می تواند کماکان بعد از مرگ کالبد، باز هم برای مدتی باقی بماند و بصورت يك «شیخ جدا شده» در هوا بماند، خصوصاً اگر آن شخص بخصوص بطور ناگهانی و با خشونت آمیزی مرده باشد. شخصی که در عین سلامتی جسمانی، بامرگی ناگهانی و غیرمنتظره رو برو شود، هنوز «باطری هایش کاملاً پر» است، بنابراین اتریك آن شخص نیز در اوج قدرت و نیرو است. با مرگ کالبد

فیزیکی، اثر يك از آن جدا می گردد و دور می شود. به دلیل جاذبه
مناطبی، این اثر يك بدون هیچ تردید، به دیدن خانه و محل سکونت
قبل خود بازمی گردد و چنانچه شخصی دارای قوه ادراك پیشرفته باشد،
با کلاً شخصی بسیار حساس و «گیرنده» باشد (به این معنا که ارتعاشاتش
افزایش یافته شده باشند) آنوقت این شخص قادر به دیدن اثر يك شخص
متوفی می گردد و فریاد خواهد زد: «آه! روح (یا صبح) فلانی!»

هاله تابان از يك ماده بسیار و به مراتب ظریفتری تشکیل شده است
و «اثر يك» انسان، در مقایسه با هاله تابان، حالتی زمخت و تقریباً از
کیفیت کمتر مرغوبی برخوردار است. در واقع هاله تابان بهمان نسبت
ظریفتر از اثر يك است که، اثر يك، بنوبه خویش از بدن جسمانی انسان
ظریفتر و بهتر است. اثر يك در اطراف بدن انسان، عین پوششی کامل
«در جریان» است و بدقت خطوط موجود در بدن و پوست بیرونی آنرا
دنبال و مطابق آن می باشد. اما هاله تابان يك انسان، بطوری بسط و
گسترش می یابد که يك پوسته و صدف تخم مرغی شکلی را در اطراف
بدن پدید می آورد. (به تصویر شماره ۲ نگاه کنید.)

برای مثال، می تواند دارای هفت فوت ارتفاع، و حدوداً چهار
فوت پهنا. در عرض ترین قسمت های خود باشد. این پوسته کم کم به سمت
پایین باریك و نیز می شود و حالتی مخروطی شکل می گیرد، بطوریکه
قسمت باریك و نیز تخم مرغی اش، درست پایین قرار می گیرد. یعنی
درست در محلی که پاهای انسان هستند.

هاله تابان از تشعشعات و پرتوافشانی های از رنگ های درخشان
تشکیل شده است که از مراکز مختلف بدن به مراکز دیگر بدن در حرکت



(تصویر شماره ۴) حالت تابان یا خج انسان

و نوسان و جریان هستند. چینی‌های دوران باستان عادت داشتند بگویند: «تنها يك تصوير، جای هزاران لغت را می‌گیرد» بنابراین من نیز برای ذخیره کردن «هزاران لغت»، در این درس بخصوص، تصویری از يك انسان که بصورت ایستاده، قرار گرفته و از نیمرخ می‌توانید او را مشاهده نمایید، قرار داده‌ام. در این تصویر شما می‌توانید خطوط مختلف نیرو را در هاله تابان مشاهده نمایید که از مراکز مختلف به سمت مراکز دیگری در جریان هستند، ضمناً از شکل تخم مرغی شکل آن نیز مستحضر می‌گردید. بایستی این موضوع را برایتان روشن سازم که هاله تابان به راستی وجود دارد، حتی اگر خود شما نیز قادر به دیدن آن نیستید (البته فعلاً در حال حاضر قادر به دیدن نیستید) شما بهمان نسبت هم قادر به مشاهده هوایی که تنفس می‌کنید، نیستید و من شك دارم يك ماهی که در آبی شنای کند، قادر به دیدن آب اطرافش باشد!

بنابراین: هاله تابان، حقیقتاً يك نیروی حیاتی واقعی است. این نیرو وجود دارد، حتی اگر اکثر مردم تمرین ندیده قادر به مشاهده آن نیستند. با استفاده از يك سری وسایل و تجهیزات، امکان دارد که بشود هاله تابان را دید. برای مثال يك سری عینک‌های مخصوصی وجود دارد که بایستی در مقابل دیدگان خود گذاشت و با آن هاله را دید، اما تمام اطلاعاتی که من قادر به جمع‌آوری در مورد این عینک‌های مخصوص شده‌ام، نشان می‌دهند که آنها بی‌نهایت برای چشم و قوه بصری انسان خطرناک است. این عینک‌ها، چشم را تحت فشار قرار می‌دهند و آنها را وادار می‌کنند به يك روش غیرطبیعی عمل کنند. بنابراین شخصاً بهیچ وجه حاضر نیستم حتی برای يك لحظه هم که شده، استفاده از این عینک‌ها را

به شما پیشنهاد و سفارش نمایم. ضمناً از صفحه‌ها و پرده‌های مختلفی که از دو قطعه شیشه تشکیل شده و دارای فضایی در وسط خود می‌باشند که به وسیله آب پر شده است و در آن يك نوع رنگ مخصوص و معمولاً بسیار گرانبه‌ای ریخته شده است نیز، نمی‌توانم به شما پیشنهاد نمایم. من تنها می‌توانم پیشنهاد کنم شما تمرین کنید و باز هم تمرین کنید! سپس با کمی ایمان و اعتقاد و با کمی لطف و عنایت پروردگار، شما بطور حتم قادر به دیدن هاله تابان خواهید شد. بزرگترین مشکل در دیدن هاله تابان در این است که اکثر مردم، اغلب باور ندارند که می‌توانند آنرا ببینند!

همانطور که اعلام کردم: هاله تابان دارای چندین رنگ متنوع و مختلف است، اما لازم است تأکید شود، چیزی که من، به آن نام رنگ داده‌ام، تنها يك قسمت ویژه و مخصوص از طیف رنگها است. بگونه‌ای ساده‌تر: با وجود آنکه من از واژه «رنگ» استفاده می‌کنم، پس همانا بهتر که فرکانس آن موجی را برایتان بازگو نمایم که به آن نام «سرخ»، «آبی» و با رنگ‌های دیگر می‌گوییم راستی، رنگ سرخ یکی از راحت‌ترین رنگ‌های قابل مشاهده در هاله تابان محسوب می‌شود.

دیدن رنگ آبی زیاد سهل و آسان نیست. بعضی افراد هستند که قادر به دیدن رنگ «آبی» نیستند، درست به همان شکل که بعضی از اشخاص توانایی دیدن رنگ «سرخ» يك هاله تابان را ندارند. چنانچه شما در حضور شخصی قرار دارید که می‌تواند هاله تابان مردم را ببیند، سعی کنید احتیاط کرده و مطلبی که صحت و واقعیت نداشته باشد، بازگو نکنید! زیرا چنانچه يك حرف نادرست بگویید، شخص «هاله بین» شما را «لو» خواهد داد! در شرایط طبیعی، يك شخص دارای «هاله‌ای» است

که یا متمایل به آبی است، یا متعادل به يك رنگ زرد است. اگر دروغی بیان شود، بلافاصله يك رنگ سبز مایل به زردی که می توان آنرا تا حدودی به يك سبز کلهویی تشبیه نمود، داخل این هاله می گردد. توصیف این رنگ بسیار دشوار است. اما کافی است که بکبار آنرا ببیند تا دیگر رنگ آنرا فراموش نکند. بنابراین: گفتن دروغ باعث می شود ناسما بلافاصله خود را با این رنگ زرد مایل به سبز لوداده و در بر گرفته بشوید. این رنگ از طریق پرتویی که در بالای هاله تابان قرار دارد، داخل می شود. می توان گفت که هاله تابان در پایه واساس تا سرحد چشمان گسترش و بسط پیدا می کند، و بعد از آن يك لایه درخشانی از رنگ زرد یا آبی وجود دارد که هاله آن حلقه نورانی بالای سر محسوب می شود. در اوج این نولتیز، يك حالت فواره مانندی وجود دارد که از نور است و در مشرق زمین به عنوان «نیلوفر شکوفا شده» مشهور می باشد، زیرا شباهت زیادی به این نیلوفر دارد. در آن قسمت تبادل و معاوضه ای از رنگها است، و برای اشخاصی که دارای قوه تخیل و تجسم زیاد هستند، می تواند نمودار و تجلی از باز شدن هفت گلبرگ این نیلوفر باشد.

هر قدر روحانیت شخصی والا تر باشد، این حلقه نورانی رنگ زرد تر و زعفرانی تر می گیرد. اگر شخصی دارای افکاری مشکوک باشد، آنوقت این قسمت از هاله تابان به يك رنگ قهوه ای نامطبوع در می آید و حاشیه آن به رنگ سبز متمایل به زرد چرکی تغییر پیدا می کند که نشانه ای از نادرستی و تقلب و دروغگویی می باشد.

ما به این اعتقادیم که مردم زیادی قادر به دیدن هاله تابان می باشند (بیش از آنچه که ظاهراً بنظر می رسد). و تصور می کنیم که این مردم یا

این هاله تابان را می بینند و با آنرا حس می کنند، بدون آنکه دقیقاً بدانند شاهد رؤیت چه چیزی هستند. این يك مسأله عادی و روزمره است که شخصی اظهار نماید باید این یا آن رنگ را انتخاب نماید و اینکه خانمی نمی تواند فلان رنگ را بپوشد، زیرا این شخص یا این خانم، باور غریزی و ناخود آگاه احساس می کنند که ممکن است فلان رنگ، با رنگ هاله تابانشان در تضاد باشد، و به اصطلاح به رنگ صورتشان «نخورده». ممکن است شخصی را دیده باشید که لباسهایی می پوشد که کاملاً با نحوه رنگ آمیزی لباسهایی که خود شما بر تن می کنید، مغایرت داشته و در تضاد باشد و یا طوری لباس پوشیده است که با عقیده شما در مورد این شخص و فکری که از این شخص در نظر دارید، شدیداً و کاملاً مغایرت دارد. درست است که شما قادر به دیدن هاله تابان این شخص نمی باشید، اما از آنجایی که ممکن است شما بیشتر از دوستان و یا این شخصی که می نگرید، دارای قوه ادراک و گیرندگی باشید، ناخود آگاه «می دانید» که این رنگهای مورد نظرا، ابدأ با هاله تابانش هماهنگی و تطابق ندارد.

بنابراین، بسیاری از مردم، هاله تابان انسانها را یا حس می کنند، یا تجربه می کنند و یا بخوبی از آن آگاه می باشند. اما از آنجایی که از دوران طفولیت به آنها آموخته و تلقین شده است که دیدن این چیز و یا مشاهده آن چیز دیگر، غیر ممکن و یا بی معنی است، آنها خود، خویش را هیپنوتیزم نموده تا باور کنند نمی توانند و امکان ندارد بتوانند يك همچو چیزهایی را مشاهده نمایند.

این يك واقعیت است که شخصی، می تواند بر سلامتی خود تأثیر

مستقیم داشته باشد و این کار را از طریق پوشیدن يك سري رنگ‌های مخصوص، به انجام برساند. چنانچه شما رنگی بپوشید که با هاله تابانان در ضدیت است، پس بدون هیچ تردید در آن لباس با آن رنگ بخصوص احساس ناراحتی و یا احساس خجالت و معذب بودن خواهید کرد. حتی ممکن است ناخوش شوید و تا زمانی که آن لباس با آن رنگ بخصوص را از تن در بیاورید، گماکان حالتی بیمارگونه داشته باشید. ممکن است از سویی دیگر کشف کنید که يك رنگ بخصوصی در اتاق باعث عصبانیت و یا برعکس آرامش خاطر شما می‌شود. بنابراین رویهم‌رفته رنگ‌ها، تنها نام‌هایی دیگر، برای ارتعاشات مختلف و متعدد موجود در جهان هستند. رنگ سرخ نشانه يك ارتعاش است و رنگ سبز هم نشانه ارتعاشی دیگر و رنگ سیاه هم يك ارتعاش دیگر، الی آخر...

درست به همان نسبت که ارتعاشی که ما نام آنرا صوت گذاشته‌ایم می‌تواند با صوتی دیگر برخورد نموده و صوتی ناهنجار پدید بیاورد، به همان نسبت نیز ارتعاشات «بیهودایی» که ما نام آنها را «رنگ» گذاشته‌ایم می‌توانند با یکدیگر برخوردی متضاد داشته و باعث پیدایش نوعی ناهماهنگی روحانی و معنوی بشوند.

درس پنجم:

رنگ‌های هاله تابان

هر نت موسیقی، ترکیبی از ارتعاشات هماهنگی است که در کنار همسایگان و دیگر نت‌های موجود قرار می‌گیرد، سعی می‌کند با آنها هماهنگ و در تفاهم باشد. هر نوع فقدان هماهنگی و سازش باعث پدید آمدن يك نت ناهنجار می‌گردد، نتي که هیچ زیبایی ندارد و شنیدن آن مطلقاً دلپذیر نیست.

پس همانطور که هماهنگی در موسیقی وجود دارد، در رنگها نیز این امر صدق می‌کند. زیرا رنگ‌ها نیز يك سری ارتعاشات، (هرچند اندکی متفاوت، و در قسمت دیگری از قوه ادراك مستقیم بشری در مورد طیف رنگ‌ها)، می‌باشند.

انسان می‌تواند دارای رنگ‌هایی ناب و اصیل باشد: یعنی رنگ‌هایی که باعث لذت و بالا بردن روحیه در انسان می‌گردند. و یا آن که دارای رنگ‌هایی باشد که باعث بهم‌ریخته شدن اعصاب و خفقان و

تاراحتی می گردند.

درهاله تابان انسان، رنگهای بسیار بسیار زیادی وجود دارد و سایه روشن های فراوانی بچشم می خورد. بعضی از این رنگها، ماورای درجه و اندازه و میزان دید، در یک شخص تمرین ندیده می باشد، بنابراین، برای این دسته از رنگها، ما هیچ نوع اسم و نامی که در جهان شناخته شده باشد، در اختیار نداریم.

همانطور که قبلاً هم ذکر شد، سونی «یصدای» برای سگها وجود دارد؛ به این صورت که بر روی نواری از ارتعاشاتی که گوش و قوه شنوایی انسان قادر به دریافت کردن آن نیست، طنین می اندازد. با این وجود يك سگ بخوبی می تواند همان صدا را بشنود و به آن واکنش نشان بدهد. از سوی دیگر، قوه شنوایی انسان قادر به شنیدن اصوات و صداهایی عمیق تر از قابلیت سگ برای شنیدن آنها می باشد. صداهای آهسته و پایین از قوه شنوایی سگها خارج است و آنها نمی توانند این گونه اصوات را بشنوند. حال فرض بپذیرید که ما درجه و میزان شنوایی انسان را بالاتر ببریم؛ در آن صورت قادر خواهیم شد همین يك سگ بشنویم و به این ترتیب توانایی شنیدن آن سوت «یصدای» مخصوص سگها را پیدا می کنیم. بنابراین چنانچه قادر بشویم درجه و برد و میزان قوه بصری مان را بالاتر برده و یا تغییر شکل بدهیم، قادر به دیدن هاله تابان انسان ها خواهیم شد. البته چنانچه این کار را با دقت و اهمیت لازم انجام ندهیم، قابلیت دیدن رنگ سیاه یا ارغوانی تیره را از دست خواهیم داد...

نام بردن و شمارش رنگهایی بیشمار در این قسمت از کتاب،

امری غیر منطقی است. بیایید و تنها با مهمترین رنگها، یعنی با قوی ترین و عامیانه ترین رنگها برخورد نماییم و توضیحاتی در مورد آنها بدهیم. رنگهای اساسی و پایه، بنابه پیشرفت های هر شخص تغییر می کنند. این تغییرات به سهولت در هاله تابان منعکس می گردند. هر قدر شخصی از نقطه نظر روحانی و معنوی، بهتر و بالاتر شود، رنگهای هاله تابانش نیز بهبود یافته و خوش رنگ تر می گردند. چنانچه انسانی آنقدر بد اقبال و بد بخت باشد که از نردبان پیشرفت معنوی به پایین بلغزد، در آن صورت رنگهای پایه اصلی او نیز ممکن است کاملاً تغییر رنگ نموده و با آنکه بصورت تیره تر یا کم رنگ تری در بیایند. رنگهای اصلی (که مادر صفحات بعد در مورد آنها صحبت خواهیم کرد) نشان دهنده یک شخص «اولیه» و «خالص» است. رنگهای ییشمار کم رنگ نشان دهنده انکار و تصمیمات و اهداف آن شخص و همینطور هم نشانگر درجه پیشرفت او از نظر معنوی می باشد. هاله تابان، همچون رنگین کمانی با رنگهایی بی نهایت پیچیده و وابسته به یکدیگر، دائماً در حال چرخش و نوسان و جنبش و جریان است. این رنگها در اطراف بدن انسان بصورت حرکاتی مارپیچی که مدام روبه افزایش و گسترش هستند، می چرخند و از قسمت بالای سر به سمت پایین، همچون آبشاری، سرازیر می شوند. اما تکرار می کنم، تعداد رنگهای موجود در هاله تابان بی نهایت بیشتر از رنگهای ثابت و مشخص رنگین کمان می باشد: رنگین کمان تنها پدیده ای است که از کریستال های آب ناشی شده است: یعنی چیزی ساده و عاری از پیچیدگی، حال آنکه هاله تابان خود به معنای حیات و هستی است.

در پایین توضیحات بسیار بسیار مختصری در مورد تعداد معدودی

رنگ اراده می‌دهم: تکرار می‌کنم تعداد معدودی رنگ، زیرا توضیح دادن رنگهای دیگر هیچ فائده‌ای فعلاً برای شما ندارند و لازم است که شما نخست این رنگهای اصلی را مشاهده نمایید تا بعداً به توضیح آن رنگهای توضیف‌ناپذیر و غیرقابل وصف پردازیم!

رنگ سرخ:

این رنگ در وضعیت مثبت، نشانگر نیروی زیاد روحی می‌باشد. ژنرال‌ها و رهبران خوب دنیا دارای رنگ سرخ روشنی در هاله‌های تابان‌شان می‌باشد که اغلب بر دیگر رنگهای درون هاله، فائق است. یکی از اشعاب‌های رنگ سرخ روشن با لبه‌های زرد روشن در حاشیه، نمایانگر شخصی است که مدام در صدد کمک و یاری به دیگران است و بقول مثل معروف يك «سرباز صلیبی فداکار» است. سعی کنید این رنگ سرخ روشن را با رنگ موجود در هاله تابان اشخاصی که مدام در حال جنگ و ستیز هستند، اشتباه نگیرید. رنگ این دسته از افراد بجای سرخ، «نهره‌ای» رنگ است! يك سری نوارهای سرخ رنگ روشن و واضح و یا پرتوهای نورانی سرخ رنگی که از محل یکی از اعضای داخلی بدن، ناپدید می‌شوند، به این قرار است که آن عضو مزبور در سلامتی کاملی بسر می‌برد. بعضی از رهبران جهان، دارای رنگ سرخ روشن زیادی در هاله تابان خود هستند. متأسفانه در اکثر اوقات، این رنگ سرخ، به وسیله سایه روشن‌های نامناسبی که از يك سری رنگهای ناباب و منفی تشکیل شده‌اند، مبتلا و آلوده می‌باشند.

رنگ سرخ در وضعیت منفی و بد، حالتی کدر و با بی‌نهایت تیره

پیدا می کند و نشانگر خلق و خوئی تند و عجوسی است. این شخص، فردی غیر قابل اطمینان، عصبانی و سنیزه جو، با تمایلاتی به سمت خیانتکاری و بالاخره فردی است که از طریق دیگران، خود را از نردبان اجتماعی بالا می کشد و تا حدودی همچون يك انگل اجتماعی می باشد. رنگ سرخ مات، معمولاً نشانگر حالت هیجانی عصبی است. شخصی که دارای رنگ سرخی بد و منفی باشد، می تواند بر عکس از نقطه نظر جسمانی، فردی بسیار سالم باشد و از قدرت بدنی زیادی برخوردار باشد. بدبختانه این شخصی از لحاظ «بدی کردن» و تولید شر نیز می تواند بسیار قدرتمند و توانا باشد... قائلین و آدمکشان معمولاً رنگ سرخ بد رنگی در هاله تابان خود دارند. هر قدر رنگ سرخ هاله تابان، روشن تر باشد (روشن تر نه واضح تر!) شخص نیز حالت عصبی تری و بی ثبات تری پیدا می کند. يك همچو انسانی معمولاً بسیار فعال است (حتی در بعضی مواقع در يك جا بند نمی شود) و بیش از لحظاتی نمی تواند در يك محل باقی بماند و مدام در حال تحرک است. طبعاً لازم به ذکر نیست که يك همچو فردی، بسیار از خود راضی و متکبر می شود. حضور رنگ سرخ، در اطراف اعضای داخلی بدن، نشانگر وضعیت سلامتی آنها است. رنگ سرخی کدرومات که بیشتر به يك قرمز متمایل به قهوه ای بخورد، در حالی که به آهستگی در روی محل آن عضو، به جنبش و نوسان می پردازد، نمایانگر بیماری سرطان است. شخص تماشا کننده می تواند با دقت اعلام نماید که آیا بهر استی سرطانی وجود دارد، و یا این بیماری در مراحل اولیه خود بسر می برد! هاله تابان نشان می دهد چه بیماری ها و امراض قرار است بعداً، کالبد جسمانی شخص را مبتلا به خود نمایند، مگر آنکه از پیش يك سری

جلوگیری‌های لازم صورت بگیرند. بهمین خاطر «اورا ترابی»^۱ یا «علم درمان و معالجه از طریق تماشای هاله تابان» در سالهای آینده، به کمک اشخاص زیادی خواهد آمد و یکی از نکات مثبت این هاله تابان در همین موضوع می‌باشد.

بك پرتوی سرخ و كوچك از کنار آرواره‌ها نشان دهنده دندان درد است، بك رنگ قهوه‌ای كدر كه از حلقه نورانی بالای سر، به نوسان و جنبش دریا باید نشانگر ترس و وحشتی است كه شخص از فكر رفتن به نزد دندانپزشك در وجود خود احساس می‌كند.

معمولاً اشخاصی كه خیلی بخود اطمینان دارند رنگ «سرخ تند» بر تن می‌كنند. این رنگ در هاله تابان نشان دهنده شخصی ای است كه از خود بسیار راضی است و خود را بی نهایت دوست دارد. این رنگ مظهر ضروری دروغین است؛ یعنی ضروری بدون هیچ پایه و اساسی حقیقی... اما... این رنگ سرخ تند، ضمناً، در اوقاتیكه در اطراف كمر و باسن‌های خانمی نمودار شود، به معنای این است كه این بانوی شریف بخاطر پول خود فروشی می‌كند! بهمین خاطر است كه ما در زبان روزمره انگلیسی نیز به آنها نام «بانوان سرخ تند»^۲ را می‌دهیم! بك همچوزنانی معمولاً هیچ علاقه‌ای به مسائل جنسی ندارند و تنها به عنوان يك روشی برای امرار معاش و در آوردن پول از این كار استفاده می‌كنند. بنابراین

1- Aura Therapy

۲- Scarlet Women ضمناً نام بك كتاب مشهور انگلیسی است كه در آن، زن بدكاره‌ای را با بك لباسی كه لكه‌ای «سرخ تند» بر روی پیش دوخته شده بود، از دهكده بیرون انداختند. تا بی آبرویی و حرم از اینكارش را بر همه نمایان سازند. م

در ارتباط با هاله تابان: يك زن روسی و يك شخص متكبر و مغرور و خودپسند، يك رنگ را با هم شريك هستند!

بد نیست کمی به اصطلاحات زبان انگلیسی بیندیشید: «زن سرخ»، داشتن حالت و روحیه‌ای آبی، «دستخوش خشم و عصبانیتی قرمز شدن»، «از فرط عصبانیت و بدخلقی سیاه شدن»، «از شدت حسادت و حسرت مبدل شدن به سبز»... این جملات به راستی، و بسادگی بسیار نشانگر رنگهای هاله تابان اشخاصی است که دچار يك همچون حالات روحی شده‌اند! اشخاصی که يك همچون اصطلاحاتی را در ایام بسیار دور گذشته متداول نمودند، گویا یا آگاهانه یا ناخودآگاهانه قادر به بدین و حس کردن هاله تابان بوده‌اند.

هنوز هم در ارتباط با رنگ سرخ می‌پردازیم به رنگ سرخ کم رنگ (گل‌بهی و یا مرجانی قرمز) این رنگ نشانگر کم‌تجربگی است (این رنگ تا حدودی به صورتی شبیه است اما کاملاً هم صورتی یا سرخابی نیست). دردختران جوان بجای رنگ سرخ، رنگ صورتی و قرمز کم رنگ مشاهده می‌شود. در ارتباط با يك فرد بالغ، وجود رنگ صورتی نشانگر حالتی بچگانه و نداشتن اعتماد بنفس می‌باشد.

حضور يك رنگ جنگری (قرمز مایل به فیهوهای) نشانگر شخصی برآستی بی‌نهایت شرور و بدجنس است: شخصی که بایستی جداً از او اجتناب نمایید، زیرا این شخص بلااستثنا در دسر آفرین و موجب پیدایش انواع و اقسام ناراحتی‌ها و مشکلات است. اگر این رنگ را روی یکی از اعضای داخلی بدن شخصی مشاهده کردید به این معنا است که آن عضو برآستی بسیار بیمار است، و شخص دارنده آن رنگ بر روی يك عضو

اساسی و حیاتی، بزودی از دنیا خواهد رفت.

اشخاصی که رنگ سرخ بر روی استخوان مینشان دارند، مبتلا به ناراحتی عصبی هستند. آنها باید مراقب کارها و فعالیت خود باشند، و از زندگی آرامتری برخوردار گردند تا بتوانند عمر بیشتر و بهتری پیدا کنند.

رنگ نارنجی

رنگ نارنجی، در واقع انشعابی از رنگ سرخ است و سعی می-کنیم آنرا نیز در طبقه بندی رنگ ها، جای بدهیم، زیرا در بعضی از ادیان خاور دور، نارنجی بعنوان رنگ خورشید محسوب می شد، و به آن احترام و ارادت خاصی ابراز می داشتند.

از سوی دیگر، برای نشان دادن آن سوی سکه: بعضی دیگر از ادیان هستند که عقیده داشتند آبی رنگ خورشید بوده است... این مهم نیست که شما از کدام يك از این عقاید پیروی می کنید، اما بهر حال باید گفت نارنجی، اساساً يك رنگ خوب و مثبت محسوب می شود، و مردمی که دارای رنگ مناسبی از نارنجی در هاله تابان خود می باشند، از آن دسته افرادی هستند که احترام و توجه زیادی برای دیگران قائل می باشند: آنها افرادی انسان دوست هستند، اشخاصی که تا حد امکان سعی دارند به دیگران، خصوصاً افراد محروم و فقیر و بدبخت اجتماع، کمک و یاری بدهند. يك رنگ زرد متمایل به نارنجی رنگ بسیار دلپذیر و خواستنی محسوب می شود زیرا به معنای خوب شدن داری و تسلط به نفس است و نشان می دهد شخص دارنده این رنگ دارای صفات خوب زیاد و بی شماری است.

نارنجی متمایل به قهوه‌ای نشانگر يك شخص بسیار ثنیل و کاملی است که تحت فشار قرار گرفته و مطلقاً هیچ اهمیتی به هیچ چیز نمی‌دهد. این رنگ خستنا نشانگر اختلالات کلیوی می‌باشد. اگر این پرتو در روی کلبه‌ها قرار داشته و يك رنگ طلوسی نیز به آن اضافه شده باشد، «حنای سنگ» کلیه می‌باشد.

رنگ نارنجی که با رنگ سبز حاشیه داشته باشد، نمایانگر شخصی است که فقط بخاطر لذت و هیجان خود، عاشق جروبخت و ستیزه‌جویی و دعوا می‌باشد. هنگامی که آنقدر پیشرفت کردید که قادر گشتید سایه‌هایی را در درون سایه‌هایی در این رنگها مشاهده کنید، بایستی آنقدر هائل باشید تا از بروز هر گونه جروبخت با این گونه افراد اجتناب نمایید، زیرا اشخاصی که در رنگ نارنجی خود، دارای سایه‌های سبز باشند فقط قادرند «سفید و سیاه» را ببینند و بس. آنها فاقد هر گونه قوه تخیلات می‌باشند. آنها از داشتن قوه ادراک و تمایز لازم برای دریافتن آنکه سطوح مختلفی از دانش و آگاهی وجود دارد، همین‌طور هم سطوح مختلفی از عقاید و نقطه‌نظرات شخصی و بالآخره درجات متنوع و متفاوتی از رنگها وجود دارد، عاجز می‌باشند. شخصی که مبتلا به رنگ نارنجی با حاشیه‌ای سبز می‌باشد، حاضر است ساعتها، فقط بخاطر لذت بحث، با شما جروبخت نماید، بدون در نظر گرفتن این مسأله که آیا گفته‌هایش درست هستند یا خیر. برای این افراد، خود بحث است که اهمیت دارد.

رنگ زرد

رنگ زرد طلایی و پررنگ نشانگر این است که صاحب آن فردی

است بسیار روحانی و از معنویت و الایی برخوردار می باشد. تمام روحانیون و قدیسن بزرگ تاریخ بشریت دارای حلقه های نورانی زرد پررنگ و «طلایی» رنگی بوده اند که در اطراف سرشان قرار داشت. هر اندازه که حالت روحانیت و معنویت شخصی بالاتر باشد، شدت درخشش آن رنگ زرد نیز بیشتر می گردد، حالتی تند و شاد و روشن بخود می گیرد. (اندکی از موضوع اصلی مان دور می شوم تا اعلام کنم، اشخاصی که دارای حالت عرفانی و روحانیت بی نهایت بالایی هستند، و در نوبت پلکان معنویت حضور دارند، دارای رنگ آبی نیلی خوش رنگی نیز می باشند. اما بعداً در این مورد به بحث و گفتگو می پردازیم.) فعلاً به رنگ زرد می پردازیم! اشخاصی که در هاله تابان خود دارای رنگ زرد می باشند همیشه و بلا استثناء از روحیه مذهبی و روحانی و اخلاقی بسیار خوب و سالمی برخوردار هستند. آنها در هرراط مستقیم حضور دارند، و بنا به رنگ زردی که دارند می باشند؛ کلاً نباید از چیزی در این دنیا و احوال داشته باشند. شخصی که رنگ زرد روشن و شادی در هاله خود دارا باشد، شخصی است بسیار قابل اطمینان و اعتماد. فردی که رنگ زرد نامطلوبی در خود داشته باشد (رنگی مثل نخود) دارای روحیه ای ترسو است. به همین دلیل است که مردم برای اظهار نمودن ترس و وحشت شخصی معمولاً می گویند: «آه از شدت ترس زرد شدم» در دوران های بسیار دور گذشته، دیدن و مشاهده هاله تابان امری بسیار عادی و روزمره بوده است. به همین خاطر است که ابن ضرب المثل ها و یا این جملات مخصوص، در زبان محاوره روزانه مردم نفوذ یافت و در آنها ادغام گشت اما حضور يك رنگ زرد نامناسب و بد، نشانگر آدمی به همان نسبت بد

است: فردی که بهراستی از هر چیز و همه و هراس دارد. بك رنگ زرد متمایل به سرخ، هیچ رنگ جالب توجهی محبوب نمی شود، زیرا نمایانگر خجالت ذهنی، اخلاقی و فیزیکی است. به همراه این حالت خجالت، بك ضعف کامل از نقطه نظر روحانی و معنوی در عقاید و اعتقادات و دید این شخص وجود دارد. اشخاصی که این نوع زرد متمایل به سرخ را در هاله تابان خود داشته باشند، از این دین به دینی دیگر می پرنده و هیچ نوع ثبات و استواری ندارند. آنها همیشه به جستجوی چیزی و یا فکری هستند که در عرض پنج دقیقه بدست نمی آید. آنها از داشتن هر نوع قدرت پایدار و محکم، محروم می باشند، و بیش از چند لحظه قادر به علاقمند شدن به بك چیز نمی باشند. اشخاصی که دارای رنگ زرد متمایل به سرخ و یا سرخ جگری در هاله خود هستند، همیشه به شك و تعقیب جنس مخالف خود مشغول می باشند، و جالب اینجا است که به هیچ پرورزی و موفقیتی هم نائل نمی شوند! جالب و قابل ذکر است که شخصی که دارای گیسوان سرخ (یا حنایی) باشد، در هاله تابان خود، رنگ زرد متمایل به سرخ را دارند. این شخص خیلی ستمیزه گرو جنگجو و خیلی خشن و تندخو می باشد این افراد قسارند و کوچکترین اظهار عقیده از جانب شخصی را به بك اهانت شخصی بزرگی تبدیل نمایند. این مطلب مخصوص افرادی است که دارای موی سرخ یا پوستی سرخ و سفید و شاید هم کتومکهای در صورت می باشند.

بعضی دیگر از انواع زردهای متمایل به قرمز، نشانگر این است که شخص دارنده آن، احساس حقارت می کند، و هر قدر رنگ سرخ این مخلوط زرد متمایل به سرخ بیشتر باشد، شدت و درجه احساس حقارت

تیز افزایش می‌یابد. يك زرد متمایل به قهوه‌ای به معنای افکار و اندیشه‌هایی ناپاك، و داشتن يك رشد و پرورش معنوی بسیار بسیار اندکی است. احتمالاً خوانندگان این کتاب، مطالبی در مورد محله‌های پست و مخصوص مشروب فروشی‌ها چیزهایی خوانده‌اند؛ نقطه‌ای که تمام دائم‌الخمرها، تمام انگل‌های اجتماع و تمام پاك‌باختگان و طردشدگان از اجتماع نهایتاً به سمت آن جذب می‌شوند؛ بسیاری از اشخاصی که در این طبقه از اجتماع حضور دارند، و با در این وضعیت بسر می‌برند، این رنگ «زرد-جگری» را در خود دارا می‌باشند، و چنانچه افرادی شرور و نادرست هم باشند، يك نوع لیمویی متمایل به سبز کاهویی چرکی به‌هاله تابان آنها اضافه می‌شود. این اشخاص به‌ندرت می‌توانند از دیوانگی‌ها و جنون‌های حماقت انگیز خود، سالم بیرون بیایند و نجات پیدا کنند...

يك قهوه‌ای متمایل به زرد، به معنای افکاری ناپاك است. این شخص به‌ندرت در راهی مستقیم و قانونی و بار يك پاکی، باقی می‌ماند. در زمینه سلامتی، يك رنگ زرد متمایل به سبز نشانگر اختلالات کبدی است. هنگامی که این زرد متمایل به سبز، مبدل به يك رنگ زرد جگری می‌گردد، نشانگر این است که این ناراحتی‌ها بیشتر ماهیت اجتماعی و شخصیتی دارند تا جسمانی شخصی که دارای يك بیماری و اختلال اجتماعی و شخصیتی باشد، بلااستثناء دارای نواری برنگ قهوه‌ای تیره و یا زرد تیره چرکی به‌دور کمر و ران‌ها می‌باشد و اغلب با ذراتی که همچون گرد و خاک برنگ سرخ است همراه می‌باشد. هر قدر رنگ قهوه‌ای بیشتر و بیشتر شدت بگیرد و در آن رنگ زرد تأثیر بگذارد، و در بعضی مواقع نوارهای پاره پاره‌ای را به‌نمایش بگذارد، خبر از ناراحتی‌های

شدید و اختلالات روانی می‌دهد. شخصی که دارای بیماری و شخصیتی دوگانه^۱ از نقطه نظر روانشناسی می‌باشد، اغلب دارای هاله‌ای است که نیمی از آن برنگ زرد متمایل به آبی است و نیم دیگرش دارای رنگی قهوه یا سبز متمایل به زرد می‌باشد. این رنگها، ترکیبانی کاملاً ناهمگوش و نامساعد و ناهنجار می‌باشند.

رنگ زرد ناب و خوش رنگ و روشنی که به طلایی می‌زند و من در اول بخش توضیحاتی در مورد رنگ «زرد» از آن حرف زدم، رنگی محسوب می‌شود که هر انسانی باید آنرا در خود پرورش بدهد. ابتکار از طریق کردار و افکاری نیک و حفظ این افکار و اندیشه‌ها و کردار، در حالتی ناب و پاک، ممکن می‌گردد. هر يك از ما، ناچار است آنقدر کوشش نماید تا از مسیر این رنگ زرد روشن و ناب عبور نماید تا بتواند نهایتاً از مسیر تکامل و پیشرفت معنوی بگذرد، پس هر قدر زودتر به این رنگ دست پیدا نماید، زودتر به رشد معنوی مورد نیازتان می‌رسید.

رنگ سبز:

سبز، رنگ شفادهی، رنگ آموزش و تعلیم و بالاخره نشانگر رشد جسمانی است. اطباء و جراحان مشهور و بشردوست جهان دارای رنگ سبز زیادی در هاله‌های تابان خود می‌باشند. آنها ضمناً مقادیر زیادی رنگ سرخ در خود دارند و بایستی در برابر تعجب و شگفتی خوانندگان اعلام کرد که این دو رنگ، به طرز بسیار هماهنگ و جالبی با یکدیگر مخلوط و ادغام می‌شوند و مطلقاً هیچ ناهنجاری رنگی و ناهماهنگی در

۱- با گونه‌ای دیگر مبتلا به بیماری «اسکیزوفرنی» می‌باشد. م

میان این دو رنگ وجود ندارد.

رنگهای سرخ و سبزی که ما در جهان اطرافمان مشاهده می کنیم و با آنها را دروسایل و اشیائی که در اطرافمان هستند می بینیم، اغلب زیاد باهم هماهنگی و سازش ندارند و معمولاً چشم را آزار می دهند، اما هنگامی که این دو رنگ را در کنارهم، در حالت تابانی مشاهده می کنید، چشم را نوازش داده و موجب لذت فرد بیننده را فراهم می کنند. سبزی که دارای رنگ سرخ متناسبی باشد، نمایانگر جراحی درخشان و مردی بسیار شایسته و کاردان است. رنگ سبزه‌ها (بدون حضور سرخ) نشان دهنده طبعی بسیار سرشناس و با لیاقت است، شخصی که کار خود را بخوبی می داند. این رنگ ضمناً نمایانگر پرستاری است که کار خود را در حلقه اول قرار می دهد و هیچ چیزی را به جز کار و حرفه اش دوست ندارد. اگر رنگ سبز، با اندکی آبی مخلوط باشد، خبر از موفقیت شخص در هر نوع کار آموزشی و معلمی می دهد. بعضی از استادان بزرگ جهان، رنگ سبز زیادی در حلقه تابان خود داشتند که به وسیله نوارهایی از رنگ آبی موج داری مزین می شده. این رنگ آبی، رنگی کم رنگ و بنا به اصطلاح شباهنی به نور آبی رنگی دارد که از برق و الکتریسته ناشی می شود. اکثراً میان این دو رنگ سبز و آبی، نوارها ورشته های باریکی از زرد طلایی وجود دارد که حکایت از معلم و دبیری بسیار فداکار می کند: استادی که به سرنوشت و وضعیت شاگردانش به راستی اهمیت می دهد و برای آنها ارزش قائل است و دلسوزی آنها را می کند. شخصی است که دارای قوه ادراک لازم، از نقطه نظر حالت معنویت و روحانیتی بالا، می باشد و آمادگی این را دارد که بهترین موضوعات را به دانشجو یانش

بیاورد و آنها را تحت تعلیم قرار دهد.

آن دسته از افرادی که نگران سلامتی و جان مردم و حیوانات می باشند، رنگ سبزیادی درهاله تابان خود دارند. ممکن است در طبقات بالایی از اجتماع نباشند و با درکار و حرفه شان از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار نباشند، اما بهر حال تمام اشخاصی که سروکارشان با سلامتی و بهداشت انسان ها و حیوانات و حتی گیاهان است، بلااستثناء رنگ سبز زیادی درهاله تابان خود دارند و مهم نیست که هستند و چه کاره هستند. بنظر می رسد که این رنگ سبز يك نوع مدرک و «کارت شناسایی» شخصیشان می باشد!

سبز، رنگ زیاد قوی نیست و اکثراً تحت تأثیر رنگ و بارنگهای دیگری فرامی گیرد و در آنها مخلوط می شود. این يك رنگ مثبت است و نشان می دهد که دارنده آن درهاله تابانش، شخصی دلرحم، دلسوز، مهربان با روحیه ای یاری دهنده می باشد. اگر شخصی دارای سبزی متمایل به زرد باشد، ناپستی به او اعتماد کتبد، و هر قدر رنگ زرد آن چسبک تر و بیشتر باشد، و بر سبز هاله تابان حالتی خفه و بدرنگ بدهد، طبیعت دارنده آن نیز شرور تر و غیر قابل اطمینان تر می گردد.

اشخاصی که از اعتماد دیگران سوء استفاده می کنند، دارای هاله تابانی زرد - سبز می باشند: یعنی افرادی که با زیبایی و احترام تمام با شخصی شروع به صحبت می کنند، و با چرب زبانی ها و شیرین زبانی های خود، آن فرد را فریب داده و مال و ثروت او را به باد می دهند و یا به سرعت می برند. این گونه افراد دارای يك رنگ سبز کاهویی متمایل به لیمویی هستند که يك رنگ زرد چرکینی به آن اضافه می گردد. هنگامی که رنگ

سبز به آبی مبدل گردد (معمولاً تبدیل به بک آبی آسمانی دلپذیر و زیبایی برای چشم) شخص، فرد قابل اعتمادی می گردد و هر قدر به رنگ آبی اضافه شود، بر درجه و شدت خوبی و قابل اطمینان بودن فرد نیز افزوده می شود.

آبی:

اغلب اوقات این رنگ را بعنوان رنگ مظهر دنیای ارواح می شناسند. این رنگ ضمناً نشانگر قابلیت ذهنی است (که با حالت روحانیت و معنویت فرق دارد) البته این رنگ باید دارای درجه درخشندگی لازم باشد تا از این خصوصیت بخصوص برخوردار گردد. با درجه مناسب و درخشندگی مورد نظر، آبی رنگ بسیار مطلوب و خوبی محسوب می شود. «اثر بک» دارای سایه آبی رنگ است.

رنگی که شباهت زیادی به رود سیگار هنوز کشیده نشده دارد، و رنگ آبی شعله آتش هیزم. هر قدر رنگ آبی هاله تابان روشن تر و درخشان تر باشد، به همان اندازه نیز سلامتی و نیروی شخص دارنده آن هاله، خوشتر و قدرتمندتر و بهتر است. رنگ آبی بسیار کم رنگ نشانگر شخصی بسیار مردد است، کسی که به راحتی فساد نیست تصمیم خود را اتخاذ نماید، و بایستی به وسیله شخص دیگری به جلو سوق داده بشود تا کار مثبت و ارزشمندی انجام دهد. آبی تیره تر، نشانگر شخصی است که دارد سعی خود را می کند و از مقداری پیشرفت برخوردار گشته است. چنانچه رنگ آبی موجود در هاله تابان باز هم تیره تر و پررنگ تر شود، نشان می دهد دارنده آن از وظایف و مسئولیت های زندگیش بخوبی بر می آید و از آنها راضی و خرسند است، فردی است که از انجام کارهایش

لذتی وافر می برد و با فائق شدن بر آنها، ارضاء می شود. در اغلب اوقات این رنگ آبی تیره را در مبلغین مذهبی می توان دید که تنها به این دلیل به سمت این شغل و حرفه جذب شده اند که اعتقاد دارند از منشائی الهی برای اینکار فراخوانده شده اند. این رنگ آبی بخصوص، در نزد افرادی که تنها بخاطر پیدا کردن کار و حرفه ای به این شغل بخصوص گرویده اند، یافت نمی شود؛ بعضی اشخاصی که تنها برای لذت مسافرت و رفتن به دور دنیا بطور رایگان، به سمت این کار جذب شده اند، شما به راحتی می توانید از طریق مشاهده هاله تابان فرد مورد نظرتان به این مسأله پی ببرید؛ فقط دقت کنید رنگ زرد موجود در هاله تاچه اندازه تند و روشن است، و رنگ آبی موجود تاچه حد تیره و پررنگ می باشد.

رنگ نیلی

مایلم رنگ نیلی و بنفش را در يك سنون قرار بدهم، زیرا این دو رنگ به سبب سهولت در یکدیگر ادغام می گردند؛ و در اینجا می توان علناً اعلام کرد که هیچیک از این دو رنگ بدون وجود دیگری نیست و کاملاً به یکدیگر وابسته می باشند. افرادی که دارای رنگ نیلی به اندازه قابل ملاحظه ای در هاله تابان خود می باشند، اشخاصی با عقاید و اعتقادات شدید و عمیق مذهبی می باشند (منظورم آن دسته از افرادی نیست که فقط ادعا به دیانت و پارسایی می کنند) در مورد این گونه افراد با سایر مردم مذهبی باید گفت که فرق فاحشی وجود دارد؛ بعضی از مردم اظهار می دارند تمایلات مذهبی دارند و یا بسیار مذهبی و معتقد هستند، بعضی دیگر عقیده دارند مذهبی می باشند؛ اما تا زمانی که انسان قادر به دیدن هاله

تابان آنها نباشد، فساد به تصمیم گیری و بیان قضاوت در مورد آنها نیست. وجود این رنگ نیلی، سند و مدرک مشخصی برای ثابت کردن این وضعیت است. چنانچه يك نوع رنگ صورتی نیز به این آبی نیلی متعادل به بنفش افزوده گردد، دارنده این هاله تابان بخصوص فردی ناپسند و «نچسب» و زودرنج خواهد بود؛ خصوصاً با افرادی که زیر نظر و یا تحت فرمان شخص مورد نظر، مشغول به کار و فعالیت می باشند. حضور این لکه صورتی به این رنگ بخصوص، يك وضعیت خفت آور و تنزل دهنده برای دارنده آن پدید می آورد و باعث می شود تا از پاکی و اصالت هاله تابان کم گردد، و کسر شود. ضمناً لازم به گفتن است که افراد دارنده رنگ نیلی، بنفش و یا حتی ارغوانی در هاله های تابان خود، معمولاً از اختلالات قلبی و مشکلات گوارشی و معده رنج می برند. این اشخاص باید جداً از خوردن غذاهای سرخ شده و با چرب خودداری کنند.

رنگ خاکستری

رنگ خاکستری «تغییر دهنده» رنگهای هاله تابان تلقی می شود. این رنگ بخودی خود، نشانگر هیچ چیز بخصوصی نیست، مگر آنکه شخص مورد نظر، فردی کاملاً غیب افتاده می باشد. چنانچه شما به شخصی می نگرید که فاقد هر نوع تکامل و رشد می باشد، در این صورت شاهد يك سری نوارهای بزرگ و لکه های غلیظ خاکستری رنگ می شوید، اما اکثراً شما به بدن برهنه يك شخص تکامل نیافته نگاه نخواهید کرد. حال برگردیم به سر توضیح رنگ خاکستری در ارتباط با دیگر رنگها: خاکستری نمایانگر ضعف و سستی اخلاق، و يك نوع ضعف

جسمانی و یا ناتوانی در سلامتی می باشد. شخص مزبور از نیرو و بنیه خوبی برخوردار نخواهد بود. چنانچه شخصی دارای نوارهای خاکستری در روی قسمت و یا عضو بخصوصی از بدن باشد، این به آن معنا است که عضو مزبور در شرف نابودی است، و یا در حال نابودی است، و بایستی هرچه سریعتر به طبیب مراجعه نمود. شخصی که معمولاً دچار يك سردرد یکنواخت و بی وقفه می گردد، معمولاً يك ابر خاکستری رنگی در بالای سر خود دارد که از میان حلقه نورانی بالای سر می گذرد (بدون در نظر گیری رنگ معمول آن حلقه)، و تا زمانی که سردرد ادامه داشته باشد، نوارهای خاکستری رنگی از هاله تابان و خصوصاً قسمت بالای آن مدام در حال رفت و آمد و نوسان خواهند بود.

درس ششم

تا این درس، دیگر باید برای شما کاملاً روشن و واضح باشد که هرچیز، در این جهان يك ارتعاش محسوب می‌شود. به این ترتیب، در سرتاسر عالم هستی، يك چیزی همچون يك نخته با ردیفی از ارتعاشات عظیم و غول‌آسایی وجود دارد که تمام ارتعاشات موجود در عالم را در خود جای داده است. بیاید و فرض کنیم که این وسیله شباهت به ردیف کلیدهای نت‌دريك پیانوی غول‌پیکر را دارد که تا کیلومترها، ادامه دارد و هیچ نوع محدودیتی برای آن نیست. بیاید و فرض بگیریم که ما يك تعداد مورچه هستیم و تنها قادر به مشاهده تنها يك تعداد معدودی از این «کلیدها» می‌باشیم. طبعاً ارتعاشات مزبور به کلیدهای مختلف این پیانو تطبیق خواهد کرد. یکی از این نت‌ها (یا کلید نت) ارتعاشاتی را در بر خواهد گرفت که ما آنرا «لامه» می‌نامیم: ارتعاشی که آنقدر کند و آهسته می‌باشد که به خاطر «جامد» بودنش بیشتر آنرا «حس» می‌کنیم تا بینیم و یا بشنویم. (به تصویر شماره ۵ نگاه کنید.)



(تصویر شماره ۵) کلیدهای نت یک بیانو

نت بعدی، صوت خواهد بود: به این معنا که این نت، تمام ارتعاشاتی را دربر خواهد گرفت که باعث بکار افتادن مکانیسم گوشهای ما می گردد. ممکن است این ارتعاشات را ما از طریق انگشتانمان «حس» نکنیم، اما گوشهایمان به ما اعلام می کنند که «صوت و صدایی» به راستی وجود دارند. ما نمی توانیم چیزی را که قابل لمس است، بشنویم، به همان نسبت چیزی را که می توانیم بشنویم، نمی توانیم حس کنیم. به این ترتیب ما تا کنون دو نت از ردیف کلیدهای پیانورا طی نمودیم.

نوبت کلید با نت بعدی: قوهٔ بینایی است. در اینجا نیز، ما يك ارتعاشی با چنان فرکانسی دارا می باشیم که نه قادر به احساس، نه قادر به شنیدن آن هستیم (زیرا با سرعت هر چه تمامتر مشغول به ارتعاش است). اما این ارتعاش بر قوهٔ بینایی ما تأثیر می گذارد و بنابراین نام آنرا قدرت دید می گذاریم. با درهم نفوذ دادن این سه «نت»، دیگر فرکانسهای زیادی به این صورت نخواهیم یافت. بعد از آن، فرکانس دیگری هست که این نوع باند فرکانس را «رادیو» می نامیم. با يك نت بم ترو ما به قوهٔ «تله پاتی»، قوهٔ «روشن بینی» و هزاران تظاهرات دیگر اینگونه مواجه می شویم. اما نکتهٔ اصلی در این است که به راستی يك سلسلهٔ بی نهایت عظیم و وسیعی از فرکانسهای مختلف و متنوع وجود دارد (یا ارتعاشات). انسان تنها قادر است يك رشته فرکانس بسیار محدودی را درك و احساس نماید.

با این وجود، قوهٔ بینایی و شنوایی بعد زیادی بهم وابسته و مربوط می باشند. ما می توانیم رنگی را انتخاب نمایم و اعلام کنیم که دارای يك نت موسیقی می باشد. امروزه بكسری وسایل الکترونیکی

وجود دارند که طوری ساخته شده‌اند که باقراردادن يك رنگ بهخصوص در زیر صفحه‌ای، نت مخصوص و مربوط به آنرا بخش خواهد کرد. اگر درك این مطلب برایتان دشوار است، بیایید و این گونه بیندیشید: امواج رادیویی (منظور از آنها: موسیقی - سخنرانی و حتی تصاویر) در هر زمان و وقتی در اطراف ما حضور دارند، آنها چه در خانه و چه در بیرون همیشه با ما هستند؛ حال بهر کجا که برویم و دست بهر کاری که بخواهیم بزنیم. ما بدون كمك و دستگاههای لازم، قادر به شنیدن این امواج رادیویی نیستیم، اما چنانچه دارای وسیله‌ای مخصوص و مجهز بودیم (که ما نام آنرا رادیو نهاده‌ایم و باعث کندتر ساختن امواج بخش شده می‌گردد) و کاری می‌کرد که فرکانس‌های رادیویی، به فرکانس‌های شنوایی تبدیل گردند، آنوقت می‌توانستیم برنامه رادیویی اولیه‌ای را که بخش و اجرا شده بود بشنویم و با قادر به دیدن تصاویر تلویزیونی بشویم. بهمان نسبت نیز ما می‌توانیم رنگی برگزیده و اعلام کنیم آن رنگ دارای يك نت موسیقی می‌باشد، یا برعکس بگوییم صوت و صدایی وجود دارد و رنگ مورد نظر و مربوطه آنرا پیدا نماییم. البته، این موضوع در خاور دور، امری شناخته شده است و ما عقیده داریم که چنانچه شخصی بتواند به يك تصویر نقاشی بنگرد و نت موسیقی مربوطه را که از ادغام و اختلاط رنگهای درون تصویر پدید آمده و به اصطلاح نتیجه درهم آمیخته شدن رنگ می‌باشد، در نظر مجسم سازد و از آن يك نوع موسیقی پدید بیاورد، باعث می‌شود تا انسان‌ها، لذت بیشتری از هنر به معنای ناب آن، ببرند.

احتمالاً همه در این دوره از زمان اطلاع دارند که سیاره ماریس با مریخ به عنوان سیاره سرخ شهرت دارد. جالب اینجا است که مریخ

سیاره رنگ سرخ است و خود رنگ سرخ (البته با يك درخشندگی و شكل مخصوصی) یا رنگ سرخ «پایه»، دارای يك نت موسیقی می باشد که به کلید «دو» تطبیق می کند.

رنگ نارنجی که جزئی از قسمت سرخ می باشد، به نت موسیقی «ر» تطابق می کند. در بعضی از عقاید و اعتقادات مذهبی، شایع است که نارنجی رنگ خورشید است، حال آنکه در بعضی از ادیان دیگر، باور بر این است که آبی باید رنگ خورشید باشد. من نیز ترجیح می دهم اعلام کنم که نارنجی رنگ اصلی خورشید است.

زرد، به نت موسیقی «سی» تطبیق می کند و سیاره عطارد یا مرکوری «حاکم» این رنگ محسوب می شود. البته تمام این سخنان به داستانها و افسانهها و اسطورههای باستانی مشرق زمین بازمی گردند. درست همانگونه که یونانیان باستان عقیده به وجود رب النوعها و الهههایی داشتند که سوار بر اربهای آتشین و مشتعل خود، در آسمانها به گردش و اسبدوانی می پرداختند... بنابراین مردم شرق نیز دارای افسانهها و اساطیر مخصوص بخود بودند، اما آنها به سیارات، رنگهای مخصوص و مستقلی می دادند و ادعا می کردند که فلان رنگ به فلان سیاره تعلق دارد و به وسیله آن سیاره تحت حاکمیت قرار می گرفت.

سبز به نت موسیقی «فا» تطبیق می کند. این رنگ، مظهر رشد است و به وسیله بعضی از مردم اعلام شده است که می توانند رشد گیاهان را به وسیله نت های هماهنگ موسیقی تسریع بخشند. من خود هیچ تجربه شخصی در این زمینه نداشته و ندارم، اما از يك منشاء قابل اطمینان، اطلاعاتی در این مورد کسب کرده ام. زحل یا سیاره ساتورن حاکم

بر رنگ سبز است. پیشینان، از احساساتی که در طول مناظره و تماشای سیاره بخصوصی در طول مدی‌نیشن، دریافت می‌داشتند، این رنگها را به این سیارات اطلاق نموده‌اند. بسیاری از این باستانیان، در بالاترین نقاط کره زمین به تفکرو اندیشه (یا همان مدی‌نیشن) می‌پرداختند: یعنی در اوج قله‌های هیمالایا... و لازم به ذکر است که هنگامی که شخص در يك ارتفاع هزاروپانصد پایی از سطح زمین فرار می‌گیرد، مقادیر زیادی از هوا را «در پایین» برجا می‌نهد و به این ترتیب، مشاهده سیارات با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد و قوه ادراک نیز تیزتر و دقیق‌تر می‌گردد. به همین ترتیب بود که فضلا و حکمای دوران باستان، این قواعد را در مورد رنگ سیارات، به عنوان میراث، برای ما بر جای نهادند. رنگ آبی، دارای نت موسیقی «سل» می‌باشد. همانگونه که قبلاً گفتیم، بعضی از مذاهب دنیا بر این اعتقادند که رنگ آبی، به خورشید تعلق دارد، اما من بنا به سنت و قواعد در مشرق زمین عمل می‌کنم و از آنان پیروی می‌نمایم، بنابراین فرض را بر این می‌گیریم که آبی رنگ مخصوص سیاره مشتری یا (زوپیر) است.

رنگ نیلی، به نت موسیقی «لا» تعلق دارد و در مشرق زمین مرسوم است که این رنگ به وسیله سیاره ونوس یا (زهره) تحت حاکمیت قرار می‌گیرد. هنگامی که «ونوس» در يك جنبه و موقعیت مناسب و مساعد باشد (یعنی هنگامی که شخصی را از نکات سودمند خود بهره‌مند می‌سازد)، به شخص مزبور، قابلیت‌های هنری و اصالت اندیشه هدیه می‌دهد. این سیاره، خصوصیات اخلاقی بسیار مثبت و خوبی ارائه می‌دهد. ونوس افرادی را که دارای ارتعاشات ضعیف یا پایین هستند است به انواع و

اقسام افراط‌کلربها و امی دارد.

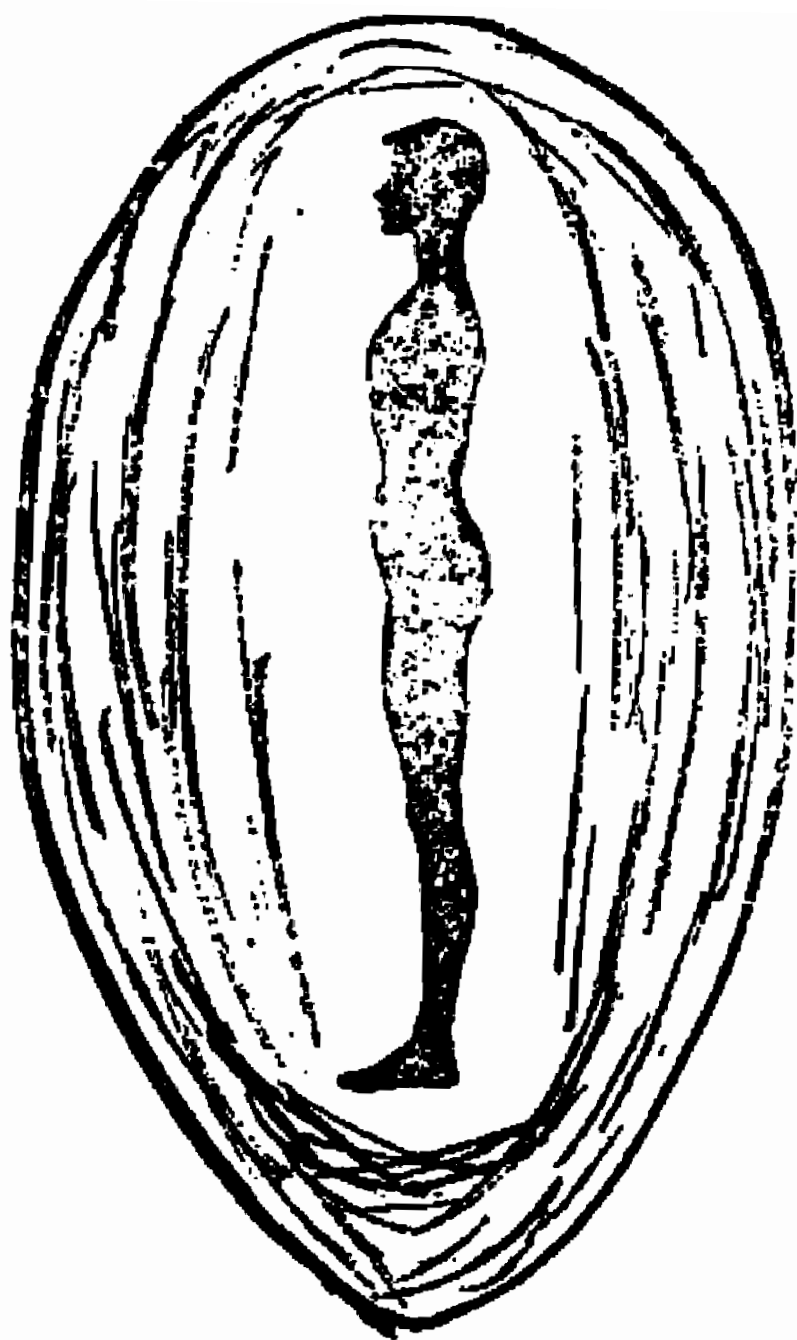
رنگت بنفش هم به کلید موسیقی «سی» تطبیق می‌کند و با سیاره ماه مربوط می‌باشد. در اینجا نیز، چنانچه باشخصی روبرو باشیم که دارای جنبه‌های مساعدی از ماه را در خود داشته باشد، رنگت بنفش (یا همان ماه)، وضوح و روشنی در افکار و اندیشه‌ها را به همراه معنویت و يك قوة تخیلات تحت کنترل گرفته شده به شخص به ارمغان می‌آورد. اما اگر اوضاع و جنبه‌های نجومی، ضعیف و یا نامساعد باشند، طبعاً اختلالات روانی و یا حتی مالیخولیا پدیدار می‌گردد.

در بیرون از هاله تابان، پوششی وجود دارد که کالبد و بدن جسمانی انسان را در بر می‌گیرد و اتریک و هاله تابان را نیز در خود جای می‌دهد. این حالت بطوری است که انگار روح انسان (یعنی ماهیتی که در کره زمین دارد) با کالبد جسمانی در قسمت مرکز، و بعد هم اتریک و در آخر هاله تابان، همه با هم در يك نوع کیسه یا بسته‌ای قرار دارند!

این کیسه را اینطور در نظر مجسم سازید: تخم مرغی را فرض بگیرید که از هر لحاظ به يك تخم مرغی که از بیرون خریداری می‌کنید، شباهت دارد. در داخل تخم مرغ، زرده قرار دارد که به کالبد و بدن جسمانی انسان تطبیق می‌کند. در بیرون از زرده تخم مرغ، ما می‌توانیم سفیده تخم مرغ را مشاهده کنیم که نشانگر اتریک، و هاله تابان می‌باشد. اما در خارج از محدوده سفیده تخم مرغ، یعنی میان سفیده و پوسته بیرونی و صفت تخم مرغ، يك پوسته بسیار نازکی وجود دارد که دارای يك حالت مقاومت زیادی می‌باشد. هنگامی که تخم مرغی را آب‌پز می‌کنید و پوسته بیرونی را می‌شکنید، با این پوسته نازک و در عین حال نرم و مقاوم

روبرو می‌شوید. مجموعه چیزهایی که بدن انسان هم از آنها پدید آمده و تشکیل‌گشته، به همین صورت می‌باشد: یعنی در يك نوع پوسته مخصوصی جای گرفته است. این پوسته، کاملاً شفاف و تحت ارتعاشات و نوسان‌ها و چرخش‌های مارپیچی ناشی از هاله تابان قرار دارد و بگونه‌ای در يك حالت دورانی می‌چرخد و می‌چنبد. اما این پوسته مدام در این کوشش است که شکل تخم‌مرغی خود را حفظ نماید و تقریباً شبیه به «بالونی» است که سعی دارد شکل صحیح و درست خود را در آسمان حفظ کند (زیرا فشار درونش بیشتر از فشار بیرونش می‌باشد). اگر میل دارید این پوسته را بهتر و واضح‌تر در نظر مجسم سازید، بابتی نخست کالبد فیزیکی، سپس اتریک و در آخر، هاله تابان را در نظر بیاورید که در يك کیسه شفاف پلاستیکی تخم‌مرغی شکلی جای گرفته‌اند. (به تصویر شماره ۶ بنگرید.)

هنگامی که انسان به تفکر و اندیشه می‌پردازد، نخست فکر از مغز به بیرون ماطع می‌شود و از میان اتریک عبور کرده، به هاله تابان می‌رسد و در آخر به پوسته نهایی می‌رسد. در این قسمت، در سطح بیرونی این پوشش، انسان قادر به دریافت تصاویری از افکار خود می‌گردد. دوباره تاچارم نمونه رادیو و تلویزیون را به شما مثال بزنم، در پشت تلویزیون، چیزی وجود دارد بنام يك «تنگ الکترن» که وظیفه‌اش تیراندازی و ارسال الکترون‌هایی سریع‌السیر، بر روی صفحه مهتابی تلویزیون می‌باشد (یعنی همان قسمتی که شما به آن خیره می‌شوید) هنگامی که این الکترون‌ها، بر روی سطح مخصوصی که در درون صفحه تلویزیون قرار دارند، می‌چسبند، آن صفحه شروع به برق زدن می‌کند، یعنی يك نقطه



(تصویر شماره ۶) قالب فیزیکی، اکرینک و حاکه تابان انسانها

نوری ظاهر می‌شود که برای مدتی باقی می‌ماند، بطوریکه چشمها قادر می‌گردند تصویر مورد نظر را بجای آن نقطه نور ببینند و به وسیله «حافظه» باقی‌مانده آنرا به تصویری بعدی انتقال دهند. بنا بر این چشم انسان نهایتاً کل تصویر را مشاهده می‌نماید (تصویری که بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌گردد).

با تغییر و تنوع تصویرات در دستگاه فرستنده، تصویری هم که شما مشاهده می‌کنید در روی تلویزیونتان تغییر پیدا می‌کند. درست به همین شکل، افکار و اندیشه‌ها از دستگاه فرستنده ما (یعنی مغز) بخش می‌شود و شروع به حرکت می‌کند تا به پوسته پوشش‌مانند هاله تابان برسد. در این قسمت، افکار و اندیشه‌ها بنظر می‌رسد با آن پوسته برخورد می‌کنند و باعث شکل گرفتن تصاویری می‌شوند که يك شخص متخاص (که دارای قوه روشن بینی است) می‌تواند آنرا ببیند. اما شخص روشن بین نه تنها قادر است تصاویر افکار حاضر را ببیند، بلکه می‌تواند افکار و اندیشه‌های قبلی او را نیز مشاهده نماید!

این کار برای يك «استاد» به راحتی ممکن و سهل است. کافی است این شخص به فردی بنگرد و بر روی پوسته بیرونی هاله تابان، بعضی از کارها و اندیشه‌هایی را ببیند که شخص، آنها را در زمان گذشته و حتی در زندگی‌های قبلی خود انجام داده است (یعنی تا دو و حتی سه زندگی قبلی شخص رجعت می‌کند).

ممکن است این گفتار به نظر تان عجیب و خارق العاده بیاید، اما این وجود کمال حقیقت دارند. ماده، غیر قابل انهدام است. هر چیزی که تا به حال وجود داشته است، هنوز هم هست. اگر شما صدایی از خود

بیرون بدهد (مثلاً فربادی بکشید) ارتعاش این صوت، یعنی انرژی که باعث پدید آمدن آن می‌گردد، تا ابد ادامه خواهد داشت. برای مثال چنانچه می‌توانستند آنها، از روی کره زمین به یک سیاره دور دست بروید، به راحتی قادر می‌شوید تصاویری را مشاهده کنید که هزاران هزار سال پیش رخ داده‌اند (شرط آنکه وسایل و تجهیزات لازم را در اختیار داشتید). نور دارای سرعت مشخصی است، ضمناً از بین نمی‌رود (و محو نمی‌شود). بنابراین چنانچه به اندازه کافی از کره زمین فاصله می‌گرفتید (آنها و بلافاصله) قادر می‌شدید حتی خلق شدن کره زمین را نیز مشاهده نمایید! اما این سخنان ما را از بحث اصلی مان دور کرده‌اند. من مایلم این مطلب را به شما خاطر نشان سازم که: ضمیر ناخود آگاه (که به وسیله ضمیر خود آگاه تحت کنترل قرار نمی‌گیرد) قادر است تصاویری از چیزهایی را ساطع نموده و نمایان سازد که ماورای دسترس فعلی ضمیر خود آگاه می‌باشند. بنابراین شخصی که دارای قدرت بسیار نیرومندی از نقطه نظر روشن بینی می‌باشد و در این کارها استعداد خاص و پیشرفته‌ای دارد، به راحتی قادر است خصوصیات اخلاقی و جسمانی شخص مورد نظرش را ببیند، (و با شخصی که در پیش رویش ایستاده.) این يك نوع پیشرفته‌ای از «سایکومتري»^۱ می‌باشد و می‌توان آنها را با واژه

۱- Psychometry دارندة این قوه قادر است بالمس کردن شیئی بخصوصی (مثل يك انگشتر، لباس، پارچه، سنگ و یا دیگر چیزها) مطالب زیادی در مورد آن اظهار بدارد. گاهی است با انگشتان خود آنها لمس کند و مغزش را هاری از هر فکر و اندیشه‌ای نماید و به ضمیر ناخود آگاه خود اجازه دهد که گذشته این شیئی را برایش بازگو نماید. انگشتان قادر هستند يك سری ارتعاشات موجود در آن شیئی را به مغز رسانند و باعث پدید آمدن تصاویری در مغز بشوند. م

«سایکومتری بصری» مشخص و معین نمود. طبقاً به خود «سایکومتری» نیز بعد آرسیدگی خواهیم کرد و در مورد آن به بحث و گفتگو خواهیم پرداخت.

هر شخصی که دارای قوه ادراک مستقیم و یا «حساسیت» لازم باشد می تواند «هاله تابان» را حس نماید، حتی اگر قادر به دیدن علنی آن نباشد آیا تا بحال بر ایتان اتفاق افتاده است که بلافاصله به وسیله شخصی که حتی با او هنوز صحبت نکرده اید، به او جذب و یا برعکس عقب رانده شده اید؟

قوه ادراک مستقیم ناخود آگاهی که اجازه می دهد هاله تابان به وسیله شخصی مشاهده شود، می تواند علائق و نفرت های شخص را به خوبی توضیح بدهد. تمام انسان ها در قدیم قادر به دیدن هاله تابان بوده اند اما به خاطر سوء استفاده های بی مورد (به انواع و اقسام مختلف) باعث گشت تا این قدرت را از کف بدهند. در طول قرون آینده، مردم دوباره موفق خواهند شد به انواع و اقسام کارها بپردازند؛ مثل تله پاتی، روشن بینی، عیب شنوایی و دیدن هاله تابان و غیره...

بیا باید و اینک توضیحات بیشتری در مورد علائق و نفرت ها بدهیم: هر هاله تابان از تعداد بسیاری رنگ ها، و تعداد زیادی رنگ های خط خطی و لکه ها و نقطه های مختلف تشکیل شده است.

برای آنکه دو نفر بتوانند با یکدیگر هماهنگی باشند و سازش داشته باشند، لازم است رنگ ها و «خط بندی» های آنها با یکدیگر مطابقت داشته باشند.

اغلب اتفاق می افتد که زن و شوهری در یکی دوجنبه، بسیار با یکدیگر هماهنگ و در یکی دوجنبه دیگر بسیار ناهماهنگ و مخالف هم می باشند. این به آن دلیل است که شکل موج دار بخصوص يك هاله تابان، تنها در يك سری نقاط مشخص و محدودی با شکل موج دار هاله تابان شخص مقابل برخورد و تماس پیدا می کند و در روی این نقاط مورد نظر است که تفاهم و سازش کاملی وجود دارد و يك نوع هماهنگی و شباهت کاملی پدید می آید. برای مثال، ما اعلام می کنیم دو نفر «مثل دو قطب مخالف» از همدیگر هستند و این به راستی حقیقت محض است. این نشان می دهد هیچ نوع سازش و هماهنگی میان آنها وجود ندارد. اگر ترجیح می دهید می توانید بگویید: افرادی که شبیه یکدیگر هستند و خلق و خویی هماهنگ و مطابق یکدیگر دارند، دارای رنگهای هاله ای می باشند که در هم آمیخته می شوند و با یکدیگر هماهنگی کامل دارند، حال آنکه افرادی که هیچ نوع تفاهم و سازشی با یکدیگر ندارند، دارای رنگهایی در هاله تابان خود می باشند که ابداً مطابقت به همدیگر ندارند و نگاه کردن به آن رنگها به راستی ناراحت کننده و ناهنجار است.

مردم از انواع مختلف هستند. فرکانس آنها نیز معمول و مشترك است. مردمی که دارای يك «نیپ» و نوع «مشترك» می باشند، در يك گروه دسته جمع می شوند: ممکن است يك دسته دختر جوان را که مشغول قدم زدن هستند مشاهده نمایید و یا گروهی نوجوان را ببینید که در کنار خیابان ها و کوچه ها ایستاده و يك نوع گروهك های کوچکی تشکیل داده اند. این به آن علت است که تمام این افراد از يك فرکانس «مشترك» و مشابه برخورد دارند و با دارای يك نوع «هاله تابان مشترك»

می‌باشند. آنها به یکدیگر وابسته‌اند، دارای قوه جذایت مغناطیسی برای یکدیگر هستند و قوی‌ترین فرد در آن گروه، بر دیگران تسلط و نفوذ یافته و می‌تواند بر آنها تأثیر مثبت و یا برعکس تأثیر منفی و بد برجای بگذارد. افراد جوان اجتماع باید به وسیله انضباط و نظم، تعلیم و تمرین ببینند و با انضباط شخصی، بر غرایز اولیه و خام خود، فائق آمده و کاری کنند که بر آنها کنترل داشته و موجب شوند تا نژاد زمینی در کل، رو به بهبود رود. همانطور که قبلاً بیان کردم، یک انسان، در مرکز این پوسته و پوشش تخم مرغی شکل قرار دارد، به این طریق که درست در مرکز حالت تابان جای دارد؛ این موقعیت طبیعی و معمول برای اکثر مردم (مردمی معمولی و سالم) محسوب می‌شود.

هنگامی که فردی مبتلا به ناراحتی‌های روانی است، بطرز صحیح و درستی در مرکز این نقطه قرار نگرفته است. بطور حتم بارها و بارها شنیده‌اید که شخصی با حالتی شکایت آمیز به شما می‌گوید: «امروز احساس می‌کنم از حالت طبیعی خود خارج شده‌ام...» و این به راستی همان مسأله مورد بحث ما است.

ممکن است فردی در زاویه‌ای در قسمت درونی این پوسته تخم مرغی شکل قرار گرفته باشد. افرادی که دارای شخصیتی دوگانه هستند، کاملاً از مردم عادی فرق و تمایز دارند. آنها معمولاً نوعی از حالت تابان به یک رنگ و نیم دیگرش به رنگی کاملاً متفاوت، با طرح و زمینه‌ای جداگانه‌ای می‌باشد. اگر شخصیت دوگانه آنها کاملاً مشخص و تشدید یافته باشد، می‌توانند دارای حالت تابانی باشند که بشکل تخم مرغی نباشد، بلکه دارای شکلی همانند دو تخم مرغ باشند که در یک زاویه‌ای بخصوصی،

به یکدیگر وابسته و متصل می گردند. امراض و بیماری های روانی را هرگز نبایستی سطحی تلقی نمود. معالجه از طریق وارد آوردن يك سری شوک های الکتریکی، می تواند يك عمل بسیار خطرناك محسوب شود، زیرا قادر است کالبد سماوی فرد بیمار را کاملاً از بدن خارج نماید (بعداً به این مسأله می پردازم). در معالجه با شوک های الکتریکی، هدف در این است که این «دو تخم مرغ» را مبدل به يك پوسته تخم مرغی شکل واحد ساخت (حال این هدف آگاهانه است یا ناخود آگاهانه من نمی دانم!) اما این کار اغلب سبب می شود تا زمینه های عصبی مغز «از بین بروند» و تلاشی شوند.

ما انسانها، با يك سری امکانات و توانایی هایی دنیا آمده ایم. همینطور هم با يك سری محدودیتهایی در مورد رنگ های موجود در هاله تابانمان، فرکانس ارتعاشاتمان و دیگر چیزها دنیا آمده ایم. بنابراین برای فردی مصمم و با اراده ای قوی و کرداری مثبت و نیک، این ممکن است که هاله تابانش را به وضعیتی بهتر و خوبتر، تغییر شکل بدهد. در کمال ناسف باید بگوییم که اغلب تغییر دادن آن به وضعیتی منفی و بدتر، خیلی به مراتب راحت تر انجام پذیر می گردد! برای نمونه: سقراط، فیلسوف یونانی به خوبی می دانست که می تواند يك قاتل و آدمکش زبردست و ماهری شود، اما او حاضر نبود سر تعظیم در برابر سر نوشت فرود بیاورد و ضربه های زندگیش را بی هیچ اعتراضی قبول کند. بنابراین قدم هایی برداشت تا راه و رویه زندگیش را تغییر دهد. به جای آنکه مبدل به قاتل شود، سقراط به عاقلترین و فاضل ترین مرد دوره اش تبدیل گشت. بنابراین همه مایه توانیم با کمی عزم و اراده، افکار و اندیشه هایمان

را به يك سطح بالاتر و ناب‌تری افزایش بدهیم و كمكى ارزنده به‌هاله تابانمان نماییم. شخصی که دارای رنگ قهوه‌ای گل، آلود مایل به سرخی در هاله‌اش می‌باشد (و نشانگر شهوت‌رانی مفرط است) می‌تواند میزان ارتعاش را چنان افزایش دهد و رنگ سرخ موجود در هاله‌اش را چنان تغییر دهد که از این حالت و وضعیت ناپسند بیرون بیاید. این شخص می‌تواند از طریق والا نمودار ساختن خواسته‌های جنسی‌اش، آنها را به‌حالتی زیبا و کامل برساند. آنوقت می‌تواند شخصی با عزم و اراده‌ای بسیار سازنده گردد و به‌فردی تبدیل گردد که راه و مسیر خود را در زندگی بخوبی یافته است.

هاله تابان كمی بعد از مرگ، از بین می‌برد، اما ممكن است اترك شخص مرده، هنوز هم برای مدتی باقی‌ماند؛ این بستگی به وضعیت سلامتی صاحب کالبد، که دیگر از دنیا رفته، دارد. این «اتريك» مزبور می‌تواند بدل به همان شبح و یا روحی شود که انسان‌های زنده در هر کجا قادر به دیدن آن می‌گردند. روستا نشینان و دهکده نشینان زیادی هستند که در بالای گورهای اشخاصی که تازه بخاك سپرده شده بودند، يك نوع پرتوی متمایل به آبی رنگی مشاهده کرده‌اند. این پرتو، در هنگام شب بهتر قابل رؤیت می‌گردد. طبعاً دیگر درك کرده‌اید که این پرتو هیچ چیز مگر خارج شدن «اتريك» از کالبد مرده شخص نیست.

در هاله تابان، ارتعاشات ضعیف باعث بیدار شدن رنگهای مات و تاری می‌شوند. رنگهایی که انسان را به‌دقت می‌رانند تاجذب نمایند، هر قدر ارتعاشات انسان محکم و قوی باشند، رنگهای هاله نیز زیاتر و اصیل‌تر و درخشان‌تر می‌گردند. البته منظور من از واژه «درخشان»،

چیزی که حالتی جلف و پرزرق و برق داشته باشد، نیست، بلکه چیزی است که از بهترین نوع محسوب می‌شود و در يك زمینه کاملاً معنوی می‌باشد. به این ترتیب فقط قادریم بگویم، رنگهای ناب و اصیل، بسیار «دلپذیر» هستند، حال آنکه رنگهای تارو کدر، بی‌نهایت ناهنجار و «تهوع‌آور» هستند. يك عمل نيك، دبد و نگرش شخص را روشن می‌سازد که آن نیز به خاطر روشن و براق شدن رنگهای هاله تابان، به این صورت درآمده است.

به همان اندازه ارتکاب يك عمل ناپسندیده باعث می‌شود تا ما احساس «آبی بودن بکنیم» و یا به گونه‌ای دیگر، ما را دلتنگ و افسرده و پژمرده می‌سازد، و طوری می‌کند که ما در خلق و خوی «سیاه» و ناراحت فرو برویم. اعمال نيك (مثل کمک و یاری رساندن به دیگران) باعث می‌شود تا ما دنیا را، بقول ضرب‌المثل معروف انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها: «دنیا را از پشت شیشه‌های صورتی رنگ يك عينك» ببینیم!

بسیار واجب و لازم است در خاطر نگهدارید که رنگها، نشانگر اصلی امکانات و توانایی‌های فردی است که دارید به هاله تابانش نگاه می‌کنید. البته لازم به گفتن مجدد نیست که رنگها بنا به حالت و روحیه فرد تغییر پیدا می‌کند. اما رنگهای پایه اصلی شخص تغییر نمی‌کنند، مگر آنکه شخص، بر خصوصیات اخلاقی‌اش تغییراتی مثبت و نیکو (و یا برعکس منفی و ناپسند) وارد بیاورد بهر حال اینطور در نظر بگیرید که رنگهای اصلی و پایه، مثل قبل باقی می‌مانند، اما رنگهای غیر اصلی و فانی بنا به حالت و روحیه شخص، دستخوش تغییرات و نوسانات مختلف می‌گردند. هنگامی که مشغول نگاه کردن به رنگهای هاله تابان شخصی

هستید، سعی کنید سؤالاتی در این زمینه از خود پرسید، مثل:

۱- این چه رنگی است؟

۲- آیا این رنگ واضح است یا کور؟ تا چه اندازه می توانم از

میان آن بینم؟

۳- آیا در روی بعضی از نقاط بخصوصی می چرخد و می جنبد؟

و یا آنکه تقریباً بطور دائم در يك نقطه وجود دارد؟

۴- آیا يك نوار مانند رنگی است که شکل و طرح خود را حفظ

نموده؟ و یا آنکه مدام در حال جریان است و دارای «قله ها» و «دره ها»یی

عمیق و به اصطلاح «سرازیری ها و سربالایی ها» به شمار است؟

۵- بایستی ضمناً مطمئن گردیم که سرگرم پیش داوری يك شخص

نیستیم، زیرا نگاه کردن به يك هاله تابان و تصور کردن اینکه سرگرم

مشاهده رنگ یا رنگهای کدر و مات هستیم، ابدأ کار دشواری نیست گاهی

از اوقات این افکار و اندیشه های نادرست و پلید خود ما است که باعث

می گردند رنگی بنظرمان کدر و تیره نمایان شود... این را بخاطر داشته

باشید که برای نگاه کردن به هاله تابان دیگری، نخست بایستی از طریق

هاله تابان خودتان، نگاهتان را به بیرون نفوذ داده و به هاله دیگری خبره

شوید... پس مبادا مرتکب اشتباه شوید!

بنابر این رابطه ای میان ریتم های موسیقی و ذهنی وجود دارد. مغز

انسان توده ای از ارتعاشات مختلف، با يك سری تحرکات و نیروی جنبش

الکتریکی است که از هر قسمتی از مغز به بیرون ساطع می شود. يك انسان

قادر است بنا به میزان يك ارتعاش درونی خود، يك نت موسیقی بیرون

بدهد. این درست شبیه این می ماند که فردی به يك لانه زنبور نزدیک شود، و صدای وزوز تمام زنبورها را بشنود، وضعیت ما نیز شبیه به این است: یعنی شاید يك موجود دیگری قادر باشد صدای ما انسانها را نیز بشنود. هر انسانی، دارای نت پایه و اساسی مخصوص به خود می باشد که دائماً طوری صدا از خود بیرون می دهد که يك سیم تلفن، صدا و نئنی در هوایی پرباد از خود ساطع می کند. ضمناً موسیقی های مورد محبوبیت مردم طوری هستند که با تشکیلات امواج منری، در حالت هماهنگی تمام هستند، و به این ترتیب با هماهنگی کننده های ارتعاش کالبد آدمی نیز، در سازش و تطابق قرار دارند. گاهی اتفاق می افتد که آهنگ و ترانه ای چنان مشهور و محبوب می شود که باعث می گردد همه مردم شروع به ترنم و خواندن زیر لبی آن می کنند.

گاهی از اوقات شخصی را می شنوید که می گوید: «فلان موسیقی و با فلان ترانه» مدام و بلا انقطاع در مغزش پخش می شود... اینگونه ترانه های محبوب، همان امواجی هستند که با امواج مغز انسان، برای يك مدت زمان نامعلومی، متصل و وابسته می گردند، و بعد از مدتی انرژی اصلی و اولیه شان از بین رفته و بهدر می رود.

موسیقی کلاسیك دارای يك طبیعت و ماهیت پایدارتری می باشد. این نوع موسیقی باعث می گردد تا شکل امواج شنوایی ما، به طرزی مطبوع و دلچسب با آن موسیقی کلاسیك به ارتعاش در بیاید. چنانچه رهبران ملنی بخواهند طرفداران و هواخواهان خود را به تحريك و جنبش و هیجان وادارند، باید يك موسیقی بسازند (یا بدهند) برایشان بسازند) که يك شکل مخصوصی از موسیقی نام دارد و به آن «سرود ملی»

يك کشور می گویند. هنگامی که انسان به يك سرود ملی گوش فرا می دهد، چهار انواع واقسام احساسات و عواطف متفاوت می گردد. سپس شخص شنونده مستقیم می نشیند و با حالتی محبت آمیز و پر شور و هیجان به کشور و وطنش می اندیشد، و با چهار افکار شدید و خشونت آمیزی نسبت به کشور. های دیگر می شود. این واکنش ها تنها به این دلیل است که ارتعاشاتی که شنیده است و ما به آنها نام (صوت داده ایم. باعث شده اند تا ارتعاشات ذهنی ما، بگونه ای بخصوص عکس العمل نشان دهند. به این ترتیب، از پیش دستور دادن يك سری واکنش ها در يك انسان، از طریق نواختن يك سری موسیقی های بخصوص به راستی امکان پذیر است.

شخصی که عمیقاً متفکر است، فردی که دارای اوج های بلند و گود رفتگی های عمیق در اشکال امواج مغزی اش می باشد، از يك نوع موسیقی مشابهی خوشش می آید، یعنی يك فرم از موسیقی که دارای بالا و پایین زیاد در امواج خود باشد و از گود رفتگی ها و قله های بلند و مرتفع برخوردار باشد... اما فردی که دارای مغزی نامنظم و پراکنده باشد، از يك موسیقی بهم ریخته و نامرتب لذت می برد: موسیقی که تا حدودی ناموزون است و لیل و قال زیاد پیاپی می کند و به وسیله امواجی مارپیچی و نامرتب، در روی صفحه نقشه ای ظاهر می گردد.

بسیاری از نوازندگان موسیقی یا موسیقیدانان مشهور جهان، آن دسته از انسانهایی هستند که آگاهانه یا ناخود آگاهانه قادر به «سفر آسمانی» یا «سفر آسمانی» می باشند، و با قلمروهای ماورای مرگ و نبینی پیش می روند. آنها قادرند «موسیقی عالم هستی» را بشنوند... از آنجایی که این افراد موزیسین هستند، موسیقی آسمانی و زیبای عالم، تأثیرات عظیمی روی آنها می گذارد و به حافظه آنها می رود و باقی می ماند، بطوریکه

هنگامی که دوباره به کسره زمین مراجعت می کنند، بلافاصله در يك حالت و روحیه «خلق کردن يك موسیقی» فرو می روند و شروع به نوشتن آن می کنند. آنها با سرعت به سمت يك آلت موسیقی و یا ورق های مخصوص موسیقی هجوم می برند، و چیزهایی را که بخاطر می آورند، بلافاصله بر روی کاغذ منتقل می نمایند: یعنی در واقع آنها از موسیقی که در آسمان ها شنیده اند، «نت برداری» می کنند... سپس اعلام می دارند که این موسیقی و یا آن موسیقی را خلق نموده و پدید آورده اند، زیرا چیز دیگری به خاطر نمی آورند بگویند!

سیستم و روش فیطانی و مکارانه آگهی های تبلیغاتی که در آن پیام و موضوع بخصوصی در روی صفحه تلویزیون تبلیغ می شود و سرپرست از آنی است که چشمان خود آگاه و جسمانی فاسد به دیدن آن گردند، قادر است بر روی حالت «نبه» آگاهی، شخص، تأثیر گذارده حال آنکه هنوز هیچ نفوذی بر روی قوه ادراک مستقیم ضمیر خود آگاه، نکرده باشد. ضمیر ناخود آگاه به يك حالت آگاهی سوق داده می شود. این کار از طریق جریان زمینه های موجی که به ضمیر ناخود آگاه می رسند، صورت می گیرد و از آنجایی که ضمیر ناخود آگاه نه - دهم کل را تشکیل می دهد، نهایتاً ضمیر خود آگاه را به جلو می راند تا آن جنس یا وسیله مورد نظر را که در تلویزیون تبلیغ شده بود، خریداری نماید، هر چند، از نقطه نظر خود آگاهانه، شخص به نحوی می داند که هیچ نیازی به این وسیله یا شیئی مورد نظر ندارد. يك تعداد افراد فریبکار، مثل سیاستمداران يك کشور که ابداً منافع کشورشان را در دل احساس نمی کنند، قادرند علناً با استفاده از این نوع تبلیغات، باعث شوند مردم آن کشور به هر نوع دستورات و فرامین آنها، عکس العمل و واکنش نشان بدهند.

درس هفتم

این درس فراراست کوتاه و مختصر، اما بسیار مهم باشد. به شما پیشنهاد می‌شود این درس را با دقت و توجه و تمرکز حواس بسیار فراوانی مطالعه نمایید.

افراد یشماری پیدا می‌شوند که در شوق دیدن هاله تابان، بی-حوصلگی و شتاب زیادی نشان می‌دهند. آنها توقع دارند یک سری نوشته‌های مخصوص و محرمانه‌ای بخوانند که در آنها، فرامین و دستورات ویژه‌ای صادر شده است و با خواندن آنها، سر از روی کاغذ بلند نموده و قادر به دیدن هاله‌های تابان خود بشوند و در کمال حیرت و شگفتی، و در برابر دیدگان متعجبشان، رنگهای هاله‌ها را مشاهده نمایند. این مساله به این سادگی‌ها هم که تصویری کنید نیست! بسیاری از استادان اینکار، سال‌های متوالی طول کشیده است که قادر به مشاهده هاله تابان گشته‌اند. اما من کماکان خاطر نشان می‌سازم که چنانچه شخصی صادق و صبیحی باشد، و با دقت و وظیفه‌شناسی به تمرین کارهای مخصوص به این کار بپردازد، قادر

می‌گردد. هاله تابان را مشاهده نماید. نه فقط او، بلکه اکثریت مردم روی زمین قادر به این کار می‌گردند. در محلی اعلام شد که اکثر مردم را می‌توان هیپنوتیزم کرد، بنابراین به همان نسبت نیز اکثر مردم با تمرین و کوشش می‌توانند موفق به دیدن هاله تابان بشوند (بشرط آنکه «تمرین» برابر با لغت سماجت و استقامت و مداومت باشد).

مجدداً تکرار می‌نمایم که چنانچه شخصی مایل به دیدن هاله تابان، به بهترین نحو، باشد، بایستی به بدن برهنه‌ای خیره شود، زیرا هاله تابان تا حد زیادی تحت تأثیر لباس‌ها و پوشش‌ها نیز قرار می‌گیرد. برای نمونه فرض بگیرید شخصی اعلام می‌کند: «آه! در این صورت همه لباس‌هایم را خواهم شست و آنها را تمیز از ماشین لباسشویی و با خشک‌شویی بیرون خواهم آورد تا با هاله تابانم در تضاد نباشند»

راستش را بخواهید بعضی از قسمت‌های لباس‌ها را ممکن است به خشک‌شویی فرستاده باشید و به وسیله شخصی که مشغول شست‌وشو بوده است، مورد لمس و تماس قرار گرفته شده باشند. کارهای شست‌وشو و خشک‌شویی، معمولاً کاری یکنواخت و خسته کننده می‌باشد، و مسئولین اینگونه کارها ممکن است در حین اشتغال بکار و شست‌وشوی لباس‌های مردم، به کارها و مسائل شخصی خود بیندیشند. به این ترتیب «فرق در افکار خود می‌باشند، و هنگامی که مشغول تا کردن و با لمس نمودن لباس‌های مردم هستند و بطور خودکار این امور را انجام می‌دهند، فکرشان به کارشان متمرکز نیست، بلکه به امور شخصی‌شان است. تأثیرات افکار این افراد از هاله تابان‌شان به لباس‌ها انتقال پیدا می‌کند، و هنگامی که لباس تازه از خشک‌شویی گرفته‌تان را بر تن می‌کنید و به خود نگاه می‌کنید، متوجه

خواهید شد که افکار و روحیات شخص دیگری را در وجود خود دارید. آبا باور کردن این امر، بنظر تان خیلی دشوار می آید؟ پس به این صورت نگاه کنید: شما دارای يك آهن ربا هستید و سرگرم لمس کردن آن با حالتی بی دغدغه هستید. ضمناً يك جاقوی مخصوص قلمتراشی نیز در دست دارید. بعد از مدتی پی می برید که این جاقو، تمام تأثیرات وابسته به هاله تابان آهن ربا را در خود ادغام نموده است. این وضعیت در انسان ها نیز صدق می کند: یعنی شخص می تواند افکار و اندیشه های شخص دیگری را بر خود بگذرد.

برای نمونه، خانمی به يك نمایش می رود و در کنار بیگانه ای می نشیند، بعد از پایان نمایش می گوید:

«آه! بایستی فوراً حمام کنم! احساس می کنم از بودن در کنار این شخص من نیز همین او شده ام!»

بنابر این اگر مایلید به هاله تابان اصل ونابی نظربیندازید باید به يك بدن هاری از پوشاک خبره بشوید تا قادر به مشاهده رنگها شوید.

چنانچه يك زن باشید، و بتوانید به بدن يك زن دیگر نظربیفکنید، متوجه خواهید شد که رنگهای آن زن، مشخص تر و واضح تر است. واقعاً متأسفم از ابراز این واقعیت؛ اما اغلب، کالبد زنهادارای رنگهای مشخص تر و دقیق تری است و با سهولت بیشتری می توان رنگها را دید. در این دوره و زمانه به سختی می توان از زنی خواهش کرد تا لباسهایش را در آورد (آنهم بدون هیچ اعتراض و ناراحتی!) بنابراین چرا سعی نکنید این آزمایشات را با بدن خود امتحان کنید؟

برای انجام این کار بایستی کاملاً تنها باشید، بایستی دور از دیگران

و در نقطه‌ای خلوت، مثلاً در حمام باشید. دقت کنید تا نور حمام ضعیف و ملایم باشد. اگر این نور زیاد درخشان باشد، حوله‌ای از کنار سرچشمه نور آویزان نمایید تا از شدت آن بکاهد، و در عین حال روشنائی ضعیفی باقی بماند. يك نکته هشدار دهنده: دقت کنید حوله‌تان زیاد به چراغ لامپ نزدیک نباشد تا خدای ناکرده خانه‌تان را به آتش بکشانید. شما قرار نیست آتش سوزی مهلکی به بار بیاورید، فقط مایلید نور حمام‌تان را کمتر و ملایم‌تر نمایید.

بعد از انجام این کارها، لباسهاتان را از بدن در آورید و به آینه قدی که در حمام دارید (یا برای این خاطر نصب کرده‌اید) با دقت خیره شده و خود را نگاه کنید. سعی نکنید برای دقایقی چیزی ببینند. فقط کوشش نمایید آرامش خود را کماکان حفظ نموده و انبساط خاطر پیدا نمایید. سعی کنید يك پوشش و یا يك پرده تیره رنگ در عقب و در پشت سرتان آویخته باشید. این پارچه ترجیحاً بایستی به رنگ سیاه باشد، اگر رنگ سیاه دوست ندارید، پارچه‌ای برنگ خاکستری تیره باشد، بطوریکه زمینه‌ای بیرنگ و «خشن» بدست بیاورید. یعنی زمینه‌ای که هیچگونه تأثیری به رنگهای هاله تابانان نخواهد داشت.

دقایقی صبر کنید و با حالتی آرام و خونسرد به آینه بنگرید. به سرتان نگاه کنید. آیا قادرید يك لکه مایل به آبی در اطراف شقیقه هایتان ببینید؟ به اطراف بدن‌تان نگاه کنید؛ از بازوان گرفته تا کمرتان و یا نقطه‌ای دیگر را نگاه کنید. آیا می‌توانید يك نوع شعله متمایل به آبی رنگی مشاهده نمایید که عین شعله الكل می‌باشد؟ بطور حتم شعله الكل را دريك مقطع از عمرتان دیده‌اید و رنگ آنرا بخاطر دارید؛ شعله آن

به آبی می‌زند و اکثراً در نواك شعله‌ها، جرقه‌هایی برنگت زرد وجود دارد. شعله اتریک هم به همین وضعیت است. هنگامی که قادر به دیدن آن شدید، نشان می‌دهد که سرگرم پیشرفت عظیمی می‌باشید! ممکن است در نخستین بار و با در دومین یا حتی سومین مرتبه هم موفق به دیدن آن نگردید، اما مأیوس نشوید و اینرا در خاطر بیاورید که يك موزیسین هم در بعضی اوقات قادر نمی‌گردد نتایجی را که مایل است بدست بیاورد، از آن خسود سازد و این کار را ممکن است یکبار، دوبار، سه بار انجام دهد تا موفق به نواختن يك قسمت مخصوصاً دشوار قطعه موسیقی مورد نظرش، می‌گردد.

نوازندگان موسیقی معمولاً آنقدر پایداری و مقاومت می‌کنند تا موفق می‌شوند، شما هم بایستی همچون آنها رفتار کنید! با تمرین، قادر به دیدن اتریک خواهید شد. با تمریناتی باز هم بیشتر، قادر به دیدن هاله تابان خواهید گشت. اما باز هم تکرار و تکرار و تکرار می‌کنم:

اینکار با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد چنانچه بدن، برهنه و عاری از پوشش باشد.

اینطور پیش خود تصور نکنید که يك بدن برهنه، ممکن است باعث خجالتی و ناراحتی شما گردد، مگر نه آنکه می‌گویند: «بشر تصویری از خدا است.» پس چه عیبی دارد که این تصویر را بدون هیچ پوششی ببینید؟! اینرا به خاطر داشته باشید: برای شخصی که دارای افکار و اندیشه‌های پاک و دور از پلیدی است، همه چیز پاک و نساب جلوه گر خواهد شد. در این مورد بخصوص هم شما یا دارید به اندام برهنه خودتان می‌نگرید، یا به بدن شخص دیگری که مخصوص پیش بردن این آزمایش، لباس از

تن در آورده است و برای دلیل و هدفی ناب و اصیل تن به اینکار داده است. چنانچه شما دارای افکار و اندیشه‌هایی ناپاک و اهریمنی باشید هیچ چیز مشاهده نخواهید کرد: نه اتريك، نه هالة تابان، نه هیچ چیز و فقط چیزی را خواهید داد که از همان نخست به دنبالش بوده‌اید!

بنابراین همانا بهتر که به خودتان بنگرید و با بدن خودتان این آزمایش را صورت بدهید. سعی کنید اتريك خود را ببینید. به وقت و موقع لازم، پی می‌برید که بالاخره قادر به دیدن آن هستید!

گاهی پیش می‌آید که شخصی به جستجوی مشاهده هالة تابان است و هیچ چیز نمی‌بیند و برعکس دچار خارش در کف دستان و پاها و یا حتی قسمت‌های دیگری از بدن خود می‌گردد. این خارش بخصوص، حالت عجیبی است و کاملاً با خارش‌های دیگری که نابه‌حال به آنها مبتلا شده‌اید، فرق دارد. هنگامی که این وضعیت رخ بدهد، مطمئن باشید که بزودی قادر به دیدن خواهید شد و در مسیر درست هستید.

این حالت ثابت می‌کند که شما خود مانع دیدن هالة تابانان هستید و دلیلش هم حالت فشار عصبی زیادی است که برای جیل به دیدن، منحل شده‌اید! بایستی اندکی آرامش خود را بازیابید، و به اصطلاح، «سرعتان را کاهش بدهید و ترمز کنید!» اگر واقعاً انبساط خاطر پیدا کنید و فشار عصبی‌تان را از بین ببرید، به جای خارش و انقباضاتی شدید، موفق به دیدن اتريك، یا هالة تابان و یا هر دوی آنها خواهید شد.

این حالت خارش، در واقع تمرکز نیروی هالة تابان خودتان در وسط کف دستانان است.

هنگامی که بعضی از مردم دچار ترمس و وحشت می‌شوند و با دچار

فشار روحی می گردند در قسمت کف دستها عرق می کنند، گاهی هم در درزیربغل یا نقطه‌ای دیگر (مثل شکم یا تخته کمر و غیره) در این آزمایش روانی، بجای عرق کردن، شما دچار این حالت خارش می شوید. تکرار می کنم این وضعیت، علامت بسیار خوب و مثبتی محسوب می شود. این نشان می دهد که شما دارید سعی و کوشش فراوانی از خود نشان می دهید و اینکه اگر اندکی آرامش خود را بازیابید، بطور حتم «اتریک» و شاید هم هاله تابانان را در برابر دیدگان حیرت زده تان مشاهده خواهید کرد.

بسیاری از مردم قادر به دیدن هاله های تابان خود، بگونه ای دقیق و واضح نیستند، زیرا از طریق هاله های تابان خود سرگرم نگاه کردن به آینه مقابلشان هستند. آینه تا حدودی باعث بهم ریختن رنگها می شود و ضمناً منعکس یافته و دوباره به هاله تابان بر می گردد و این مقدار رنگهای برهم ریخته شده را به گونه ای نادرست به سمت خودتان باز می گرداند. بنابراین شخص بیننده تصور می کند دارای رنگهایی کورت تر یا تیره تر از آبی است که واقعاً دارا می باشد. ماهی را در نظر مجسم سازید که در یک برکه عمیقی شنا می کند و سرش را بالا گرفته و به گلی می نگرد که در چند متری سطح برکه قرار دارد. آن ماهی قادر به دیدن رنگها، به مانند شما نخواهد بود. احتمالاً ماهی بیچاره، آن گل را به علاوه موج های کوچک روی سطح آب خواهد دید، نازه باز هم بستگی به وضعیت شفافیت آب در آن لحظه بخصوص دارد!

بهمان اندازه نیز شما می توانید دچار این مشکلات بشوید و عین آن ماهی از احماق هاله تابان خودتان به نگاه کردن پردازید و تصویر منعکس شده را دوباره به درون هاله تابانان بر گردانید و به این ترتیب،

در اشتباه فرو برود. بهمین خاطر است که ترجیح داده می شود برای
تتابعی صحیح و دقیق به شخص دیگری خبره شوید (مثل فرزند یا کودک
خردسالان...)

شخصی که قبول کرده است در این آزمایش شرکت جوید باید
کاملاً راضی و راغب باشد و شخصاً داوطلب اینکار شده باشد. اگر این
شخص تصمیم بگیرد با لباس بایستد، کار شما سخت تر می شود، اما اگر
قبول کند لباس از تن بیرون بیاورد، در برابر دیدگان شما بطور حتم معذب
و عصبی خواهد بود. به این ترتیب، انریک شخص به درون کالبد داخل
می گردد و هیچ چیز فابل رؤیت نمی شود. حاله تابان نیز به سهم خود،
کوچکتر می شود و در خود جمع می گردد، و موجب تغییر دادن رنگهای
خود می شود. برای یک تشخیص درست، احتیاج به تمرین زیاد است، اما
مشکل اصلی و اولیه در مشاهده رنگها در همان وهله های اول است، و زیاد
مهم نیست که رنگهای مشاهده شده به وسیله شما، درست هستند یا نادرست.
بهترین روش در این است که با شخص آزمایش دهنده شروع به
صحبت کنید. صحبت هایی سطحی و روزمره، و تنها بصورتی باشد که
شخص مورد نظر را، راحت و خونسرد نماید و به او ثابت نماید که هیچ
اتفاق عجیبی روی نخواهد داد. به محض آنکه، شخص آزمایش دهنده
آرام گیرد و از حالت معذبی بیرون بیاید، انریک او، ابعاد و اندازه طبیعی
خود را باز خواهد یافت، و حتی حاله تابان نیز نمایان خواهد شد تا در آن
کیسه و پوشش بیرونی وابسته به هاله جای خود را اشغال نماید.

این کار از بسیاری جهات به هیپنوتیزم شباهت دارد. یک فرد
هیپنوتیزور، بیمار یا فرد مورد نظرش را بی هیچ توضیح و صحبتی بر-

نمی‌دارد تا او را روی مبلی بخواباند و او را هیپنوتیزم کند.

معمولاً چندین مرحله‌آشنایی و شناخت وجود خواهد داشت، و يك نوع رابطه دوستانه برقرار خواهند کرد (در شرایط منفی: حداقل به يك نوع تفاهم دو جانبه دست پیدا می‌کنند).

آنوقت شخص هیپنوتیزور ممکن است یکی دو حقه پیاده کند تا ببیند آیا شخص به هیپنوتیزم ساده و پایه‌ای عکس‌العمل و واکنش نشان خواهد داد یا نه.

بعد از سپری شدن در دو یا سه جلسه، هیپنوتیزور، شخص را کاملاً در يك حالت ترانس قرار می‌دهد به همین نسبت هم شما باید با آزمایش‌دهنده‌تان کنار بیاید. قبل از هر چیز، زیاد به بدن شخص نگاه نکنید، احلاً کوشش کنید هیچ توجهی به آن نشان ندهید و رفتاری طبیعی داشته باشید طوری کنید که انگار شخص لباس بر تن دارد. سپس در جلسه دوم، شخص آزمایش‌دهنده حالت مطمئن‌تری پیدا خواهد کرد. در جلسه سوم می‌توانید دیگر به بدن شخص نگاه کنید و یا حداقل به خطوط و انحناهای آن نگر بسته و ببینید آیا ابر آبی کمرنگ قبلاً ذکر شده را می‌بیند یا خیر.

آیا می‌توانید نوارهای رنگی را که در اطراف بدن می‌چرخند ببینید؟ آیا می‌توانید حلقه زرد رنگی ببینید؟ آیا فادریك بازی نور را که از بالای مرکز سر، عین فواره‌ای به پایین می‌ریزد و همچون گلی که بازمی‌شود، با رنگهای مختلف و متنوعش مشاهده نمایید؟

این درس، درس کوتاهی بود. اما درسی بسیار مهم و اساسی است اینك به شما پیشنهاد می‌شود اندکی صبر کنید تا کاملاً احساس راحتی و آسایش کنید. هیچ نوع نگرانی و ناسا راحتی در سر ندارید، گرسنه‌تان هم

نیست و در عین حال غذای زیادی هم نخورده‌اید که احساس پرخوری
نمایید. اینک به حمام بروید و چنانچه مایلید حمامی کنید تا از تأثیرات
لباس‌پتان پاکیزه شوید. بعد تمرین کنید تا هاله تابانتان را مشاهده نمایید.
تنها به تمرین نیاز است و بس!

درس هشتم

در درس قبلی، ما بدن انسان را همچون هسته مرکزی يك مجموعه‌ای قرار دادیم که در اطرافش اتریک و هاله تابان قرار دارد. ما از بدن شروع به حرکت کردیم و به جلو پیش رفتیم و از اتریک صحبت کردیم، سپس وارد جزئیاتی در مورد هاله تابان با رنگهای موجودش شدیم و باز هم جلو تر رفتیم و به پوسته خارجی که همه اینها را در بر می‌گیرد رسیدیم. تمام این مطالب بی‌نهایت مهم می‌باشند و به شما توصیه می‌شود مجدداً به درس قبلی بازگشته و آنها را از نو مطالعه نمایید، زیرا در این درس فعلی و هم‌بنطور هم در درس بعدی (درس نه) من می‌خواهم زمینه را طوری آماده سازم که شما بتوانید از کالبد جسمانی خود به راحتی خارج شوید. تا زمانی که مسائل و مطالب مربوط به اتریک و هاله تابان و هم‌بنطور هم ماهیت ساختمان بندی مولکولی بدن برایتان روشن نشده باشد، اوضاع می‌تواند برایتان دشوار و پیچیده جلوه‌گر شوند.

بدن انسان، همان‌طور که قبلاً مشاهده کردیم، از تسوده‌ای از

د پروتوپلاسم^۱ تشکیل شده است. پروتوپلاسم از توده‌ای مولکول تشکیل شده است که بر روی مقداری مشخص از حجم فضا پخش و گسترده شده و تقریباً به همان شکل کپکشان می‌ماند که يك حجم بخصوصی از فضا را اشغال نموده است. اينك ما باز هم به جلومی‌رویم، اما به سمت برعکس، یعنی به داخل برمی‌گردیم و خود را از حالت تابان دور می‌نماییم، خود را از اتر يك دور می‌نماییم و داخل درون کالبد جسمانی می‌گردیم. بدن انسان تنها يك «وسیله نقلیه» است... يك «پوشش و لباس بیرونی»، «لباس بدل» يك هنرپیشه و ایفانگاری که دارد نقشی را بر روی صحنه تئاتر این جهان بازی می‌کند...

معمولاً ادعا می‌شود که دو شبی مختلف و مجزا را نمی‌توان در يك فضا جای داد و آنها نمی‌توانند يك حجم بخصوصی از فضا را با هم اشغال نمایند. این ادعا تا حدودی صحت دارد، البته هنگامی که برای مثال از دو آجر صحبت می‌کنیم و با از دو قطعه فلز حرف می‌زنیم... اما چنانچه دوشبی، دارای يك ارتعاش متفاوت از یکدیگر باشند و با آنکه فضای میان اتم‌ها و نوترون‌ها و پروتون‌هایشان به حد کافی پخش و گسترده باشد، در آن صورت شبی دیگری قادر است همان فضا را اشغال نماید. ممکن است درك این موضوع برایتان سخت باشد، بنابراین بیایید و آنرا بگونه‌ای دیگر مورد بررسی قرار دهید. اجازه دهید دو نمونه به شما ارائه نمایم:

نخست:

- ۱- اگر دو لیوان داشته باشید و هر دوی آن لیوان‌ها را تا لبه‌شان مملو از آب کنید، متوجه خواهید شد که چنانچه مقداری شن و ماسه
- ۱- Protoplasm ماده اصلی جسم سلولی و هسته سلولی موجودات زنده.

به درون یکی از لیوان ها بریزید، آب داخل آن لیوان لبریز گشته و به پایین جاری خواهد شد. این نشانگر آن است که آب و شن، هر دو در آن واحد نمی توانند يك فضای مشابه و واحد را اشغال نمایند، بنابراین یکی از آن دو بایستی تسلیم دیگری شود. از آنجایی که شن سنگین تر از آب است، به ته لیوان آب فرو می رود و به این ترتیب باعث بالارفتن سطح، در لیوان می شود، بطوریکه آب لبریز می گردد.

حال بیایید و به سراغ لیوان دوم برویم (که دقیقاً مطابق اندازه لیوان اولی پر شده است). اینك چنانچه قندی برداریم و آهسته آهسته آنرا در آب خیس نمایم، متوجه می شویم که قادریم تا حتی شش قاشق قند یا شکر در این لیوان بریزیم بدون آنکه آب از لیوان لبریز شود. اگر ما این کار را آهسته انجام بدهیم، شاهد ناپدید شدن شکر یا قند، و رد نظر می شویم. به گونه ای واضح تر: قند یا شکر مزبور آب می شود و در لیوان حل می گردد. هنگامی که حل می گردد، مولکول هایش فضایی را میان مولکول های آب اشغال می کنند و به این ترتیب دیگر هیچ فضای اضافی را اشغال نمی کند. تنها در هنگامی که تمام فضای موجود میان مولکول های آب پرمی گردد (به وسیله مولکول های شکر) بقیه شکر و با قند اضافی در ته لیوان جمع می شود و نهایتاً موجب لبریز شدن آب از لیوان می گردد. در این آزمایش، ما این مدرک را بدست آوردیم که دوشبلی مختلف و مجزا قادرند يك فضا را اشغال نمایند.

بیایید و نمونه دوم را ملاحظه نمایید:

بیاید و به منظومه شمسی نگاهی بیندازیم. این نیز يك شیی محسوب می شود، يك ماهیت، يك «چیز». مولکول ها و اتم هایی وجود دارد که ما نام دنیاها و جهان ها را به آنها داده ایم و در فضا مشغول به حرکت هستند. اگر راست باشد که دوشیی نمی توانند يك فضای واحد را اشغال نمایند، بنابراین ما نمی توانیم موشکی از زمین به فضا بفرستیم! همینطور هم موجودات دیگری، از يك کهکشان دیگر نمی توانند به این کهکشان ما داخل شوند، زیرا اگر داخل می گشتند، باعث اشغال فضای ما می شدند. بنابراین، تحت شرایط مناسب، بهراستی امکان پذیر است که دوشیی، يك فضای مشابه و واحد را اشغال کنند.

بدن انسان که از مولکول هایی که دارای يك مقدار فضای مشخصی میان اتم ها می باشند، تشکیل شده است که باز مجدداً بدن ها و کالبد های دیگری را در خود جای داده است: کالبد های روحی و بدون نقطه های انکائی که ما نام «کالبد های سماوی» را به آنها داده ایم. این کالبد های نازک و حساس، دقیقاً از لحاظ ترکیب، شبیه کالبد جسمانی هستند: یعنی از مولکول تشکیل شده اند. اما درست به همان شکل که زمین یا سرب یا چوب از يك سری ترکیبات و ساختمان بندی های بخصوصی مولکولی ساخته شده اند، (مولکول هایی با تراکم و غلظتی بخصوص و مشخص): این کالبد های روحی، برعکس دارای مولکول های کمتر و گسترده تری از یکدیگر می باشند. به این ترتیب، برای يك کالبد روحی، خیلی ممکن و راحت است که دقیقاً بر روی کالبد جسمانی قرار گرفته و رابطه و تماسی بسیار نزدیک و خصوصی ایجاد نماید، در حالی که هیچیک فضای اشغال

شده به وسیله دیگری را پر نکرده و بخود اختصاص نمی دهد.

کالبد سماوی و کالبد جسمانی به وسیله «بند سیمین» به یکدیگر وابسته و متصل می باشند، این بند، از توده ای مولکول که با سرخی بی نهایت شدید مرتعش می شوند، تشکیل گشته است. این بند همانطور که قبلاً توضیح داده شد، به بند ناف شباهت دارد که مادر را به فرزند متصل می سازد. در مادر، تحریکات، احساسات، واکنش های مختلف و بالاخره تغذیه و غذا از او به جانب طفل هنوز زاده نشده جریان پیدا می کند. هنگامی که طفل بدنیا می آید و بند ناف بریده می شود، نوزاد در دنیا و جهانی که قبلاً می شناخته است، «می میرد» و به دنیای دیگری زاده می شود. یعنی در واقع یک ماهیت و وجود جداگانه ای می شود، یک حیات و زندگی مستقل می شود در حالیکه دیگر جزو قسمتی از مادر محسوب نمی شود، به همین دلیل است که «می میرد» یعنی به عنوان قسمتی از مادر به این صورت در می آید و سپس حیات و زندگی مخصوص بخود را اختیار می کند.

بند سیمین هم باطن رفیع را به کالبد جسمانی مرتبط می سازد. احساسات و تأثیراتی از این سو، به آن سو ارسال می شود. این وضعیت در تمام لحظات و دقائق حیات و موجودیت کالبد جسمانی ادامه خواهد داشت. تأثیرات مختلف، دستورات، فرامین و در بعضی از مواقع مانده های معنوی و روحانی از جانب باطن رفیع بجانب کالبد جسمانی سرازیر می گردد. هنگامی که مرگ صورت می گیرد، بند سیمین پاره می گردد و کالبد جسمانی، همچون یک دست لباس چروکیده شده و بی اهمیت در زمین باقی می ماند، حال آنکه روح به مسیر ویشروی خود ادامه می دهد.

در این کتاب فرصتی برای توضیحات بیشتر در این زمینه نیست، اما بایستی بهر حال اعلام شود که انواع بیشماری از «کالبد‌های روحی» وجود دارد. در حال حاضر ما به «کالبد جسمانی» و «کالبد سماوی» می‌پردازیم. در کلیه اشکال فعلی تکامل‌مان، رویه‌مرفته نه کالبد متفاوت و جداگانه وجود دارد، که هر يك از آنها به وسیله يك بند سیمین، به دیگری مرتبط و وابسته می‌باشد. اما فعلاً^۱ در حال حاضر، بیشتر نقطه توجه‌مان به «مسافرت سماوی» و مطالبی است که بهارز بسیار نزدیک و شدیدی با «سطح سماوی» مربوط می‌باشند.

بنابر این انسان، روحی است که برای مدت موقتی در کالبدی از جسم و گوشت و پوست و استخوان قرار گرفته است. چرا؟ به این دلیل که دروس و آموزش‌هایی دریافت نماید و از يك سری تجربیات عبور کند. تجربیاتی که بدون داشتن و «اشتغال» کالبدی جسمانی، برای يك روح امکان‌پذیر و قابل اجراء نبوده است. انسان، یا کالبد جسمانی انسان، وسیله نقلیه‌ای است که به وسیله باطن رفیع به جلو رانده و به حرکت درمی‌آید. بعضی‌ها ترجیح می‌دهند از واژه «جان» یا «ذات»^۲ استفاده نمایند، اما من از لغت «باطن رفیع» استفاده می‌کنم زیرا لغت مناسبتری محسوب می‌شود، و اساساً «جان» يك موضوع بحث دیگری است که به يك قلمروی باز هم بالاتری تعلق و وابستگی دارد.

بنابر این باطن رفیع، نگهبان و کنترل‌کننده و «راننده» بدن ما است. مغز آدمی هم، ایستگاه رله محسوب می‌شود، یا چنانچه توضیحات بیشتری بخواهید يك دستگاه تلفنی با يك کارخانه کاملاً اتوماتیک بشمار

1- Soul 2- Overself

می‌رود. مغز، پیغام‌هایی را از سوی باطن رفیع می‌گیرد و دستورات آنرا به يك سری فعالیت‌های شبیهایی و یا فیزیکی تغییر شکل می‌دهد و کاری می‌کند تا این وسیله نقلیه، (یا کالبد جسمانی) زنده بماند. ضمناً باعث می‌شود تا عضلات و ماهیچه‌ها بکار بیفتند، باعث می‌شود تا يك سری مراحل ذهنی پیش برده شود و در عین حال، پیغام‌ها و احساسات تجربیاتی را که در روی زمین، به وسیله کالبد فیزیکی گذرانده شده و آزمایش گردیده، به سمت باطن رفیع رله و یا ارسال می‌نماید.

با گریز از محدودیت‌های کالبد، درست مثل راننده‌ای که اتومبیلش را موقتاً رها می‌کند، انسان می‌تواند موفق به دیدار دنیای ارواح گردیده، دروس آموخته شده‌اش را ارزشیابی نماید، در حالی که کماکان در کالبد پوستی و گوشتی فیزیکی خود قرار دارد. اما در اینجا بحث و موضوع صحبت ما در مورد کالبد فیزیکی و سماوی، با توضیحات کوتاهی از باطن-رفیع می‌باشد. ما بیشتر از کالبد سماوی صحبت خواهیم کرد، زیرا انسان، در حین آنکه در کالبد فیزیکی خود قرار دارد، قادر است در يك چشم برهم زدن به نقاط دور دستی به مسافرت پردازد و در آنها ظاهر شود و حضور بهم رساند. انسان قادر است، در هر زمان، به هر کجا که مایل است برود و حتی موفق به دیدن دوستان و آشنایان و افراد خانواده‌اش شود.

با تمرین، مرد وزن (فرق نمی‌کند) می‌تواند به شهرهای بزرگ جهان رفته و به کتابخانه‌های مشهور عالم سر بزنند. این کار با تمرین، بسیار سهل و آسان است؛ و مثلاً رفتن به هر کتابخانه‌ای و نگاه انداختن به هر کتاب و یا صفحه‌ای از يك کتاب امری ساده خواهد بود. اکثر مردم عقیده دارند قادر به ترك کالبد‌های خود نیستند، زیرا در دنیای غرب اینطور برنامه‌ریزی

شده‌اند، و یاد گرفته‌اند که به هیچ چیز احساسی باور نداشته باشند و برای داشتن باور، هر چیزی را با دقت مطالعه نمایند و در مورد آن به بحث و گفتگو و پیدا کردن مدارکی ملموس پردازند، حال آنکه تمام اینکارها بی فایده و بیهوده است...

کودکان به جن و پریان و اینگونه موجودات اعتقاد دارند. به راستی هم این گونه چیزها وجود خارجی دارند! تنها کسانی مثل من که می‌توانند با آنها صحبت کنند و آنها را ببینند به این موضوع اعتقاد دارند. ما نام آنها را «ارواح طیف» گذاشته‌ایم. کودکان بسیار خردسال معمولاً دارای دوستانی هستند که ما به آنها «هم بازی‌های خیالی» می‌گوییم. از نقطه نظر بزرگسالان، کودکان در جهانی تخیلی زندگی می‌کنند و با دوستانی که به وسیله بزرگسالانی دیرباور و بدبین، غیر قابل رؤیت می‌باشند، به بحث و گفتگو می‌پردازند. اما خود کودک به خوبی می‌داند که این دوستان به راستی وجود دارند.

بارشدن در بچگی کودک، والدین شروع به مسخره کردن و یادستخوش حساب می‌شوند و این به اصطلاح «قوة تخیلات شدید» طفل را محکوم می‌کنند. یعنی درست والدینی که خود نیز دارای دوران طفولیتی بوده‌اند، و اینک فراموش کرده‌اند والدین خودشان چگونه رفتاری با آنها داشته‌اند، گاهی از اوقات همین والدین، در دوران کودکی خود، بدلیل داشتن «قوة تخیلات خیلی قوی» و یا داشتن «نمایلاتی برای دروغ‌گویی» مورد تنبیه و مجازات قرار گرفته‌اند... و نهایتاً همان طفل خردسالی که امروز به يك پدر یا مادر مبدل گشته است، از قسط تلقین و القا مصنوعی بخود که يك همچون موجوداتی وجود نداشته‌اند، بنوبه خویش فرزند یا

فرزندان خود را از دیدن یا بازی با این ارواح طبیعت «منع» می کنند و به گفته های فرزندان خود وقتی نمی نهند و آنها را از ادامه دادن به این رویه، مابوس می سازند...

در اینجا مایلم با تحکم و حالتی قاطعانه اعلام کنم که مردم مشرق زمین و مردم کشور ایرلند، بهتر از دیگران، از اینگونه مطالب سرشته دارند: «واقعا، و حقیقتاً ارواح طبیعی وجود دارند» مهم نیست نام آنها را چه می گذاریم (جن، پری، کوئوله، غیره...) مهم نیست نام اصلی آنها چیست، آنها وجود خارجی دارند. آنها کارهای خوب و مثبتی انجام می دهند، و انسان، در اوج نادانی و جهل خود، و در کمال تکبر و غرور وجود اینگونه موجودات را نفی می کند. به این ترتیب خود را از يك منبع اطلاعات گرانبها و خارق العاده محروم می سازد، زیرا ارواح طبیعت تنها به اشخاصی کمک و یاری می کنند که آنها را دوست داشته باشند، و به آن دست از اشخاص محبت و یاری می کنند که به آنها اعتقاد داشته باشند. هیچ محدودیتی برای دانش و آگاهی باطن رفیع وجود ندارد، اما محدودیت های بسیار واقعی و حقیقی در قابلیت های بدن فیزیکی وجود دارد تقریباً همه انسانها، در هنگام خواب، کالبد جسمانی خود را ترك می کنند. هنگامی که از خواب بیدار می شوند اظهار می دارند که خوابی دیده اند... زیرا در این مورد نیز به انسانها آموخته و تلقین شده است که باور کنند این زندگی زمینی تنها زندگی با ارزش و مهم تلقی می شود، به آنها آموخته شده است که در هنگام خواب به سیر و سفر نمی پردازند. بنابراین، این تجربیات خارق العاده و دلچسب را در چارچوبی منطقی بنام خواب و رؤیا جای می دهند.

خیلی از اشخاص که «باور» دارند، می‌توانند کالبد خود را ترك کرده، می‌توانند با سرعت به نقاطی دور دست به سیر و سفر بپردازند، و ساعتها بعد، با آگاهی و اطلاع کامل و دقیقی از تمام کارهایی که انجام داده‌اند، به کالبد خود مراجعت نمایند. آنها خاطرات دقیقی از تمام چیزهایی که دیده‌اند، و تجربه نموده‌اند، در مغز خود دارند. تقریباً همه کس می‌توانند کالبد خود را ترك کند و به «سفر سماوی» برود، اما لازم است باور و ایمان بیاورند که به راحتی قادر به انجام همچون کاری می‌باشند. اصلاً لازم نیست شخصی افکاری ناباورانه از خود بیرون دهد، و عقیده بر این داشته باشد که از عهدۀ يك همچون کاری بر نخواهد آمد. در واقع، «سفر سماوی»، يك کار سهل و بسیار راحتی می‌تواند باشد، البته پس از آنکه قبل از هر چیز ترس و وحشت را از خود دور کردید.

ترس، تنها «ترمز» اصلی برای مانع شدن به این کار محسوب می‌شود. اکثر مردم بسایستی این ترس غریزی را از خود دور نمایند که ترك کالبد جسمانی برابراست با مُردن. بعضی از مردم شدیداً وحشت دارند که چنانچه کالبد خود را ترك کنند، ممکن است دیگر نتوانند به آن بازگردند، و یا آنکه ماهیت یا چیز دیگری، کالبد جسمانی آنها را اشغال خواهد کرد. این کار کاملاً و عملاً غیر ممکن محسوب می‌شود، مگر آنکه شخص، از فرط ترس و وحشت: «دردروازه‌ها را بگشاید»... شخصی که از چیزی نترسد، هرگز نمی‌گذارد چیزی بر سرش بیاید، زیرا کلاً هیچ «اتفاقی» برایش رخ نخواهد داد. بند سیمین هم در طول «سفر سماوی» پاره و یا «کشیده» نمی‌شود. ضمناً هیچ موجودی نمی‌تواند داخل کالبد جسمانی گردد، مگر شخصی، با ترس و وحشت خود، «دعوتی» مشخص و دقیق

شما می‌توانید همیشه، تکرار می‌کنم همیشه: به کالبد فیزیکی خود مراجعت نمایید: درست مثل هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شوید. تنها چیزی که باید از آن بترسید این است که يك وقت دچار ترس نشوید ترس تنها چیزی است که می‌تواند باعث پیدایش هر نوع خطری گردد. ما همه می‌دانیم و به خوبی واقفیم که چیزهایی که از آنها ترس و وحشت داریم، بندرت پیش می‌آیند!

بعد از ترس، تنها چیز دیگری که می‌تواند مانع کار شما شود، فکر و اندیشه است: زیرا فکر با «منطق» يك مشکل واقعی محسوب می‌شود. این دو (فکر و منطق) می‌توانند مانع صعود شما از کوه‌های بلند و مرتفع گردند. منطق به ما می‌گوید که يك لغزش ساده، باعث پرت شدن ما از کوه، و تکه تکه شدن بدنمان به هزاران قطعه می‌شود. بنابراین از بروز هر گونه فکر و منطقی بایستی جداً پرهیز نمایید.

مناسفانه هر دو آنها دارای نامهایی بد، و به اصطلاح «گول‌زنك» هستند. فکر، اندیشه! آیا تا بحال راجع به فکر و اندیشه، فکر کرده‌اید؟ اندیشه چیست؟ از کجا فکرمی‌کنید؟ آیا از قسمت بالای سرتان فکرمی‌کنید؟ یا نکند از قسمت عقب سرتان می‌اندیشید؟ آیا در میان ابرو و انتان فکرمی‌کنید؟ یا نکند در گوشه‌های تان فکرمی‌کنید؟! آیا وقتی که چشمانتان را می‌بندید، دست از فکر کردن برمی‌دارید؟

خیر! فکر شما در آنجایی است که خودتان به آن نقطه تمرکز پیدا می‌کنید به هر چیزی که متمرکز شوید، همانجا فکرمی‌کنید. این واقعیت ساده و اولیه می‌تواند به شما در خارج شدن از کالبد جسمانی تان کمک کرده و شما

را به دنیای «سماوی» ببرد. می‌تواند به شما كمك كند كالبد سماوی تان، همچون سیمی آزاد، به هر سو برود. در این مورد به خوبی «بیندیشید.» این درس را از اول بخوانید و به «فکر و اندیشه»، فکر کنید. فکر کنید تا بحال چندین مرتبه افکار و اندیشه‌های مختلف و بیشمار، شما را از انجام بسیاری از کارها واداشته است، زیرا شما به انواع و اقسام سدها و راهها و مشکلات فکر کرده بودید! شما به انواع ترس‌ها و چیزهای وحشتناك «غیر قابل ذکر»، فکر کرده بودید! برای مثال شما ممکن است به تنهایی در هنگام نیمه شب، در خانه‌ای قدیمی حضور بهم رسانده و صدای زوزه باد را شنیده و ناگهان به فکر انواع و اقسام دزدان و سارقین افتاده باشید. ممکن است تصور نموده باشید در پشت پرده‌های اتاق، شخصی خود را پنهان نموده و آماده حمله کردن به شما بسوده است. بلکه در این گونه موارد، فکر و اندیشه به راستی آسیب دهنده و مضر می‌باشند. پس باز هم کمی بیشتر به فکر و اندیشه، فکر کنید.

نمونه‌ای دیگر: شما از درد دندان رنج می‌برید و با بی‌مبلی تمام به دیدن يك دندانپزشك می‌روید. پزشك به شما اعلام می‌کند که بایستی دندانان را بکشد. می‌توانید مبادا باعث درد شما بشود.

شما در روی صندلی مخصوص جراحی می‌نشینید و با حالتی وحشتزده منتظر می‌مانید. به محض آنکه دندانپزشك، آمپول بی‌حسی را بر می‌دارد تا در لثه‌تان فرو کند، شما ناخود آگاه خود را جمع می‌کنید و شکلی در می‌آورید، شاید حتی رنگ از روبرتان برداشته و هیچ تردیدی ندارید که دردتان خواهد آمد، مطمئن هستید که فرورفتن سوزن آمپول را در لثه‌تان احساس خواهید کرد، بعد هم آن آچار وحشت آور طیب در

دهانتان خواهد رفت و دندانتان در میان خون و ناراحتی بیرون خواهد آمد. شاید بیم دارید از شدت درد آن، از هوش بروید، بنابراین بر آتش ترستان، روغن می پاشید و کاری می کنید که درد دندانتان بیشتر می شود و با فکرو اندیشه بیشتر و با تمرکز دادن کامل قدرت فکری تان روی دندان بیمار، این کار را علناً انجام می دهید!

تمام نیرو و انرژی شما صرف درد انداختن بیشتر دندانتان خواهد شد، اما هنگامی که بی هیچ هدف و نیتی به فکرو اندیشه می پردازید، در آن صورت فکر شما در کجا خواهد بود؟... در سر تان؟ از کجای می دانید؟ آیا قادرید فکر تان را در آن نقطه علناً احساس کنید؟ فکر در همانجایی هست که شما تمرکز می کنید. فکر در وجود شما قرار دارد، آنهم فقط به این خاطر که دارید به خودتان می اندیشید و برای اینکه فکر می کنید، فکرو اندیشه شما بایستی در درون وجود شما باشند. فکر در هر کجایی که شما خودتان بخواهید آنرا قرار بدهید. فکر در همان نقطه ای قرار دارد که شما خودتان آنرا به آنجا هدایت و راهنمایی می کنید.

بیاید و مجدداً به مسأله: «فکرو اندیشه در همان محلی است که شما تمرکز می کنید» پردازیم. در اوج يك نبرد و جنگ شدید، بارها دیده شده است مردانی مورد تیراندازی گلوله و یا ضربات شمشیر قرار گرفته و هیچگونه دردی را احساس نکرده اند. آنها ممکن است حتی برای مدتی نفهمیده باشند که مجروح و زخمی شده اند. تنها هنگامی که فرصت اندیشیدن یافته اند، احساس درد و ناراحتی پیدا کرده و یا شاید از شدت تعجب و درد، از هوش رفته اند! اما فکر، اندیشه، منطق، ترس، تنها ترمزهایی هستند که باعث کلمش دادن تکامل روحانی و معنوی می باشند.

آنها تنها يك سرى جیرجیرهای ضعیف ماشینی است که دارد از کار باز می‌ایستد و موجب بهم ریخته شدن دستورات باطن رفیع می‌گردند.

انسان هنگامی که اسیر و در بند ترس‌ها و محدودیت‌های جاهلانه و ابلهانه‌اش نباشد، می‌تواند تقریباً يك نوع انسان مافوق بشری یا يك «سوپرمن» با قدرت‌های عظیمی باشد که هم از نقطه نظر جسمانی و عضلانی در وضعیت عالی هستند، هم از نقطه نظر ذهنی و فکری.

اینهم يك نمونه و مثال دیگر يك مرد خجالتی و ضعیف با يك بدن کاملاً نیرومند و عضلانی که موجب حیرت همگانی است، از کنار پیاده‌رو به خیابانی با ترافیک عظیم و شلوغی از ماشین‌ها داخل می‌شود. افکار و اندیشه‌های این مرد در مسیر و سفر است: مثلاً حواسش به کارهایش است و یا آنکه می‌اندیشد با رسیدن به خانه، همسرش در چه حالت و روحیه‌ای خواهد بود.

شاید حتی مشغول فکر کردن به قسط‌های پرداخت نشده‌اش می‌باشد یا يك صدای ناگهانی از يك ماشین که با سرعت به جلو پیش می‌آید شنیده می‌شود و این مرد، بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای، به عقب و پیاده‌رو می‌جهد. او این کار را با چنان پرشی سریع به عقب انجام می‌دهد که قاعدتاً برای حتی يك ورزشکار نیز می‌تواند، عملی غیر ممکن محسوب شود! اگر این مرد به وسیله مراحل فکری، متوقف می‌گشت، بدون شك به سرعت قادر به نجات دادن خود نمی‌گشت و ماشین‌هم با او برخورد نموده بود. فقدان فکر و اندیشه باعث گشت نا باطن رفیع همیشه مراقب نگهبان، عضلات بدن آن مرد را تقویت نموده و با يك سرى مواد شیمیایی مثل «آدرنالین» باعث گردد تا شخص جهشی چنان بلند به عقب بزنند که

ماورای قابلیت و امکانات و توانایی طبیعی و عادی او محسوب می‌شد و او را وادار به يك فعالیتی سربع نماید که معمولاً مافوق سرعت فکر و اندیشه خود آگاهانه می‌باشد.

انسان، در دنیا و جهان غرب اینطور آموخته است که فکر و اندیشه؛ «شر را از حیوانات تمایز می‌دهد». اما افکار غیر قابل کنترل باعث می‌شوند تا انسان در سیر و سفر سماوی از بسیاری از حیوانات پایین تر قرار بگیرد! تقریباً همه قبول دارند که گر به‌ها قادر به دیدن چیزهایی هستند که انسان‌ها توانایی دیدن آنها را ندارند. اکثر مردم تجربیاتی با حیوانات خانگی خود داشته‌اند: یعنی شاهد نگاه کردن حیوانات خود به يك «شبح» یا «روح» بوده‌اند و یا تجربه کرده‌اند که این حیوانات، پیش از وقوع حادثه‌ای، مدتها زودتر از انسان‌ها، از آن اطلاع یافته بودند. حیوانات، از يك سیستم و روش متفاوتی از «منطق» و «فکر و اندیشه» استفاده می‌کنند. پس ما نیز باید از عهده اینگونه کارها بریایم!

با این وجود، قبل از هر چیز، ما بایستی بتوانیم بر افکار و اندیشه - هایمان کنترل پیدا نماییم. بایستی بتوانیم تمام آن افکار بی‌دلیل و بی‌هوده و بی‌فایده را که دائماً با حالتی موزیانه به ذهنمان نفوذ می‌کنند، از خود رانده و بر آنها قائل بشویم. در نقطه‌ای راحت و آسوده بنشینند و کاملاً آرامش خود را بازیابند. دقت کنید کسی مزاحمتان نشود.

چنانچه دوست داشته باشید می‌توانید چراغ اتاق را خاموش کنید، زیرا نور و روشنایی، در يك همچون موقعیتی، می‌تواند به عنوان مانع و سد راهی محسوب شود. برای دقایقی چند بی‌هدف بنشینید و فقط به افکارتان بیندیشید. به اندیشه‌هایتان نظری بیفکنید و مشاهده نمایید

چگونه می‌توانند با ظرافت تمام به ضمیر خود آگاه شما نفوذ یافته و رخنه نمایند. هر يك از آنها مایلند بگونه‌ای توجه و دقت شما را بخود معطوف نمایند: آن دعوا و جرو بحث با آن آقا در اداره، آن صورت حساب‌های پرداخت نشده، گرانی زندگی، وضعیت جهانی، مطالبی که خیلی مایلید به کارفرمایان بگویید (در مورد اخلاق و شخصیت ناپسند و ناهنجارش) و غیره...۱

تصور کنید در يك اتاق کاملاً تاریك، در بالای يك آسمان خراش نشسته‌اید. در برابر دیدگانتان، يك تصویر بزرگی از پنجره قرار دارد که به وسیله يك کرکره سیاه پوشیده و بسته شده است. کرکره‌ای که دارای هیچگونه زمینه و یا چیزی که بتواند حواس شما را پرت کند، نیست. به آن کرکره خیره شده و به آن تمرکز کنید. قبل از هر چیز دقت کنید هیچ فکر و خیالی از ضمیر خود آگاه شما عبور نمی‌کند (که در واقع همان کرکره سیاه رنگ محسوب می‌شود). چنانچه اندیشه‌هایی تمایل به این دارند که مزاحم شما شوند، آنها را به عقب برانید و به لبه کرکره نزدیک سازید. شما به راحتی قادر به اینکار هستید. تنها نیاز به کمی تمرین دارید و بس. برای دقایقی چند، افکار و اندیشه‌هایتان سعی خواهند کرد از لبه آن کرکره سیاه، مجدداً بدرون نفوذ یابند، اما شما بایستی آنها را با فشار و قدرت زیادی به عقب برانید تا از آنجا بروند. سپس دوباره به آن کرکره خیره شده و متمرکز گردید. به خود دستور بدهید آنها را به کنار زده بطوریکه موفق به دیدن تمام چیزهایی که در ماورای آن کرکره قرار دارند و هستند، نظری بیندازید.

مجدداً. در حین خیره شدن به آن کرکره سیاه رنگ خیالی، متوجه

می‌شوید که انواع و اقسام افکار و اندیشه‌های عجیب و غریب، سعی در داخل شدن به محدوده فکرتان را دارند. آنها کوشش دارند راهی برای خود باز کرده تا توجه شما را بخود جلب نمایند. آنها را به عقب برانید. آنها را با کوشش و سعی خود آگاهانه‌ای، به عقب برانید.

اجازه ندهید این افکار و اندیشه‌ها نفوذ کرده و به مغز شما راه یابند (بله! خوب می‌دانم که این جمله را قبلاً هم گفته‌ام، اما من سعی دارم این نکته مهم و پراهمیت را کاملاً در سرتان داخل کنم!)

هنگامی که موفق شدید برای مدتی کوتاه، ذهن‌های از هر اندیشه و فکر و خیال داشته باشید، متوجه می‌شوید که يك صدایی بگوشتان می‌خورد: درست مثل يك تکه نسخه دستنویس خطی و قدیمی که پاره می‌شود. آنوقت قادر خواهید شد از این جهان معمولی و ساده‌ی زمینی فراتر رفته، و به جهانی با سطح و بُعد متفاوتی داخل گردید. جهانی که زمان و فاصله، دارای مفهومی کاملاً تازه و جدید می‌باشند. با تمرین اینکار و با انجام دادن آموزش‌های این درس، متوجه خواهید شد که بخوبی قادر هستید بر افکار و اندیشه‌هایتان کنترل پیدا کرده و بر آنها مسلط شوید. یعنی درست همانگونه که استادان و حکما قادر به اینکار می‌باشند.

اینکار را آزمایش کنید، تمرین نمایید، زیرا اگر واقعاً می‌خواهید پیشرفت نمایید، بایستی مدام تمرین کنید و تمرین کنید تا آنکه بر افکار و اندیشه‌های بیهوده و سرسری فائق شوید.

درس نهم

در درس قبلی، ما مراحل به پایان رساندن به اندیشه و فکر پرداختیم. من گفتم: اندیشه و فکر در همان نقطه‌ای است که شما می‌خواهید باشد. این يك فرمولی است که برآستی می‌تواند در خارج شدن ما از کالبد جسمانی‌مان کمک کند و عملیات «سیر و سفر سماوی» را به مرحله اجرا دریاورد. بیاید و این مطالب را از نو تکرار کنیم.

افکار و اندیشه‌ها درست در نقطه‌ای حضور دارند که شما می‌خواهید باشد. و چنانچه خواهان آن باشید: در خارج از وجود شما می‌توانند باشند. بیاید تا کمی تمرین کنیم.

برای انجام این تمرین، لازم است گاهی کلاً تنها و دور از جمعیت باشید. در محلی که حواستان به هیچ وجه پرت نشود. شما می‌خواهید سعی نمایید از کالبد خود بیرون بیاید. پس بایستی تنها باشید، آرام و آسوده‌خاطر باشید. برای این کار پیشنهاد می‌شود در نقطه‌ای دراز بکشید (ترجیحاً بر روی يك تخت). دقت کنید هیچکس مزاحم شما نشود تا

موجب خراب شدن آزمایشان نگردد. هنگامی که درست و حسابی، در روی تخت جای گرفتید، آهسته شروع به تنفس نمایید و به این آزمایش بیندیشید: سپس به نقطه‌ای در مقابل خود که در حدود شش فوت^۱ از شما فاصله دارد متمرکز شوید، چشمانتان را بیندید. تمرکز نمایید، و بخود دستور بدهید که بیندیشد: شما (شما واقعی، شما «سماوی») دارید بدن‌تان را از يك فاصله شش فوتی می‌نگرید. بیندیشید! تمرین کنید اخود را وادار به تمرکز کنید.

سپس با تمرین، ناگهان يك شوك الكتریکی نامحسوسی را تجربه خواهید کرد، و آنوقت است که بدن خودتان را با چشمانی بسته، در فاصله شش فوتی خود مشاهده خواهید کرد.

در اول، به تلاش و زحمت زیادی نیاز است تا به این نتیجه برسید. ممکن است احساس کنید درون يك بالون لاستیکی عظیمی فرار دارید، و دائماً در حال فشار آوردن به آن می‌باشید. شما فشار می‌آورید و مدام کوشش می‌کنید و با تلاشی عظیم فشار می‌آورید، اما ظاهراً هیچ چیز روی نمی‌دهد.

بعد تقریباً نزدیک است که صورت پذیرد، و بالاخره در پایان ناگهان، شما از میان این بالون به بیرون می‌روید، و يك احساس عجیبی خواهید کرد. در واقع این حالت به صدای پاره شدن شباهت دارد که در هنگام سوراخ شدن يك توبه لاستیکی بچه‌گانه رخ می‌دهد. هیچ نگران نشوید، اصلاً دچار ترس و وحشت نشوید، زیرا چنانچه هاری از هر گونه ترس و هراسی باقی بماند، همین طور به جلوتر و جلوتر خواهید رفت و

۱- تقریباً در حدود يك متر و هشتاد سانتی متر. م.

دیگر هرگز دچار هیچگونه مشکلی در دفعات بعدی نخواهید گشت. اما چنانچه دچار ترس و وحشت بشوید، با حالتی ناگهانی و شدید، دوباره به درون کالبد فیزیکی برخواهید گشت، و آنوقت مجبورید تمام این کارها را از اول، و در يك روز دیگر، آغاز کنید. چنانچه با شدت به درون بدن تان برگشتید، دیگر لازم نیست برای آنروز، دست به این آزمایش بزنید، زیرا بندرت پیش می آید که در این کار موفق شوید.

قبل از هر چیز به خواب و استراحت نیاز خواهید داشت.

اینك بیاید کمی جلوتر برویم، و فرض بگیریم که شما موفق شده اید با این روش بسیار ساده و راحت، از کالبد جسمانی تان خارج شوید. بیاید فرض کنیم شما در نقطه ای، در نزدك کالبد جسمانی تان ایستاده و دارید به آن می نگرید و از خود سؤال می کنید چه عمل بعدی انجام دهید. سعی کنید نگاهی به کالبد فیزیکی تان نبندازید، زیرا بعد از این آزمایش، بارها و بارها شاهد آن خواهید بود! به جای نگاه کردن این کار را انجام دهید:

سعی کنید همچون يك حباب صابون، شروع به شناور شدن در دراتفاق نمایید، زیرا اینك حتی وزنتان با يك حباب صابون نیز برابر نیست! شما دیگر نمی توانید بفتید و یا خود را مجروح سازید. اجازه دهید کالبد فیزیکی تان در کمال آسایش و آرامش به استراحت بپردازد. طبعاً، قبل از آنکه کالبد سماوی تان را از آن پوشش جسمانی رهایی داده باشید، بایستی به این موضوع رسیدگی کرده باشید. بایستی از همان اول دقت کنید که کالبد جسمانی تان در کمال راحتی و آسایش قرار دارد، و گرنه ممکن است در هنگام مراجعت به بدن تان، کشف کنید که گردن تان و قوت لنگ

شده، و با بازو پتان بی حس شده و عین چوب خشك گشته. دقت کنید هیچ لبه یا محل تیزی در نقطه‌ای که خوابیده‌اید، وجود نداشته باشد تا يك وقت بر روی عصبی فشار وارد نیاید که بعداً باعث پیدایش «مورمورك» هایی در پوست بدن تان شود. بنابراین مجدداً تکرار می‌کنم: دقت کنید کالبد تان کاملاً در يك وضعیت راحت و مناسبی باشد. بعداً سعی کنید کالبد سماوی تان را از کالبد فیزیکی تان خارج نمایید.

اینك وقت آن رسیده که خود را به حرکت وادارید. خود را در اطراف اتاق به پرواز و شناور شدن در هوا وادارید. با حالتی سهل و نرم بپرخید، به طوری که انگار بر آستی يك حباب صابون هستید که در هوایی پر جریان مشغول حرکت می‌باشید. سقف اتاق را نماشا کنید و به جاهایی سربکشید که معمولاً نمی‌توانید ببینید. به این سیر و سفر سماوی، اولیه عادت کنید، زیرا تا زمانی که به گردش و پرواز در اتاق عادت نکرده باشید، نمی‌توانید در کمال امنیت و راحتی به «بیرون» بروید.

بیاید و این مطالب را بگونه‌ای دیگر نمایان سازیم: این «سفر سماوی» در واقع عمل و کاری بسیار سهل و ساده است. هیچ کار دشواری نیست که نتوانید از پس آن بر آید. این کار نیز، زمانی که اعتقاد داشته باشید که می‌توانید آنرا انجام دهید، بسیار ساده و آسان می‌گردد. تحت هیچ شرایط، تحت هیچ اوضاع، شما نباید دستان و تروس و هراس بشوید: زیرا جای هیچگونه تروس نیست و شما در يك سفر سماوی، به سوی آزادی رهسپارید. تنها هنگامی که دوباره به کالبد جسمانی برگشینید، بایستی احساس اسارت و زندانی بودن نمایید، احساس کنید که انگار در گنج سختی فرو رفته‌اید... از طریق بدنی سنگین، بر زمین فشار آورده

می‌شوید... بدنی که هیچ را کشی به دستورات و فرامین معنوی و روحانی نشان نمی‌دهد... خبر! در سفر سماوی، جای نرم وجود ندارد، نرم و هراس در آنجا کلاً ناشناخته می‌باشد.

اینک می‌خواهم دستورات لازم برای انجام «سفر سماوی» را با جملاتی تقریباً متفاوت بیان دارم؛ شما در روی تختی دراز کشیده‌اید. از قبل باید توجهات لازم را در مورد راحتی بدن‌تان انجام داده باشید و احتیاط کنید که تمام قسمت‌های مختلف بدن‌تان راحت و آسوده است. مواظب باشید هیچ وسیله نوک‌تیز در اطراف نباشد تا به اعصاب شما برخورد نماید. (مثلاً بازوینان از تحت بیرون افتاده باشد و لبه تخت به قسمتی از آن فشار وارد بیاورد)

مواظب باشید پاهایتان روی هم قرار نگرفته باشند، زیرا اگر چو وضعیتی رخ دهد، در جریان خون بدن‌تان اختلالاتی پدید آمده و در نقطه برخورد پاها ممکن است بعداً، یک نوع احساس گرخی و بی‌حسی نمایید. با آسایش و بر راحتی استراحت کنید و احساس رضایت تمام کنید. فماً مطلقاً هیچ نوع تأثیرات نگران‌کننده و یا تشویش‌آمیز در اطراف وجود ندارند، و خودتان هم ابدأ نگران و مضطرب و پریشان خاطر نبینید. فقط به این بیندیشید که می‌خواهید کالبد سماوی‌تان را از کالبد فیزیکی‌تان خارج نمایید.

انبساط خاطر داشته باشید و بار هم حالت راحت‌تر و بهتری پیدا نمایید. یک شکل و حالت شبح‌مانندی در نظر مجسم سازید که تقریباً به کالبد فیزیکی شما شباهت دارد، و با حالتی ملایم خود را از درون کالبد جسمانی بیرون آورده و عین قاصد کی در یک نسیم ملایم بهاری، به سمت

بالا، شناور می‌گردد. بگذارید این شکل شبح مانند بازهم بالاتر برود. چشمانتان را بسته نگاه دارید، و گرنه برای دو یا سه بار اولیه، ممکن است آنقدر دچار حیرت و شگفتی بشوید که ناگهان به عقب کشانده شوید، و این کشش ناگهانی می‌تواند آنقدر شدید و خشن باشد که کالبد سماوی شما را با حالتی وحشیانه شدید به محل طبیعی و همیشگی‌اش در درون کالبد فیزیکی برگرداند.

حتماً مشاهده کرده‌اید چگونه بعضی از افراد در حین خوابیدن، ناگهان بگونه‌ای عجیب از جا می‌جهند. در اغلب اوقات، این جهش چنان شدید است که باعث بیداری از خواب می‌شود. این جهش، به وسیله جدایی بسیار خفونت آمیز کالبد سماوی در کالبد فیزیکی صورت می‌گیرد، زیرا، همانگونه که قبلاً ذکر کردم، تقریباً همه انسانها قادر به سیر و سفر سماوی، در شبها می‌باشند، ولی چیز واضح و روشنی از این سفرهای خود بخاطر ندارند.

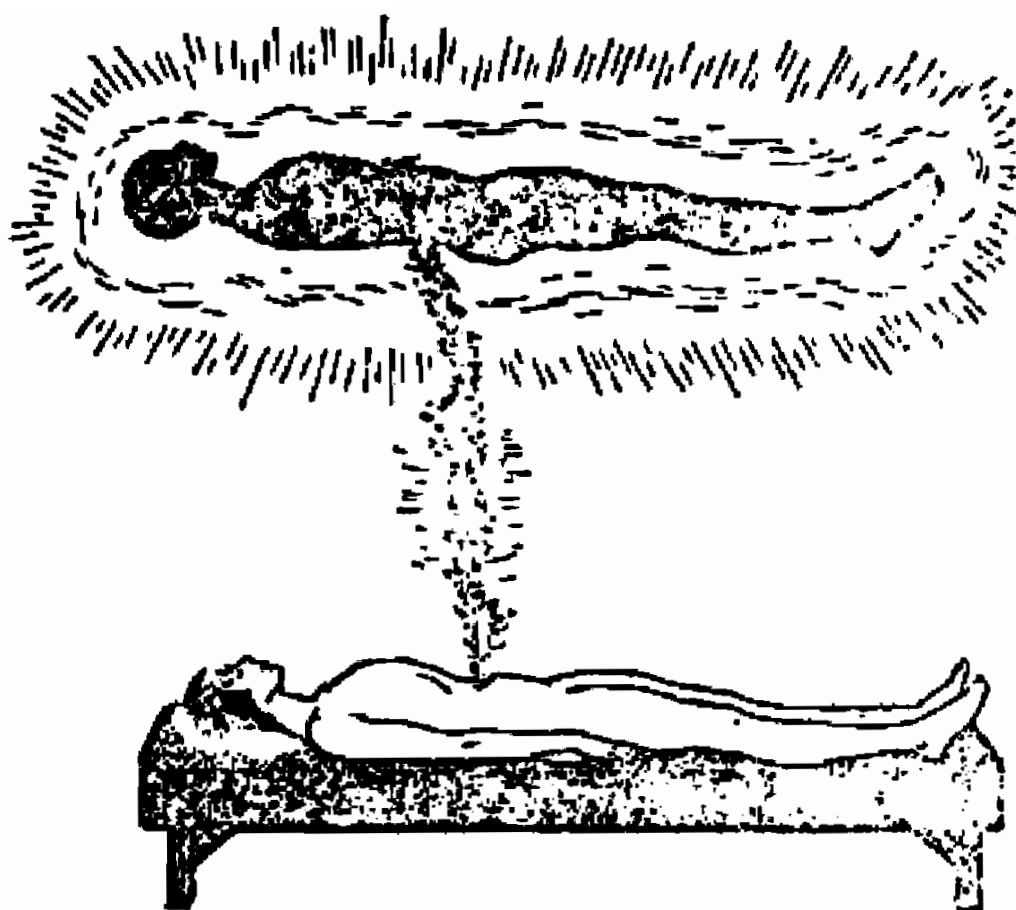
اما اینک وقت برگشتن به بحث اولمان یعنی: کالبد سماوی می‌باشد. به بدن و کالبد سماوی خود بیندیشید که به تدریج و با سهولت تمام خود را از کالبد فیزیکی جدا می‌سازد و به سمت بالا رفته و در فاصله‌ای تقریباً بین ۹۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متر از کالبد فیزیکی قرار می‌گیرد. در این فاصله کالبد سماوی با حالتی ملایم شروع به پیچ و تاب می‌خورد و گم‌گام بر سر جای خود باقی می‌ماند. ممکن است شما نیز درست در هنگام خوابیدن این احساس پیچ و تاب و حرکت موجدار را تجربه کرده باشید؛ این همان پیچ و تاب و حرکت ملایم کالبد سماوی می‌باشد.

همانطور که گفتم، این کالبد در بالای شما شناور می‌گردد و احتمالاً

اندکی به اینسو و آنسو می‌درد درحالی که به وسیلهٔ بندبیمین به شما وصل است. این بند از ناف شما به ناف کالبد سماوی شما متصل می‌باشد (به تصویر شماره ۷ نگاه کنید).

سعی نکنید نگاه دقیقی به کالبد فیزیکی خود بیندازید، زیرا قبلاً هم هشدار دادم که اگر ناخودآگاه حافظگی بر شما بشوید و خود را جمع کنید (یعنی با یک خوردن حرکتی به عقب نمایید) بساعت می‌شوید تا کالبد سماوی‌تان را بر سر جای اول برگردانده و مجبور شوید که تمام اینکارها را در یک موقعیت دیگر انجام دهید، حال فرض بگیریم که شما به هشدار من گوش فرادادید و به کالبد فیزیکی برنگشتید، در این صورت کالبد سماوی شما برای لحظاتی در هوا شناور می‌ماند و هیچ تعالینی از خود بروز نخواهد داد. لازم نیست به چیزی بیندیشید. آهسته و ملایم نفس بکشید، زیرا این نخستین مرتبه‌ای است که از کالبد جسمانی خود خارج شده‌اید؛ البته اینرا بخاطر داشته باشید که این نخستین مرتبه‌ای است که آگاهانه از کالبد جسمانی بیرون زده‌اید. بنابراین لازم است کمی دقت کنید.

اگر از چیزی نترسید، اگر تکان‌های شدید به خود ندهید، اگر دوباره به کالبد جسمانی مراجعت نکنید، کالبد سماوی شما به آهستگی شناور شده و به آخر تخت یا به کنار تخت خواهد رفت. در آنجا در کمال ملایمت و بدون بروز هیچگونه حرکت خشن یا سخت، کالبد سماوی شما بتدریج پایین خواهد آمد، بطوریکه پاهای کالبد سماوی شما تقریباً و با کاملاً باسط کف اساق برخورد نماید. سپس مرحلهٔ «فرودی ملایم و بی‌دغدغه» صورت گرفته است و کالبد سماوی شما قادر خواهد بود به کالبد جسمانی خود نگاه کرده و مشاهدات را رله نماید.



(کتاب شماره ۷) بندهون

شما بطور حتم دستخوش يك احساس ناراحت کننده‌ای خواهید شد، زیرا لازم به گفتن است که نگاه کردن به کالبد جسمانی خود، اغلب تجربه‌ای تحقیر آمیز و خفت آور می‌باشد. بسیاری از ما انسانها عقیده و فکر کاملاً نادرست و غلطی از شکل و قیافه خود در نظر داریم، آیا بخاطر می‌آورید نخستین مرتبه‌ای که صدای خود را، از طریق ضبط صوتی شنیدید، دچار چه احساسات ضد و نقیض شدید؟! ممکن است در نخستین مرتبه، از اینکه این صدای خود شما است، دچار شك و تردید شده و به این فکر افتاده بودید که شخصی با دوستانی در صدد شوخی با شما می‌باشند و یا حتی اینکه ضبط صوت مورد نظر دچار اشکالات و ایرادی فنی بوده است...

در نخستین مرتبه‌ای که شخصی صدای خود را می‌شنود، دچار ناباوری و تعجب می‌گردد، سپس حالتی منزجر و یزار و ناراحت پیدا می‌کند. اما صبر کنید تا برای اولین مرتبه کالبد جسمانی خود را مشاهده نمایید!

شما در کالبد سماوی خود، در کناری ایستاده و به آن کالبد فیزیکی روی تخت خواب نگاه خواهید کرد و شدیداً احساس شگفتی نامطلوبی خواهید کرد. نه تنها از شکل و قیافه آن خوشتان نخواهد آمد، بلکه از حالت و رنگ رخسار آن نیز منزجر خواهید شد. شما از دیدن خطوط روی صورتان به وحشت خواهید افتاد و چنانچه باز هم اندکی جلو بروید و به ذهتان بنگرید، يك سری نیرنگ بازی‌ها و افکاری دمدمی مزاج و تناقضاتی خواهید دید که به همراه يك سری ترس‌ها و وحشت‌های باطنی و ذهنی‌تان، ممکن است موجب برگرداندن کالبد سماوی‌تان، به درون کالبد

فیزیکی‌تان، از فرط تعجب و هراس گردندا حال با فرض بر اینکه بر این ترس اولیه فائق‌گشتید و نخستین ملاقات با خودتان را به‌خوبی سپری کردید، آنوقت چه؟ آنوقت بسا بد تصمیم بگیرید به کجا مایلید بروید، دوست دارید چه کاری انجام دهید و مایلید چه چیزهایی ببینید. سهل‌ترین کار و روش برای شما این است که به ملاقات شخصی بروید که با او به‌خوبی آشنا هستید؛ مثلاً يك فرد از خانواده‌تان که در يك شهر دیگر، اما در فاصله‌ای نزدیک از شما زندگی می‌کند. قبل از هر چیز، این را بخاطر داشته باشید که شما بابتی شخصی را برای این اولین ملاقاتتان در نظر بگیرید که اغلب بدیدنش رفته‌اید، زیرا ناچارید این شخص مورد نظر را با دقت و جزئیات تمام در نظر بگیرید و او را مجسم نمایید.

شما بابتی بتوانید در نظر مجسم نمایید این آقا و یا خانم، دقیقاً، در کجا زندگی می‌کند تا بتوانید خود را به او برسانید. این را فراموش نکنید که این کار برای شما نازکی دارد، (منظورم از نقطه نظر خود آگاهانه است) و بنابراین مجبور هستید از مسیر و راه دقیقی که در اوقات بیداری و در هنگامی که به‌مراه کالبد فیزیکی خود می‌باشید همیشه به آنجامی روید، حرکت کرده و آنرا به‌پیمایید.

اتاقتان را ترك کنید. به‌خیابان بروید (البته در سفر سماوی لازم به‌نگرانی نیست مردم قادر به دیدن شما نخواهند بود.) از همان راهی که معمولاً برای رفتن به نزد آن شخص استفاده می‌کنید، شروع به حرکت نمایید. تصویر شخص مورد نظرتان را در ذهن کماکان نگه دارید و راه رسیدن به آنجا را نیز دقیقاً در خاطر داشته باشید. سپس، با سرعتی بسیار بسیار زیاد، بی‌نهایت تندتر از سریع‌ترین ماشین‌های مسابقات، شما در کنار

منزل دوست و با یکی از افراد خانواده و یا اقوامتان خواهید بود.

با کمی تمرین، شما قادر خواهید شد به هر کجا که مایل هستید بروید. دریاها، اقیانوس‌ها، کوه‌ها، تپه‌ها، هیلچیک هیچ راه و مشکلی برایتان نخواهند بود و سرزمین‌های وسیع و مختلف عالم، به همراه شهرهای دنیا، کاملاً تحت اختیار شما خواهند بود تا هر وقت که مایلید از آنها دیدن نمایید. بعضی از مردم ممکن است به این فکریفتند که: «آه! حال فرض بگیریم من رفتم و... دیگر نتوانستم برگردم. آنوقت چه؟...» پاسخ این سؤال این است: شما امکان ندارد که گم بشوید. اصلاً فکر گم شدن و برنگشتن به نقطهٔ اول غیرممکن است. ضمناً آزار رساندن به خود و یا کالبد فیزیکی‌تان امری امکان‌ناپذیر است. همین‌طور هم ترس از اینکه مبادا شخصی با ماهیت دیگری کالبد شما را تسخیر نماید. زمانی که شما مشغول سیروسفر سماوی‌تان هستید، چنانچه شخصی به کالبد فیزیکی شما نزدیک شود، کالبد فیزیکی بلافاصله هشدار می‌دهد به شما ارسال می‌نماید و کالبد سماوی شما، در هر ضلع یک‌ثابت و با سرعت اندیشه، دوباره در کالبد فیزیکی جای خواهد گرفت. هیچ آزار و اذیتی ممکن نیست بر سرتان بیاید. تنها آزار همان احساس ترس است. بنابراین از هیچ چیز ترسید و برعکس آزمایشات را پیش ببرید و ادامه دهید. با تمرین این آزمایشات، برآورده شدن تمامی امیدها و آرزوهایتان میسر و ممکن می‌گردد و تمام خواسته‌هایتان را می‌توانید در قلمروی «سفر سماوی» به انجام برسانید.

هنگامی که در بُعد سماوی هستید، رنگها را به طرز درخشانی خواهید دید تا زمانی که در کالبد فیزیکی خود حضور دارید. همه چیز رنگ و جلای حیات و هستی را دارا می‌باشند. حتی ممکن است ذرات

كوجك حيات و زندگى را همچون دانه ها و گرد و غبار هاى ریز و سار
كوجك در اطراف خود مشاهده نمايد اين نیروى حياتى زمين است،
و همانطور كه از همان آن عبور مى كنيد، قدرت و نیرو و شجاعت در خود
ذخيره خواهيد كرد.

اما يك مشكل وجود دارد: شما نمى توانيد چيزى با خود بياريد
برداريد، به همان نسبت هم نمى توانيد چيزى از آنجا همراه خود ببرداريد.
البته تحت يك سري شرايط بخصوص اين كار ممكن مى گردد (والله باين
هم تكرر مى كنم با تمرينات بيشتر و مداومت) كه شما در برابر يك روش
بين، ظاهر شويد. اما كار سهلى نخواهد بود كه به ديدن شخص و يا اشخاصى
برويد و تشخيص و ضعيت سلامتى آنها را بدهيد، زيرا در اين مورد لازم
است كه اينگونه مسائل را با شخص ديگرى بحث نمايد و گفتگو و
مكالمه اى صورت پذيرد. شما مى توانيد به معاره يا فرونگاهى برويد و
به اجناس آن نظري انداخته و تصميم بگيريد. براى روز بعد خواستار خريدن
چه جنس و يا اجناسى مى باشيد. بلى اينكار مجاز است. اغلب هنگامى كه
دردنباى سماوى حضور داريد، متوجه جنس نامرغوب و يا ايراده اى
بعضى از اجناسى كه بسيار گرانبه تر هستند، خواهيد شد. هنگامى كه
بخوايد از سفر سماوى به درون كالبد فيزيكي تان برگرديد، بايد خبلى آرام
و خونسرد باشيد. بايستي ذهنتان را متوجه كالبد فيزيكي تان نمايد. به اين
بينديشيد كه مى خواهيد دوباره برگرديد به سر جاى اولتان و اينكه بزودى
داخل كالبد جسمانى تان خواهيد رفت. در حين اين افكار، يك نوع سرعت
عملى رخ مى دهد، و با حتمى ممكن است از هر كجايى كه حضور داشتهيد
ناگهان تغيير مكان بدهيد و مجدداً در نقطه اى كه در حدود يك متر از كالبد

جسمانی دراز کشیده شما فاصله دارد، ظاهر بشوید.

متوجه خواهید شد که در همان نقطه اول حضور دارید و دوباره مشغول پیچ و تاب خوردن و لغزیدن به این سو و آن سو می باشید (درست مثل هنگامی که تازه از کالبد فیزیکی خارج شده بودید) به خود اجازه بدهید که به آهستگی تمام و با ملایمت هر چه تمامتر آهسته به پایین فرود بیایید. این کار بایستی با آهستگی تمام صورت بگیرد، زیرا هر دو کالبد باید کاملاً مطابق هم، روی یکدیگر قرار بگیرند و درهم ادغام شوند.

اگر این کار را با دقت انجام بدهید، بدون هیچ مشکل و ناراحتی داخل کالبد فیزیکی می شوید. هیچ نوع لرزش و حرکت نند و ناراحت کننده ای رخ نخواهد داد، هیچ نوع حالت و احساسی هم به شما دست نخواهد داد مگر آنکه حس خواهید کرد کالبد فیزیکی تان يك حجم سنگین و سردی بیش نیست.

حال چنانچه با ناشیگری دست به اینکار زدید، و دقیقاً نتوانستید کالبدهایتان را در يك خط مستقیم و مطابق هم قرار بدهید. و با آنکه اتفاقاً شخصی بداخل اتاق شما آمد و مزاحم شما شد (و باعث شد که با يك حرکت تند و سریع بداخل کالبد کشیده شوید) ممکن است به احتمال قوی بهنگام بیدار شدن دچار يك سردرد شدید، دردی مثل «میگرن» بشوید. در این صورت بایستی سعی کنید بخوابید، و با آنکه دوباره کوشش کنید کالبد سماوی تان را از بدن خارج ساخته و دوباره آنرا با ملایمت و آهستگی درون کالبد فیزیکی تان برگردانید؛ زیرا تا زمانی که این دو کالبد در يك خط مستقیم و موازی یکدیگر قرار نداشته باشند، شما از این سردرد راحت و فارغ نخواهید شد. ضمناً جای هیچگونه نگرانی نیست، زیرا بهترین

علاج برای این سردرد، خوابیدن است (حتی برای دقایقی چند). اگر قادر به خوابیدن نبودید تا چارید دوباره بصورت خود آگاهانه، به بُعد سماوی برگردید و با دقت بیشتری به درون کالبد فیزیکی مراجعت نمایید. ممکن است متوجه بشوید که بابرگشتن به کالبد فیزیکی تان، بدن تان خشک و درد می‌کند. یا ممکن است احساس کنید که انگار لباسی بر تن کرده‌اید که روز قبل خیس بودند و اینک هنوز مرطوب مانده، و شما آنرا پوشیده‌اید... بهر حال یک نوع احساس ناراحتی و معذب بودن خواهید کرد. تا زمانی که به این احساس معمول عادت نکنید، هر بار برایتان احساسی نامطبوع پدید خواهد آورد. با بازگشت به کالبد فیزیکی، متوجه خواهید شد که رنگهای باشکوهی که در جهان سماوی دیده بودید، از شدت و تندی‌شان بسیار کاسته شده است. حتی بسیاری از رنگهای موجود در آن جهان را در روی زمین مشاهده نخواهید کرد، و بسیاری از صداها یی را که در جهان سماوی شنیده بودید، در کالبد فیزیکی نخواهید شنید. اما مهم نیست...

شما بر روی زمین آمده‌اید تا چیزی بیاموزید، و هنگامی که مطلبی را که می‌بایست می‌آموختید و تجربه می‌کردید، به انجام رساندید، هدف تان در روی زمین به پایان می‌رسد، و از هر گونه قید و بندی رها می‌شوید، از هر نوع محدودیت دنیوی فارغ می‌گردید، و هنگامی که برای آخرین مرتبه، کالبد فیزیکی تان را ترک می‌کنید تا به دنیای دیگر بروید، بند سیمین شما پاره خواهد شد، و به قلمروهایی صعود خواهید کرد که بسیار بهتر و والاتر از جهان سماوی خواهند بود.

بنابراین به تمرین و آزمایش «سیر و سفر سماوی» خود پردازید و

به آن مشغول شوید: تمرین کنید! تمرین کنید! هر نوع ترس و وحشتی را از خود دور نمایید، زیرا اگر از هیچ چیز نترسید، پس در آن صورت هیچ چیز ترسناک و وحشت آوری نیز برایتان وجود نخواهد داشت، و هیچ اتفاق ناراحت کننده‌ای برایتان رخ نخواهد داد. هیچ اتفاقی مگر وقایع شاد و دلپسند و مطلوب...

درس دهم

ما قبلاً هم اعلام کردیم؛ «جای هیچگونه ترسی وجود ندارد.» شما از هیچ چیز مگر خود ترس نباید بترسید. ما بلم روی این مسأله تأکید کنم که چنانچه شخصی آزاد و فارغ از هر ترسی باقی بماند، هیچ خطر یا خطراتی در سیر و سفر سماوی او را تعقیب نخواهد کرد، مهم نیست تا چه اندازه به دور دست رفته باشید، و یا با سرعت رفته باشید... اما ممکن است این سؤال برایتان پیش بیاید که اساساً آیا چیزی هم برای ترسیدن وجود دارد یا خیر؟

پس بیایید این درس را اختصاص به توضیح درباره «ترس» بنماییم! ترس يك رفتار كاملاً منفی گراپانه می باشد. رفتاری که باعث بهم ریختن و اختلال در قوه ادراک دقیق تر و احساس تر ما می گردد. مهم نیست از چه چیز ترس و واهمه داریم، هر شکلی از ترس، بهر حال خسارت آور و آزار دهنده می باشد.

ممکن است افرادی با اقدام به مسافرت سماوی، از این بیم داشته

باشند که قادر به بازگشت به کالبد فیزیکی خود نخواهند شد. حقیقت این است که بازگشت به کالبد فیزیکی همیشه امکان پذیر و مبسراست، مگر آنکه شخصی در مرحله جان سپردن و مردن باشد؛ یعنی، شخص به پایان مدت زمانی که می بایست در روی کره زمین می گذراند، رسیده باشد. طبعاً می دانید که این وضعیت هم هیچ شباهت و ربطی به مسأله «سفر سماوی» شماندارد. با این وجود، باید اقرار کرد، گاهی ممکن است شخص چنان دچار ترس و وحشت بشود که از شدت هراس فلج گردد و در يك همچون موقعیتی هیچ کاری از دستش ساخته نباشد.

در چنین وضعیتی، ممکن است شخصی در کالبد سماوی خود قرار داشته باشد و آنقدر «هول» و وحشتزده بشود که حتی کالبد سماوی نیز از بروز هر نوع عکس العملی عاجز بماند. طبعاً اینکار موجب می گردد تا تأخیری در بازگشت به سوی کالبد جسمانی رخ بدهد؛ یعنی تا زمانی که از شدت ترس کشته شود.

آخر می دانید، ترس نیز با گذشت زمان از شدت خود می کاهد؛ زیرا هر نوع احساس را می توان فقط برای يك مدت بخصوصی حفظ کرد. بنابراین شخصی که دچار ترس و وحشت شده است تنها باعث تأخیر در بازگشت امن و بی خطر به کالبد فیزیکی می گردد.

لازم به تذکر است که در جهان سماوی، ما انسانها تنها نوع و شکل حیاتی محسوب نمی شویم، درست به همانگونه که در روی زمین خودمان نیز ما تنها شکل حیاتی به حساب نمی آییم. در همین دنیای خودمان ما موجودات دوست داشتنی و دلچسبی همچون گربه ها و سگها و اسب ها و پرندگان را داریم (فرصت شمارش دیگر جانداران نیست!)

معهداً موجودات نجس و ناهنجاری نیز داریم: مثل عنکبوت که گاهی از اوقات گاز می گیرد و مثل مار که معمولاً نیش می زند و انسان را مسموم می کند. چیزهای نامطبوع دیگری مثل میکروبها نیز وجود دارد. چنانچه شما میکروبهایی را در زیر شیشه مخصوصی يك ميكروسكوپ پيشرفته ديده باشيد، شاهد ديدار موجوداتی چنان عجیب و غریب می گردید که گمان می کنید دوباره به دورانهای دور دست ازدهاو افسانههای جن و پریان برگشته اید! بهمان نسبت نیز در جهان سماوی، خیلی چیزهای عجیبتر از موجوداتی که در روی زمین با آنها برخورد می کنید، می توانید مشاهده کنید.

در جهان سماوی، ما می توانیم با موجودات یا انسانها یا ماهیتهایی خارق العاده برخورد نموده و روبرو شویم. ما با جن و ارواح طبیعت ملاقات خواهیم کرد و لازم به تذکر است که این ارواح معمولاً مهربان و خوب و خوشرو هستند) اما موجودات وحشتناکی نیز پیدا می شوند که بطور حتم به وسیله بعضی از نویسندگان دوران باستان، دیده شده و باعث گشتند تا آنها را افسانهها و اسطورههای متنوع و مختلفی پدید بیاید. این موجودات شکل شیطان، و آدم بزیهای جنگلی داستانهای باستانی می باشند. آنها از اشکال و قیافههای مختلفی برخوردارند. بعضی از این موجودات، عناصری سطح پایین و خوار هستند که ممکن است بعداً خصلت انسانی پیدا کنند و یا آنکه ممکن است انشعابی فرعی از قلمرو حیوانات باشند.

بهر حال هر چه که می خواهند باشند: در این مرحله بخصوص رشد و تکاملشان: آنها موجوداتی کاملاً نامطبوع تلقی می شوند.

شاید ارزش داشته باشد برای لحظاتی چند مکث کرده تا گوشزد کنم، افراد مشروبخوار و کسانی که دائم الخمر می باشند و ادعای کنند مثلاً ذیل های صورتی، رنگ می بینند و یا از يك سری موجودات عجیب و غریب دیگری صحبت می کنند، به راستی اینگونه موجودات وصف ناپذیرا دیده و از نزدیک ملاقات کرده اند؟ افراد مشروبخوار، اشخاصی هستند که کالبد سماوی خود را از کالبد فیزیکی خارج نموده و آنرا به پایین ترین نقطه جهان سماوی برده اند. در آنجا، آنها با موجوداتی به راستی وحشتناک روبرو می گردند و هنگامی که مرد یا زن دائم الخمر، بعد از مدتی حالتش جا می آید و بخود می آید (البته تا آنجایی که می تواند و برایش مقدور باشد) و هوش و حواس خود را باز می یابد، خاطره کلمات واضح و روشنی از چیزهایی که دیده است در ذهن دارد. درجایی که خوردن مشروب بعد افراط، می تواند یکی از روش های رفتن به جهان سماوی محسوب شود، مع هذا شیوه ای نیست که من بخواهم به شما پیشنهاد نمایم؛ زیرا این روش قادر است که انسان را فقط به پایین ترین بدترین سطح آن دنیای سماوی هدایت نماید! امروزه انواع و اقسام مواد مخدر وجود دارد که در علم پزشکی مورد استفاده قرار می گیرند و اساساً برای بیماران روانی، در بیمارستان ها مورد کاربرد روزانه است و متأسفانه دارای يك همچون تأثیرات مشابهی نیز می باشد. برای مثال دارویی بنام «سکالین»^۱ قادر است ارتعاشات شخص را چنان تغییر بدهد که شخص بیمار علناً از کالبد فیزیکی خود همچون فتری به بیرون جهیده و به جهان سماوی پرتاب گردد. در اینجا باید گفت که این روش هم، روش

1- Meccalina

مناسبی برای رفتن به جهان سماوی محبوب نمی شود. مواد مخدرو توهم‌زا و مشروبات الکلی و یا اشکال و شیوه‌های دیگری برای بیرون آمدن از کالبد فیزیکی، به‌راستی آزاردهنده و برای بدن مضر می‌باشند و در نهایت موجب می‌شوند تا باطن رفیع نیز تحت آسیب قرار بگیرد.

اما بیاید و به سراغ «عناصر و ارواح وحشتناک» اول این درس برگردیم. منظور من از عناصر وحشتناک و اولیه چیست؟ خوب، راستش را بخواهید این «عناصر»^۱، يك شكل اولیه و ابتدایی از حیات و هستی روحی می‌باشند. آنها يك درجه و یا سطح بالاتر از اشکال و زمینه‌های فکری می‌باشند. این زمینه‌های فکری تنها تصاویر سطح شده‌ای از ذهن و ضمیر خود آگاه یا ناخود آگاه می‌باشند که از جانب انسان‌ها پدید آمده است و تنها دارای يك نوع زندگی تصنعی و شبه واقعی می‌باشند و بس. این اشکال و زمینه‌های فکری، به وسیله کاهن‌های مصر باستان خلق شدند تا کالبد‌های مومیایی شده فراعنه بزرگ مصر و ملکه‌هایشان، از شر دزدان و سارقینی که ممکن بود به این گورهای باستانی حمله نمایند، به وسیله این زمینه‌های فکری مورد حمایت قرار گرفته و در امان بمانند. این زمینه‌های فکری، با این فکر که موجب دور کردن و فراری دادن افراد خواهند بود، ساخته و پرداخته شدند. این افکار می‌بایست بر ذهن خود آگاه فرد یا افراد مزاحم ظاهر می‌شدند و به آنها حمله می‌کردند تا باعث پدید آمدن وحشتی چنان زیاد و نامعقول شوند که سارق یا سارقین از شدت هراس به سرعت با فرار می‌گذاشتند. البته ما در اینجا، کاری به این زمینه‌ها و اشکال فکری نداریم، زیرا آنها يك تعداد ماهیت‌های «بی شعوری» هستند که تنها

1- Elements

به وسیله يك تعداد كاهن مصری كه اينك قرن‌ها است از دنیا رفته‌اند پدید آمده‌اند و برای انجام يك سری اعمال و كارها درست شدند؛ یعنی نگهبانی از قبرهای شاهان بر علیه سارقین احتمالی.

اما لازم است توضیحاتی در مورد این «عناصر ابتدایی ارواح» بدهم.

همانطور كه قبلاً گفتم، این «عناصر» ارواحی در مراحل ابتدایی تكامل هستند. در عالم ارواح، در عالم سماوی، آنها تقریباً جایگاهی برابر با میمون‌ها را در موقعیت زمین و انسان‌ها اشغال می‌کنند. میمون‌ها معمولاً حیواناتی فاسد هر نوع احساس مسئولیت، شوخ‌طبع، و اغلب بدجنس و شرور می‌باشند و دارای قوه درك و سنجش زیادی نمی‌باشند. آنها، بگونه‌ای، يك مشت پروتوپلاسم‌های متحرك بیش‌نستند؛ بنابراین در جهان سماوی نیز، این عناصر، موقعیت زیاد جالب‌توجهی اشغال نمی‌کنند و دقیقاً مثل وضعیت میمون‌ها را در روی زمین دارا می‌باشند. آنها اشكالی هستند كه بیش و كم بدون هدف بخصوصی در حرکت می‌باشند. آنها شكلك درمی‌آورند و قیافه‌های عجیب و هولناکی از خود درمی‌آورند. آنها به يك مسافر زمینی كه سرگرم يك سفر سماوی است حرکات تهدیدآمیزی می‌کنند اما؛ هیچ آزاری از آنها سر نمی‌زند و به خاطر داشته باشید: آنها کاملاً بی‌آزار هستند.

اگر شما به يك بیمارستان روانی و از بیماران بستری دیدن به‌همل آورده باشید، بطور حتم از رفتارهای تهدیدآمیز و یساگاهی از اوقات بی‌معنا و بی‌دلیل بعضی از بیماران شدید به تعجب و هراس افتاده‌اید. آنها سروصدایی زیاد ایجاد می‌کنند، پاوه‌گویی می‌کنند، آب دهان خود

را به بیرون می‌ریزند، اما چنانچه با حالتی جدی با آنها برخورد شود،
(و از آنجایی که دارای ذهنی بسیار ابتدایی و در سطح پایین می‌باشند)،
بلافاصله عقب‌نشینی می‌کنند.

هنگامی که سرگرم عبور از سطح‌های پسابینی سماوی هستید،
ممکن است با بعضی از این موجودات روبرو شوید و با بعضی از این
موجودات عجیب و وحشیك برخورد نمایید. گاهی از اوقات، اگر
مسافری خجالتی باشد، این موجودات ممکن است در اطراف او حلقه
بزنند و سعی کنند او را به وحشت بیندازند. هیچ اشکالی ندارد، زیرا آنها
کاملاً بی‌آزار هستند؛ مگر آنکه شخصی از آنها بترسد و احساس وحشت
پیدا نماید. هنگامی که شخصی شروع به انجام «سفرهای سماوی» نماید،
همیشه یکی دو تن از این ماهیت‌ها و ارواح سطح پایین حضور دارند که
در نزدیکی ایستاده و منتظرند ببینند شخص چگونه موفق می‌شود. «درست
شبه بعضی از افراد اجتماع می‌ماند که همیشه دوست دارند به يك راننده
نوآموز بنگرند و ببینند چطور می‌خواهد ماشین را برای اولین مرتبه
به حرکت درآورد.

این تماشاچیان بیکار، همیشه آرزو مند این هستند که اتفاقی هيجان
انگیز و یا ناراحت‌کننده رخ بدهد و گهگاه، چنانچه راننده نوآموز
دستپاچه شده باشد، معمولاً بلافاصله با يك تیر چراغ برق یا يك درخت
تصادم می‌کند، که همین باعث خوشحالی و سرور عظیم تماشاچیان
می‌گردد. اینگونه تماشاچیان، هیچ آزار جدی و زیادی محسوب نمی‌.
شوند. آنها فقط کسانی هستند که بدنبال يك تفریح و سرگرمی رایگان
می‌باشند. آنها از مشاهده ناراحتی و اشتباهات دیگران لذت می‌برند،

بنابراین، این عناصر و ارواح ابتدایی نیز فقط منتظرند تا به وسیله شما سرگرم بشوند و از مشاهده مشکلات و ناشیگری‌های انسان‌های زمینی شدیداً تفریح می‌کنند. به این ترتیب، اگر شما ترس یا خوفی از خود بروز ندهید، این ارواح ابتدایی با خوشحالی زیاد سعی خواهند کرد شما را بیشتر به وحشت بیندازند و حالاتی تهدیدآمیز و خشن از خود نشان می‌دهند و سعی می‌کنند با تکان دادن سر و دست و سروصدای زیاد به شما نزدیک شوند.

در واقع، آنها ابداً و مطلقاً هیچ آزار و اذیتی نمی‌توانند به انسان‌ها برسانند. آنها بیشتر به سگانی شباهت دارند که فقط بلدند پارس کنند و خود شما هم می‌دانید که سگ پارس کننده هرگز آزاری نمی‌رساند! نکته دیگر اینکه، آنها تا زمانی قادرند باعث اذیت شما بشوند که شما از طریق ترس و هراسان به آنها اجازه ادامه اینکار را می‌دهید.

تکرار می‌کنم: هیچگونه ترس و وحشتی بدل‌راه ندهید. هیچ اتفاقی برایتان نخواهد افتاد.

شما کالبد فیزیکی‌تان را ترك نخواهید کرد، به قلمروی سماوی نخواهید رفت و درنود و نه درصد از اوقات، شما هرگز با يك همچون موجوداتی روبرو نخواهید شد. مجدداً تکرار می‌کنم: شما فقط وقتی آنها را خواهید دید که از آنها بترسید و یا بترسید نکند آنها را ببینید! در شرایط معمول، شما در کالبد سماوی خود، بی‌الا نخواهید رفت و از قلمروی آنها نیز فراتر رفته و به نقاط دیگری می‌روید. همانطور که قبلاً هم گفته بودم: آنها درست در پایین‌ترین نقطه جهان سماوی حضور دارند، درست همانگونه که کرم‌ها در کف رودخانه‌ها و جویبارها تجمع می‌کنند.

هنگامی که به جهان سماوی قدم نهادید، چیزهای عجیبی خواهید دید. ممکن است برای مثال، شما در نقطه‌ای دور دست بک سری درخشانگی‌های بزرگ و نورانی مشاهده نمایید. این درخشانگی‌ها از بک سطوح دیگری از حیات هستی می‌آیند که فعلاً دور از دسترس شما می‌باشند. آیا کلیدهای روی تخته مخصوصان را بخاطر دارید؟ ذات بشری (در مدتی که در کالبد فیزیکی خود هست) تنها قادر است از سه تا چهار «نت» آگاه باشد، اما با بیرون آمدن از کالبد گوشتی و پوستی، و با قدم نهادن به جهان سماوی، می‌تواند بُرد و مقدار این «نت»ها را تا اندکی باز هم افزایش دهد. شما موفق می‌شوید آنرا تا آن مقدار وسعت بدهید که بخود بیایید و درک کنید چیزهایی و آنسرو بهتری در مقابل شما قرار دارند. بعضی از این چیزها به وسیله نورهای روشن و برافق نمایانده می‌شوند و بعدی درخشان و خیره‌کننده هستند که برایتان ممکن نیست ببینید دقیقاً چه هستند.

اما بیایید فعلاً به همین جهان سماوی میانه قناعت کنیم! در این قسمت، شما می‌توانید به ملاقات دوستان و اقوام و آشنایان تان بروید. شما می‌توانید از شهرهای مختلف جهان دیدن نمایید و بناهای مشهور تاریخی را دیده، و کتابهای متنوع و مختلف به زبانهای عجیب بخوانید؛ زیرا فراموش نکنید که در «جهان سماوی میانه»، شما از انواع زبانهای موجود اطلاع دارید. شما ضمناً بایستی سفر سماوی را مدام تمرین کنید. اینک می‌خواهم شرحی از چیزهایی که در آنجا وجود دارد برایتان بازگو نمایم: شرحی از وقایع که شما نیز با تمرین لازم می‌توانید آنرا به بک تجربه شخصی بدل نمایید.

روز کم کم بیابان رسید و سایه‌های شب از راه رسیدند، غروب
 ارغوانی رنگ به تدریج تار بکتر و تار بکتر شد، بطوری که سرانجام
 آسمانی نیلی رنگ، و بعد هم سیاه بر سر اسرار شهر مستولی شد. کم کم
 چراغ‌های خانه‌ها روشن شدند، و نور مهتابی رنگ تیرهای چراغ برق
 خیابان‌ها یکی پس از دیگری روشن گشتند. اکثر چراغ‌های خانه‌ها به
 وسیله پرده‌های رنگارنگ، تغییر رنگ می‌دادند...

کالبد فردی، در کمال بیداری، در تختی دراز کشیده و کاملاً آرام
 و منبسط می‌باشد. بتدریج يك احساس نامحسوس پاره‌گی پیش می‌آید؛
 احساسی که انگار چیزی سرگرم حرکت و تغییر جای دادن است. يك
 احساس خارش نامحسوس در سراسر بدن احساس می‌شود و بتدریجاً
 جدایی دو کالبد صورت می‌گیرد...

در بالای کالبد فیزیکی دراز کشیده شده، توده‌ای ابر مانند در انتهای
 امتداد بندی براق و نقره‌ای رنگ شکل می‌گیرد. این توده ابر مانند بعنوان
 حجمی مبهم و نامشخص، همچون يك قطره بزرگی از جوهر، شروع به
 شناور شدن در هوا، و در فضای درون اتاق می‌کند. به آهستگی این توده
 به شکل يك بدن انسان در می‌آید، مشخص می‌گردد، و به ارتفاعی حدود
 يك متر در بالای کالبد شروع به نکان خوردن و این سو و آن سو رفتن، می‌کند.
 بعد از گذشت چند ثانیه، کالبد سماوی باز هم بالاتر می‌رود، سپس پاها به
 نوسان و اهتزاز در می‌آیند. آهسته و ملایم بر زمین قرار می‌گیرند بطوری
 که در کنار تخت می‌ایستند، و به کالبد فیزیکی می‌نگرد که بتازگی از آن
 جدا شده، و هنوز به وسیله بند سیمین، به آن وصل می‌باشد.

در آن اتاق ساکت، سایه‌های شبانه به گوشه‌های اتاق، همچون

حیواناتی عجیب که به کمین نشسته‌اند، بنظر می‌رسند. بند سیمین به ارتعاش و درخشندگی خود ادامه می‌دهد و نورمات نفره‌ای رنگی که تا حدودی به آبی می‌زند از خود ساطع می‌کند. خود کالبد سماوی، دارای نوری آبی است. شکل و قیافه‌ای که به صورت کالبد سماوی است به اطراف خود می‌نگرد و سپس به کالبد فیزیکی که با حالتی راحت و آرام بر روی تخت آرمیده است، نگاه می‌کند. بند سیمین ارتعاشی غیر معمول ندارد، بنابراین هیچ مدرکی که نشان دهد کالبد فیزیکی در ناراحتی می‌باشد به چشم نمی‌خورد.

کالبد سماوی، راضی و آسوده‌خاطر، در سکوت و آرامش هر چه تمامتر به بالاتر صعود می‌کند، از میان سقف اتاق عبور می‌کند و از شیروانی خانه می‌گذرد و سرانجام به درون هوای شب می‌رود. بند سیمین امتداد می‌یابد اما از ضخامت خود نمی‌کاهد. طوری است که انگار کالبد سماوی يك سالون پر شده از گازی است که به خانه متصل گشته، و همان کالبد فیزیکی‌اش محسوب می‌شود. کالبد سماوی آنقدر صعود می‌کند تا به پنجاه، صد و دویست فوتی بالای شیروانی‌های خانه می‌رسد. در آن نقطه می‌ایستد، اندکی بی‌هدف شناور می‌ماند و به اطراف خود نظری می‌اندازد. از خانه‌ها و منازل که در امتداد آن خیابان بخصوص قرار دارند و حتی از خیابان‌های دیگر، بندهایی آبی رنگ که بندهای سیمین مردم دیگر است نمایان می‌باشد که به اهتزاز در می‌آیند... آنها هم‌بنطور بالاتر و بالاتر امتداد می‌یابند و در فاصله‌ای نامحدود و لا‌بتناهی ناپدید می‌شوند مردم همیشه در وقت شب به مسافرت می‌پردازند، حال از این موضوع اطلاع دارند یا خیر...؟ بهر حال، تنها اشخاصی که خوش اقبال هستند و

مورد مرحمت می باشند؛ منظورم اشخاصی که با تمرینات خود آگاهانه به سیر و سفر سماوی می پردازند، با اطلاعات و آگاهی کامل از تمام چیزهایی که دیده اند، تجربه کرده اند و انجام داده اند، به کالبد فیزیکی شان بر می گردند...

اما بر گردیم بر سر این کالبد سماوی بخصوص.

این کالبد در بالای شیروانی های خانه به اینسو و آنسو شناور می گردد و تصمیم خود را می گیرد که به کجا برود. سرانجام تصمیم می گیرد به دیدن سرزمینی دوردست برود. به محض این تصمیم، کالبد با سرعتی خارق العاده شروع به چرخش می کند و تقریباً برابر با سرعت فکر، از سرزمینی که در آن اقامت دارد از روی دریاها و کوهها می گذرد. در حین گذشتن از بالای دریایی، امواج سهمگین و سفید با نیرو و قدرت فراوان بیلا می دهند! در یک نقطه از مسافت، کالبد سماوی به یک کشتی مسافربری عظیمی نگاه می اندازد، که از میان دریای پرتلاطم: با چراغ های روشن و صدای موسیقی که از کنار عرشه های مختلف آن بر می خیزد، مشغول عبور می باشد. کالبد سماوی برای بدست آوردن وقت بیشتر، بر سرعت خود می افزاید. کالبد سماوی وقت پیدا می کند. بطوریکه نیمه شب جای خود را به او واسط شب می دهد و شب هم بنوبه خویش جای خود را به صبح داده و بالاخره صبح به ظهر مبدل می شود. در آخر، در زیر نور خورشید درخشان، کالبد سماوی، چیزی را مشاهده می کند که برای دیدن آن به آنجا آمده بود: سرزمینی دوردست: سرزمینی دوست داشتنی با افرادی بسیار دوست داشتنی... کالبد سماوی با ملایمت تمام بر زمین فرود می آید و با اشخاصی که در کالبد فیزیکی خود هستند،

بدون آنکه دیده شود، مخلوط می شود و در میان ساکنین آن نقطه به قدم زدن می پردازد....

نهایتاً کشتی مصرانه احساس می کند که مشاهده می کند که بند سیمینش پیچ و تاب می خورد. کالبد فیزیکی که در يك سرزمین دور دست دیگری حضور دارد و در عقب بجای مانده است، متوجه نزدیک شدن طلوع خورشید می باشد و شروع به صدا زدن کالبد سماوی خود می کند. برای لحظاتی، کالبد سماوی مکث می کند، اما در آخر، هشدار کالبد فیزیکی بطوری است که نمی توان آنرا نادیده انگاشت. کالبد سماوی در هوا می رود، برای لحظه ای، عین کبوتری خانگی بی حرکت می ماند و سپس با سرعت در آسمانها شروع به حرکت می کند، از سرزمین های مختلف می گذرد، از دریاها عبور می کند و دوباره به نقطه اولیه خود بازمی گردد. بندهای سیمین دیگری نیز به ارتعاش در می آیند و صاحبان خود را صدا می زنند. مسافران دیگری نیز به کالبد های فیزیکی خود بازمی گردند. اما کالبد سماوی مورد نظر ما از میان شیروانی خانه می گذرد، از سقف اتاق رد می شود و به کنار کالبد فیزیکی خود که بی حرکت در تخت خوابیده است، نزدیک می شود. آهسته، با ملایمت، خود را طوری قرار می دهد که درست در بالای کالبد فیزیکی باشد. با آهستگی و ظرافت تمام و با دقتی بی نهایت زیاد، کالبد فرود می آید و خود را در کالبد فیزیکی ادغام می نماید. برای لحظه ای، يك احساس شدید سرما، يك احساس خفگی و کسالت، همچون وزنه ای سنگین و مرئی به شخص دست می دهد. احساس سبکی و رهایی و آزادی ازین می رود، رنگهای درخشان که در کالبد سماوی دیده و تجربه کرده بود ازین می رود و بجای آنها سرمای

نامطلوب احساس می‌شود. درست شبیه این است که فردی با بدنی گرم، يك دست لباس خیس و مرطوب بپوشد...

کالبد فیزیکی نکانی می‌خورد و چشمها باز می‌شوند. در بیرون پنجره‌های اتاق، نخستین نور و روشنایی روز، از بالای افق نمایان می‌گردد. کالبد نکانی می‌خورد و می‌گوید:

«من تمام تجربیات شب‌پیش خود را در خاطر دارم.»

شما نیز می‌توانید يك همچو تجربیاتی داشته باشید. شما نیز می‌توانید در جهان سماوی به‌سفر پردازید. شما نیز می‌توانید افراد مورد علاقه‌تان را از نزدیک ببینید؛ هر قدر رابطه و وابستگی میان شما و شخصی که قلباً دوست دارید بیشتر و عمیق‌تر باشد، با سهولت و راحتی بیشتری قادر به سفر کردن خواهید شد. اینکار تنها به تمرین و تمرین و باز هم تمرین نیاز دارد و بی‌س.

بنا به افسانه‌های باستانی خاور دور، در روزگاران بسیار دور، تمام انسان‌ها می‌توانستند به جهان سماوی سفر کرده و لذت ببرند، اما از آنجایی که خیلی از کسان از این موهبت الهی سوءاستفاده کردند، این لطف و امتیاز از آنها گرفته شد. برای اشخاصی که دارای افکار و اندیشه‌هایی ناب و والا می‌باشند، برای اشخاصی که ذهنی پاک و بی‌آلایش و عاری از دروغ و تزویر دارند، تمرین اینکار، رهایی و استراحتی بسیار مطلوب و دلپذیر از سنگینی وزن شدید کالبد فیزیکی به‌ارمغان می‌آورد و شخصی را قادر می‌سازد تا به هر کجا که مایل است برود و از هر مکانی دیدن نماید.

شما قادر نخواهید بود اینکار را در عرض پنج دقیقه به‌انجام برسانید،

و یا حتی در عرض پنج روز شما بایستی در خیال تصور کنید و مجسم نمایید که می‌توانید اینکار را انجام دهید. شما هر آنچه که در ذهن تصور کنید هستید، همان می‌باشید. هر آنچه که در ذهن تصور کنید می‌توانید انجام دهید، می‌توانید انجام دهید.

اگر شما واقعاً اعتقاد و باور داشته باشید، اگر واقعاً و صمیمانه همتیه داشته باشید که می‌توانید «کاری» انجام دهید، پس به راسنی خواهید توانست آن کار را انجام دهید.

اعتقاد داشته باشید! باور داشته باشید! و با تمرینات مداوم و پی‌درپی شروع به سفر در عالم سماوی خواهید کرد.

مجدداً تکرار می‌کنم از چیزی نترسید و از حضور در جهان سماوی هراسی به دلخواه ندهید زیرا هیچکس و هیچ چیز نمی‌تواند به شما آزاری برساند، حال هر قدر هم که می‌خواهد دارای ظاهر و شکل و قیافه خوفناک و مهیب باشد. مهم نیست با چه ماهیت‌های پست و وحشتناکی ممکن است روبرو شوید... به احتمال بسیار قوی شما هرگز با اینگونه موجودات اصلاً روبرو نخواهید شد. هیچ کاری از دست آنها ساخته نیست، مگر آنکه شما ترس‌بدل راه بندید. بنابراین فقدان ترس سبب تأمین حمایتی کامل و مطلق برای شما خواهد شد.

خب،... آیا تمرین خواهید کرد؟

آیا تصمیم خواهید گرفت به کجا بروید؟

بر روی تخت خود دراز بکشید (البته بدیهی است که باید در اتاق و در تخت تنها باشید) بخود بگویید که امشب می‌خواهید به فلان محل، و یا به دیدن فلان شخص بروید و هنگامی که فردا صبح از خواب بیدار

خواهید شد، از تمام کارها و وقایع شب گذشته تان، آگاهی کامل و وقوفی
واضح در ذهن خواهید داشت و همه چیز یادتان خواهد ماند.
باز هم می گویم برای دسترسی به این کارها، فقط نیاز به تمرین
است و بس.

درس یازدهم

مبحث «سفر سماوی» طبعاً جایز اهمیت می‌باشد، بهمین دلیل شاید به نفع شما باشد که این درس حاضر را وقف این «وقت گفرانی» بسیار مجذوب کننده نمایم تا شما نت برداری‌های بیشتری انجام دهید.

پیشنهاد می‌کنم، این درس حاضر را با دقت تمام بخوانید، و حداقل چندین مرتبه آنرا مرور کنید (همانطور که دروسی پیشین را چند بار مطالعه کرده‌اید)، سپس شبی را در هفته آینده انتخاب نمایید تا آزمایشتان را در آن شب مورد نظر به مرحله اجرا دریاورید. خود را آماده کنید و از پیش اینطور بیندیشید که در فلان شب، و در فلان تاریخ، می‌خواهید کالبد سماوی‌تان را از درون کالبد فیزیکی‌تان خارج نمایید و در همین حال کاملاً واقف و هوشیار باقی بمانید، و تمام وقایع را بخوبی در خاطر حفظ نمایید.

همانطور که می‌دانید، کارهای زیادی برای آماده کردن اوضاع وجود دارد، و تصمیم‌گیری از پیش، کار سختی است. در دوران کهن، از

یكسری «ورد»هایی استفاده می کردند تا در اینکار از موقعیت بیشتری برخوردار گردند. آنها «مانترا»^۱ یا «ذکری» را تکرار می کردند که يك نوع دعا خواندن است. هدف این «مانترا»، تسلیم کردن و تحت اختیار درآوردن ضمیر ناخود آگاه است. با تکرار این مانترا: ضمیر خود آگاه (که تنها يكدهم از وجود ما را تشکیل می دهد.) قادر بود يك دستور قاطعانه و آمرانه به ضمیر ناخود آگاه ارسال نماید. شما نیز می توانید ذكر ویا مانترایی به فرارزیر داشته باشید.

«در فلان روز و در فلان تاریخ، من می خواهم «سفر سماوی» انجام دهم. من کاملاً هوشیار و آگاه باقی خواهم ماند و از تمام مناظر و وقایعی که دیده ام، هیچ چیز از خاطر نخواهم برد و همه را موبه مو در ذهنم باقی نگه خواهم داشت. تمام اتفاقات را در خاطر حفظ خواهم کرد و هنگامی که به کالبد فیزیکی ام مراجعت نمودم، اوضاع را بخوبی دریاد خواهم داشت، من از عهده اینکار بر خواهم آمد، و با هیچ مشکل و شکستی برخورد نخواهم کرد.»

شما بایستی این مانترا را به سه نوبت تکرار کنید. منظورم این است که یکبار آنرا اعلام می کنید، سپس آنرا تکرار می کنید، و پس از تکرار آن، بایستی برای مرتبه ای دیگر آنرا با تأکید، بیان نمایید.

نحوه کار کرد این ذکر به این شکل است: شخصی مطلبی را اعلام می کند. اما این برای جلب کردن توجه ضمیر ناخود آگاه کافی نیست، زیرا انسان همیشه در حال اعلام مطالب و بیاناتی مختلف و متفاوت است من شك ندارم که ضمیر ناخود آگاه ما عقیده دارد، قسمت خود آگاه ما

1- Mantra

بی نهایت بر حرف است: بنابراین با یکبار گفتن و بیان داشتن این مانتر را ضمیر ناخود آگاه ما هوشیار و بیدار نمی‌گردد. بنابراین برای مرتبه‌ای دیگر تذکر قبلی، دقیقاً مثل دفعه قبلی اش تکرار می‌شود، و ضمیر ناخود آگاه تازه شروع به توجه می‌کند. در سومین مرتبه که با حالتی قاطعانه تکرار خواهد شد و حالتی تأکید پذیر خواهد داشت، ضمیر ناخود آگاه تقریباً «بخود می‌آید» و از خود می‌پرسد که اوضاع از چه قرار است، و کاملاً حالت گیرندگی به ذکر با مانترای مورد نظر پیدا می‌نماید و طوری می‌شود که آن ذکر دریافت می‌شود و در قسمتی انبار می‌گردد. حال فرض بگیریم که شما این سه مرتبه ذکر تان را در صبح می‌گویید، در آن صورت باید طوری ترتیب بدهید که آنها را در نیمه روز نیز بگویید (البته در هنگامی که کاملاً تنها هستید) و دوباره بعد از نهار، و یا در هنگام عصر، و مجدداً در وقت شب، یعنی پیش از خوابیدن. این کار شما بایستی درست شبیه کوبیدن میخی بدیوار باشد: شما میخی در دست دارید، آنرا بدیواری فشار می‌دهید و نوک تیزش را فرو می‌کنید؛ اما ضربه شما کافی نیست، شما بایستی آنقدر ضربه بزنید تا آنکه میخ تا اندازه مورد نظر تان، در دیوار فرو برود. بهمان نسبت نیز این تأکيدات و تکرار ذکر، ضرباتی هستند که خواسته مورد نظر شما را به آگاهی و دقت ضمیر ناخود آگاهتان فرو می‌نمایند.

این روش، هیچ شبهه و یا فن جدید و نوینی بشمار نمی‌رود. برعکس قلمنی به اندازه حضور بشریت در عالم هستی دارد. انسان‌های دوران کهن بخوبی می‌دانستند که چه قدرتی در مانتراها و اوراد نهفته است. این ما مردم دوران مدرن و نوین هستیم که از تأثیر و قدرت آنها بی‌خبر و نادان هستیم (با دقت بگوییم: از خاطر برده‌ایم)، شاید هم اساساً

نسبت به این اوضاع کاملاً بدبین و ناباور شده ایم!

بهمین علت، من با تأکید فراوان به شما گوشزد می‌کنم که این افراد و ماتراهایتان را فقط برای خودتان ذکر کنید و نگذارید هیچکس از وجود آنها خبردار شود (حتی نزدیکترین افراد در زندگی‌تان). این به آن دلیل است که اگر افرادی ناباور در اطرافتان باشند و از اینگونه «اوراد» شما مطلع گردند، ممکن است به شما بخندند و تخم‌شک‌وتردید را در ملز شما بکارند. وجود همین‌گونه افراد ناباور و بدبین بوده است که باعث متوقف شدن بزرگسالان در رؤیت و مشاهده ارواح طبیعت شده است و کاری کرده‌اند تا ما از برقراری ارتباطی نله‌پائیکی با حیوانات عاجز بمانیم. پس اینرا در خاطر نگهدارید.

برگردیم بر سر موضوع اولیه:

بنابر این شما تاریخی را برای انجام کارتان برگزیده و شبی از شبهای هفته را انتخاب کرده‌اید. هنگامی که روز موعود فرا می‌رسد، شما بایستی حتی‌الامکان بکوشید خونسردی و آرامش خود را در آنروز کاملاً حفظ کنید و با خودتان در کمال «دوستی و آشتی» باشید (همینطور هم با دیگران!) این موضوع از اهمیت بسیار خاصی برخوردار است. هیچگونه تضاد و درگیری نبایستی در وجود شما باشد تا موجب هیچ‌انزدگی شما گردد. برای مثال: فرض بگیریم در آنروز بخصوص جروبحث شدیدی با شخصی پیدا می‌کنید، سپس بیاد آن ماجرا می‌افتید و پیش خود فکر می‌کنید که چه جواب‌هایی می‌توانستید به شخص مورد نظرتان ارائه دهید، بعد هم بیاد گفته‌های آن شخص می‌افتید و نتیجتاً تمام توجه و تمرکز شما از بین رفته و به آن ماجرا معطوف می‌گردد. دیگر

قادر نیستید درست به فکر «سفر سماوی» باشید و نسبت به آن توجه لازم را مبذول دارید. اگر در طی روز موعود، مشکل یا ناراحتی رخ می‌دهد و باعث می‌گردد تا شما ناراحت و یا متأثر بشوید، تاریخ سفر سماوی‌تان را به زمان دیرتری موکول کنید و یک‌روز آرام‌تر و بی‌دغدغه‌تری را برای اینکار برگزینید.

اما با فرض بر اینکه همه کارها در آن‌روز بخوبی برایتان سپری شده و روز بی‌دغدغه و آرامی داشته‌اید، و طبیعتاً تمام آن‌روز را به انجام آن «سفر سماوی» به فکر و اندیشه پرداخته‌اید، به اتاق خوابتان بروید، لباس راحتی بپوشید، آرامش خود را باز یابید و با آرامش تمام به تنفس بپردازید.

بطور حتم با نوعی هیجان و لذتی فراوان به انتظار فرارسیدن لحظه موعود هستید، درست همانگونه که برای عازم شدن به سفری و دیدار مجدد عزیزانی که در نقطه‌ای دور دست زندگی می‌کند، احساس شغف و خوشحالی می‌کنید.

هنگامی که آماده شدید به درون بستر خود بروید. دقت داشته باشید لباس خوابتان کاملاً راحت باشد (نه زیاد گرم و ضخیم باشد نه زیاد نازک). توجه نمایید لباس خوابتان در اطراف کمر یا گردنتان مفت نباشد، زیرا چنانچه یک‌سری ناراحتی‌های مثل مراتب ذکر شده در بالا داشته باشید، باعث خواهد شد تا کالبد فیزیکی شما دچار عذاب و ناراحتی شده و در يك لحظه مهم و اساسی تکانی بخورد و شما را (کالبد سماوی) را ناگهان به سمت خود بکشاند. دقت نمایید درجه حرارت اتاقتان نه زیاد سرد باشد نه زیاد گرم. تنها پوششی نازک روی خود بیندازید. لازم نیست پتویی سنگین

روی خود قرار بدهید و باعث ایجاد سنگینی در روی بدن‌تان بشوید.
چراغ خواب‌تان را خاموش کنید. یاد‌تان نرود که قبل از خوابیدن
پرده‌های اتاق‌تان را کاملاً ببندید، بطوریکه هیچ نوری بداخل نفوذ
نکند و باعث نشود که بی‌موقع بلك چشمان‌تان از حضور نور و
روشنایی بهم بخورد و موجب برگردانده شدن کالبد شماوی‌تان به درون
بدن‌تان شود.

بعد از انجام تمام این کارها، با حالتی راحت دراز بکشید.
جای‌تان را درست کنید و خود را شل و بی‌وزن کنید. کاری کنید کاملاً
منبسط و خونسرد و آرام بشوید. اگر می‌توانید سعی کنید بخواب نروید،
هر چند اگر «مانترا» و ذکر‌تان را چندین مرتبه بیایی در طول روزهای
اخیر تکرار و تکرار و تکرار کرده‌اید، حتی خوابیدن شما نیز تأثیری
بر اوضاع نخواهد گذاشت و کماکان تمام وقایع را بخاطر خواهید سپرد،
با این وجود به شما توصیه می‌کنم بیدار بمانید، زیرا وقایع بعدی به‌راستی
جالب توجه خواهند بود؛ خصوصاً لحظه بیرون آمدن از کالبد فیزیکی‌تان
(برای نخستین مرتبه به‌صورت خود آگاهانه) به‌راستی دیدنی است!

با دراز کشیدن با حالتی راحت و ترجیحاً به پشت، در نظر مجسم
سازید که دارید کالبد دیگری را از بدن‌تان خارج می‌نمایید. در نظر مجسم
سازید که شکل شبح گونه‌ی شما دارد خارج می‌شود. می‌توانید
بالا رفتن آنرا همچون چسب پنبه‌ای در آب، بخوبی احساس کنید.
می‌توانید بیرون آمدن آنرا از مولکول‌های کالبد جسمانی‌تان، حس کنید.
يك قلقك نامحسوسی حس خواهید نمود، سپس زمانی می‌رسد که آن
حالت قلقك نیز متوقف خواهد شد. در این لحظه، کاملاً دقت داشته

باشید، زیرا حرکت بعدی، تکانی خواهد بود که انگار بدنتان جمع شده و به حالت کشش است و چنانچه دقت لازم را نداشته باشید و بسا حالتی خشونت آمیز تکان بخورید، کالبد شماوی شما با تکانی محکم، دوباره به درون کالبد فیزیکی برخواهد گشت.

اکثر مردم، در واقع باید بگویم همه، دچار این تجربه عجیب شده اند که درست در هنگام خوابیدن، يك دفعه احساس افتادن از يك نقطه بلندی را تجربه کرده اند. اما در واقع این احساس افتادن از بلندی به وسیله کشش و حرکتی است که باعث می شود کالبد شماوی تازه در هوا شناور شده، مجدداً در کالبد فیزیکی بیفتد. اغلب چنان حرکت جهشی شدیدی پدید می آید که شخص از خواب بیدار می شود، اما هر چیزی که هست، بهر حال معمولاً يك حالت کشش یا جهش صورت می پذیرد، و بعد کالبد شماوی، دوباره به بدن جسمانی مراجعت می کند، بدون آنکه قادر شده باشد بیش از چند سانتی متر از کالبد فیزیکی بیرون آمده باشد. اگر متوجه این باشید که امکانی هست تا این حرکت رخ دهد، مطمئن باشید تکان شدیدی از خود بروز نخواهید داد. بنابراین اجازه بدهید تا از مشکلات آگاهی یابید تا بتوانید بر آنها فائق گردید. پس از آنکه آن حالت قلقك نامحسوسی که در بالا توضیح دادم، پایان رسید، هیچ حرکتی از خود بیرون ندهید. سپس يك احساس خنکی ناگهانی خواهید نمود: احساسی که انگار چیزی شمارا ترك کرده است. ممکن است دچار این احساس بشوید که چیزی در بالای شما حضور دارد و انگار شخصی می خواهد بالش و تنکایی از بالا بر روی سرتان پرت نماید! هیچ احساس نگرانی نداشته باشید. اگر واقعاً آرام و بی دغدغه بمانید، احساس بعدی تا آن

خواهد بود که دارید از انتهای لبۀ تختتان به خود می‌نگرید، و با حتی از سقف اتاق دارید به سمت پایین به خودتان نگاه می‌کنید!

در این نخستین مرتبه سعی کنید با ثبات و وقار هر چه تمام‌تر به خود نگاه کنید و قیافه و شکلتان را (که در تخت خوابیده‌اید) مطالعه نمایید. در همین نخستین دفعه است که شما قادر خواهید بود بدون هیچ تزویر و ریا، خود را بی هیچ زینت و تزئینی، و همان‌گونه که راستی هستید، مشاهده نمایید. شما به خود نظر خواهید انداخت و بدون تردید، از شدت حیرت و شگفتی فریادی از تعجب خواهید کشید، زیرا پی می‌برید که ابد آشنابستی به آن چیزی که انتظار داشتید، ندارید. من می‌دانم که شما خود را بارها و بارها در آینه نگاه کرده‌اید و باز هم نگاه خواهید کرد، اما يك شخص ایستاده در مقابل يك آینه، انعکاس واقعی خود را نمی‌بیند، حتی اگر بهترین آینه جهان هم باشد!

بعد از مطالعه و بررسی خطوط قیافه و شکلتان، بایستی کمی در اتاق راه بروید، و به حرکت دربیایید. درون کمد ها و کشوها را نگاه کنید و ملاحظه نمایید که چقدر به راحتی و سهولت این کارها را می‌توانید به انجام برسانید. سقف اتاق را نگاه کنید، و مجدداً تکرار می‌کنم به نقاطی سر بکشید که معمولاً قادر به رسیدن و یا رفتن به نزدیک آنها نیستید. بدون شك با گردو خاله زیادی روبرو خواهید شد. همین مسأله يك آزمایش مفید دیگری در اختیارتان خواهد گذاشت، سعی کنید اثر انگشتان را در روی گردو خاله‌های بگذارید: پی خواهید برد که قادر به اینکار نخواهید شد: انگشتان شما، دست شما و حتی بازوی شما بدون هیچ احساسی، از میان دیوار یا لبۀ طاقچه و یا هر مکان دیگری عبور خواهد کرد.

هنگامی که مطمئن شدید بنا به خواسته‌تان می‌توانید به هر کجا که مایلید حرکت کنید، به نقطه‌ای که در وسط فضای موجود میان کالبد فیزیکی و کالبد سماوی‌تان است نگاهی بیندازید. آیا قادرید بند سیمین خود را که در حال درخشیدن است مشاهده کنید؟ آیا تا بحال به دیدن يك آهنگر رفته‌اید؟ بطور مسلم یاد آهنی که از شدت گرما و حرارت به رنگ سرخ آتشین در آمده است خواهید افتاد.

آیا به خاطر می‌آورید در هنگام ضربات آهنگر با چکشش چه جرقه‌هایی به اطراف پخش می‌شود؟ اما در این وضعیت بخصوص، به جای جرقه‌های سرخ و نارنجی، جرقه‌ها و شراره‌ها به رنگ آبی و گاهی از اوقات زرد خواهند بود. از کنار کالبد فیزیکی‌تان دور شوید و پی خواهید برد که بند سیمین شما بدون هیچ زحمتی امتداد طولانی خواهد شد و ابداً هیچ کاهشی در ضخامت آن بوجود نخواهد آمد. مجدداً به کالبد فیزیکی خیره شوید و بعد هم به هر نقطه‌ای که مایلید بروید. به شخص یا محلی بیندیشید و هیچ کوشش و تلاشی نکنید؛ فقط به آن شخص و یا آن محل مورد نظر تان فکر کنید.

در این لحظه از آزمایش، به سمت سقف اتاق بالا خواهید رفت. در پایین خود شیروانی‌های خانه‌ها و خیابان‌ها و کوچه‌ها را خواهید دید. سپس چنانچه نخستین مسافرت خود آگاهانه شما محسوب شود، تا حدودی با آهستگی به سمت مقصدتان به حرکت خواهید پرداخت. یعنی آنقدر آهسته و کند خواهید رفت که قادر به شناختن زمین‌های پایین‌تان خواهید شد. هنگامی که به سفر سماوی خود آگاهانه عادت کردید، با سرعت فکر حرکت خواهید نمود، و هنگامی که قادر به این کار شدید، دیگر

هیچ محدودیتی برای رفتن به هر کجا که می خواهید نخواهید داشت.
 هنگامی که در سفر سماوی استاد شدید، می توانید تنها به هر کجا
 در روی زمین بروید، بلکه اساساً قادر خواهید شد به هر کجایی که میل
 داشته باشید بروید! کالبد سماوی هوا تنفس نمی کند، بنابراین به راحتی
 می توانید به فضا بروید، می توانید به دنیا های دیگر بروید... این کاری است
 که بسیاری از مردم انجام می دهند... متأسفانه، با شرایط فعلی و حاضر،
 آنها به خاطر نمی آورند به کجاها رفته اند... اما شما، با تمرینات لازم،
 می توانید فرق داشته باشید.

اگر تمرکز نمودن در مورد شخصی که خیال دارید به ملاقاتش بروید
 برایتان دشوار است، پیشنهاد می شود عکسی از این شخص با خود داشته
 باشید. لازم به تذکر است که جداً سعی کنید از انتخاب عکسی که در یک
 قاب است جلوگیری نمایید، زیرا اگر خدای نا کرده تگانی بخورید و
 قاب عکس بشکند، ممکن است دست و پای خود را زخمی و مجروح
 نمایید. سعی کنید عکسی ساده داشته باشید و آنرا در دستهایتان نگه دارید.
 پیش از خاموش کردن چراغ خوابتان، نگاهی طولانی به آن عکس
 بیندازید، سپس چراغتان را خاموش کنید و کوشش نمایید تصویری
 بصری از این شخص که خطوط قیافه اش در آن عکس بود، در ذهن خود
 حفظ نمایید. با اینکار شاید، کارها برایتان راحت تر شود.

بعضی از مردم اگر در وضعیت بی راحت باشند نمی توانند به سفر
 سماوی بروند (یعنی احساس سیری بکنند و در جای گرم و نرمی باشند)
 بعضی از مردم تنها در هنگامی قادر به سفر سماوی هستند که خود آگانه،
 احساس ناراحتی و عذاب بکنند؛ یعنی هنگامی که سردشان است و یا

احساس گرسنگی می کنند. ضمناً افراد دیگری نیز یافت می شوند که همدأ چیزی می خورند که با وضعیت مزاجی شان سازگار نیست: بطوری که دچار سوءهاضمه می گردند، و در آن زمان است که می توانند بدون هیچ اشکال به سیر و سفر سماوی پردازند، و این واقعیتی است که بر اسنی حقیقت دارد و ابدأ سعی در مبالغه گویی نمی کنم. شخصاً معتقدم علت ابتکار در این است که کالبد سماوی از ناراحتی و حالت «بیماری» کالبد فیزیکی شدیداً خسته و بی حوصله می گردد، بطوری که بسرعت از کالبد جسمانی بیرون می آید.

در کشور تبت و هندوستان، راهبان زاهدی وجود دارند که خود را در پشت دیواری اسپرو زندانی می کنند، و هرگز نور و روشنایی روز را نمی بینند. این راهبان تقریباً در هر سه روز یکبار غذا می خورند، و تنها تا آن اندازه ای می خورند که حیات و هستی بدنشان حفظ شود، و شعله ضعیف و بسیار کوچک زندگیشان خاموش نگردد. این مردان قادرند بلا انقطاع به سیر و سفر سماوی پردازند. آنها با کالبد سماوی خود، به هر نقطه ای که لازم است تا چیزی بیاموزند، می روند و سفر می کنند. آنها به سیر و سفر می پردازند تا بتوانند با افرادی که دارای قوه تله پاتی می باشند به مکالمه و گفتگو پردازند. آنها به این جهت مسافرت می کنند تا شاید بتوانند بر مسائل و چیزهایی، تأثیری مثبت و مطلوب و نیکو بگذارند. امکان دارد که شما در طول سفرهای سماوی تان، با يك همچون مردانی روبرو شوید. چنانچه با اینگونه افراد روبرو شدید و با آنها برخورد نمودید، اشخاصی بسیار مورد توجه پروردگار هستید، مورد مرحمت و لطف زیادی قرار گرفته اید، زیرا آنها توقف خواهند کرد و بطور حتم اندرز و توصیه ای

به شما ارائه خواهند داد تا چگونه بتوانید با زهم پیشرفت و تکامل یابید.
این درس را بارها بخوانید و مطالعه کنید. من مجدداً تکرار می‌کنم که تنها با تمرین و ایمان، شما می‌توانید در بُعد و سطح سماوی به
سیر و سفر بپردازید، و برای مدتی از مشکلات و مسائل دنیوی رها و فارغ
شوید...

درس دوازدهم

انجام بسیاری از کارها همچون سیروسفر سماوی، قوه روشن بینی و یکسری عملیات متافیزیکی مشابه، با آمادگی قبلی می توانند پایه و اساس محکم تر و بهتری داشته باشند. تمرینات زیادی برای انجام کارهای متافیزیکی لازم است: تمریناتی مداوم، زیاد و ثابت. کافی نیست به تنها چند سطر نوشته شده در کتابی تکیه داده و بعد هم بدون هیچ تمرینی، بخواهید به مسافرتی بسیار بسیار دور در جهان سماوی بروید. شما بایستی دائماً به تمرین اشتغال ورزید.

هیچ شخصی نیست که انتظار داشته باشد باغی زیبا و پر گل داشته باشد حال آنکه هنوز بذرو نخم لازمها تکاشته است. رشد و رویش گل سرخ زیبایی از میان تخته سنگی، امری بسیار غیر معمول و نادر است. بهمان نسبت نیز نمی توانید توقع داشته باشید قوه روشن بینی یا هر نوع هنر ماورای طبیعی دیگری، در مغز و ذهنی شکوفا شود که بسته و قفل و مهر و موم شده است، در مغزی که یکسری افکار و اندیشه های نامربوط

و بهم ریخته‌ای از انواع مختلف وجود دارد.

در دروس بعدی، بحث طولانی و کاملی در مورد آسایش و آرامش خواهیم داشت، زیرا فعالیت‌های شدید و پیهوده امروزی که باعث بروز انواع افکار و اندیشه‌های بهم ریخته و نامربوط می‌گردند، همین طور هم سروصدای مداوم رادیو و تلویزیون و هیاهوی خیابان‌ها و شهرهای پر جمعیت، به راستی در حین خفه کردن و نابود ساختن استعداد های متافیزیکی می‌باشند.

حکمای عهد کهن می‌گفتند: «آرام و بیحرکت باش و بدان و آگاه باش که من در درونم.» این حکما تقریباً تمام عمر خود را وقف تحقیقات متافیزیکی می‌کردند و تازه بعد، خود را وادار به نوشتن یک لغت بر روی کاغذ می‌کردند... آنها سپس مجدداً به دور از مردم و تمدن می‌رفتند، به مکانی که هیچ صدایی از حضور زندگی انسان‌ها شنیده نمی‌شد و از انواع مزاحمت در امان بودند و هیچکس نمی‌توانست از طبقه بالای آپارتمانی، بطری یا شیشه خالی نوشابه‌ای را بر سر عابری بینوا پرتاب نماید! شما از این امتیاز برخوردار هستید که می‌توانید منفعت و سود زیادی از تجربیات زندگی این مردان دوران کهن بدست بیاوید، بدون آنکه ناچار باشید نیم بیشتری از عمرتان را صرف مطالعه و تحصیل علم پردازید! چنانچه جدی باشید (و اگر جدی نبودید این کتاب را مطالعه نمی‌کردید) طبیعتاً میل خواهید داشت خود را آماده کنید و خود را برای شناخت سریع السیر روح و روان آماده سازید و البته، بهترین روش برای اینکار، در این است که قبل از هر چیز انبساط خاطر یابید.

اکثر مردم، هیچ فکر دقیقی از معنای واقعی لغت «انبساط خاطر»

درد من ندارند. آنها تصویری کنند چنانچه بر روی يك جبل قرار بگیرند و در آن فرو بروند، انبساط خاطر یافته اند. اما اینکار درست نیست. برای آرامش یافتن و انبساط خاطر یافتن، شما بایستی اجازه بدهید که تمام بدن تن نرم و انعطاف پذیر گردد. بایستی اجازه بدهید تمام ماهیچه ها و عضلات بدن تن بدون هیچگونه انقباض و فشاری قرار بگیرند. بهترین روشی برای درك مطلب من: نگاه کردن به يك گربه است:

ببینید يك گربه چگونه خود را «رها می کند». گربه ای از راه می رسد، چندین مرتبه می چرخد و به اینطرف و آنطرف می رود و سپس در يك توده یی شکل و حجمی، بر زمین دراز می کشد و می افتد.

گربه دیگر توجهی به این ندارد که چند سانتی متر از رانش را نشان می دهد و با آنکه ظاهری زشت و عاری از فریبندگی پیدا کرده است. گربه برای «استراحت کردن» و انبساط خاطر یافتن آمده است. برای آسایش آمده است و در آن لحظه بخصوص: انبساط خاطر و انبساط بدن تنها مطلبی است که در ذهن خود دارد. گربه می تواند در عرض يك لحظه بر زمین بیفتد و فوراً به خواب برود.

تقریباً همه می دانند که گربه قادر به دیدن چیزهایی هست که انسان نمی تواند مشاهده نماید. این به آن خاطر است که قوة ادراك مستقیم گربه، بالاتر از ردیف انتهای قابل درك ما می باشد و به این ترتیب می تواند در هر وقت و زمانی که بخواهد، جهان سماوی را ببیند. سفری به این جهان سماوی برای گربه بقدری آسان است که عبور کردن ما از اتاقی به اتاقی دیگر می تواند آسان و بی دردسر باشد. بنابراین، بیاید و با يك گربه ساده به رقابت و برابری پردازیم، زیرا در آن هنگام در زمینی صفت و محکم

قرار خواهیم گرفت و خواهیم توانست استخوان بندی دانش منافذ یکی مان را بر اساس و پایه ای صحیح و مداوم و مقاوم بنا نماییم.

آیا می دانید چطور و چگونه آرامش خود را بازیابید و انبساط خاطر پیدا کنید؟ آیا قادرید بدون دستورات بیشتر، تغییر پذیر گشته و تأثیراتی را بخوبی حس کنید؟ از این روش پیروی کنید:

بهر شکل و موقعیتی که راحت هستید دراز بکشید. اگر دوست دارید پاهایتان را باز کنید و راحت آنها را بر زمین قرار دهید و یا بازوهایتان را کاملاً دور از بدن بگیرید، تردیدی نکنید؛ دقیقاً همان کار را انجام دهید. اصل کار در اینست که کاملاً و سراپا راحت و آسوده باشید. خیلی بهتر است در خلوت و راحتی اتاق خودتان این کارها را انجام دهید؛ زیرا بسیاری از مردم (خصوصاً خانم ها) ابداً دوست ندارند کسی آنها را در وضعیتی مشاهده نماید که بنظر آنها حالتی زشت و ناپسند می باشد.

به این ترتیب قادر خواهید شد انبساط خاطر یافته و گرفتن هر نوع حالت ظرافت و فریبندگی ظاهری را از خاطر خواهید برد و تنها به فکر راحتی جسمانی خود خواهید رفت. با اینکار از شرایط قرار دادی و مرسوم اجتماعی راحت خواهید شد!

در نظر مجسم سازید که بدن تنان همچون جزیره ای است که به وسیله تعداد بسیار معدودی از مردمی کوچک، آباد است.

طوری است که انگار این آدم های کوچک تحت فرمان شما عمل می کنند و به کوچکترین خواسته شما گوش می دهند. اگر بخواهید می توانید تصور کنید که بدن تنان یک زمین بسیار وسیع صنعتی بایک سری تکنیسین های کار آزموده و بسیار ماهری است که شدیداً مطیع دستورات

شما می باشید و در نقاط کنترل دمی مختلف بدنشان (با همان «مراکز عصبی») حضور دارند. بنابراین هنگامی که می خواهید انبساط خاطر یابید، به این نکات بسیار مهم که کارخانه فعالیت تعطیل است. به آنها بگویید که خواسته فطری شما این است که آنها شما را رها کنند و اینکه ماشین آلات (و یا همان «مراکز عصبی») خود را خاموش کرده و هر چه زودتر، برای مدت زمانی از آنجا بروند.

با دراز کشیدن در وضعیت راحتی و پی دغدغه، عمداً، گروهی از این آدمهای کوچک را در انگشتان پا، در ساق پا، در زانوئشان، و بالاخره در هر قسمت از بدنشان، مجسم سازید. خود را در نظر مجسم نمایید که دارید به بدنشان می نگرید و به همان نسبت به این آدمهای کوچک نیز نگاه می کنید. آنها را تماشا کنید و ملاحظه نمایید که چگونه عضلات شما را می کشند و باعث می گردند تا اعصاب شما به حرکت دریايند. طوری به آنها نگاه کنید که انگار موجودی در يك نقطه بسیار بسیار بالایی در آسمان می باشد؛ به این آدمها بنگرید، و بعد هم در ذهنتان با آنها شروع به صحبت کنید؛ به آنها دستور بدهید از درون پاهایتان و رانهایتان بیرون بیایند. به آنها امر کنید از اطراف دستها و بازوانشان دور بشوند. به آنها بگویید که در فضایی میان ناف و انتهای «استرنم» (یا استخوان جناغ سینه) تجمع نمایند. اگر انگشتان را در وسط بدنشان، میان دندهها و استخوان سینه قرار بدهید، متوجه خواهید شد که يك بند پالوله ای از جنسی سفت و محکم وجود دارد. این همان «استرنم» است. باز هم انگشتان را اندکی پایین تر بیاورید و به جایی بمالید که آن ساده به پایان می رسد. بنابراین: میان این نقطه و نافتان، نقطه مورد نظر من قرار دارد. به تمام آن آدمهای

كُچُك درون بدنِتان دستور بدهید در آن نقطه جمع بشوند. آنها را در نظر مجسم سازید كه از درون اعضای بدنِتان بالا می‌روند، و در صفوف منظم خود، عین يك تعداد كارگر كه در پایان ساعت كار، از كارخانه بیرون می‌روند، از بدن شما بالا می‌روند تا به نقطه مورد نظر برسند.

با رسیدن به نقطه مورد نظر. آنها دستها و پاهاى شما را ترك کرده‌اند بنابراین این اعضای بخصوص بدنِتان، بدون هیچگونه فشار و انقباضى خواهند بود، حتى بدون هیچ حس و احساسى خواهند بود:

زیرا همین آدم‌هاى كوچك هستند كه ماشین آلات بدن شما را بكار می‌اندازند. آنها هستند كه به نیروگاهها و مراکز عصبى شما، رسیدگى می‌کنند و از آنها مراقبت می‌کنند. به این ترتیب دستها و بازوها و پاهاىتان، بدون هیچ احساس فشار و انقباضى خواهند بود (اساساً لازم نیست سست و كرخ بشوند) فقط كافى است هارى از هر احساس خستگى و كوفتگى باشند. بگونه‌اى ساده‌تر می‌توانم بگویم آنها را طوری مجسم سازید كه انگار اصلاً وجود خارجى ندارند...»

اینك شما تمام این آدم‌هاى كوچك را در فضایی كه از پیش مشخص نموده بودید، جای داده‌اید. برای دقایقى چند، در نظر تان، به آنها خیره بشوید. اجازه بدهید كه نگاهتان تمام آنها را دربرگیرد، سپس با تحكّم و اعتماد بنفس فراوان، به آنها بگویید كه بروند. به آنها بگویید كه بدن شما را ترك كنند و تا زمانی كه به آنها دستور بازگشت صادر نكرده‌اید، برنگردند. به آنها بگویید در امتداد بند سیمین رفته و از درون شما خارج شوند. در مدتی كه شما خواهان عبادت و تفكر و اندیشه می‌باشید، آنها بایستی در كمال آرامش، شمارا رها نمایند و در مدتی كه

مشغول انبساط خاطر یافتن می باشید، شمارا راحت بگذارند.

در نظر تان مجسم سازید که بندسیمین، از کالبد فیزیکی تان دور شد و تا قلمروهای دوردستی رفت. در ذهن خود تصور نمایید که این بندسیمین همچون تونلی دراز می ماند و ساعت شلوغی متروهای زیر زمینی شهرهای بزرگی همچون لندن و یا نیویورک را در نظر مجسم سازید که چه مقدار زیادی مسافر در خود گنجانده اند. آنها را در نظر تصور کنید و در خیال بیندیشید که همه باهم شهر را ترك کرده و داخل این متروهای زیر زمینی شدند. سپس واگن های یشماری را در نظر بیاورید که تمام این کارگران را در خود جای داده و از شهر خارج می شوند.

این آدم های كوچك را وادار سازید كه دقیقاً همین كارها را بر طبق خواسته های شما انجام دهند. این كار با كمی تمرین بسیار سهل و آسان است. آنوقت شما كاملاً بدون هیچگونه فشار و یا انقباضی می گردید. اعصاب شما دیگر ناراحت نبوده و ما هیچها و عضلات بدن تان هم دیگر منقبض نخواهند بود. فقط کافی است آرام، بحالت دراز كش باقی بمانید. مهم نیست راجع به چه مسأله ای می اندیشید. حتی مهم نیست اگر به هیچ چیز فكر نمی كنید. اجازه بدهید این وضعیت برای دقایقی چند ادامه پیدا كند در حالی كه به آهستگی تنفس می كنید. تنفسی با ثبات و مداومت كامل. سپس این افكار را درست به همان گونه ای كه «كارگران كلوخانه تان» را مرخص كردید، مرخص نمایید.

انسانها بقدری با افكار و اندیشه های پست و بی اهمیت خود مشغول می باشند كه وقت و فرصتی برای «كارهای مهم تر» «زندگی و الا تر» ندارند. مردم آنقدر سرشان به سؤالات مختلف كاری و یا اجتماعی و یا

روزمره گرم می‌باشد که فرصتی برای تفکر و اندیشه به چیزهایی که واقعاً اهمیت دارند و اساسی هستند، پیدا نمی‌کنند. تمام کارهای روزمره اجتماعی آنها بی‌اهمیت و ساده و معمولی است... آیا تا پنجاه سال دیگر مهم است که فلان شخص پیراهن‌های زنانه‌ای را با قیمتی پایین تر از نرخ روز بفروش می‌رساند؟ اما برای شما مهم خواهد بود تا ببینید آیا تا پنجاه سال دیگر تا چه اندازه پیشرفت و تکامل داشته‌اید؛ زیرا بایستی این فکر را حتماً در ذهن به خاطر نگهدارید:

هیچ مرد و یا زنی تا بحال موفق نشده است حتی يك سكه‌بی ارزش را با خود به آن دنیا ببرد... اما درست برعکس آن سكه‌بی ارزش: هر مرد و زنی، دانش و آگاهی را که در این زندگی بخصوص آموخته و بدست آورده است، می‌تواند با خود به آن دنیا ببرد. بهمین دلیل است که انسان‌هایی به این دنیای زمینی می‌آیند. پس چنانچه می‌خواهید دانش و آگاهی با ارزش و گرانبایی با خود به آن دنیا ببرید و یا حتی يك مشت افکار نامربوط و بیفایده و بی‌معنی به آن دنیا ببرید، مسأله و مطلبی است که بایستی دقت و توجه کامل شما را بخود معطوف سازد.

بنابراین این درس برایتان مفید می‌تواند باشد، زیرا ممکن است بتواند تمام زندگی آینده‌تان را تحت تأثیر خود قرار بدهد!

غیر از انسان‌ها چه موجوداتی بودند که به یکدیگر بمب اتمی فرستادند؟ کدام موجودات مگر انسان‌ها بودند که در ملاءهم اسیران جنگی را با انواع شکنجه‌ها و ناراحتی‌ها به سوی مرگ می‌فرستادند و یا شکم آنها را پاره‌پاره می‌کردند و یا حتی آنها را از داشتن قسمت‌های بسیار مفید بدن محروم می‌ساختند؟ آیا می‌توانید به موجودی بیندیشید که

انسان نباشد و قادر باشد زنان و مردان بیگانه را آنطور زجر و شکنجه بدهد؟ انسان‌ها، با وجود داشتن لقب «اشرف مخلوقات»، از بسیاری جهات پایین‌تر و پست‌تر از پایین‌ترین حیوانات می‌باشند. این به آن خاطر است که انسان‌ها دارای ارزش‌های نادرست هستند. انسان‌ها فقط به پول می‌اندیشند و فقط بدنبال مادیات این جهان دنیوی و فانی می‌باشند، حال آنکه چیزهایی که بعد از این جهان زمینی حائز خواهند بود درست همان چیزهایی غیرمادی می‌باشند که ما سعی داریم به‌شما بیاموزیم!

اینک که آرامش خاطر تان را بازیافته‌اید، کاری کنید تا افکار تان خاموش شوند. ذهنتان را بحالت پذیرا دریاورید. اگر تمرین‌های مداوم کنید، متوجه خواهید شد که قادر خواهید بود افکار زیاد و بوج و تو خالی تان را از مغز دور نمایید. افکاری که ممکن است شما را احاطه کنند.

بجای آنها، شما قادر خواهید بود واقعیت‌های حقیقی را درک نمایید قادر خواهید بود چیزهای مختلف سطوح مختلف عالم هستی را دریابید اما این چیزها بقدری بازندگی در روی زمین فرق دارند (بقدری به نحوی مطبوع و دلچسب فرق دارند!) که هیچ راه و شیوه «ملموس» و ممکن برای توصیف آنها وجود ندارد. تنها لازم به تمرین است تا بتوانید شما نیز بنوبه خود این چیزهای مربوط به آینده را ببینید.

بعضی از مردانی بزرگ هستند که می‌توانند برای لحظاتی چند بخواب بروند، و بعد از گذشت دقایقی دوباره از خواب بیدار شوند و حالتی با طراوت و شاداب داشته باشند و چشمانی درخشان از الهام پیدا کنند، اینها، افرادی هستند که قادرند بنا به خواسته خودشان، افکارشان را «خاموش» کنند، و طوری خود را هماهنگ و وفق دهند که با دانش و

آگاهی عالم هستی آشنا گردند.

برای افرادی که مایلند به رشد و پرورش معنوی خود برسند، داخل شدن در اموری بیهوده، پوچ و معمولی برآستی آسیب آورنده می باشد: کارهایی همچون مهمانی های بزرگ، نوشیدن مشروبات الکلی، استعمال مواد مخدر و غیره... اینگونه کارها باعث پدید آمدن اختلالاتی در قوه قضاوت روحی و معنوی می گردد. حتی ممکن است شخص را به قسمت های تحتانی و قعر دنیای سماوی بفرستند تا به وسیله ارواح شرور مورد آزار و شکنجه قرار بگیرند. این گونه ارواح ابتدایی همانطور که قبلاً هم گفتم، در به دام انداختن انسان ها، در حالت و موقعیتی که حتی قادر به فکر و استدلال به گونه ای درست و مناسب نمی باشند لذت فراوان می برند. برای آنها این کارها سرشار از تفریح و خنده است. ضمناً مجالس و مهمانی های که صحبت های بیهوده و نامربوط معمول میان مدهوین صورت می گیرد و بک تعداد اذهان پوک و تو خالی سعی در پنهان کردن این واقعیت ناسف بار هستند که اذهان شان برآستی تو خالی و پوچ است. می تواند منظره ناراحت کننده و دردناکی برای آن دسته از افرادی باشد که در صدد پیشرفت معنوی و مافوق روحی می باشند. شما تنها هنگامی می توانید پیشرفت نمایید که از افرادی کند ذهن و تو خالی پرهیز نموده و از آنها دوری بجوید. افرادی که تنها به این فکر هستند که تا چه مقدار می توانند مشروب بنوشند، و با دوست دارند بلا انقطاع از مشکلات و مسائل شخصی خود با دیگران به بحث و گفتگو بپردازند...

من به ارتباط ممکن میان دور و ح اعتقادی راسخ دارم. من معتقدم که دو فرد می توانند هم زمان ساکت و خاموش بمانند و در عین حال ارتباطی

تله‌پاتیکی با یکدیگر داشته باشند. در اینجا دیگر نیازی به کلمات و واژه‌ها نیست. تفکر و اندیشه يك نفر باعث تولید واکنشی در فرد دوم می‌گردد. حتماً دیده‌اید دو انسان پیرو سالخورده که سالها است با یکدیگر زندگی می‌کنند، قادرند افکار و اندیشه‌های یکدیگر را بخوبی، از پیش حدس بزنند. اینگونه اشخاص سالخورده، که حقیقتاً یکدیگر را دوست دارند، وقت خود را با گفتگوهای پوچ و بساطل به هدر نمی‌دهند. آنها در کنار یکدیگر می‌نشینند، و در سکوت و خاموشی اتاق، پیام‌هایی را که از مغز یکدیگر ارسال شده است، دریافت می‌کنند. آنها خیلی دیر از منفعت «ارتباط خاموش» آگاهی یافته‌اند. آنها زمانی به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر پیرو سالخورده شده و به آخر عمرشان رسیده‌اند. اما شما هنوز جوان هستید و می‌توانید اینکار را انجام دهید.

آیا می‌دانید که تنها به يك تعداد محدود و معدودی از مردم لازم است تا با تفکر و اندیشه‌ای سازنده، مسیر وقایع جهانی را کاملاً تغییر دهند؟ متأسفانه در این دوره و زمانه، به سختی می‌توان يك گروه معدودی از مردم را پیدا کرده و در محلی جمع کرد تا اینکار را انجام بدهند، زیرا اکثراً همه خودخواه و از خود راضی و متکبر هستند و به تنها چیزی که فکر می‌کنند خودشان است. به سختی می‌توان کسانی را یافت که قادر باشند بنا به میلشان، افکار و اندیشه‌های خودخواهانه خود را «خاموش» کرده، و تنها به چیزهای خوب جهان تمرکز بکنند. من مایلم اعلام کنم که چنانچه شما و تعداد معدودی از دوستانان در نقطه‌ای گرد هم آیید و دایره‌ای تشکیل دهید؛ هر يك از شما در حالیکه با حالتی راحت و آسوده نشسته است و در دوبروی دیگران قرار گرفته، می‌تواند تأثیرات بسیار خوب و مطلوبی برای

خود و دیگران پدید بیاورد و موجب يك سری کارهای خوب و سازنده و مثبت گردد.

هر يك از افراد گروه بایستی طوری بنشینند که انگشتان پایش با دیگران در تماس نباشد. هر شخص باید انگشتان پایش را به يكدیگر بچسباند و آنها را فشار دهد. ضمناً هر فرد باید دودستش را نیز به يكدیگر وصل نماید. هیچ يك از افراد نباید فرد دیگری را لمس نماید، بلکه هر شخص باید به يك واحد فیزیکی مستقل و مجزایی تبدیل گردد. به یهودیان پیرو سالخورده بنگرید. آنها به خوبی از این روش اطلاع داشتند. آنها می دانستند که چنانچه بخواهند معامله سودمندی انجام دهند، بایستی پاهایشان را به همدیگر بچسبانند، و دستهایشان را نیز بهم متصل نمایند؛ زیرا در آن صورت است که نیروهای حیاتی بدن کاملاً حفظ می شود. يك یهودی پیرو سالخورده که بخواهد معامله سختی را پیش برده و اوضاع را به نفع خود تمام کند، همیشه با ایستادن با این روش، پیروزمی گردد (خصوصاً اگر طرف مقابلش در همچو حالتی نباشد) این یهودی به این دلیل به این حالت نیاز داشته که ظاهری خوار و تسلیم داشته باشد (همانطور که ممکن است بسیاری از مردم اینگونه تصور کنند) بلکه به این حالت ایستاده زیرا می داند چگونه نیروهای فیزیکی اش را حفظ کرده، و از آنها استفاده نماید.

هنگامی هم که به هدف خود برسد، می تواند در آن لحظه دست هایش را کاملاً دور از بدن گرفته و آنها را باز کند و پاهایش را هم در فاصله ای زیاد از همدیگر قرار دهد؛ دیگر نیازی به جمع آوردی نیروهایش برای «حمله» نیست، زیرا او در معامله پیروز شده است و اکنون با رسیدن

به خواسته‌اش، می‌تواند احساس آرامش و انبساط نماید.

بنابراین هر يك از شما (كه در این گروه حضور دارید) می‌توانید دستها و پاهایتان را در نزدك بدن نگهداشته تا قادر به حفظ انرژی بدنتان بشوید. این درست‌شبهه به این می‌ماند كه آهن ربایی داشته، و يك «گیره» در روی قطبها نصب كنید تا نیروی مغناطیسی را حفظ نموده و نگهدارید. بدون این نیرو، آهن ربای شما هیچ چیز مگر يك فلز بی‌خود و بی‌استفاده نیست.

گروه شما بایستی در يك دایره بنشیند، و تقریباً به فضایی كه در مركز آن دایره وجود دارد بنگرید. (ترجیحاً به فضایی در روی زمین) زیرا به این ترتیب سرها تا حدودی در حالت پایین و خم شده قرار خواهند گرفت، و این حالت، راحت‌تر و طبیعی‌تر است. با كسی صحبت نکنید. فقط بنشینید. دقت كنید مطلقاً حرف نزنید. شما بایستی از قبل نسبت به موضوع اندیشه‌هایتان فكر کرده و تصمیمتان را گرفته باشید، بنابراین حرف و صحبت بیشتر غیرالزامی است. برای دقایقی چند به این وضعیت بمانید.

بتدریج، هر يك از شما، يك آرامش و صلح شدیدی را در وجود خود حس خواهید کرده هر يك از شما احساس خواهید كرد به وسیله يك نور درونی روشن شده اید. شما برآستی دچار يك نوع روشنی فكري و ذهن و هدایت ذهنی خواهید شد، و حس خواهید نمود كه با «كهكشان یكی» واحد شده اید...

برگزاری مراسم دعا در كنیسا، دقیقاً همین نیت و اندیشه را دارد این را از خاطر نبرید كه كشیسان اولیه كنیساها، روانشناسان بسیار خوب و

کردانی بودند. آنها دقیقاً و به‌خوبی می‌دانستند چه کارها انجام دهند تا نتایج مطلوب و مورد نیازشان را بدست بیاورند. همه از این موضوع اطلاع دارند که هیچکس قادر نیست يك جمعیت بزرگی از مردمان، بدون رهبری و هدایتی مداوم، آرام نگهدارد. بنابراین موسیقی و دعا و نیایشی به‌هر شکل و حالت ارائه می‌شود تا مردم را در چارچوبی مطلوب حفظ کنند.

اگر کشیشی، در نقطه‌ای بایستد که تمام نگاهها بر او متمرکز شود و سپس مطلبی را عنوان نماید و بتواند توجه يك يك حاضران در کلیسا را به‌خود جلب نماید، افکار و اندیشه‌های «تماشاچیان» تماماً به‌يك نقطه و هدف، معطوف خواهند شد. این کار، روش صالح پائینی برای انجام کارهاست، اما به‌رحال روشی است که برای جمعیت‌های زیاد لازم و مؤثر است (خصوصاً در بین مردمی که وقت و فرصت زیبایی را برای صرف کردن در رشد و پرورش در زمینه‌هایی دیگر ندارند). بنابراین شما و دوستانان می‌توانید (چنانچه مایل باشید) نتایج بیشتر و بهتری بدست بیاورید) در گروه کوچکتان بنشینید و در سکوت بمانید.

در سکوت بمانید و هر يك از شما بکوشد آرامش و خونسردی و انبساط خاطر لازم را بدست بیاورد. هر يك از شما باید بکوشد به مسائل و مطالب ناب و پاک بیندیشد و یا حتی به مطلب مشخص شده در اول گردهم آیی فکر کند. نگران صورتحساب‌های پرداخت نشده بقالی و نانوا و قصاب نباشید! نگران این نباشید که رنگ مَد، فصل آینده چه خواهد بود! بجای این افکار، به افزایش دادن و بالا بردن ارتعاشاتتان بیندیشید، بطوریکه بتوانید بزرگی و خیر و نیکی را که فراراست در زندگی بعد از این، داشته

باشید، حدس زده و درك كنيد.

همه ما انسانها زياده از حد حرف مي زنيم. اجازه مي دهيم مغزمان همچون ماشين هايي كه داراي هيچ نوع فكرو اندیشه اي نيستند به كار و فعاليتي پوچ پردازند. اگر ما آرامش و انبساط خاطر پيدا كنيم، اگر در تنهائي و خلوت بيشترى بمانيم و كمتر حرف بزنيم (خصوصاً هنگامى كه در مصاحبت با ديگران هستيم) در آنهانگام، افكار و اندیشه هايي كه داراي اصالت و پاكي بيشترى كه فعلاً خارج از محدوده فكري ما مي باشند، بر سر ما سرازير خواهند شد تا ارواح مارا و الاثر سازند، بعضى از روستا نشينان پير و سالخورده كه در تمام مدت روز تنها مي مانند، داراي اصالت فكري بي نهايت بيشترى از يك شخص كه در يكي از شهرهاي پر جمعيت جهان زندگي مي كند، مي باشند. چوپانان كه معمولاً با سواد و اهل فرهنگ نيستند، داراي چنان درجه اي از اصالت و پاكي روحاني و معنوي مي باشند كه اكثر روحانيون عالي رتبه اجتماع ممكن است به آنها حسادت نمايند و حسرت اين حالت آنها را بخورند!

اين به آن علت است كه آنها فرصت و زمان تنها ماندن با خود را دارند، فرصت اندیشه و فكر كردن را دارند و هنگامى كه از فكر و خيال خسته مي شوند، ذهنشان خالي از هر چيز مي گردد و بنا بر اين افكار و اندیشه هاي «والاى» كه از «ماورا» مي آيند، داخل مغزشان مي شود.

پس چرا شما روزي نيم ساعت اين گونه تمرين نكنيد؟ اين تمرين را به وضعيت نشسته و يا خميده انجام دهيد و به خاطر بسپاريد كه بايد كاملاً آرام و خونسرد باشيد. كلري كنيد ذهنتان مسكون و بيحركت بماند و اين جمله را به خاطر بسپاريد: «آرام بمان و خود» درون را درياب و بشناس.»

به این روش مدام تمرین کنید. کاری کنید عاری از هر فکر و خیال بمانید. کاری کنید از هر گونه نگرانی های دنیوی کینه و حسادت و شک ها و تردیدهای مختلف دور بمانید. در عرض يك ماه پی خواهید برد که فردی کاملاً موقر و آرام شده اید. روحیه تان بالا رفته و يك شخص کاملاً متفاوتی شده اید.

من نمی توانم قبل از پایان دادن به این درس بخصوص، برای مرتبه ای دیگر از ضررهای مجالس و مهمانی های پوچ و صحبت های بی ارزش و نامربوط حرف نزّم. در بعضی از دبیرستان ها و هنر سراهای مخصوص، به شاگردان می آموزند که حتماً «صحبت های سطحی و روزمره اجتماعی» را فرا بگیرند تا يك مهماندار خوبی باشند. آنها اینطور عقیده دارند که مهمانان را هرگز نیایستی تنها و یا ساکت گذاشت، تا مبادا افکار و اندیشه های شخصی شان، برایش و رفتار اجتماعی آنها تأثیری نامطبوع بر جای بگذارد.

اما من برعکس می گویم که با فراهم آوردن سکوت و خلوت، ما می توانیم یکی از ارزشمندترین چیزهای موجود در روی زمین را به ارمغان بیاوریم، زیرا در دنیای مدرن امروزی، دیگر «سکوتی» واقعی وجود ندارد. مدام صدای غرش پایان ناپذیر ماشین ها و موتورسیکلت ها، صدای ترافیک، صدای پرواز هواپیماها در بالای سرمان و بالاخره صدای بی وقفه رادیو و تلویزیون بگوش انسان می رسد. این کار می تواند موجب «سقوط» دوباره بشر گردد...

شما! شما با فراهم آوردن محلی ساکت و آرام و مملو از آسایش، می توانید کمکهای فراوانی به خود و هموعان خود نمایید.

آیا حاضرید برای يك سر نه هم که شده (حداقل برای يك شبانه روز) اینکار را انجام داده و ببینید تا چه حد می‌توانید آرام و بیصدا بمانید؟ ببینید چقدر کم می‌توانید حرف بزنید و صحبت کنید. تنها نکاتی را بر زبان آورید که لازم به گفتن می‌باشد و از بیان هر مطلب اضافی و یهوده خودداری نمایید. از گفتن هر نوع صحبت‌های مکالمه‌ای و یا غیبت اجتناب ورزید. اگر اینکار را خود آگاهانه انجام دهید و عمداً به این حالت دربیایید، در پایان روز عمیقاً به تعجب خواهید افتاد و مشاهده خواهید کرد که در اوقات معمول چقدر حرف می‌زنید و مطالب نامربوط و باوه‌گویی‌های بی‌دلیل که کوچکترین ارزشی نیز دارا نمی‌باشند، بیان می‌کنید.

در مورد صدا و حرف زدن و شلوغی، مطالب زیادی را پشت سر نهادیم. اینك چنانچه به تمرین «سکوت» پردازید، متوجه خواهید شد که در اینجا نیز حق با من بوده است. در بسیاری از فرقه‌ها و نظام‌های مذهبی، نظام‌های «سکوت» وجود دارد. بسیاری از راهبان و تارک‌دنیاهای دستور دارند در سکوت بمانند. مقامات بالا این کار را نه برای تنبیه و مجازات، بلکه به این خاطر می‌کنند که تنها از این راه می‌توانند زیردستان خود را قادر به شنیدن «صداهای ماورا» نمایند.

درس سیزدهم

همه ما دوست داریم که کارها خود به خود برای ما صورت گیرند و چیزهایی بدست بیاوریم که بی هیچ زحمتی به ما داده و ارزانی شده باشد. احتمالاً همه خوانندگان این کتاب افرامی کنند که تا به حال بارها و بارها برای درخواست یاری و کمک، دست به دعا گرفته اند! این البته يك حالت رفتار بسیار طبیعی در نزد انسانها است که برای انجام کاری، از دیگری درخواست کمک می کنند. بشر، در تنهایی خود، احساس ناامنی می کند و مایل است تصویر «پدرانهای از خدا» وجود داشته باشد تا احساس حمایت نموده و تصور کند که به يك خانواده بزرگی وابستگی دارد. اما برای «دریافت»، شخص باید نخست چیزی «بدهد». شما بدون دادن چیزی نمی توانید چیزی دریافت کنید، زیرا همین عمل دادن (یعنی رفتار گشودن ذهن) برای شما ممکن می سازد تا از آن دسته از اشخاصی که مایل و خواهان به دادن می باشند، چیزی را که می خواهید دریافت نمایید.

هنگامی که من صحبت از «دادن» می‌کنم، الزاماً منظورم پول و غیره نیست، هر چند معمول است که انسان پول بدهد، زیرا این چیز برای اکثر مردم همان خواسته‌ای است که بیش از چیزهای دیگر آرزویش را دارند. پول، در زمان فعلی نشانگر امنیت از کمبود و محرومیت، آسودگی از ترس قحطی و گرسنگی، آزادی از ملاقات‌های ناراحت‌کننده طلبکاران می‌باشد! پول را می‌توان تحت شرایط مخصوصی «بدهید». اما «دادن» به معنی از خود دادن نیز می‌باشد: یعنی آنکه انسان راضی و راغب، به خدمت و کمک به دیگران دربیاید. ما می‌توانیم و باید، پول یا مواد غذایی یا پوشاک و کمک و یاری به دیگران بدهیم، همین‌طور هم تسکین روحی و معنوی برای آن دسته از کسانی که به آن نیاز دارند. باز هم تکرار می‌کنم، تا زمانی که چیزی ندهیم، چیزی دریافت نخواهیم کرد.

اشباهات زیادی در مورد لغت «دادن»، «صدقه دادن» «گدایی کردن»، «مسایل و مطالب مشابه آن، که به «رحم و کمک به مستندان» ارتباط دارد، وجود دارد. (خصوصاً در جهان غرب). بنظر می‌رسد که مردم تصور می‌کنند يك حالت خجالت‌آور و خفت‌انگیزی در درخواست کمک و یاری از دیگران وجود دارد. اما این ابدأ واقعیت ندارد و درست نیست. پول تنها يك وسیله‌ای است که در مدت اقامت‌مان در روی زمین، به ما امانت داده می‌شود. این يك وسیله‌ای است که با آن می‌توانیم سعادت و خوشبختی و پیشروی و تکامل شخصی بدست بیاوریم: آنهم با یاری دادن به دیگران، به وسیله همین پول. (نه آنکه آنرا بگونه‌ای یهوده و بیفایده، در درون گاوصندوق‌هایی مرده و بیروح قرار بدهیم و هیچ استفاده و کاربردی سودمند و نیکو از آن به عمل نیاوریم.)

بدبختانه در این جهان تجارت و معامله، در محلی که میزان ارزش انسانی به وسیله مقدار پولی محاسبه می شود که در بانک دارد و همینطور هم ظواهر بیرونی که از این پول در اجتماع از خود بروز می دهد و لباس های پرزرق و برقی که این مردان و با زنان بر تن می کنند، پول و یا کمکی که اینگونه افراد می کنند (و برای لذت شخصی خود آنهاست) بیشتر برای ساختن ظاهری دروغین و نمایاندن تصویری نادرست از خود می باشد تا باری رساندن به يك فرد مستمند... این کار به عنوان يك عمل خیرخواهانه محسوب نمی شود و این گونه اشخاص را، روحانی و یا بخشند و سخاوتمند نمی سازد. اینگونه افراد کسانی هستند که بدون هیچ فکر «دادن»، پول خرج می کنند، با حالتی خودخواهانه و بطوریکه غرورشان ارضا گردد. در جهان غرب، ارزش يك فرد در این است که مردم دیگر ببینند همسر این شخص چگونه لباس می پوشد و تسایحه حد مجلل می پوشد و اینکه با چه نوع ماشینی رانندگی می کند و در چه خانه و در چه محله ای اقامت دارد و به کدامین کلوب های خصوصی تعلق دارد.

آه! پس این مرد می بایست مرد ثروتمند و متمولی باشد زیرا تنها میلیونرها هستند که در آن کلوب مشهور عضویت دارند!

باز هم تکرار می کنم: این جهان، جهانی است ملو از ارزش های نادرست و دروغین؛ زیرا تا بحال هیچ مرد و یا زنی وجود نداشته است که موفق شده باشد حتی يك پول سیاه و یا حتی يك سوزن بی ارزش را به دنیای بعد از مرگ برده باشد. تنها چیزی که می توانیم با خود به همراه ببریم، همان دانش و آگاهی است که در وجودمان گنجانده ایم، تنها چیزی که می توانیم با خود به همراه ببریم، جمع کل تجربیات ما (چه

خوب و چه بد) است. تجربیاتی که می‌توانند طوری تصفیه بشوند که تنها جوهر اصلی آنها باقی بماند. بنابراین مردی که در روی زمین، تنها برای خود می‌زیسته است و بس (هر چند در روی همین کرهٔ زمینی به عنوان يك ميليونر محسوب شده است) هنگامی که از دنیا می‌رود و به دیار باقی می‌رسد، به عنوان يك «ورشكسته پاك‌باختهٔ منوی» شناخته می‌شود.

در دنیای شرق، این يك امر طبیعی است که يك خانم خانه به نزد يك در خانه‌اش برود و در آنجا با يك راهب که با کاسهٔ فقیرانهٔ خود به گدایی مشغول است مواجه گردد. این یکی از کارهای روزمره و بسیار طبیعی در شرق محسوب می‌شود. ضمناً هر کدبانویی دقت می‌کند که غذایی اضافی برای آن راهب فقیری که به سخاوت و بخشندگی او دل بسته و امیدوار است، فراهم آورده و روزی آن راهب را بدهد (مهم نیست این کدبانو تاجه اندازه محتند و یا برعکس ثروتمند و بی‌نیاز می‌باشد) رفتار همه یکسان و مشابه است. در واقع این به عنوان يك افتخار محسوب می‌شود که راهبی فقیر، برای طلب روزی به در خانه‌ای بزند. اما برعکس عقیدهٔ مرسوم و رایج در جهان غرب، يك راهب به عنوان يك گدا و یا يك انگل اجتماع محسوب می‌شود و يك مرد وظیفه‌شناسی قلمداد می‌گردد. (یعنی مردی که از کار کردن نفرت داشته باشد و بنابه كمك و یاری دیگران امرار معاش می‌کند.) آری می‌دانید، این صحنه‌های شبانه در مشرق زمین، چه معنا و مفهومی دارند؟... بیایید فرض کنیم که سرگرم بررسی اوضاع در مشرق زمین هستیم و کشوری همچون هندوستان را برمی‌گزینیم: یعنی درست نقطه‌ای که یاری رساندن و صدقه‌دادن به يك مرتاض یا راهب امری مرسوم و معمول تلقی می‌شود. (همانطور که در

کشورهای چین و تبت، پیش از آنکه کمونیزم قدرت را بردست بگیرد، این يك امر عادی و روزمره بحساب می آمد.)

بنابر این ما در دهکده ای در هندوستان هستیم. سایه های شب فرا رسیده اند. روشنایی، رنگی آبی متعایل به ارخوانی گرفته و برگهای درختان «باوباب»^۱، با ملایمت تمام در نسیم شبانه ای که از سوی هیمالیا می وزد، به اینسو و آنسو می روند. راهبی در جاده ای خاکی، با ملایمت و آهستگی هر چه تمامتر از راه می رسد. لباسهایی ژنده و پاره بر تن دارد و تمام مایملک خود را به همراه دارد. او خرقه ای دارد، بایك جفت صندل که پیا کرده است. در دستش هم يك تسبیح است. بر روی شانه اش يك پتویی قرار داده که به عنوان رختخواب مورد استفاده قرار می دهد. يك تعداد وسایل دیگر نیز در درون لباسش جای داده. در دست راستش، چوبی دارد که به عنوان دفاع در برابر حیوانات و انسان ها از آن استفاده نمی کند، بلکه برای کنار زدن شاخ و برگ انبوه جنگل ها است که ممکن است پیشرفتش را مانع شود. او ضمناً از این چوب، برای فهمیدن حق رودخانه ها استفاده می کند تا ببیند آیا قابل عبور هستند یا خیر.

او سرانجام به خانه ای نزدیک می گردد، در قسمت میانه اش به جستجو در زیر خرقه اش می پردازد و کاسه کهنه و سراقش را بیرون می آورد؛ کاسه ای چوبی که از شدت استفاده و قدمت، بسیار فرسوده و قدیمی بنظر می رسد. با نزدیک شدن به در خانه، زنی ناگهان در را می گشاید و با حالتی احترام آمیز با بشقابی در دست، در کنار در ظاهر می گردد. اکثر آ زن ها با حالتی متواضع به سمت پایین خیره می شوند و به مرد راهب نگاه

1- Baobab

نمی‌کنند. زیرا این به نشانه بی‌ادبی و گستاخی قلمداد می‌شود. زن‌ها به نقطه‌ای در زمین خیره می‌شوند تا نشان‌دهند متواضع، فروتن و از خانواده‌ای نجیب و آبرومند می‌باشند. راهب به زن نزدیک می‌شود و با دو دست کاسه‌اش را به جلو می‌گیرد. البته لازم به گفتن است که در مشرق زمین انسان همیشه کاسه و یا لیوانش را با دو دست می‌گیرد، زیرا اگر تنها بایک‌دست آنرا بگیرد به نشانه بی‌احترامی و کفر نعمت به غذا محسوب می‌شود؛ غذا و خوراکی بسیار با ارزش است بنابراین ارزش دقت و توجه هر دو دست را باید بخود معطوف نماید.

بگذاریم، مرد راهب کاسه‌اش را با دو دست می‌گیرد. زن، با سخاوتمندی تمام مقداری غذا در کاسه می‌ریزد و بعد هم رویش را می‌چرخاند و می‌رود، در حالی که هیچ صحبت و گفتگویی میان آن‌دو صورت نگرفته و هیچ نگاهی به یکدیگر نپنداخته‌اند. غذا دادن به یک مرد راهب به عنوان یک افتخار محسوب می‌شود نه یک کار طاقت فرسا و سخت‌آور. غذا دادن به یک مرد راهب، تا حدودی می‌تواند بدهی باشد که تمام افراد معمول و متوسط اجتماع احساس می‌کنند بایستی برای اشخاصی که در حرفة روحانیت هستند، پرداخت نمایند.

زن و کدبانوی خانه احساس می‌کند که او و خانه‌اش احترام خود را به آن مرد مقدس و روحانی ابراز داشته‌اند و اینکه آن مرد روحانی، آن‌خانه را برای درزدن برگزیده است. آن زن احساس می‌کند سپاسی حقشمانه برای دستپختش ابراز شده است. از خود می‌پرسد آیا راهب دیگری از غذا و یا پذیرایی که او در گذشته از خود نشان داده بود، چیزی ابراز داشته است؟ بطوریکه باعث شده است راهب دیگری برای دریافت

غذا و چیزی برای خوردن به آن خانه در بزند. در خانه‌های دیگر، زمانی ممکن است بسا حالتی جسورانه از پشت پنجره‌های خانه‌هایشان به این اوضاع نگاه کنند و از خود سؤال کنند به چه علت مرد راهب به در خانه آنها نیامده است.

مرد راهب با کاسه پر از غذایش، آهسته چرخ می‌زند و کماکان در حالی که کاسه را بادو دست نگهداشته است، از خیابان باجاده می‌گذرد و به زیر سایه درختی می‌رود. او در آنجا می‌نشیند (همانطور که ممکن است تمام روز را در همان جا گذرانده باشد) و شام شبش را می‌خورد؛ یعنی تنها غذای روزانه‌اش را...

راهبان در غذا خوردن افراط نمی‌کنند. آنها در خوردن قناعت بسیار می‌کنند و تنها ناهمان اندازه‌ای می‌خورند که نهند و زنده بمانند. قدرت و سلامتی خود را حفظ کنند، اما نه تا آن اندازه که احساس سیری کرده و یا تبدیل به افرادی شکمبار شوند. خوراک زیاد باعث عقب‌انداختن رشد و پرورش روحانی و معنوی می‌گردد؛ ضمناً غذاهای سرخ کرده یا پر چربی باعث برهم زدن سلامتی جسمانی می‌گردد و چنانچه شخصی بخواهد از لحاظ معنوی پیشرفت نماید، باید همچون راهبان زندگی کند؛ یعنی تا اندازه‌ای به اصطلاح «بخور و نمیری» تغذیه نمایند و طوری بخورند که کالبد جسمانی تغذیه شود اما نه آن اندازه که ذهن و فکر احساس سیری کند و روح در يك «جعبه گلی» حبس و اسیر بماند...

لازم به توضیح است که راهبی که به اینگونه شام شب خود را بدست آورد، ممکن است الزاماً احساس حشمتی زیادی نداشته باشد، زیرا از زمانهای دور گذشته، این يك نوع رسم و شیوه زندگی در مشرق

زمین بوده است؛ یعنی راهبان، به عنوان يك حق که همه از آن اطلاع دارند، تغذیه‌ای رایگان می‌شوند. آنها گدا نیستند، انگل اجتماع نیستند و افرادی وظیفه‌شناس و کامل نیز نیستند...

در طول مدت روز و پیش از غذای شب، همین راهب به احتمال بسیار قوی ساعتها در زیر شاخ و برگ درختی نشسته و در دسترس هر کسی که از سر راهش می‌گذشت قرار می‌گرفت، در دسترس هر کسی که به خدمات و اندرزهایش محتاج و نیازمند بود، قرار می‌گرفت؛ یعنی آن دسته از اشخاصی که به راهنمایی‌های روحانی و معنوی نیازمندند، برای دریافت پاسخی درست به سوی او می‌آیند، بهین‌طور هم کسانی که دارای فرد مریضی در خانه هستند و یا حتی آنهایی که خواستار نوشتن نامه‌ای مهم می‌باشند، همه به سوی او می‌آیند...

حتی بعضی‌ها می‌آیند تا از آن راهب بشوند و ببینند آیا خبرهای تازه‌ای از افراد خانواده و یا عزیزانشان به‌مراه دارد یا خیر؟ افرادی که در نقطه دوردستی زندگی می‌کنند... راهبان همیشه در حال مسافرت و حرکت هستند و از شهری به شهر دیگر و همین‌طور هم از روستایی به روستای دیگر حازم هستند و از تمام آن سرزمین می‌گذرند و از هر جا دیدن می‌کنند. این راهبان خدمات رایگان به دیگران ارائه می‌دهند؛ مهم نیست چه درخواست و خواهشی از او می‌شود: او يك مرد مقدس و روحانی و يك مرد تحصیل کرده و فاضل است؛ مهم نیست خدمتی که از او خواهش می‌شود تا چه مدت طول خواهد کشید و تا چه اندازه مرد راهب را بر ابر حمت و کلام خواهد انداخت. او بخوبی می‌داند که بسیاری از اهالی روستاها و دهکده‌ها و افرادی که به کمکهای او محتاج می‌باشند، فقیرتر از اینها

هستند و توانایی پرداختن پول به او را ندارند.

به این ترتیب، از آنجایی که او مردی است که درس خوانده و دانش اندوخته، و کمکها و تسکین معنوی برای مردم به ارمغان می آورد، دیگر فرصت و همین طور هم حق کار کردن مثل دیگران را ندارد و نیازی نیست که امرار معاش خود را تأمین کند. بنابراین، این وظیفه و امتیاز و افتخار آن دسته از کسانی است که راهب به کمک آنها آمده است تا بتوبه خویش و تا آنجایی که از دستشان برمی آید غذا و خوراکی که مورد نیاز مرد راهب است تا بتواند روح و جسم خود را با یکدیگر حفظ کند، برای او فراهم نمایند.

راهب، بعد از غذا، برای مدتی به استراحت می پردازد و سپس از جا برمی خیزد، کامه اش را با شن و ماسه ای ریز و یکدست پاک می کند، اسباب و وسایلیش را برمی دارد و دوباره در تاریکی شب به راه خود ادامه می دهد و در زیر نور درخشان ماه براه می افتد. راهب با سرعت به سفر می پردازد و کم می خوابد. او مردی است که در سراسر کشورهای پیرو مذهب بودیسم از احترام و شرافت زیادی برخوردار می باشد.

بنابراین ما نیز باید آنقدر خواستار به «دادن» باشیم، تا بتوانیم «دریافت» کنیم. در دورانهای گذشته، این يك قانسونا الهی محسوب می شد که تمام مردم ناچار بودند يك دهم مایملک خود را به عنوان زکات و صدقه بدهند، تا بتوانند خوبی و سعادت را به سمت خود بکشانند. این يك دهم، به عنوان هشریا «عشریه» معروف شد و بزودی مبدل به يك کارو عمل معمولی و رایجی در زندگی گشت. برای مثال در کشور انگلستان، کلیساها اجازه داشتند عشریه ای بر مایملک يك فرد تعیین نمایند و خلاصه

هردارایی و مایملکی را با مهر عشریه، علامت گذاری کنند.

این پول صرف رسیدگی به کلیساهای می‌شد، و مقرری رسمی کشیشان را برای امرار معاش آنها فراهم می‌ساخت. جالب توجه است که در حدود ده سال پیش^۱، يك تعداد موارد و دعوای قانونی و قضایی پیش آمد (در کشور انگلستان) که به وسیله مالکین بزرگ انگلیسی صورت گرفت.

این نجیب‌زادگان که زمین‌ها و املاک خود را بعنوان ارث و میراث از پدران خود دریافت کرده بودند، سروصدای زیادی در مورد همین «عشریه»، در دادگاه‌های مختلف به راه انداختند و خواستار این شدند که عشریه‌هایی که به وسیله کلیسای انگلستان برای آنها تعیین شده بود، برداشته شود.

این مالکین شکایت داشتند از اینکه ناچارند يك دهم در آمدشان را به کلیسا وقف کنند. آنها مدعی بودند که این کار باعث ورشکستگی آنها شده است. آنها در واقع به این دلیل ورشکسته می‌شوند که این پول را با میل و رغبت پرداخت نمی‌کردند؛ زیرا تنها هنگامی که شخص با رغبت و میل تمام «بدهد»، آن وقت است که پاداش معنوی آنرا دریافت می‌دارد، و چنانچه عکس این قضیه باشد، پس همانا بهتر که اصلاً عشریه‌ای پرداخت نکنند.

امروزه، قوانین و آداب تغییر پیدا کرده‌اند و قباهنی به دوران گذشته ندارند. مردم دیگر با صدقه و زکات و عشریه مردم دیگر زندگی نمی‌کنند، تازه اصلاً عشریه و زکاتی پرداخت نمی‌شود... و این براسنی حیف

۱- تقریباً در سال ۱۹۵۰ میلادی.

است! این براسنی حائز اهمیت است که چنانچه فردی مایل به پیشرفت و رشد معنوی باشد، بایستی صدقه و زکات بدهد و برای خدمت و سود دیگران کمکی کرده باشد. زیرا: خوبی و خدمت به دیگران خود باعث می شود تا خوبی و مرحمت های فراوانی بنوبه خویش، دریافت کنید. بطور خلاصه: تنها با کمک به دیگران است که می توانیم پیشرفت کنیم و مورد کمک و یاری قرار بگیریم.

من تعدادی از تاجران و سرمایه داران بسیار باهوش و ثروتمندی را سراغ دارم که زیاد دارای تمایلات معنوی و روحانی نمی باشند؛ با وجود این با میل و رغبت فراوان حاضرند بکدهم در آمدشان را برای خیر و برکت و صلاح دیگران پرداخت نمایند، و همین کار را هم می کنند؛ البته بیشتر برای خیر و صلاح خودشان. آنها اینکار را بدلیل مذهب و اعتقادات روحانی نمی کنند؛ آنها اینکار را می کنند زیرا تجربیات تجاری و بازرگانی شان، و همینطور هم حساب های دفاتر حسابرسی شان، به آنها ثابت نموده است که با ذخیر کردن و سخاوت مندی و واداختن نان بر روی آب های زندگی، باعث شده اند که پولشان هزار برابر به نزد خودشان بازگردد!

کسانی که پول قرض می دهند (و در بعضی از نقاط جهان به آنها «شرکت ها و اتحادیه های مالی» لقب داده اند) همیشه بخاطر حالات معنویت و یا سخاوت مندی خود شهرت ندارند. با این وجود اینطور بنظر می رسد که حتی چنانچه این آقایان تاجر و قرض دهنده پول، بقدر کافی در هشریه و زکات و صدقه، اعتقاد داشته باشند، پس براسنی بایستی يك کار سودمندی در این موضوع وجود داشته باشد تا این آقایان به اینکار خود

ادامه می دهند و بطور حتم منفعت و سود کلانی بدست می آورند... همان -
طور که بسیاری از سرمایه داران و ثروتمندان مشهور جهان دقیقاً به همین کار
مشغولند...

قوانین غیبی و ماورای طبیعه، نه تنها برای افراد پایبند به مسائل
معنوی و روحانی قابل اجرا است، بلکه درباره افراد غیر معنوی نیز صدق
می کند. این مهم نیست که آیا شخصی کتابهای معنوی و روحانی زیادی
مطالعه می کند یا خیر؛ این به تنهایی باعث نمی شود که شخصی مبدل به
يك فرد روحانی و پایبند به مسائل عرفانی و معنوی گردد. این امکان هست
که شخص مزبور تنها به خواندن مطالب اکتفا می کند و پیش خود فرض
می نماید که براستی در مسیر معنویت پیش می رود! ممکن است مطالبی
که مشغول مطالعه می باشد، مستقیم از مقابل چشمانش گذشته و در هوا
محو و ناپدید شوند بدون آنکه ذره ای در سلول های حافظه مغزش برجا
بمانند. با این حال، این شخص خود را بعنوان «روح و ذاتی بزرگ»
می شناسد و براسنی معتقد است که دارد پیشرفت می کند. درواقع، این
شخص معمولاً خیلی خشك و معتقد به عدالت خود می باشد و کلاً بسیار
در كمك کردن به دیگران بی میل و بی رغبت است، هر چند بایستی بداند
با كمك به دیگران، درواقع بخود كمك کرده است... مجدداً تکرار می-
کنم که راه صحیح و درست و سودمند در این است که انسان به دیگران
كمك و یاری نماید. عجیب اینجا است که شخصی که اینگونه «می دهد»
كمكهای زیادی از هر سود ریافت خواهد کرد!

بنابر این همانطور که گفتم: عشر به به معنای يك دهم است. ضمناً
نشانگر يك «راه زندگی» می باشد، زیرا چنانچه شخصی «بدهد» «دریافت»

می‌کند. من هم اینک که مشغول نوشتن این مطالب می‌باشم، شخصی را در ذهن دارم که به او کمک و لطف و یاری زیادی شد: کمک و لطفی که پول زیادی را باعث خرج کردن شد، از وقت شخص کمک کننده نیز بهره زیادی برد، و همینطور هم از يك سری دانش و فن تخصصی استفاده نمود. به محض آنکه مشکلات شخص، از بین رفتند، يك سری مشکلات دیگر، همچون انبوهی از ستارگان ریز و درشت بر سرش سرازیر شد. من فعلاً هم گفتم: «برای دریافت شما نخست باید بدهید.» این شخص مورد نظر من، شدیداً احساس ناراحتی می‌کرد، و طوری به من می‌فهماند که انگار تا به حال شخص بسیار سخاوتمند و بخشنده‌ای بوده است، و تا آنجایی که برایش مقدور بوده به دیگران کمکهای فراوانی کرده است، همانطور که روزنامه‌های محلی حاضر به شهادت در این مورد بودند. اما نظریه شخصی من این است که چنانچه لازم باشد برای انجام يك سری «اعمال نيك» يك شخص، مطالبی در روزنامه‌های محلی چاپ و منتشر شود، پس این شخص به نحوه درست و صحیحی «نمی‌دهد»...

راهها و روش‌های مختلفی برای «دادن» وجود دارد. ما می‌توانیم به غیر از دادن يك دهم از درآمدمان برای کارهای خیریه، به اطرافیان کمک‌های دیگری کنیم و برای مثال به آنها درخواست‌های معنوی‌شان یاری دهیم، و یا در اوقاتی که با مشکلات و با بحران‌های سختی روبرو می‌باشند تسکینات لازم و مورد نیاز را به علاوه محبت و «گوشی شنوا» به آنها ارائه بدهیم. با «دادن» به دیگران، در واقع به خود «داده‌ایم». درست به همان شکل که يك کسب و کار باید خوب باشد تا شکوفا شود، بنابراین ما نیز بایستی «سرمایه زیادی» در اینکار بریزیم تا سرمایه خوبی دریافت کنیم.

ما باید برای کمک به دیگران بدهیم، باید کمک کنیم تا خود نیز به سهم خویش کمک دریافت کنیم کاملاً بی‌فایده است که دعا کنید چیزی به شما داده شود، مگر آنکه شما نخست نشان بدهید ارزش و لیاقت دریافت را دارید؛ برای همین هم بایستی به یاری دیگران بشتابید.

این کارها را تمرین کنید و باز هم تمرین کنید.

پیش خود تصمیم بگیرید که تا چه اندازه می‌توانید بدهید، چه می‌توانید بدهید، و چطور و چگونه می‌توانید بدهید. سپس کارهایتان را به مرحله اجرا دریاورید. به مدت سه ماه آزمایش کنید. بعد از سه ماه، توجه خواهید شد که نه تنها از لحاظ مالی، بلکه از لحاظ معنوی نیز غنی شده‌اید بنابراین مطالب تکرار شده این درس را بارها و بارها بخوانید و بخاطر نگهدارید که «ارحم ترحم» و «مینطور هم» بدهد و اتفاق کنید، تا دریافت کنید.»

درس چهاردهم

این يك عادت و سنت قدیمی است که انسان همیشه وسایل باارزش و گنجینه‌های عزیز خود را در اتاق انبار، ذخیره می‌کند و جای می‌دهد. «گنجینه‌هایی» که انسان بخاطر خاطرات و دوران قدیم، به آنها پایبند است. اغلب اوقات این وسایل در اتاق زیرشیروانی یا زیرزمین باقی می‌مانند و تقریباً از خاطره‌ها زدوده می‌شوند، تا آنکه ناگهان در يك زمانی که شخص بدنبال چیز دیگری می‌گردد، با آنها روبرو می‌گردد.

در اینجا، مجسمه مخصوص پروو خیاطی قرار دارد که انسان را به یاد سالیان دور گذشته می‌اندازد از گذران سریع عمر خبردار می‌سازد؛ خصوصاً که دوختن پیراهنی بر روی آن مجسمه دیگر به‌سایز و اندازه فعلی اندام ما نخواهد بود! ممکن است يك صندوق یا حتی صندوق‌هایی از نامه‌های قدیمی نیز به چشم بخورد. این نامه‌ها که با روبانی آبی و یا نرنگ صورتی بسته شده‌اند، چه هستند؟... انسان ناگهان با چیزهایی برخورد می‌کند که از مدتها قبل خاطره آنها را از خاطر برده بود. اشیاء و لوازمی

که خاطراتی دوست داشتی و محبت آمیز در ذهن بیدار می کنند، همینطور هم خاطراتی غم انگیز و تأثیر بار.

آیا شما از آن دسته افرادی هستید که زیاد به اتاق انباری منزلتان سر می کشید؟ رفتن و سر کشیدن به آنجا، ارزش دارد، البته هر چند وقت يك مرتبه، زیرا هنوز هم چیزهای مفیدی ممکن است در آنجا وجود داشته باشد. لوازمی که خاطرات ایام جوانی را به مغز انسان بازمی آورند چیزهایی که به علم و دانش انسان می افزایند. مشکلاتی که در دورانهای دور گذشته ما را به تفکر و اندیشه انداخته بودند و اینک با دانش و آگاهی جدید و امروزی، بی هیچ زحمتی به کنار می روند. با تجربیاتی که از طریق گذشت زمان و سالهای متوالی بدست آمده است...

اما در این درس بخصوص، من از شما نمی خواهم که سری به اتاق انباری منزلتان بزنید. می خواهم از شما دعوت کنم به همراه من بیایید. از این پله های مارپیچی و چوبی با تخته قدیمی و فرسوده اش بالا بیایید، از این پلکان چوبی بعدی نیز بگذرید، پله هایی که هر لحظه آماده فرو ریختن می باشند و انسان را به وحشت می اندازند که مبادا در زیر قدم ها، به کناری بروند و خرد و خمیر بشوند... لطفاً به همراه من بیایید و سری به اتاق انباری من بزنید. اندکی به اطراف نگاه کنید، زیرا این درس حاضر و همینطور هم درس بعدی، در اتاق انباری من برگزار خواهد شد. در اینجا من انواع و اقسام اطلاعات کوچک و خرد در اختیار دارم که الزاماً لازم نیست در يك درس جداگانه ای جای بگیرند و بخش مخصوصی را بخود اختصاص بدهند، با این وجود از ارزش و توجه خاصی می توانند برای شما برخوردار باشند. بنابراین به انبار من بپنیدشید، به خواندن مطالب بعدی ادامه بدهید

و ببینید تاچه اندازه می‌توانند در شما نیز صدق کنند. ببینید تاچه مقدار از شک و تردید و مسائلی را که مدتها است ذهن شما را بخود مشغول کرده‌اند و به اصطلاح «اعصابتان را خرد کرده‌اند»، می‌توانند از بین ببرند و آنها را برایتان عاری از سختی و اشکال نمایند...

خود من نیز برای مدتی چند به نگاه کردن به اطرافم مشغول شدم و در مدتی که مشغول آماده کردن این بخش از کتاب بودم به گوشه کنارهای مختلف این انبار نظر انداختم و سر کشیدم و کنجکاوای کردم و يك سری فرضیات و عقاید را برهم ریختم و گرد و خال زیادی بلند نمودم! من به افرادی فکر کردم که زیاد فکر می‌کنند، آیا می‌دانید که شما می‌توانید بیش از حد لزوم کار کنید؟ بله! من بخوبی از این ضرب‌المثل قدیمی اطلاع دارم که می‌گوید: هیچ انسانی تا بحال از کار زیاد نمرده است. اما من کماکان اعلام می‌کنم که چنانچه شخصی در فکر کردن و تمرکز ذهن خود زیاده از حد بکوشد، آنوقت عقب‌گرد خواهد رفت. در این زمینه من نامه‌های زیادی از دانشجویان این رشته‌ها دریافت می‌کنم که برایم می‌نویسند:

«اما من خیلی سعی و کوشش می‌کنم، مدام تمرکز می‌کنم و تمرکز می‌کنم و تنها چیزی که نصیبم می‌شود يك سردرد شدید است. من اصلاً با پدیده‌هایی که شما از آنها صحبت می‌کنید تا بحال روبرو نشده‌ام!»
بله، در این اتاق انباری، این می‌تواند «گنجینه‌ای» محسوب شود تا ما اندکی صبر کرده و به ملاحظه و تماشای آن پردازیم: انسان همیشه می‌تواند کوشش و سعی زیاده از حد لازم را انجام دهد. این یکی از عجایب انسانها است و یا چنانچه بخواهم دقیق‌تر صحبت کنم: این یکی

از اشتباهات و ضعف‌های مغز آدمی است که اگر زیادتر از حد مورد نیاز سعی و زحمت و کوشش کنیم، دیگر ابدأ پیشرفتی نخواهیم کرد. در واقع با کوشش بیشتر از اندازه، انسان قادر است يك مكانيسم عجیبی را بکار بیندازد که می‌توان نام «اطلاعات منفی» را روی آن نهاد.

همه ما داستان آن شخص را می‌دانیم که واقعاً در زندگی کوشش و تلاش می‌کند و همیشه سعی می‌کند و سعی می‌کند و سعی می‌کند و پیش از دیگران زحمت می‌کشد اما هرگز به هیچ کجا نمی‌رسد. این شخص همیشه در يك حالت ابهام و سرگشتگی و تردید قرار دارد. هنگامی که ما مغزمان را بیش از حد لازم به کار و امی داریم، يك نوع ازدیاد بار الکتریکی تولید می‌کنیم که علناً باعث اختلال و مسدود کردن افکار و اندیشه‌هایمان می‌گردد!

ممکن است شما چیزی از الکترونیک ندانید و مهندس الکترونیک نباشید، اما چنانچه برای مطالعه و بررسی مغز آدمی، از درس الکتریسته و الکترونیک نیز کمک گرفته می‌شد، آنوقت کارها به راحتی سهل و آسان می‌گشت. مغز انسان وجه اشتراك زیادی با علم الکترونیک دارد.

مثلاً آیا می‌دانستید يك ترادیوی ساده و معمولی چگونه بکار می‌افتد؟ لوله و یا رشته باریکی وجود دارد که با حرارت یافتن به وسیله باتری‌هایی روشن می‌شود. این رشته یا لوله، الکترون‌هایی را در يك روش و شکل کاملاً غیر منظم و نامرتبی رها می‌سازد. الکترون‌ها به هر سو جریان پیدا می‌کنند و عین جمعیتی شلوغ و بهم ریخته که مایلند داخل استادیوم فوئبال بشوند به جلو حرکت می‌کنند. اگر به این الکترون‌ها اجازه داده شود که بدون هیچ حالت و شرایطی تحت کنترل قرار نگیرند

و به هر سو که مایلند برسوند، در این صورت در علم الکترونیک باحتی در همین رادیو، حالتی کاملاً بیفایده و «بدرد نخوری» خواهند گرفت. ما در لوله‌ای، یک پوشش شیشه‌ای داریم. این لوله یا رشته باریک اولی، در این پوشش جای دارد و در حین داغ شدن و حرارت یافتن، الکترون‌ها را به هر سو پرتاب می‌کند. اما این کاری بیفایده است. ما میل داریم این الکترون‌ها در «صفحه‌ای» جمع آوری شوند. صفحه‌ای که در نزدیکی همان رشته یا لوله باریک قرار دارد.

اگر اوضاع بهمان سادگی بود و تنها آن لوله و آن صفحه وجود داشت، عملیات تجمع و گردهم آیی الکترون‌ها، کاری سخت و غیر قابل کنترل می‌شد. آنوقت در برنامه‌های رادیویی، اختلالاتی پیش می‌آمد و کلاً هر چیزی که قرار بود ما «دریافت» کنیم، با مشکل و ناراحتی همراه می‌شد. مهندسين این رشته دریافته‌اند که چنانچه در پیچه‌ای مشبك میان آن لوله و آن صفحه قرار می‌دادند و يك جریان منفی هم روی آن در پیچه جای می‌دادند، آنوقت قادر می‌شدند جریان الکترون‌ها را میان آن لوله و آن صفحه، کنترل نمایند. بنابراین این در پیچه سوراخ سوراخ، به عنوان يك «جریان مرسوم و متداول (Grid Bias?)» بکار می‌بردازد. حال چنانچه شخصی از این Grid Bias، به اندازه زیادی استفاده نماید، آنوقت هیچ الکترونی از سمت لوله به طرف صفحه جریان پیدا نخواهد کرد: آنها تماماً به وسیله آن در پیچه به عقب رانده می‌شوند. با تغییر دادن Grid Bias به يك مقدار مناسب، کنترل الکترون‌ها می‌تواند به خواستما، درست و مناسب گردد.

برگردیم بر سر مغاز آدمی پیش از آنکه حسابی از دست رادیو

هنگامی که ما بیش از حد به تمرکز و فکر می‌پردازیم، هنگامی که واقعاً «مغزمان را خسته» می‌کنیم و آنرا وادار به اندیشیدن راجع به مشکل یا مسأله‌ای می‌کنیم، بلافاصله باعث بکار انداختن «Grid Bias» منفی و معکوس می‌گردیم: یعنی باعث می‌شویم تا افکار و اندیشه‌ها پیمان کاملاً به‌عصب رانده شوند و مسدود گردند. بنابراین بایستی کوشش و تلاش زیادی از خود بروز دهیم. بایستی در این مورد کاملاً عاقل و منطقی باشیم. ما بایستی این ضرب‌المثل کهن چینی را در خاطر نگهداریم: «آهسته آهسته می‌توان میمون را بدام انداخت» ما باید به گونه‌ای به فکر و تمرکز پردازیم که مغزمان خسته نشود. تنها تا آن حد کار کنید که می‌دانید در قوه و توانایی‌تان می‌گنجد، نه بیشتر. سعی کنید «میان‌روی» را برگزینید و از افراط پرهیز کنید.

«میان‌روی» یا «مسیر میانی» بل‌روش زندگی در مشرق زمین محسوب می‌شود. این به آن معنا است که زیاد لازم نیست «خیلی بد» باشید، به همان نسبت زیاد لازم نیست «خیلی خوب» باشید. شما بایستی چیزی میان این دو حالت باشید. اگر «خیلی بد» باشید، پلیس و مقامات انتظامی بدون شك شمارا دستگیر خواهند کرد و چنانچه «خیلی خوب» باشید، یا انسانی خودنما هستید و یا ابداً قادر به زندگی در روی این کرهٔ زمینی نخواهید بود، زیرا این يك واقعیت عظمی است که «حتی» ارواح والا نیز با آمدن به این جهان اسفناك خا، مجبورند يك شكل یا حالت ناقابلیت یا ایراد یا نقص بر خود داشته باشند و مثلاً اخلاقی‌های از کمال

داشته باشند، بطوریکه در طول اقامتشان در روی زمین از حالت «کماله» بیرون بیایند، آنهم به این علت که هیچ چیز کامل در این جهان «غیر کامل» وجود ندارد و هر گلی، خاری دارد....

پس تکرار می کنم: سعی نکنید تلاش و زحمتی بیش از حد کنید. سعی داشته باشید کاری را در حد و محدوده منطقی و در چارچوب قابلیت و توانایی شخصی تان، با حالتی طبیعی انجام بدهید. هیچ لازم نیست به این سو و آنسو بروید و حالت رضا و تسلیمی برده گونه داشته و از سخنان دیگری پیروی و اطاعت کنید. از منطق و عقل و استدلال خود بهره بجوید و کمک بگیرید. بنا به وضعیت خودتان، چیزی و یا عقیده ای را سازگار سازید و آنرا با خود وفق بدهید و منطبق سازید.

ممکن است من بگویم: رنگ این پارچه سرخ است، اما این امکان هست که شما آنرا بگونه ای متفاوت ببینید. ممکن است برای شما صورتی جلوه نماید، یا نارنجی و یا حتی ارغوانی روشن. این تماماً بستگی به شرایطی دارد که شما در آن لحظه، آن پارچه را چگونه دیدید. ممکن است قوه بینایی شما با من فرق داشته باشد، ممکن است روشنایی اتاق شما با من یکی نباشد و غیره و غیره. بنابراین زیادی از خود سعی و تلاش نکنید، همین طور هم حالت بردگی و تسلیمی مطلق به هیچ چیز پیدا نکنید. از قوه منجش خود کمک بگیرید. از «مسیر میانی» باری بجوید و استفاده کنید، زیرا این «میان روی» می تواند یک چیز بسیار بسیار مفیدی برای شما باشد!

از این «مسیر میانی» استفاده کنید، ایمن مسیر، یک راه اغماض و آزادمنشی محسوب می شود، راه محترم شمردن حقوق دیگران و

همین طور هم محترم شمرده شدن حقوق شما بشمار می رود. در شرق، راهبان بودیگر علاقه مندانه به «جودو» و انواع و اقسام مختلف «فنون رزمی» وه کشتی، اشتغال می ورزند؛ نه به این خاطر که راهبان طبعی جنگجو دارند، بلکه با فراگیری فن جودو، شخص می آموزد که چگونه بر خود کنترل یابد، شخص یاد می گیرد بر خود محدودیت وارد آورد و بالاتر از همه، شخص می آموزد که از سر راه کنار برود تا بلکه شخص مقابل برنده و پیروز گردد. فن «جودو» را در نظریا ورید: در این فن شخص برای بردن در یک نبرد، از قدرت خود استفاده نمی کند، بلکه از قدرت و توانایی شخص مقابل استفاده می کند تا او را مغلوب نماید. حتی زنی با جته ای کوچک و ریز که آگاه به «جودو» باشد، می تواند غول عظیمی را مغلوب کند و بر او پیروز شود. هر قدر آن مرد توانا تر و قوی تر باشد، شدت حملانش نیز زیادتر خواهد بود و به این ترتیب مغلوب کردن او نیز با سهولت بیشتری انجام خواهد پذیرفت، زیرا نیرو و توان خود آن شخص باعث خواهد شد تا با سنگینی و خشونت بیشتری بر زمین بیفتد!

پس بیایید و از جودو یا قدرت جبهه مخالف استفاده نمایید تا بر مشکلاتان فاتح گردید. خود را خسته و یا ضعیف نکنید. به مشکل یا مسأله ای که فکر شما را بخود مشغول ساخته بیندیشید، سعی نکنید مثل اکثر مردم، از آن فرار کنید. بسیاری از مردم از نگاه کردن به مشکلی، هراس دارند، آنها در اطراف مشکل خود، با حالتی مردد به کندو کلوی ابتدایی می پردازند، اما هرگز به هیچ کجا نمی رسند. مهم نیست مشکل شما تساجه حد تا هنجار و نامطبوع می باشد، تلاش کنید دقیقاً به ریشه مشکلاتان برسید و دریابید چه چیزی موجبات ناراحتی شما را فراهم

آورده وجه چیز شما را به وحشت می اندازد. سپس هنگامی مشکلاتان را با خود بحث کردید و تمام جوانب آنرا مورد بررسی قرار دادید؛ آنرا مسکوت بگذارید و دیگر اهمیتی به آن نشان ندهید!

اگر اینگونه رفتار کنید، مشکل شما به سمت باطن رفیع خواهد رفت، زیرا باطن رفیع دارای درک و فهم بسیار بیشتری می باشد و در مقایسه با کالبد بشری، ماهیتی بسیار والا محسوب می شود.

هنگامی که باطن رفیع شما و یا ضمیر ناخود آگاهتان، قادر باشد مشکل شما را مورد بررسی قرار دهد و با راه حلی روبرو شود، اغلب جواب و پاسخ مشکل شما را به ضمیر خود آگاهتان انتقال خواهد داد و آنرا به داخل حافظه شما خواهد آورد، بطوریکه وقتی از خواب بیدار شدید، با تعجب و شگفتی سراپا شادمانه متوجه خواهید شد که پاسخ و راه حل مسأله ای را که باعث ناراحتی شما شده بود، بدست آورده اید. بنابراین دیگر چیزی باعث افشاش فکری شما نخواهد گشت.

آیا از انباری من خوشتان آمد یا نه؟

بیاید و برویم به سراغ يك «گنجینه» دیگر که در گوشه ای افتاده و اندکی خاك آلود شده است. وقت آن رسیده که اندکی نیز به آن نگاه کنیم و بگذاریم کسی هوا بخورد و برای مرتبه ای دیگر با نور و روشنائی روز روبرو گردد. در این بسته چیست؟... بگذارید بازش کنم و بگویم! امروزه، عده زیادی بر این عقیده اند: برای آنکه کاملاً و حقیقتاً خوب باشند، بایستی بدبخت و رنج دیده و بینوا نیز باشند. آنها بگونه ای نادرست و غلط عقیده دارند که انسان بایستی مدام چهره ای عبوس و غمگین داشته باشد تا بتواند حالتی مذهبی و «روحانی» بدست بیاورد.

اینگونه مردم از لبخند زدن بیم دارند، نه برای آنکه صورتشان چین و چروک نخواهد خورد، بدتر از آن؛ بلکه به این خاطر که بیم دارند ظاهر ولایه بیرونی نازک عقاید مذهبی شان را ترك بیندازد! ما همه در اطراف خود پیرزن و با پیر مرد عبوس و اخمویی را می شناسیم که تقریباً از لبخند زدن وحشت دارد و یا آنکه از کوچکترین لذت این دنیا هراس دارد نکند مبدا برای يك لحظه شادمانی و لذت، در آتش جهنم بسوزد و «سرخ شود»!

مذهب، مذهب راستین، يك مسأله شاد و نشاط آور است. این مذهب است که به ما زندگی و حیات بعد از مرگ را وعده می دهد، به ما پاداش تمام کارها و کوشش هایمان را وعده می دهد، به ما وعده می دهد که هیچ انهدام و نیستی و نابودی در بین نخواهد بود؛ یعنی هیچ چیز برای نگرانی و دستخوش ترس و وحشت شدن وجود ندارد.

تخم ترس از مرگ در اکثر انسان هاریشه دوانده و بالا آمده است. این به آن علت است که اگر شخصی بیاد لذات دنیا بعد از مرگ بیفتد و یا آنها را بخاطر داشته باشد، ممکن است از فرط علاقه به آن دنیا، وسوسه شود که پابانی به عمر زمینی خود بدهد و با سرعت به دنیای شادی و لذت بعد از مرگ رهسپار شود.

این درست شبیه وضعیت پسر بچه ای است که از کلاس درس فرار می کند و شروع به گردش و تفریح در خارج از محیط مدرسه می کند. این الزاماً باعث پیشرفت و رشد این کودک نخواهد شد!

مذهب (اگر واقعاً به آن معتقد باشیم) به ما قول می دهد که پس از گذشتن از محدودیت های دنیوی این جهان، دیگر در مصاحبت و نزدیکی

با افرادی که مارا به راستی به ناراحتی ورنج می اندازند قرار نخواهیم گرفت، دیگر با آن دسته از اشخاصی که اعصاب مارا به اصطلاح «خرد» می کنند برخورد نخواهیم داشت و با آن دسته از افرادی که باعث کج خلقی روحمان می گردند ملاقاتی دوباره نخواهیم کرد از مذهب لذت ببرید زیرا چنانچه اعتقادی راسخ و عمیق به مذهب داشته باشید و تمایلات روحانی و معنوی تان حقیقتاً راست باشند، پس در این صورت مرگ بایستی به عنوان يك مسأله نشاط انگیز و سرور آور تلقی شود، چیزی که موجب شادی و خرسندی انسان می گردد.

من باید در کمال اندوه و ناراحتی اعتراف کنم که بسیاری از مردمی که به مطالعه و بررسی در زمینه علم متافیزیک و ماوراء الطبیعه می پردازند، در میان بدترین اهانت کنندگان جای دارند.

مذهبی در دنیا وجود دارد که کاملاً معتقد است فقط پیروان او است که نجات خواهند یافت و جزو «منتخبین» محسوب می شوند. این مذهب که در دنیای غرب وجود دارد و من نام آنرا نخواهم آورد عقیده دارد که تنها پیروان او است که در بهشت جای خواهند گرفت و بقیه ما انسانها، انسانهایی فانی و کناهکار و بدبخت، قرار است با روش های مختلف و بی نهایت نامطلوبی، از بین برویم و نابود شویم^۱. اما من ابداً عقیده ای به این فرضیه ندارم. من و امثال من عقیده داریم که نازمانی که شخصی اعتقاد و باور و ایمان داشته باشد، همین برای نجاتش کافی خواهد بود.

۱- نویسنده دارد با کنایه از مذهب مسیحیت (خصوصاً مسیحینی که در آمریکا و انگلستان وجود دارد) صحبت می کند و از آن ابراد می گیرد. م

مهم نیست انسان به چه اعتقاد و ایمان داشته باشد، فقط کافی است که از این حالت برخوردار باشد.

علم غیب و مربوط به ماوراءالطبیعه دارای هیچگونه حالت اسرارآمیز و مرموز نیست، ضمناً هیچ حالت دشوار و پیچیده‌ای نیز ندارد (مثل جدول ضرب ریاضیات!)

این علم تنها تفاوتی که دارد این است که از چیزهای متفاوتی بحث می‌کند و انسان را وادار به آموختن مسائلی می‌کند که به‌دنبای فیزیکی و مادی تعلق ندارند.

امروزه کسی از کشف ناگهانی اینکه عصب در بدن چگونه به کار و فعالیت می‌پردازد، دچار تعجب و سرمستی نمی‌شود و درحالتی خلع مانند فرو نمی‌رود. همین‌طور هم تکان دادن انگشت پایمان يك امر انقلابی و نادر نیست و ما را بهیچ وجه به‌شگفتی و حیرت نمی‌اندازد؛ اینها تنها يك مشت کارهای ساده و معمول فیزیکی و مادی هستند و بس.

بنابراین به چه جهت بایستی دچار تعجب و سرمستی بشویم وقتی که درمی‌یابیم ارواحی در اطراف ما حضور دارند، خصوصاً اگر بدانیم چگونه می‌توانیم انرژی اتریك را از شخصی به شخص دیگر منتقل سازیم؟ لطفاً دقت کنید من در جمله قبلی گفتم: «انرژی اتریك» که يك لغت صحیح و مناسب به زبان انگلیسی می‌باشد و ترجمه دقیق و درست لغتی است که در شرق به عنوان «پرانای» معروف است. من دوست دارم هنگام تعلیم درسی، از زبان محلی همان نقطه‌ای که مشغول درس دادن می‌باشم استفاده کنم!

بنابراین:

احساسی خوشحالی کنید! سرور و شاد باشید!

هر قدر بیشتر در مورد علم غیب و علوم متافیزیک بیاموزید و از مذهب هم مطالب بیشتر و دیگری فرا بگیرید، بیشتر به حقیقت زندگی والایی که در انتظار همه ما است، باور و ایمان می آورید. زندگی که بعد از مرگ ما، به انتظار ما نشسته است.

هنگامی که ما می میریم، ما فقط کالبد جسمانی خود را رها می کنیم. درست به همان شکل که انسان يك دست کت و شلوار کهنه و فرسوده را در زباله دان می اندازد تا رفتگری آنرا بردارد. دانش و علم متافیزیک هیچ چیز ترسناک و وحشت برانگیزی در خود ندارد. به همان نسبت نیز نباید از دین و مذهب و الهه داشته باشید، زیرا چنانچه از دین و مذهبی صحیح و درست پیروی می کنید: هر قدر بیشتر در موردش چیز بدانید، بیشتر متقاعد می گردید که مذهب شما، همان «مذهب راستین» می باشد. مذهبی که وعده عذاب الهی و نفرین شدن بندگان خدا را می دهد، خلعت زیادی به پیروان خود نمی کنند^۱.

در دوران قدیم، هنگامی که مردم بیش و کم وحشی بودند و زیاد متعبد نبودند، احتمالاً مجاز بوده است که «چوبدست بزرگش» را برداشت و اندکی مردم را به وحشت انداخت. اما امروزه باید دید و شیوه ای دیگر ارائه داد.

هر پدر و یا مادری موافق است که کنترل کردن بچه ها با محبت و مهربانی خیلی راحت تر و ممکن تر از تهدیداتی مداوم است. آندسته از

۱- مثل مذهب یهودی و یا مسیحی (با فرقه های متنوع و مختلف خود).

والدینی که مدام در حال تهدید فرزندان خود هستند که «الان پلیس را صدا خواهند زد»، و یا «لولو خورخوره» را صدا خواهد زد و یا حتی فرزندان را به اولین غریبه خواهند فروخت، درست همان افرادی هستند که باعث حالتهای روانی نادرست در اطفال می گردند و بعدها اختلالاتی در نژاد پدید می آورند. اما آن دسته از والدینی که با محبت و تحکم بر فرزندان خود کنترل دارند، اولادی شاد دارند و همین کودکان، بعدها، شهروندان سالم و خوبی خواهند شد. بنابراین من نیز بنوبه خویش از عقیده: «مهربانی و انضباط» توأم با همدیگر طرفداری می کنم (البته انضباط به معنای خشونت و یا سادیسم نباید باشد).

بیاید و مجدداً از وجود مذهب اظهار شادی و خوشنودی نمایم. بیاید و «فرزندان» همان «والدینی» باشیم که عشق و محبت و رحم و شفقت را با درکی فراوان تعلیم می دهند. بیاید و خود را از هر گونه تزویر و ریا دور نگه داریم، از انواع ترس ها و وحشت ها، مجازات های ممکن و بالاخره لعنت و نفرینی ابدی، رها سازیم. هیچ چیزی به عنوان «لعنت و نفرینی ابدی» وجود ندارد. هیچکس هرگز از دری رانده نخواهد شد و اصلاً چیزی شبیه به در به دری و رانده شدن از جهان ارواح وجود ندارد! هر انسان واحدی می تواند نجات یابد، مهم نیست تا چه اندازه خوب و یا بد بوده است. لازم نیست کسی از درگاه الهی رانده شود. «ثبت و یادداشت های آکاشیک»^۱ (که بعداً در مورد آن به تفصیل صحبت خواهم کرد) به ما می گوید که چنانچه شخصی حتی اگر بی نهایت بدجنس و شرور و سیاه دل باشد و کلاً هیچ کاری نمی شود برایش انجام داد، تنها

1- Akashic Record

تکامل و رشد خود را تأخیر انداخته است و بی. بعداً دوباره شانس و امکانی به این شخص داده خواهد شد تا يك «دور دیگر» به دنیا بیاید... درست به همان شکلی که يك كودك قبل بعد از پایان سال تحصیلی رفوزه می شود و قادر نمی گردد به يك کلاسی بالاتر رفته و مجبور خواهد بود درس های سال قبل را از اول بخواند و مرور کند.

کسی این كودك را در روی شعله ملائمتی از آتش نخواهد سوزاند و با به عنوان غذای شیطانهای گرسنه نخواهد فرستاد، آنهم به این خاطر که بعضی از دروسش را درست نخوانده و اندکی شیطننت و بازی کرده است. ممکن است استادان و آموزگاران با لحن اندکی جدی تر و خشن تر با او صحبت کنند و او را سرزنش کنند، اما به غیر از این کار، هیچ آزار و شکنجه دیگری بر سرش نخواهد آمد و چنانچه از آن مدرسه بخصوص اخراج شود، بزودی مجبور است داخل مدرسه دیگری گردد، و گرنه با مأموران دولتی مواجه خواهد شد! بنا بر این اوضاع با انسانهای روی زمین نیز همینگونه است. اگر این شانس فعلی را از دست بدهید، زیاد احساس ناامیدی نکنید. احتمالاً با شانس دیگری روبرو خواهید گشت. خداوند آنقدر مهربان و رحیم است که برای انهدام و مجازات ما، ما را نیافریده است، بلکه برای کمک و یاری ما را خلق نموده و ذات الهی هاری از هر نوع شر و پلیدی است. ما به خداوند بی لطف زیادی روا می داریم اگر تصور کنیم که فقط به انتظار آن نشسته است که ما را قطعه قطعه نموده و با ما را به جانب شیطان منتظر و بدجنس پرت کند.

اگر ما به خداوند ایمان داریم، بیایند و به رحمت و لطف بی متتهای او بیندیشیم، زیرا با اعتقاد به مهربانی و بخشندگی خداوند، ما نیز از

مهربانی و بخشندگی پروردگار برخوردار خواهیم شد. اما لازم است که همین حالات را به اطرافیان و بقیه انسان‌ها نیز نشان بدهیم و اینگونه رفتار محبت‌آمیز نسبت به دیگران داشته باشیم!

حال که موضوع بحثمان این است، بیایید و جعبه دیگری را بگشاییم. جعبه‌ای خالک‌آلود، زیرا به نظر نمی‌رسد کسی در دوران گذشته توجهی به آن نشان داده است. آنرا بچرخانید و ببینید درون آن چیست؟ بنا به «ثبت و یادداشت‌های آکاشیک»، قوم یهوده نژادی هستند که در زندگی‌های پیشین ابداً قادر به پیشرفت نبوده‌اند. آنها دست به تمام کارهایی زده‌اند که نمی‌بایست انجام می‌دادند. آنها کارهایی را که می‌بایست به اتمام می‌رساندند، ناتمام باقی گذاشتند. آنها خود را در انواع لذایذ جسمانی و وابسته به دینارها ساختند و بی‌نهایت از خورد و خوراک و غذاهای چرب لذت بردند، بطوریکه بدنشان بی‌میل و سنگین و کامل شد، و روحشان قادر به پرواز و شناور شدن در آسمان‌ها (در هنگام شب) نشد. بدن آنها برعکس در پوسته جسمانی‌شان اسیر و محبوس باقی ماند.

این اشخاصی که ما نام «یهودی» به آنها می‌دهیم: نه لعنت نشدند نه مورد خشم و غضب ابدی خداوند مهربان قرار گرفتند. بجای این کارها، آنها را در یک سیکل و دوره حیاتی جدیدی جای دادند، درست به مانند کودکانی که در طول سال تحصیلی اهمیتی به درس و مشق ندادند و بخاطر رفتار نادرست و دور از انضباط خود، به مدرسه‌ای دیگر اعزام شدند و از محل مدرسه خود اخراج شدند. آنها به مدرسه‌ای جدید می‌روند و در کلاسی دیگر شروع به درس خواندن می‌کنند. این کار برای یهودیان نیز به همین شکل بوده است.

در دوره وسیکل فعلی زندگی، افرادی هستند که برای نخستین بار به این دوره قدم نهاده اند و هنگامی که با یهودیان برای اولین مرتبه روبرو و برخورد می کنند، حالتی متعجب و شگفت زده و سردرگم پیدا می کنند. گاهی از اوقات حتی دچار وحشت می شوند. آنها درک نمی کنند چه چیز متفاوتی در یهودیان وجود دارد، با این وجود، به گونه ای احساس می کنند که یهودیان دارای نوعی «دانش و آگاهی» بخصوصی هستند که به این دوره و جهان فعلی تعلق ندارد. بنابراین مرد یا زنی که برای اولین مرتبه به کرة زمینی آمده است دچار حیرت و وحشت می گردد و از خود می پرسند به چه علت این افراد از تحت ظلم قرار گرفتن بیمنانند. دلیل اینکه چرا یهودیان تحت، به اصطلاح، «ظلم و ستم» قرار می گیرند به این خاطر است که آنها رسوم و نژادی بسیار بسیار کهن و باستانی می باشند و مجبورند از اول و برای مرتبه ای دیگر سیکل و دوره حیاتی دنیوی خود را سپری نمایند.

بعضی از مردم، به دانش و آگاهی یهودیان حسرت می خورند، همین طور هم از قدرت مقاومت و بردباری آنها احساس تحسین می کنند. عجیب اینجا است که چیزهایی را که انسان حسرت آنها را می خورد، خود به نیستی و نابودی می کشاند. اما ما در اینجا از یهودیان و غیر یهودیان صحبت نمی کنیم. ما می خواهیم از شادی و لذت و سروری که در مذهب وجود دارد بحث نمایم:

شادی، لذت، خوشنودی، تماماً چیزهایی هستند که باعث می شوند شما چیزهایی بیاموزید که از طریق ترس و وحشت هرگز موفق به یادگیری آنها نمی شدید. باز هم تکرار می کنم: هیچ چیز مثل «بک زجر و شکنجه»

ابدی» وجود ندارد. چیزی مثل آتش سوزانی که باعث کنده شدن پوست بدن‌تان شود و احساس گرمای شدیدی را در شما پدید بیاورد وجود ندارد. به‌اندیشه‌ها و زمینه‌های فکری خود اندکی نظریه‌فک کنید. داده‌ها و اطلاعاتی را که به‌شما از بدو طفولیت آموخته‌اند از نو بررسی کنید، و به این بیندیشید که چقدر منطقی‌تر و صحیح‌تر است که شما در اعتقادات مذهبی‌تان دستخوش احساس شادی و سرمستی و عشق باشید تا ترس و وحشت. شما نباید تصور کنید که دارای «پدری» خشن و ظالم و «بیمار» گونه و سادیست می‌باشید که فرار است شما را گرفته و حسایی تنبیه و مجازات نماید بعد هم شما را به نقطه‌ای تاریک و در ظلمتی ابدی بفرستد. بجای این افکار بایستی بخوبی بدانید که شما دارید با ارواحی والا و بسیار پاک برخورد می‌کنید. ارواحی که از مدتهای بسیار بسیار دور گذشته، تمام این مراحل فعلی شما را سپری کرده‌اند؛ یعنی پیش از آنکه اصلاً بشری هنوز خلق و پدید آمده باشد. این ارواح از تمام مراحل ممکن عبور کرده و از تمام پاسخ‌ها اطلاع دارند، از تمام مشکلات و ناراحتی‌ها و مشقات اطلاع دارند و دارای رحم و شفقتی بی‌پایان می‌باشند. بنابراین: من از گوشه‌ای از این اتاق انباری به شما می‌گویم: «از مذهب و دین‌تان لذت لازم را ببرید و اظهار خوشنودی کنید.»

به مذهب‌تان لب‌خند بزنید، احساس گرم و مطبوعی در مورد خدای خودتان داشته باشید. مهم نیست نام او را چه گذاشته‌اید، خداوند همیشه آماده است تا امواج شفا دهنده‌اش را به سمت شما بفرستد، فقط کافی است دست از این ترس و وحشت خود بردارید...

اما اینک وقت ترک کردن این اتاق زیر شیروانی - انباری رسیده

است. بایستی دوباره از پله‌ها پایین بیایم. اما بزودی، در درس بعدی، از شما دعوت خواهم کرد تا برای باری دیگر، در آنجا به من ملحق شوید و به اطراف نگاه کنید، زیرا هنوز هم چندین چیز جالب توجه می‌بینم که در روی کف زمین افتاده و با روی طاقچه‌ها قرار دارند و احتمالاً برایتان می‌توانند مفید باشند. آیا ممکن است شما را در درس بعدی، در همین اتاق انباری ملاقات کنم؟

درس پانزدهم

عجب پس! ملاقات دیگری در این مکان داریم!
من اندکی اینجا را تمیز و مرتب کردم و يك مقدار وسایل دیگری
یافتم. شاید بعضی از آنها بتوانند نور كوچك و ضعیفی در يك مسأله
تردید آور شما، روشن نمایند. برای شروع به این نگاه کنید: در اینجا
نامه‌ای است که مدتی قبل من از شخصی دریافت کردم. آیا میل دارید
آنها برایتان بخوانم؟

«... شما در مورد ترس، مطالب زیادی نوشته‌اید. شما اظهار می-
کنید که هیچ چیز ترسناکی وجود ندارد مگر خود ترس. در پاسخ به سؤال
من، شما به من گفتید که این ترس بود که مرا به عقب نگه می‌داشت و
مانع پیشرفتم می‌شد. اما من خودم از این ترس، آگاهی ندارم. احساسی
ترس نمی‌کنم، پس این چه می‌تواند باشد؟»
بله.

این يك بحث و مشکل بسیار جالبی است! ترس... ترس تنها

چیزی است که می‌تواند انسان را به عقب نگاهدارد. آیا دوست دارید نگاهی به آن بیندازیم؟ لحظه‌ای بنشینید و بیابید با مسأله ترس برخورد کنیم.

هر يك از ما دارای يك یا چند ترس بخصوص و متفاوت می‌باشیم بعضی از مردم از تاریکی می‌ترسند. بعضی دیگر از عنکبوت و مار می‌ترسند و بعضی هم از ترس‌ها و وحشت‌های موجود، کلاً می‌ترسند و هر اس‌به‌دل دارند! بعضی دیگر هم هستند که از ترس‌ها و وحشت‌های ما آگاهی دارند یعنی ترس‌هایی که ما در ضمیر خود آگاهمان داریم. اما... يك لحظه صبر کنید! ضمیر خود آگاه ما تنها يك دهم از وجود ما را تشکیل می‌دهد، نه دهم ما از ضمیر ناخود آگاه می‌باشد. بنابراین چه اتفاقی روی می‌دهد هنگامی که ترس ما در ضمیر ناخود آگاهمان حضور دارد؟

اکثر ا‌ما مرتکب کارهایی می‌شویم که تحت يك انگیزه‌های مخفی و پنهانی صورت گرفته‌اند. در مواقعی دیگر ما از انجام کاری اجتناب می‌ورزیم، که آن نیز بخاطر يك سری انگیزه‌های پنهانی و نا آشکار می‌باشد. ما نمی‌دانیم چرا بعضی از کارها را می‌کنیم، و چرا بعضی از کارها را انجام نمی‌دهیم. هیچ چیز در روی سطح افکارمان وجود ندارد، حتی چیزی که بتوان روی آن انگشت نهاد، وجود ندارد. ما با حالتی کاملاً غیر منطقی رفتار می‌کنیم و اگر قرار باشد به ملاقات روانشناسی برویم و برای مدتی در روی تخت اتاق معاینه‌اش دراز بکشیم و مساعتهای متوالی به بحث و صحبت بپردازیم، شاید پزشك مزبور بتواند از ضمیر ناخود آگاه ما بیرون بکشد که چرا دچار يك هم‌چون ترس و وحشتی بودیم، و اینکه علت آن احتمالاً به زمانی بر می‌گردد که نوزادی چند ماهه بیشتر نبودیم. این ترس

کاملاً مخفی و پنهان و از آگاهی و ضمیر خود آگاهمان پوشیده است. این ترس در درون ما به کار می‌پردازد و از ضمیر ناخود آگاهمان شروع به آزار دادن ما می‌کند. این درست شبیه موریانه‌هایی است که به بدنه چوبی ساختمانی حمله می‌آورند. ساختمان در حین بازرسی، حالتی کاملاً سالم و درست خواهد داشت، اما یک شب، در زیر نفوذ و تأثیرات مخرب موریانه‌ها ویران خواهد شد و درهم فرو خواهد ریخت. یک همچون وضعیتی نیز در ترس‌های پنهانی ما وجود دارد. لازم نیست ترس حالتی آگاهانه داشته باشد تا فعالانه عمل کند. این ترس در هنگامی به اوج فعالیت خود می‌رسد که در نقطه‌ای در ضمیر ناخود آگاهمان جای داشته باشد. آنهم به آن علت که از حضورش اطلاعی نداریم و با ندانستن محلی که در ضمیر ناخود آگاهمان اشغال می‌کند، پس هیچ کاری هم از دستمان ساخته نیست.

در سرتاسر زندگی، همه ما به بعضی از تأثیرات مشروط و محدود و التزامی واکنش تسلیم‌پذیرانه‌ای نشان داده‌ایم: برای مثال فردی که بعنوان يك مسیحی رشد و پرورش یافته، یاد گرفته است که بعضی از کارها را «نباید انجام دهد» و اینکه بعضی دیگر از کارها علناً «ممنوع و حرام» است.

کتابخانه رستار

@RastarPub

با این وجود، قوم و ملتی دیگر، که دارای مذهبی متفاوت می‌باشند، و به گونه‌ای دیگر رشد و پرورش یافته‌اند، اجازه انجام دقیقاً همان کارها را دارند. بنابراین با در نظر گرفتن مسأله ترس، ما بایستی قبل از هر چیز بررسی کنیم بینیم زمینه نژادی و خانوادگی و مذهبی این شخص چه بوده است؟ آیا از دین روح و شبح ترس دارید؟ چرا؟ اگر خانه ما لوله‌ها^۱

1- Matilda

زنی مهربان و سخاوتمند بود، و در طول عمرش شما را شدیداً دوست داشت، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که در نظر بگیرید با ترك كردن این دنیای فانی، دست از دوست داشتن شما برداشته است. پس چرا از روح خاله ماتیلدای ینوا بترسید و به وحشت بیفتید؟ مخصوصاً که روح او به يك سطح و مرحله بهتری از حیات و نقل مکان کرده است...

ما به این دلیل از روح و شبح می ترسیم که حس می کنیم چیزی ناشناخته و بیگانه با ما است. ممکن است به این دلیل بترسیم که در مذهب و آیین مان، وجود روح نفی شده است، و اینکه هیچکس قادر به مشاهده يك شبح نیست مگر آنکه قدیس باشد و با فرد صالح و طاهری باشد که با ارواح والا در ارتباط می باشد. ما از چیزی می ترسیم که از آن شناخت نداشته باشیم. لازم به توجه است که چنانچه پاسپورتنی وجود نداشت، مرز و بومی مشخص برای کشورها وجود نداشت، مشکلات زبانهای مختلف دنیا وجود نداشت، در آن صورت بدون شك، جنگ و درگیری کمتری در عالم رخ می داد؛ زیرا ما به این جهت از روسها، یساکها با افغانی ها یا مللی دیگر می ترسیم که شناخت و درکی از آنها در دست نداریم و علت رفتارهای بنظر عجیب آنها را نمی فهمیم، و بالاخره نمی دانیم چه کاری می خواهند بر علیه ما انجام دهند...

ترس خیلی وحشتناك و زجر آور است. همچون يك بیماری می ماند. چیزی است که باعث توقف و اسارت و از کار افتادن ذهن و هوش و عقل ما می شود. اگر ما در مورد چیزی، اندکی تردید و نا آگاهی نشان بدهیم، در آن صورت باید به علت این رفتارمان برسیم و بکوشیم تا بفهمیم چرا این واکنش را از خود بروز داده ایم. برای مثال، به چه علت در

بعضی از مذاهب جهان، عقیده بر این است که تناسخ و تولدهای مکرر
 برای روح آدمی وجود ندارد؟ یکی از علل علنی و بارز آن این بوده است:
 در روزهای دور گذشته، کشیشها قدرتی کامل و مطلق داشتند و با وحشت
 و ترسی که بر دل مردم می افکندند، حکومت می کردند و آنها را با فکر
 آتش جهنم و نفرونی ابدی بهراس می انداختند. همه می آموختند که
 بایستی بهترین رفتار را در این زندگی از خود نشان دهند، زیرا دیگر
 موقعیت ثانوی برای آنها وجود نخواهد داشت. آنها می دانستند که
 چنانچه از تناسخ و تولدهای مکرر و پیاپی با مردم صحبت می کردند،
 ممکن است آنها در آن زندگی فعلی شان تن پرور و کاهل شده و قبول کنند
 که مجازات رفتار بد فعلی شان را در دنیای بعدی و در زندگی بعدی
 پرداخت نمایند. لازم به گفتن است که در کشور چین باستان، این يك كار
 كاملاً مجاز بود که چنانچه وام یا قرضی از شخصی می گرفتید، حق داشتید
 آنرا در زندگی بعدی شان پرداخت نمایید! ضمناً مجدداً لازم به تذکر
 است که کشور چین دقیقاً به همین خاطر از اوج تمدن و فرهنگ استثنایی
 خود سقوط کرد: زیرا مردم چنان عقیده راسخ و عمیقی به تناسخ داشتند
 که دیگر کار و کوشش زیادی در این جهان از خود نشان نمی دادند،
 بجای آن در گوشه ای می نشستند و قناری هایشان را از درون قفس در می-
 آوردند و در زیر درختی در هنگام شب می نشستند و به فکر و خیال و نقشه
 کشیدن مشغول می شدند و تصمیم می گرفتند در زندگی بعدی خود چگونه
 باشند و بخود قول می دادند که جبران کارهایشان را در حیات بعدی بکنند.
 آنها ناساحدودی عقیده داشتند، این زندگی فعلی شان چیزی شبیه به يك
 تعطیلات است! خبر راستش را بخواهید اوضاع به اینگونه ای که آنها فکر

می کردند نبود، بنابراین تمدن چین از آن عظمت و شکوه خود، سقوط کرد و روبه زوال رفت.

مجدداً تکرار می کنم: خود را مطالعه و معاینه کنید. قوه تخیلات و هوش و قوه منطق خود را بسنجید. يك تجزیه و تحلیل کامل از خود انجام بدهید و بفهمید چه چیزی هست که ضمیر ناخود آگاهتان سعی دارد آنرا مسکوت نگهدارد و در خود خفه نماید. چه چیزی است که باعث می گردد اینقدر وحشتزده یا نگران یا «عصبی» بشوید. هنگامی که به کند و کاو لازم پرداختید و پی به آن بردید، دیگر ترسی باقی نخواهد ماند. این ترس است که انسانها را از انجام «سیر و سفر سماوی» باز می دارد، در واقع همانطور که می دانید، این «سفر» کاری بسیار سهل و آسان است. به هیچ زحمت و تلاشی نیاز ندارد. درست مثل تنفس راحت و ساده است. با این وجود اکثر مردم از آن می ترسند. خواب برادر مرگ است، خواب یاد آورنده مرگ است، یاد آورنده ای که نهایتاً «ما» نیز به خوابی عمیق فرو خواهیم رفت و از خود می پرسیم هنگامی که مرگ، و نه خواب، ما را دربر گرفت، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ از خود سؤال می کنیم آیا در طول خواب، شخصی بنده بین ما را پاره خواهد کرد و ما را روانه آن دنیا خواهد کرد؟ این اتفاق هرگز نمی تواند روی بدهد. هیچ نوع خطری در سیر و سفر سماوی وجود ندارد. فقط خطر ترس هست و بس. ترسی که می شناسیم، و همین طور هم ترس هایی که نمی شناسیم و از وجود آنها واقف نیستیم... من دوباره توصیه می کنم که به سر اصل ترستان بروید و ریشه وحشت و ناراحتی تان را پیدا کنید. چیزی که از آن آگاه باشید و بشناسید و درک کنید، بنا بر این سعی کنید بفهمید ترستان چیست، آنرا

در باید، بشناسید و بالاخره درک کنید.

ما وقت زیادی را صرف این مسأله کردیم اینطور نیست؟ دیگر وقت رفتن بر سر موضوعی دیگر است، زیرا هنوز مطالب بسیار زیادی هست که می‌توانند توجه ما را بخود مشغول سازند. هنوز خیلی چیزها باقی مانده تا این درس فعلی پایان برسد. به اطراف خود نگاه کنید. به انبار من نظری بیندازید. آیا چیزی هست که توجه شما را بخود جلب نموده باشد؟ آیا آن وسیله تزئیناتی را در آن گوشه می‌بینید؟ انگار به این جهان تعلق ندارد نه؟ آه! چه جالب!

شاید بهتر باشد توضیحاتی را جمع به این جمله بخصوص ارائه بدهم.

«انگار به این جهان تعلق ندارد»

به راستی که در زبان عامیانه و روزمره ما، ضرب‌المثل‌ها و جملاتی یافت می‌شود که حقیقتاً توصیف‌کننده خیلی چیزهایی باشند. ممکن است مردی بگوید که از بس چیزی چنان زیبا و فریبنده دیده است که انگار: «اصلاً به این جهان تعلق نداشته!» و چقدر این جمله مناسب و درست است! هنگامی که ما از این جهان مولکولی، همچون اسیری‌ها می‌شویم (با تمام ناراحتی‌ها و دردها و مشکلات و مشقاتی که در خود جای داده است)، می‌توانیم صداها و رنگها و تجربیاتی را از نزدیک بشنویم و ببینیم و بگذرانیم که علناً «خارج از این دنیا می‌باشند.» در این جهان خاکی، ما در غار جهل و نادانی خود حبس و اسیر می‌باشیم. ما به وسیله محدودیت‌های حرص‌ها و آزمايمان و همین‌طور هم سرشت و افکار نادرست و گناهکارانه ما اسیر و زندانی هستیم. اکثر ما آنقدر غرق در معاشرت و چشم هم-چشمی با دوستان و آشنايان هستیم، که دیگر فرصتی برای مطالعه

اطرافمان نداریم. ما باید امرار معاش خود و خانواده‌مان را تأمین کنیم، در چرخ زندگی با حرکت دوارش، بحرکت دریاییم و در يك سری وظایف اجتماعی حضور بهم رسانیم.

بعد از این همه کار هم، مقداری خواب و استراحت داریم و همین... بنظر می‌رسد که انگار تمام زندگی هستی ما در يك گردبادی تند، از قبل برنامه‌ریزی شده است. کارهایی شتاب‌آمیز و پرعجله... و انگار هرگز وقت و فرصتی برای هیچ کار وجود ندارد. اما... يك دقیقه تأمل کنیدا آیا اصلاً نیازی به این همه شتاب و عجله هست؟ آیا نمی‌توانیم کاری کنیم که حداقل روزی نیم ساعت از وقتمان را به خود و وجودمان اشتغال بدهیم و آن مدت کوتاه را صرف نیایش یا عبادت یا تعمق و اندیشه (با همان مدی‌تیشن) بگذرانیم؟ اگر بتوانیم به عبادت و مدی‌تیشن بپردازیم، قادر خواهیم شد حتی برای مدتی کوتاه و محدود، از این جهان خاکی بیرون برویم. با کمی تمرین می‌توانیم به بُعد سماوی برویم و به جهان بعدی «سربزنیم». این کار همچون تجربه‌ای شغف‌انگیز و وجدآور می‌ماند. تجربه‌ای مهیج و نشاط‌آور. هنگامی که ما سطح اندیشه‌های معنوی‌مان را بسالامی‌بریم، باعث افزایش سرعت و شدت ارتعاشاتمان می‌گردیم. به این ترتیب، هر قدر بالاتر برویم و قادر به دیدن میزان‌های بالاتری (در ردیف نشت‌های پیانوی خیالی‌مان) بشویم، تجربیاتی که خواهیم دید، از زیبایی و فریبندگی بیشتری برخوردار خواهند بود.

بنابر این هدف ما بایستی بدون تردید: «خارج از این جهان رفتن» باشد. ما می‌خواهیم هنگامی که دروس و تجربیات اندوخته شده‌مان را

به خوبی فرا گرفتیم، از این جهان خارج بشویم، نه زودتر.

تجربیات کلاس درس و مدرسه را به خاطر بیاورید. حتماً بسیاری از ما، شدیداً از حضور در کلاسی خفقان‌آور و گرم، در یک روز زیبای بهاری، احساس نفرت و انزجار کرده و از اینکه مجبور بودیم به صدای یکنواخت آموزگار گوش فرادهم و به چیزهایی توجه نشان بدهیم که ابداً مورد علاقه‌مان نبوده، احساس تأسف و ناراحتی کرده‌ایم. چه کسی میل داشت بداند چرا فلان سلسله و یا امپراطوری سقوط و پسا ظهور کرد؟ بدون شك عقیده داشتیم بودن در هوای آزاد و خصوصاً دور بودن از آن اتاق و کلاس، بهترین چیزی می‌تواند محسوب شود. خصوصاً دور بودن از آن صدای کسل‌کننده آموزگارا اما بهر حال اجازه همجواری را نداشتیم، زیرا اگر دست به فرار می‌زدیم، بدون شك مجازات و پسا تنبیهی از سوی ناسط و دیگر معلمین بر ایمان تعیین می‌شد. آن وقت اگر در سر جلسات مدرسه حضور نمی‌رساندیم، بدون تردید در امتحانات، بانمراتی بد و پایین رفوزه و مردودی شدیم، و بجای رفتن به کلاس بالاتر، مجبور می‌گشتیم دوباره به همان کلاس درس خفقان‌آور و خسته‌کننده و یکنواخت برگردیم و به همراه يك عده جدیدی از دانشجویان و شاگردان تازه‌ای، در جلسات حاضر بشویم که قاعداً و به احتمال قوی ما را بعنوان «موجودی عجیب و شگفت‌انگیز» نگاه می‌کردند: زیرا از رفتن به کلاس به‌الائوه منع شده و شکست خورده بودیم...

پس بیاید و تا زمانی که هنوز کاملاً دروس و تجربیات لازم را فرا نگرفته‌اید، برای ابد از این جهان خارج نشوید. البته این اجازه را داریم که با امیدواری تمام به لذایذ بعد از این جهان بیندیشیم، به راحتی

و آسایش و آسودگی، و همینطور هم به کمال معنوی فکر کنیم و مشتاقانه به خوشی‌ها بیندیشیم. (البته هنگامی که این جهان را ترك کردیم و به سوی جهانی که بی نهایت زیبا تر و باشکوه تر است، روانه شدیم.) بایستی همیشه این فکر را در نظر داشته باشیم که ما همچو يك سری زندانیانی می‌باشیم که بایستی يك دوره مجازات بی نهایت سخت و دشواری را سپری نماید. البته تا زمانی که در این جهان فانی حضور داریم، نمی‌دانیم در چه مکان و حشتناکی بسر می‌بریم، اما چنانچه در همین وضعیت و شرایط فعلی قادر می‌گشتید از این جهان خارج شده، و از نقطه‌ای در بالای آسمان‌ها، به پایین نگاه کنید، بطور حتم دچار حیرت و شگفتی می‌شدید، و بطور مسلم از بازگشت به آن خودداری می‌کردید. به همین دلیل است که بسیاری از ما انسان‌ها قادر به سیر و سفر سماوی نمی‌باشیم، زیرا تا هنگامی که شخصی آمادگی لازم را نداشته باشد، این بازگشت به روی زمین بر اوستی می‌تواند بعنوان تجربه‌ای تلخ و ناگوار محسوب شود، آنهم به خاطر آنکه تمام شادی و لذت در «آسود» قرار دارد. آن دسته از اشخاصی که قادر به «سفر سماوی» می‌باشند، با اشتیاق و علاقه زیاد، به زمان‌هایی از قید و بند اسارت زمینی می‌اندیشند، اما در آن واحد دقت می‌کنند تا زمان به آخر رسیدن «حبس و محکومیتشان» در زمین، بهترین رفتار و سرشت را داشته باشند، زیرا چنانچه با رفتار و کرداری نیکو و مناسب عمل نکنیم، «زمان و مدت بخشش و گنجشتمان» را از دست خواهیم داد.

کتابخانه رستار

@RastarPub

بنابراین، بیاید و تا زمانی که در روی زمین حضور داریم، بهترین رفتارمان را نشان دهیم بطوری که هنگام عبور از مرز زندگی به عالم مرگ آمادگی لازم را برای دریافت و دیدن چیزهای به مراتب باشکوه‌تر و

والا تردنیای ارواح را داشته باشیم. این ارزش زحمات كوچك و ناچیز ما را خواهد داشت.

انگار در این اتاق انباری خیلی سرمان شلوغ شد و انواع و اقسام وسایل را جابجا نمودیم و گرد و خاک از روی بسیاری از لوازم پاك كردیم. اما بیاید به آنسوی انباری برویم. بیاید به يك چیز دیگر نگاه كنیم. بسیاری از مردم عقیده دارند كه «پیشگویان» همیشه قادر به نگاه كردن به هاله تابان شخص می باشند.

آنها تصور می كنند پیشگویان قادر به خواندن افكار درونی آنها می باشند، اما نمی دانند كه در چه اشتباهی هستند! شخصی كه دارای قابلیت تله پاتیكی باشد (و یا از قوه روشن بینی برخوردار باشد) همیشه سرگرم خواندن افكار دیگران، و یا مطالعه هاله تابان دوستان و یا دشمنان خود نیست. بعضی از چیزهایی كه من و یا امثال من قادر به دیدن و مشاهده آن می باشیم، بیش از حد لزوم می توانند ناگوار و یا نامطلوب باشند. حتی ممكن است بعضی از آنها باعث منفجر شدن توپ و یا بالون تكبر و خود خواهی ما گردند! و باید بخاطر داشت كه روی هر فته كارهای بسیار زیاد دیگری هست كه بایستی نخست به آنها رسیدگی كرد و بعد نشست و افكار دیگران را خواند و دست به این گونه كارها زد! من در ذهن خود، شخصی را بخاطر دارم كه گهگاه به ملاقات من می آید. این خانم حادث دارد جمله ای را شروع كند و سه چهار كلمه از آنرا بگوید و بعد اظهار نماید: «اما طبعاً لازم نیست این چیزها را به شما بگویم و تعریف كنم مگر نه؟ شما تنها با نگاه كردن به من قادرید همه افكارم را بخوانید مگر نه؟» اما باید بگویم كه ابد! همچون چیزی نیست!

ما می‌توانیم از همه چیز سردر بیاوریم، اما این کار از لحاظ اخلاقی، کار نادرست و اشتباهی می‌باشد. بنا بر این از پیشگویان، فالگیران، اشخاصی که دارای قوه روشن بینی یا تله پاتیکی می‌باشند، ترسی بدل راه ندهید، زیرا چنانچه دارای وجدان و پایبند به اصول اخلاقی باشند، هرگز بدون خواهش و خواسته شما به کارهای خصوصی و شخصی شما دخالت و «کنجکاوی» نخواهند کرد. اگر هم که دارای اخلاقیات و الانباشند، پس خیالتان آسوده باشد: آنها اصلاً قادر به خواندن افکار شما، و دخالت به امور شخصی شما نخواهند بود! من در اینجا مایلم به اطلاع شما برسانم همان «فالگیری» که در ادای مبلغی قادر به «دیدن» آینده شما می‌باشد، از هیچگونه قابلیت آینده‌نگری و پیشگویی برخوردار نیست. این فالگیر (که احتمالاً از جنس مؤنث خواهد بود) احتمالاً يك زن پیر و فقیری است که بهیچ وجه بلد نیست از راه دیگری امرار معاش کند. این شخص احتمالاً در يك مقطع دارای قابلیت‌های روشن بینی بوده است، اما هیچ شخصی که علاقمند به مسائل متافیزیکی باشد، نمی‌تواند از قابلیت‌هایش در زمینه‌های تجاری و کاری استفاده کند. هیچ شخصی نمی‌تواند در ادای دریافت مبلغی پول، چیزهایی در مورد آینده‌تان بگوید، زیرا دقیقاً همین عمل رد و بدل کردن پول باعث می‌گردد تا قابلیت تله پاتیکی شخص ضعیف شده، حتی از بین برود. ضمناً هیچ «فالگیری» قادر نیست در هر وقت از روز «بیند» و پیشگویی کند، حال آنکه پس از دریافت پول، این شخص ناچار است بهر حال، مطالبی از خود بگوید، و به اصطلاح «برنامه کاری» خود را به اجرا بگذارد، اما از آنجایی که این گونه افراد روانشناسان بسیار زیرك و خوبی هستند، اجازه خواهند داد تا خود شما صحبت‌ها و

درد دل‌های لازم را بکنید، و سپس مجدداً همان چیزهایی را که به او گفتید، به خود شما بر خواهد گرداند. شما هم از آنجایی که به وسیله لقب و پیشگو، این شخص فریب خورده‌اید، با تعجب و شگفتی مطبوعی فریاد خواهید زد که: این شخص «چقدر درست و دقیق صحبت کرده است» و اینکه: «دقیقاً همان حرفهایی را زد که می‌خواستم بشنوم»

بهر حال شما از اینکه شخصی با قوه روشن بینی اش، قادر خواهد بود به مسائل شخصی شما «دست‌رسی» پیدا نماید و از آنها خبردار شود، هیچ ترسی بدل راه ندهید.

آیا از اینکه مثلاً در اتاقی نشسته باشید و شدیداً مشغول بکار و مثلاً نوشتن نامه‌ای باشید و ناگهان شخصی سرزده داخل اتاق شما آمده و از روی شانه‌هایتان نگاهی به نامه‌تان انداخته و تمام مطالب نوشته شده شما را بخواند، احساس خوشحالی خواهید کرد؟ آیا خوشحال می‌شوید اگر همین شخص بخصوص، به تمام وسایل و مایملک شخصی شما دست یزند و خلاصه از تمام کارهای شما مطلع گردد و از کلیه افکار و خواسته‌ها و آرزوهای مخفی شما خبردار شود، خوشحال خواهید شد؟ آیا چه عکس‌العملی نشان خواهید داد اگر بفهمید که شخصی مدام مشغول گوش دادن به مکالمات تلفنی شما می‌باشد؟ البته که ناراحت خواهید شد! بیاید و به من اجازه بدهید برای مرتبه‌ای دیگر تکرار کنم که چنانچه شخصی شریف، دارای قوه روشن بینی و قابلیت‌های تله‌پاتیکی بود، هرگز افکار و اندیشه‌های شما را بی‌اجازه نخواهد خواند. به همان نسبت، شخصی غیر شریف و ریاکار، اصلاً دارای هیچ‌گونه قابلیت ماوراءالطبیعی نخواهد بود! این يك قانون انعطاف‌ناپذیر متافیزیکی می‌باشد. يك انسان نامناسب

و فریکار که دارای خصوصیات ناپسند اخلاقی باشد، هیچوقت نمی تواند دارای قوه روشن بینی باشد. ممکن است مطالب زیادی در مورد شخصی بشنوید که این چیز را «دیده» و آن «چیز» را «بیان» کرده: وظیفه شما این است که در اینگونه موارد، نهصد و نود و نه در هزار آنرا باور نکنید و به اصطلاح «از این گوش داخل کنید و از گوش دیگران خارج نمایید!» يك «روشن بین» واقعی همیشه به انتظار خواهد ماند تا ببیند شما مایلید در مورد چه مسأله ای با او به بحث و مشورت بپردازید. این شخص هرگز به افکار و اندیشه های خصوصی و محرمانه شما «کنجکاو» نخواهد کرد و حتی به محالۀ تابان شما نیز نگاه نخواهد کرد؛ حتی اگر خود شما از این شخص بخواهید که همچون کاری را انجام دهد!

يك سری قوانین و قواعد متافیزیکی وجود دارد که شخص معتقد، بایستی شدیداً به آنها پایبند باشد، زیرا چنانچه انسان این قوانین را پایمال نماید، درست به همان شدت و شباهتی است که يك انسان معمولی، قوانین زمینی (اجتماعی و قضایی) را نادیده می گیرد و بعد هم مجازات می گردد. به شخص روشن بین آشنا پتان بگویید در مورد چه مطلبی خواهان گفتگو می باشید. سپس آن شخص (مرد یا زن مهم نیست) دقیقاً خواهد فهمید که آیا سرگرم بازگو کردن حقیقت هستید یا خیر. من فقط تا همین اندازه حاضرم در این موارد صحبت کنم و بیش از این اقرار نخواهم کرد! هر آنچه که میل دارید به آن شخص بازگو کنید، اما دقت کنید گفته های تان تمام صادقانه و راست باشند، و گرنه خودتان را فریب داده اید و بهیچوجه شخص روشن بین را گول نزده اید!

بنابراین: فراموش نکنید! يك «پیشگوی خوب و واقعی هرگز

افکار مخفانه و شخصی شما را نخواهد خواند و «پیشگوبان» دروغین هم اصلاً قادر به اینکار نیستند زیرا هم از لحاظ اخلاقیات، از درجه بسیار کم و پایینی برخوردارند و هم برای اینکارهای خود، پول دریافت می کنند! اینک به يك مورد دیگر می پردازیم.

خب پس... شما با شريك زندگی تان در تفاهم و سازش بسر نمی برید، هان؟...

خب، این شاید دقیقاً همان سد راهی باشد که شما برای از بین بردن و فائق شدن بر آن به روی زمین آمده اید...

بگذارید آنرا بگونه ای دیگر توضیح بدهم: تعدادی اسب، وارد میدان مسابقه اسب دوانی می شوند. چنانچه اسبی یایی برنده می شود و ظاهراً در این کار دچار هیچگونه اشکال و ناراحتی نمی شود، باید اعلام کرد که این اسب دچار يك ناراحتی می باشد. شما می توانید این اسب را به عنوان خودتان در نظر مجسم سازید! ممکن است با سرعت زیادی شروع به دویدن نموده باشید، ممکن است با «سهولت» خارق العاده ای از «دروس قبلی» در زندگی های پیشین خود گذشته باشید. در این مورد بخصوص هم، ممکن است شما با شريك زندگی که اصلاً برایتان مناسب و هماهنگ نبوده است، پیوند زناشویی بسته اید. تا آنجایی که برایتان مقدور باشد، سعی کنید «بسازید» و بهترین رفتار و کردار را از خود نشان دهید: زیرا این سد راه شما محسوب می شود. اینرا بخاطر بسپارید که چنانچه شريك زندگی شما به راستی با شما ناهماهنگ باشد، بنابراین بعد از این زندگی فعلی، هرگز با او در دنیای دیگر روبرو نخواهید شد و هیچگونه برخوردی در آینده نخواهید داشت. اگر مردی يك آچار با يك چکش بردارد، این

وسيله تنها بدرد نیاز آن لحظه آن مرد می خورد و بس تا بتواند کارش را بجلو ببرد. شما نیز می توانید به شريك زندگي تان، همچون يك وسيله ای نگاه كنید كه شمارا قادر خواهد ساخت يك وظیفه یا كار بخصوصی را فرا بگیرید. البته ممكن است همان مرد، به آچار یا چكش خود وابسته شود، وابسته شود زیرا وبرا قادر می سازد تا آن كاری را كه لازم است انجام دهد، به انجام برساند. اما می توانید اطمینان خاطر داشته باشید كه يك مرد، هرگز آنقدر وابسته به چكش یا آچار خود نخواهد بود تا بخواهد آنرا با خود، به آن دنیای دیگر، ببرد.

مطالب زیادی در مورد «افتخار بشریت» نوشته شده است، اما من مایلم در اینجا بگویم كه متأسفانه انسان ها، والاترین شكل حیات و هستی محسوب نمی شوند و همانطور كه قبلاً هم گفتم: اشرف مخلوقات نیستند.

انسان های روی زمین، به راستی كه دسته ای موجودات شرور، خودخواه، متكبر، با تمایلات سادیستی می باشند. اگر اینطور نبودند، هرگز در روی زمین حضور بهم نمی رساندند، زیرا مردم برای این علت پرروی زمین می آیند تا بتوانند یاد بگیرند و بیاموزند كه چگونه دقیقاً همین حالات و كردارهای خود را ازین ببرند و پاك شوند. به راستی كه انسان ها بعد از رفتن به دنیای باقی است كه خوب و والا می شوند. اما بیاید و مجدداً بخاطر بسپارید كه چنانچه دارای يك شريك زندگی نامناسب و ناجور می باشید و یا آنكه والدینی ناهماهنگ با خصوصیات اخلاقی و روحی خود دارید؛ دقیقاً به این علت است كه ما خودمان، اینگونه برنامه ریزی كردیم تا آنكه بتوانیم بر این سدره و مشكل خود فائق شویم

و آنرا از بین ببریم. ممکن است انسانی خود را وا کسب‌نماید، و مثلاً صدمه‌مقدار کمی از آبله‌مرغان را به وسیله تزریق وواکسیناسیون، به درون بدن خود داخل نماید تا آنکه از همین بیماری (با اندازه و شدت و مقدار بیشتر و خطرناک‌ترش) در امنیت بماند. به همان نسبت نیز، شریک زندگی ما، و با والدین ما ممکن است به این دلیل برگزیده شده باشند تا ما بتوانیم با زندگی در کنار آنها، یک سری دروس و تجربیاتی را بدست بیاوریم. اما هیچ لزومی ندارد که ما دوباره، بعد از این دنیای حاضر، با آنها ملاقات نمایم. در واقع ما اصلاً قادر به همجوکاری نخواهیم بود؛ زیرا چنانچه با آنها هماهنگی و سازش لازم را نداشته باشیم، هرگز نخواهیم توانست در دنیای ارواح با آنها روبرو شویم.

گفته‌های چند وقت قبل مرا بخاطر می‌آورد؟ در دنیای ارواح، ما همه در کمال هماهنگی و سازش و آرامش زندگی می‌کنیم، و اگر مردم در هماهنگی با یکدیگر نباشند، قادر نخواهند بود در یک مکان با یکدیگر بمانند و ارتباط داشته باشند. بنابراین بسیاری از ما می‌توانند از این خبر، احساس آسایش و راحتی کنند!

اما سایه‌های شب فرا رسیده‌اند. روز کم کم دارد پایان می‌رسد. احساس می‌کنم بیش از این اجازه ندارم شما را در این محل نگهدارم، زیرا بطور حتم کمرهای دیگری دارید... بیایید و این اتاق انباری را ترك کنیم و در آن را با ملایمت پشت سرمان بیندیم و خلاصه در را در برابر تمامی «گنجینه‌های» موجود در آنجا را قفل نمایم. بیایید از پله‌های فرسوده و کهنه با احتیاط پایین برویم و هر کس در کمال صلح و آرامش، به مسیر خود برود...

درس شانزدهم

آیا تا بحال چنین اتفاقی برای شما افتاده که شخصی با حالتی هیجانزده به نزد شما بیاید و بگوید: «آه! عزیزم! من دیشب تجربه وحشتناکی داشتم! دیشب خواب دیدم بدون آنکه لباسی برتن داشته باشم، سرگرم راه رفتن در خیابانی بودم... و شدیداً احساس خجالت و شرمساری می کردم!...»

کتابخانه رستار

@RastarPub

این سآله به روش های گوناگون و با تعریف های متنوع از بسیاری از مردم گزارش شده است. مثلاً ممکن است شخصی در حین خواب دیدن، ناگهان خود را در يك اتاق پذیرائی بسیار مجلل و در میان يك عده افراد خوشپوش و بسیار شيك می بیند و بعد هم در کمال خجالت و شرمساری متوجه می شود که خود، هیچ گونه لباسی برتن ندارد. حتی ممکن است خود شما هم دچار يك همچون تجربه ای شده باشید و مثلاً ناگهان خود را در يك کوچه ای مشاهده می کنید، بدون آنکه هیچ پیراهن یا بلوز و شلواری برتن داشته باشید و متوجه می شوید که کاملاً برهنه اید. گاهی از اوقات هم

اتفاق می افتد که خود را در يك لباس عجیب و غریبی که معمولاً با مد و روش لباس پوشیدن شما مطابقت نمی کند، مشاهده می کنید! می دانید، این يك مسأله کاملاً طبیعی است و می تواند يك تجربه واقعی و علنی در عالم دیگر بوده و به راستی رخ داده باشد.

آندسته از اشخاصی که همچون من، قادر به تماشای مردم در طول «سفر سماوی شان» می باشند، ملاقات ها و برخوردهای جالب و با مزه ای تا کنون داشته اند. اما این درس حاضر، بحثی مخصوص در مورد مطالب با مزه و خنده دار نیست، بلکه در این کوشش است تا کمکی به شما کرده و يك مسأله بسیار ساده و روزمره را برایتان روشن نماید.

بیاید و این درس حاضر را صرف توضیح دادن «خواب» کنیم، زیرا خواب یکی از چیزهایی است که با انواع و اشکال مختلف برای هر فردی زنده رخ می دهد و اتفاق می افتد، و امری است طبیعی که هیچکس بدون آن نبوده و نخواهد بود. از دورانهای دور گذشته، خواب و رو با به عنوان علائم و نشانه هایی از خبر و شر محسوب می شده اند و اشخاصی حتی پیدا می شوند که با تعبیر خواب دیگران، امر از معاش می کنند و با حاضرند آینده شخص خواب بیننده را با شنیدن رو با هایش بیان نمایند.

بعضی دیگر هستند که خواب و رو با را تنها به عنوان قطعات مختلفی از قسوه تخیلات انسان می دانند، یعنی در هنگامی که ذهن بطور موقت دست از کنترل کردن بدن برداشته و مرحله خواب انسان را در کام خود فرو برده است. این برداشت کاملاً غلط و نادرست می باشد، اما بگذارید نخست مسأله خواب و رو با را توضیح بدهم:

همانطور که در دروس گذشته بحث گردید، بدن انسان از حداقل ۴ کالبد تشکیل شده است. البته مافعلاً با تنها دو کالبد روبرو هستیم و تنها از آن دو صحبت خواهیم کرد: کالبد فیزیکی و کالبد «سماوی آنی»^۱. طبعاً کالبد های متعدد دیگری نیز وجود دارد، اما بحث ما در مورد آنها نیست. هنگامی که ما بخواب می رویم، کالبد سماوی بتدریج خود را از کالبد جسمانی جدا می کند و از کنار کالبد دراز کشیده شده فیزیکی، خود را دور می سازد. با جدایی این دو کالبد، ذهن و شعور آدمی نیز به راستی جدا می گردد. در کالبد فیزیکی، مکانیسمی درست به مانند یک ایستگاه رادیویی دارا می باشد، با این شباهت و وجه مشترک که هنگامی که سخنگوی رادیو از ایستگاه می رود، دیگر کسی باقی نمی ماند که پیغام ها و خبرها را به بیرون ارسال نماید. به همان ترتیب نیز کالبد سماوی، اندکی در بالای کالبد فیزیکی، در هوا شناور می ماند و برای لحظاتی به انتظار می ماند و به این فکر فرو می رود که به کدامین نقطه رفته و چه کارهایی انجام بدهد.

به محض آنکه کالبد سماوی تصمیم خود را اتخاذ نمود، پاهای خود را در انتهای تخت تکان می دهد و آنها را بر زمین قرار می دهد، سپس همچو پرنده که از شاخه ای به شاخه ای دیگر می پرد، کالبد سماوی جهشی کوچک به خود می دهد و به هوا می رود و بند سیمین را به دنبال خود می کشاند.

اکثر مردم، خصوصاً در کشورهای غربی، از وقایع جزه به جزه و دقیق مسافرت های سماوی و شبانه خود اطلاعی ندارند. آنها حتی از هیچ

1- The Immediate Astral Body

واقعه بخصوصی چیزی به‌عاطرنگه نمی‌دارند، اما هنگامی که به‌کالبد فیزیکی خود مراجعت می‌کنند، ممکن است دستخوش يك احساس گرم دوستانه باشند و یا ممکن است بطرزی گنگ و مبهم بگویند: «آه ارستی دیشب خواب فلانی را دیدم. چقدر حالش خوب بنظر می‌رسید!»

به‌احتمال قوی، این شخصی به‌ارستی از همان فرد دیدن کرده‌است، زیرا يك همچون ملاقات و رودرروی، در سفر سماوی، یکی از سهل‌ترین کارها می‌باشد که اکثراً توسط اشخاص در شبها صورت می‌گیرد. بنا به دلایلی عجیب، به‌نظر می‌رسد ما انسانها همیشه تمایل داریم به‌نقاطی برویم که در قدیم در آنها سکونت داشته‌ایم. به‌نظر می‌رسد ما دوست داریم به‌نقاط و اماکنی برویم که قبلاً هم از آنها دیدن کرده بودیم. در واقع ضرب‌المثل پلیدی که می‌گوید: «قاتل و بایا جنایتکار همیشه دوست دارد بر سر صحنه وقوع حادثه خود برگردد» کاملاً بجای و درست می‌باشد! ملاقات و سرزدن به‌دوستان و آشنايانمان، هیچ امر عجیب و خارق‌العاده‌ای نیست، زیرا همه ما کالبد فیزیکی خود را ترك می‌کنیم، همه ما به «سفر سماوی» می‌رویم و همه ما به‌حال ناچاریم به‌نقطه‌ای برای سپری کردن وقت برویم. تا زمانی که انسان «بیخبر» و ناآگاه از «سفر سماوی» و «بعد سماوی» بماند، قادر نخواهد بود سری به‌قلمروهای سماوی بزند و از آنها دیدن کند، بلکه بیشتر سعی دارد باحالتی سماجته آمیز و لجوجانه به‌همان اماکن و نقاط آشنا و قدیمی‌اش در روی زمین برگردد و در آنها به‌گشت و گذار بپردازد.

اشخاصی که چیزی از «سفر سماوی» نمی‌دانند، ممکن است به‌دیدن دوستانی که در آنسوی دریاها زندگی می‌کنند بروند و یا از کشورهای

بیگانه دیدن نمایند. حتی ممکن است شخص که دارای علاقه و خواسته زیادی برای دیدن مکان بخصوص و یا فروشگاه یا موزه یا بنای تاریخی مشهوری باشد، به دیدن همان نقطه مورد نظرش برود و به دیدن آن نائل بشود. اما با بازگشتن به درون کالبد فیزیکی شان و در هنگام بیداری از خواب، ممکن است به این فکر بیفتند که دیشب، خوابی دیده‌اند...

آیا اصلاً می‌دانید به چه علت خواب می‌بینید؟ ما همه دستخوش تجربیاتی می‌شویم که «سفر»هایی است به دنیای واقعی. این خواب‌هایی که می‌بینیم به همان نسبتی که اگر با هواپیما یا یک کشتی عازم نیویورک یا انگلستان بشویم، واقعی و حقیقی می‌باشند، با این وجود، نام «خواب» را بر این «سفرها» می‌گذاریم... پیش از آنکه توضیحات بیشتری در این زمینه ارائه بدهم، اجازه بدهید یادآوری نمایم که از زمان «اجلاس فسطاطیه» در سال شصت میلادی، یعنی از زمانی که رهبران والامقام کلیسای مسیحیت تصمیم گرفتند که چه مطالبی باید در مفهوم و چارچوب آیین مسیحیت گنجانده شود و چه مطالبی حذف شود، بسیاری از تعالیم و آموزش‌های استادان بزرگ و والامرتبه، یا کاملاً حذف شدند و یا به شکل و مفهوم دیگری، از نو ساخته و پرداخته شدند. من می‌توانم یک سری توضیحات بسیار جالب و در عین حال تند و «زننده‌ای» در این مورد بخصوصی برای شما ارائه بدهم. این توضیحات و اطلاعات از طریق «ثبت و یادداشت‌های آکاشیک» بدست من رسیده است، اما هدف من در آماده کردن این کتاب تعلیماتی، کمک کردن به مردم برای شناخت خود می‌باشد، نه اینکه با بروی شاخ کسی بگذارم و به اصطلاح «دخالت‌هایی بیجا» بکنم و در مورد عقاید و اعتقادات مذهبی بعضی از مردم صحبت

نمایم (هرچند این اعتقادات ممکن است نادرست و غلط باشد) پس اجازه بدهید تنها به این اکتفا کنم که اعلام نمایم: در دنیای غرب (و نیمکره غربی)، اینک چندین قرن است که مردم، بطور کاملاً مشخص، از فراگیری و دانستن مطالبی در مورد «سفر سماوی» محروم مانده‌اند، زیرا این مطلب در هیچ قسمت و در هیچ نقطه‌ای از آیین و مذهب «سازماندهی» شده‌شان، نمی‌تواند گنجانده شده و کلاً جایی برای خود داشته باشد. ضمناً اجازه بدهید به شما یادآوری کنم که در جمله قبل اعلام کردم: «مذهب سازمان دهی شده‌شان»...! ضمناً، کماکان در دنیای غرب، اکثر مردم به جن و پریان و یا ارواح طبیعت اعتقاد ندارند، بطوریکه چنانچه کودک یا کودگانی، با پریان یا ارواح طبیعت روبرو بشوند و آنها را ببینند (و بطور مسلم با آنها به بازی و تفریح نیز بپردازند) بلافاصله با گفتن این مطالب، به وسیله بزرگسالان خود یا مورد تنبیه قرار می‌گیرند و یا مورد تمسخر و ریشخند... حال آنکه در اینگونه موارد بزرگسالان باید با دقت و احتیاط بیشتری قدم به جلو برداشته و واکنش از خود نشان بدهند: زیرا کودکان بی‌نهایت باهوش‌تر و هوشیارتر و آگاه‌تر از يك فرد بزرگسال و بالغ است.

مگر نه آنکه در کتاب انجیل مسیحیان هم با حالتی شدید تأکید شده است: «مگر آنکه همچون طفلی خردسال باشی، زیرا در غیر آن صورت قادر نخواهی شد به قلمرو آسمانی و الهی وارد شوی...» ما می‌توانیم این جمله را تغییر شکل بدهیم و اعلام کنیم: «اگر دارای اعتقادات و عقاید و ایمانی همچون يك طفل و کودک معصوم باشید که به وسیله يك فرد بالغ ناباور و بی‌ایمان، خدشه دار نگشته باشد، در هر زمان، قادرید

به هر کجا که مایلید بروید...»

هنگامی که کودکان منوجه می شوند با گفتن حقایق تنبیه و مجازات می شوند، می آموزند که چگونه چیزهایی را که واقعاً و حقیقتاً می بینند، جامه ای بدل بر آنها بپوشانند. اما بدبختانه آنها سرعت قابلیت دیدن ماهیت ها و ارواح های دیگر را از دست می دهند، زیرا نیاز شدید آنها برای مخفی نمودن قابلیت های واقعی شان، مسبب اصلی اینکار شمرده می شود وضعیت خواب و رویا نیز دقیقاً به همین شکل است. هنگامی که کالبد فیزیکی انسان در خواب می رود (زیرا طبیعتاً حدس زده اید که کالبد سماوی هرگز بخواب نمی رود) انسان ها دچار تجربیاتی می گردند و هنگامی که کالبد سماوی به درون کالبد فیزیکی مراجعت می کند، ممکن است درگیری و تضادی میان آن دو پدید بیاید. کالبد سماوی شما بخوبی می داند که حقیقت چیست، اما کالبد فیزیکی شما به وسیله افکار و عقایدی از پیش ساخته و پرداخته شده که حالتی تبعیض گونه دارند و از دوران کودکی، به وسیله دیگران در او القاء شده، بسته و عقب افتاده می ماند و از پذیرفتن حقایق سرباز می باند. به این ترتیب، حقیقت امر، از طریق اینگونه افراد بالغ یا ذهنی از پیش برنامه ریزی شده و متعصب، آشکار نمی گردد و درگیری رخ می دهد.

کالبد سماوی از کالبد جسمانی خارج شده است، به مناطق مختلف سرزده است، چیزهایی جالب دیده است، از افراد و اشخاص آشنا یا نا آشنا دیدن نموده است، تجربیات متنوعی داشته است: اما کالبد جسمانی نباید به هیچ عنوان به این چیزها اعتقاد و ایمان بیاورد، زیرا تمام تعالیم و آموزش های مردم غرب این را تکرار می کند که: «نا زمانی که چیزی

را در میان دو دست خود نگرفته‌اید و آنرا به هزاران قطعه و تکه‌های مختلف و جدا از هم در نیاورده‌اید تا بفهمید کاربرد و مکانیسم‌اش چگونه است، به آن باور نیاورید.»

مردم غرب خواهان مدرک هستند، باز هم مدرک و همیشه مدرک! ضمناً، در صورت ارائه مدرک باز هم، سعی در نفی و انکار آن مدرک دارند! به این روش است که درگیری و تضادی میان کالبد سماوی و کالبد فیزیکی پدید می‌آید، این وضعیت، سپس موجب می‌شود تا نیازی برای انطباق با اصول عقلانی صورت بگیرد: در این مورد بخصوص مربوط به خواب و رویا هم، آنها را با یک سری اصول عقلانی مورد انطباق قرار می‌دهند و خواب را مبتل به یک تجربه‌ای آزمایش گونه می‌کنند که در اغلب اوقات دارای عجیب‌ترین نتایج حاصله می‌گردد!

بیایید دوباره بر سراسل موضوع بحث برگردیم:

در طول سیر و سفر سماوی‌مان، ما می‌توانیم انواع مختلف و عجیبی از تجربیات گوناگون داشته باشیم. کالبد سماوی ما میل دارد ما با یک حافظه‌روشنی از تمامی این تجربیات از خواب بیدار شویم، اما کالبد فیزیکی اجازه همچون کاری را نمی‌دهد، در نتیجه تضادی میان آن دو صورت می‌گیرد و موجب می‌شود تا یک سری تصاویر به راستی عجیب و نامربوطی در حافظه ما رخنه کند، چیزهایی که امکان رخ دادن آنها به راستی نیست... هر وقت چیزی در دنیای سماوی رخ دهد که با قوانین فیزیکی دنیای زمینی و مادی ما در تضاد باشد و هم و خیالات عجیب و غریب داخل ذهن ما می‌شود و ما دچار کابوس و یا خارق‌العاده‌ترین حوادث و اتفاقات غیر قابل تصور می‌گردیم.

در وضعیت سماوی، شخص قادر است در هوا شناور شود، به سمت بالا پرواز کند، به هر کجا که مایل است سفر کند و هر که را که می خواهد ببیند و از هر یک از مراکز روی زمین دیدن نماید، حال آنکه در کالبد فیزیکی، شخص قادر نیست با برهم زدن مژه، خود را از یک قسمت جهان، به قسمتی دیگر برساند، حتی رساندن خود به بالای سقف، امری غیر ممکن می باشد. به همین خاطر است که انواع برخورد ها میان کالبد سماوی و کالبد فیزیکی درمی گیرد و باعث پیدایش آن تعداد تصاویر عجیب و غریب و بی معنی در ذهنان می شود و تجربیات سیروسفر سماوی ما را برهم می ریزد و از بین می برد. این کار موجب می شود تا ثمره این گونه تجربیات از میان رفته و آنها را خنثی نماید... ما یک سری خواب و رویایی می بینیم که اصلاً هیچ معنا و مفهومی بر ایمان ندارند... انواع اقسام خواب های دچرند و پوچ می بینیم (و یا حداقل در هنگامی که در کالبد فیزیکی قرار داریم اینگونه ابراز می داریم و آنها را به عنوان «مهمات» تعبیر می کنیم) اما باید توجه داشت که اوضاع و شرایطی که در دنیای فیزیکی به عنوان نامربوط و بی معنی جلوه می کنند، در دنیای سماوی کاملاً عادی و معمول است.

حال بیاید و به بحث اول این درس بازگردیم: منظورم برهنه راه رفتن در خیابانی در عالم خواب است. بسیاری از مردم دچار اینگونه تجربیات خجالت آور شده اند، اما باید بگویم که آنها ابداً در خواب و رویا نبودند و این وضعیت به راستی اتفاق افتاده بوده است!

تمام ماجرا بر می گردد به هنگامی که شخص در طول سفر و سیروسفر سماوی ممکن است هرگونه فکر و خیالی در مورد لباسهای زمینی را از

خاطر برده باشد

چنانچه شخصی پوشش الزامی و مناسب خود را در نظر «مجسم» نسازد، در آنصورت است که با منظره شخصی ممکن است روبرو شویم که از کالبد فیزیکی خود جدا می گردد و با چنان سرعتی به هوا برمی خیزد و اوج می گیرد که فراموش می کند به سر و وضع خود بیندیشد؛ در اوج هیجان جدا شدن از پوسته محبوس کننده جسمانی، کالبد سماوی که هدف اصلی اش خروج از جسم و بدن دراز کشیده در تخت بوده است، فرصت اندیشیدن و تصمیم گیری پیدا نمی کند و به این ترتیب لحظه و برهنه عازم سفر می شود.

کتابخانه رستار

@RastarPub

لازم به تذکر است که بدن طبیعی انسان، بدنی است عاری از هر لباس و پوشش، زیرا پوشاک تنها يك قرارداد بشری است که هیچ نکته ماوراءالطبیعی را دارا نمی باشد و عاری از واقعیت عالمگیر می باشد. اجازه بدهید پیش از ادامه دادن به سخنانم، مطلب دیگری را برابنان بیان کنم که می تواند حائز اهمیت باشد.

در دوران بسیار دور گذشته، مردها و زنان قادر به دیدن کالبد سماوی یکدیگر بوده اند. بنابراین افکار و اندیشه های همه، برای دیگران علنی و آشکار بود. انگیزه های مردم همه پاك و صادقانه بود و لازم به تکرار است که رنگهای هاله تابان انسان ها دقیقاً در همان نقاط و اطراف شدیداً درخشان می شد و رنگ می گرفت که امروزه مردم عادت به پوشاندن آنها دارند! انسان ها (خصوصاً زنها) بعضی از قسمت های بدن خود را پوشیده نگه می دارند زیرا هیچ مایل نیستند دیگران قادر به خواندن افکارشان و همین طور هم خواسته ها و انگیزه هایشان باشند (زیرا الزامی

ندارد که این انگیزه‌ها و فکار همیشه خوب و مساعد و قابل قبول باشند! اما، همانطور که گفتم این نکته کوچک ربطی به بحث اصلی ما نداشت، فقط نکته‌ای است که بد نبود از آن مطلع می‌شدید تا اندکی در مورد انگیزه «پوشش و پوشاك» به تعمق و تفکرمی پرداختنید.

هنگامی که انسان آماده انجام يك سیر و سفر سماوی است، معمولاً يك نوع پوشش یا لباسی را که معمولاً در اوقات روز می‌پوشند، برای خود در نظر «مجمم» می‌سازند. چنانچه شخص این «تجسم» را انجام ندهد و یا آنرا از خاطر ببرد، شخصی روشن بین که آماده است از مهمانی در بُعد و دنیای سماوی پذیرایی نماید، ممکن است با آن شخص با وضعیتی عجیب روبرو شود! این شخص درمی‌یابد که فلان مرد یا فلان زن در کمال برهنگی به سراغش آمده است!

لازم به گفتن است که من در دنیای سماوی با افرادی برخورد و ملاقات کرده‌ام که یا هیچ چیز بر تن نداشتند، و یا اگر داشتند، چیزی مثل يك ژاکت، پیرامه و یا لباس خواب، و یا حتی پوشاکی که کاملاً خارج از دنیای فیزیکی مآب^(۱) است بر تن دارند. این پوشاك آخر بطوری است که توضیح و توصیف آن غیر ممکن است خصوصاً با معیارهای زمینی ما. کافی است که بگوییم این گونه لباس‌ها در هیچ کاتالوگ و یا روزنامه‌های مدلباس روی زمین یافت نمی‌شوند.

ضمناً افرادی که خیلی به لباس پوشیدن اهمیت می‌دهند و با معیار و ارزش پوشاك برایشان بسیار حائز اهمیت می‌باشد، معمولاً طوری خود را ملبس می‌کنند که در روی زمین هرگز آن گونه لباس نمی‌پوشند؟ و یا لباسهایی را بر تن سماوی خود می‌کنند که هرگز در روی زمین جرأت

پوشیدن آنگونه را ندارند! اما این گونه بحث‌ها فعلاً مهم نیست، زیرا لازم به تکرار است که پوشش و پوشاك، تنها يك معيار و يك امر قراردادی بشری است و بس، و من گمان نمی‌کنم که با رسیدن به بهشت، ما انسانها از این گونه پوشش‌هایی که در روی زمین استفاده می‌کردیم یا می‌کنیم، برتن نماییم.

برمی‌گردیم بر سر موضوع درسمان:

بنابر این خواب و رؤیا انطباق دادن وقایع واقعی و تجربه شده در چارچوب اصول عقلانی می‌باشد. وقایعی که در جهان سماوی اتفاق افتاده‌اند، و هنگامی که انسان در عالم سماوی باشد، همانطور که قبلاً گفتم میزان و تعداد و شدت رنگهای موجود در آنجا به مراتب بالاتر از رنگهای موجود در روی زمین است، و تازه از دقت و وضوح کاملاً بیشتری برخوردار هستند. همه چیز روشنتر، همه چیز بزرگتر از اندازه طبیعی است. انسان قادر می‌شود دقیق‌ترین جزئیات را ببیند و خلاصه همه رنگها از يك حالت خاصی برخوردارند که در روی زمین از آن ویژگی دارانمی‌باشند اجازه بدهید مثال و نمونه‌ای به شما ارائه دهم:

فرض کنید ما در کالبد سماوی خود بحرکت درآمديم و از سر زمین. ما و دریاهایی وسیع گذشتیم و به کشوری دوردست رسیدیم. روز روشن و درخشانی در برابر دیدگانمان است: آسمان آبی، بادریایی ملایم و امواجی سفید که گهگاه با ما برخورد می‌کنند... اما قادر به لمس ما نیستند. ما در روی ساحل شنی برنگ زردین فرود می‌آیم تا این مناظر زیبا و خارق‌العاده را از مد نظر بگذرانیم. هر يك دانه شن درست به مانند سنگهایی نایاب و گرانیها، در زیر نور آفتاب برق می‌زند. از کنار جلبك‌ها و خزه.

هایی که به آرامی در نوسان بودند، عبور می کنیم. از مشاهده رنگهای قهوه ای و سبزهای مختلف حاضر در این منظره به تعجب می افتیم. بنظر می رسد که حباب هایی از هوا به رنگ صورتی مایل به طلایی در اطرافمان می بینیم. درست راست ما، صخره ای است با رنگی مایل به سبز. برای لحظه ای تلالو سبزی همچون سبزی شمی در نظر ما ظاهر می شود. ما براحتی می توانیم از میان سطح بیرونی اش، درون آنرا ببینیم. تمام رگه ها و خطوطی که در خمود جای داده است، همین طور هم قادریم بعضی از موجودات بسیار ریز و کوچک فیل شده در میان توده فشرده شده صخره را که میلیون ها سال قدمت دارد مشاهده کنیم. همانطور که به اطراف قدم بر می داریم، با دیدی جدید، با چشمانی که قبلاً هرگز قادر به این گونه دیدن نبود، مناظر این سو و آن سورا از مدنظر می گذرانیم. می توانیم چیز هایی را در هوا ببینیم که شیء حباب ها و گوی هایی شفاف و رنگی، در فضا شناور هستند: گوی هایی که براسنی نیروی زنده و جاندار هوا هستند... رنگها، زیبا و خارق العاده اند... رنگهایی تند، تنوع پذیر و متغیر، ضماً دقت و وضوح ینایی ما نیز چنان شدت یافته است که قادریم تا نقاط دور دست جهان را مشاهده نماییم: بطوری که انحنای کره زمین نیز مانع تماشای ما نمی شود.

ما در روی این کره زمین، در حالی که امیر پوسته جسمانی هستیم، تقریباً کور و نابینا هستیم، زیرا دارای برد و میزان محدودی از رنگها می باشیم، و تنها بلك قوة ادراك ضعیفی از رنگ های سایه روشن داریم. ما از دردهایی همچو «نزدیک بینی»، «آستیگماتیسم»، «پیر چشمی» و غیره در رنج و عذاب هستیم. دردهایی که مانع آن می گردند تا ما اوضاع و مناظر

را آنطور که حقیقتاً هستند. مشاهده نمایم. ما در روی زمین تقریباً عاری از حواس مختلف خود هستیم و از قوه ادراک و آگاهی واقعی در محرومیت به سر می‌بریم. بر آستی که در روی کره زمین، ما موجوداتی خوار و خفیف و بدبخت هستیم: اسیر و محبوس در پوسته‌ای گلی، سنگین از انواع حرص‌ها و طمع‌های بیهوده، همین‌طور هم لبریز از هزاران کینه و حسد و انتقام‌جویی و خوردن انواع مختلف و متنوعی از غذاهای مضر و نامناسب.

اما هنگامی که از کالبد فیزیکی خارج می‌شویم و آزاد و بی‌بدر عالم سماوی به گشت و گذار می‌پردازیم، توانایی دیدن را بدست می‌آوریم با وضوحی حیرت‌آور همه چیز را همان گونه که هست می‌بینیم: رنگ‌هایی می‌بینیم که هرگز پیش از آن در روی زمین همانند و نظیر آنها را مشاهده نکرده بودیم.

چنانچه «خوابی» دیدید که همه چیز را با وضوحی تعجب‌آور می‌بینید و ضمناً از تعداد گوناگون و بیشمار رنگ‌ها دستخوش شمع و لذتی بی‌پایان می‌گردید، آنوقت می‌توانید اطمینان کامل داشته باشید که يك خواب معمولی و ساده ندیده‌اید، بلکه سرگرم انطباق دادن يك تجربه واقعی و حقیقی از يك «سفر سماوی»، بر چارچوب اصول و مفاید عقلانی می‌باشید.

يك علت دیگر نیز هست که مانع این می‌گردد که مردم لذا به «فراموش نشدن» عالم سماوی خود را از خاطر ببرند و علت آن این است: هنگامی که انسانی در عالم سماوی حضور دارد، با شدت و سرعت بی‌نهایت بیشتری مرتعش می‌باشد تا هنگامی که در کالبد فیزیکی خود قرار دارد.

خروج از کالبد فیزیکی يك عمل ساده و سهل است، زیرا فرق و تفاوت موجود در ارتعاشات، ابتدا اهمیتی ندارد: یعنی هنگامی که شخص سرگرم «خارج شدن» از کالبد جسمانی می باشد.

مشکلات هنگامی آغاز می شوند که انسان مورد نظر ما مایل است به داخل کالبد فیزیکی خود مراجعت نماید و اگر ما بدانیم این سدراهای ناشناخته چه هستند، در آن صورت می توانیم در حالتی آگاهانه در مورد آنها به تفکر و اندیشه پردازیم و به این دو وسیله نقلیه سماوی و جسمانی خود کمک نموده تا به يك نوع توافق و همکاری برسند.

بیاید فرض بگیریم که در عالم سماوی هستیم، و کالبد جسمانی ما نیز در پایین بحالت دراز کش قرار دارد. کالبد جسمانی دارد با يك سرعت مشخصی مرتعش می شود و تقریباً مثل نبضی ضعیف است، حال آنکه کالبد سماوی سراسر مملو از نیروی حیاتی و بنیه و زندگی است: زیرا در دنیای سماوی شما هرگز دچار بیماری یا درد و رنج نمی شوید! شاید اگر اوضاع را با توضیحات زمینی برایتان تشریح کنم، بتوانید بهتر درک کنید. بیاید فرض کنید که با مشکلات يك مسافر اتوبوس طرف شده ایم. این اتوبوس شاید با سرعتی معادل بیست یاسی مایل در ساعت حرکت می کند، اما مسافر ما شدیداً خواستار ترك اتوبوس است، حال آنکه بدبختانه اتوبوس توقف نمی کند. بنابراین مشکل مسافر ما در این است که به يك شکل و وضعیتی از اتوبوس بیرون پرد که آسیبی هم به خود فرساند.

اگر این شخص دقت و احتیاط لازم را نداشته باشد، ضرر و خسارت جسمانی زیادی خواهد دید، اما اگر از روش صحیحی مطلع باشد، در

آنصورت اینکار را با سهولت می‌تواند انجام بدهد، همانگونه که کارکنان اتوبوس خود به راحتی و بدون آنکه آسیبی ببینند از اتوبوس به بیرون می‌پرند. بنابراین ما بایستی با تمرین زیاد بیاموزیم که چگونه در حین حرکت وسیله نقلیه، از آن بیرون ببریم. ضمناً باید بیاموزیم که چگونه با دوسرعت مختلف کالبدهایمان، بداخل کالبد سماوی برگردیم!

هنگامی که از سفر سماوی خود بازمی‌گردیم، مشکل ما در داخل شدن در کالبد جسمانی خلاصه می‌شود.

همانطور که گفتیم: ما در کالبد سماوی خود، با شدت و سرعت مراتب بیشتری مرتعش می‌شویم تا هنگامی که در کالبد جسمانی هستیم و از آنجایی که نه می‌توانیم سرعت يك کدام را کمتر و سرعت دیگری را افزایش بدهیم و تنها تا حد بسیار بسیار محدودی قادر به این کار می‌باشیم، بنابراین لازم است صبر کنیم تا آنکه موفق شویم «تطابق هماهنگ کننده» میان دو کالبد ایجاد نماییم. با تمرینات مکرر، ما می‌توانیم همچون کاری را انجام بدهیم: ما می‌توانیم تا حدودی سرعت کالبد فیزیکی را افزایش و تا حدودی هم سرعت ارتعاش کالبد سماوی را کاهش دهیم بطوری که با وجود نابرابری و تفاوت ارتعاشاتی که میان این دو کالبد وجود دارد، باز هم می‌توان يك «هماهنگی اساسی» پدید آورد: یعنی يك نوع تطابق و شباهت ارتعاشاتی میان آن دو به وجود بیاوریم تا قادر شویم با راحتی تمام، و در کمال امنیت، مجدداً بدرون بدن فیزیکی مان داخل شویم. این تنها کاری است که با تمرین به نتیجه می‌رسد، همین طور هم با يك نوع حافظهٔ غریزی که در وجود همهٔ ما نهفته است و باید آنرا بکار انداخت. هنگامی که موفق به انجام این کار شدیم، آنوقت قادر خواهیم بود تمام

خاطرات و وقایع مختلف و تجربیاتی را که بر سر ما آمده است دقیقاً دست نخورده و کامل حفظ کنیم و همه چیز را بیاد نگهداریم.

آیا این کار بنظر نان سخت و دشوار است؟ پس بیاید و فرض بگیریم که کالبد سماوی شما يك «پیکاپ»^۱ گرامافون و کالبد فیزیکی شما هم دستگاه گرامافون است که با سرعتی... معادل ۳۸۰۰ ر.پ.م.^۲ می چرخد، بسیار خوب؟ اینك مشکل ما در این خواهد بود که سوزن را روی صفحه در حال چرخش قرار بدهیم بطوریکه روی درست همان نُت و یا کلمه مورد نظرمان تماس یافته و قرار بگیرد. چنانچه شما به مشکلات قرار دادن پیکاپ گرامافونتان بر روی صفحه در حال چرخش فکر کنید، بطوریکه روی نقطه مورد نظر شما تماس باید و برخورد نماید، آنوقت خواهید توانست درك کنید که بدون تمرین، بازگشتن از عالم سماوی بادر دست داشتن خاطراتی محفوظ و دست نخورده، چقدر می تواند کار سخت و دشواری باشد.

اگر ما ناشیانه رفتار کنیم و یا تمرین کافی نداشته باشیم، بدون آنکه در يك وضعیت «تطابق سازگاری هماهنگ کننده ای»^۳ باشیم، به داخل کالبد فیزیکی مراجعت می کنیم و کاملاً احساس خواهیم کرد در يك حالت «نادرستی» هستیم، در آن صورت از دست همه چیز و همه کس ناراحت هستیم، کج خلق می شویم، عصبی می شویم، دچار سردرد و یا حتی «میگرن» می گردیم و احتمالاً حالت دل بهم خوردگی خواهیم داشت. این به آن

۱- Pick - Up دستگاه برقی ناقل صدای گرامافون. م

۲- Rotation Per Minute «R.P.M» به معنی: تعداد چرخش صفحه گرامافون در هر دقیقه. م

خاطر است که آندو از تعاش مختلف بابلک ضربه شدید بایکدیگر برخورد نموده و واحد شده‌اند.

درست مثل تغییر دادن دنده ماشین با حرکتی نادرست و ناشیانه می‌ماند، به این ترتیب شخص دچار يك حالت نامیزانی و ناهماهنگی می‌شود. اگر ما با سرعت نادرستی از ارتعاش، به کالبد فیزیکی برگردیم ممکن است طوری شود که کالبد سماوی درست در کالبد فیزیکی جای نگیرد و مثلاً آندکی به سمت راست یا چپ بدن فیزیکی انحراف پیدا کند و باعث گردد تا نتایجی کاملاً ناراحت کننده بیاریابد. اگر آنقدر بداقبال باشیم که دچار يك همچو وضعیتی بشویم، تنها راه علاج و مداوای این وضعیت این است که دوباره سعی کنیم بخوابیم و تا آنجایی که مقدور است آرام و بی صدا استراحت کنیم و ابدأ تکانی نخوریم و چنانچه ممکن باشد، به هیچ مطلبی فکر نکرده و بیحرکت برجا بمانیم تا بتوانیم به کالبد سماوی اجازه بدهیم برای باری دیگر از کالبد فیزیکی خارج شود و دوباره (با اجازه خودمان) بادقت، داخل کالبد فیزیکی گشته و در يك حالت و وضعیت کاملاً صحیح و مناسبی با کالبد فیزیکی، واحد و یکی بشود. آنوقت دیگر احساس افسردگی، ناراحتی، کج خلقی و دل‌بههم خوردگی نخواهیم کرد. این کار تنها به تمرین نیاز دارد و شاید فقط ده دقیقه از وقتان را بگیرد. همیشه بهتر است انسان ده دقیقه از وقتش را صرف این کار کرده و خود را دوباره سالم و تندرست نماید، تا آنکه با حمله از جای خود برخیزد و احساس کند که حاضر است همان لحظه و در همانجا جان داده و بمیرد (آنها بدلیل آنکه شتاب دارد و می‌خواهد زودتر کارها را خاتمه بدهد). تکرار می‌کنم تا اجازه ندهید بدنتان دوباره

بخواب برود حالتان خوب نخواهد شد، زیرا تنها به این صورت است که می‌توانید به‌دو کالبد نقلیه وجودتان اجازه بدهید که کاملاً در يك نقطه مساوی با یکدیگر قرار بگیرند و در کمال هماهنگی با یکدیگر متحد و واحد گردند.

گاهی از اوقات پیش می‌آید که شخصی در هنگام بیدار شدن از خواب (در وقت صبح) خاطرات عجیب و شگفت‌آوری از خواب خود در ذهن دارد. ممکن است وابسته به يك سری وقایع تاریخی باشد و با آنکه مربوط به چیزهایی باشد که اصلاً هیچ «ربطی» بدین دنیای زمینی ندارد!

در اینصورت باید اعلام کنم که علت این ممکن است بخاطر يك دلیل بسیار مشخص و مخصوصی باشد که در ارتباط با آموزش شما در این دنیا بوده است و اینکه شما توانسته‌اید با «ثبت و یادداشت‌های آکاشیک» (که بعداً در موردش صحبت خواهم کرد) ارتباط برقرار نمایید. این بدان معنا است که شما قادر شده بودید در طول «خواب» یا سفر مساوی‌تان به گذشته و وقایع پیش از خود نظری انداخته و آنها را مطالعه نمایید و با گاهی از اوقات هم ممکن است اوضاع طوری بوده باشد که به شما اجازه داده شده به وقایعی که در آینده اتفاق خواهند افتاد نظر بیندازید.

پیشگویان بزرگ جهان که قادر به پیش‌بینی‌های دقیق و جالبی می‌شوند، کسانی هستند که اغلب به آینده سفر کرده و «احتمالات» را از مدنظر گذرانند: اند (نه الوعایات و وقایعی که «قرار است» رخ دهند) زیرا هنوز هیچ واقعه و اتفاقی رخ نداده و پیش‌نیامده است؛ اما آنها می‌توانند با مشاهده احتمالات يك سری مطالب را پیش‌بینی نموده و از آنها مطلع

گردند. بنابراین انسان می‌تواند حافظهٔ خود را طوری پرورش دهد که
 تمام وقایع اتفاق افتاده در بعد و عالم سماوی را بخاطر بسپارد.
 اغلب اوقات پیش می‌آید که شخصی، با خلق و خویی کاملاً گرفته
 و ناسازگار از خواب بیدار می‌شود؛ در حالیکه نفرنی شدید از دنیا و آنچه
 که در دنیا است، در دل احساس می‌کند. ساعت‌های متوالی طول می‌کشد تا این
 شخص از این حالت کسالت و کج خلقی بیرون یابد و اخلاق و رفتار
 معمول خود را باز یابد. دلایل مختلفی برای این وضعیت وجود دارد؛
 یکی از آن علل این است که در دنیای سماوی انسان می‌تواند کارهای
 دلپذیر و دوست‌داشتنی انجام دهد، به مکان‌های دیدنی و جالب برود و با
 مردمی خوشرو و خوش اخلاق و شاد برخورد نماید. معمولاً انسان به این
 دلیل با کالبد سماوی خود به گردش می‌پردازد تا به عنوان یک نوع زنگ
 تفریح برای آن کالبد محسوب شود و این کار را در طی خواب و استراحت
 کالبد فیزیکی انجام می‌دهد. در دنیای سماوی، انسان دستخوش یک
 نوع احساس آزادی و رهایی می‌کند، فقدان کامل محدودیت و قید و بند
 را حس می‌کند و تجربه کردن این احساس، به راستی مطلوب است. اما
 بالاخره زمانی می‌رسد که کالبد سماوی مجدداً ناچار است به درون کالبد
 فیزیکی برگشته تا روز دیگری را آغاز نماید. اما چه روزی؟ روزی از
 درد و رنج؟ روزی سراسر مملو از کار و زحمت؟ حال هر چه می‌خواهد
 باشد، بهر حال اکثراً و اغلب اوقات روزی ناراحت‌کننده و کسالت‌آور
 خواهد بود. بنابراین، شخص با مراجعت به درون کالبد فیزیکی و بعد از
 آنکه با زحمت زیاد خود را از لذای دنیای سماوی جدا ساخته، در
 هنگام بیدار شدن از خواب در وقت صبح، دچار یک نوع حالت بد خلقی

و بی حوصله گی می شود.

یکی دیگر از علت های این حالت افسرده و کج خلقی، که زیاد هم علت جالبی نیست این است که هنگامی که ما در روی زمین هستیم، درست همانند کودکانی در يك کلاس درس می باشیم که مشغول فراگیری درس مخصوصی هستیم و یا حداقل سعی در اینکار داریم؛ یعنی دقیقاً دروسی که خودمان، پیش از آمدن بر روی زمین برای خود برنامه ریزی کرده ایم که بیاموزیم و تجربه کنیم. هنگامی که بخواب می رویم اوضاع طوری است که انگار کالبد سماوی قادر می گردد: «مدرسه را ترك نماید» و در آخر روز همانند شاگردان و دانش آموزانی که بعد از پایان مدرسه به خانه های شان بر می گردند، به «خانه اش» مراجعت نماید. با این وجود، بارها و بارها اتفاق افتاده است که شخصی که بسیار از خود راضی می باشد و در روی زمین عشرت طلب و لذت جو و کامل است، با خوابیدن و رفتن به دنیای سماوی طوری می شود که در وقت صبح با خلقی بسیار بد از خواب بیدار می شود. این نیز به آن دلیل است که شخص مزبور در عالم سماوی مشاهده کرده است که چه «خرابکاری» عظیمی با زندگیش انجام می دهد و در روی زمین، و در عالم مادیات مرتکب چه اشتباهاتی شده است؛ بطوری که تمام آن حالات خودخواهی و غرور و لذت جویی و غیره نه تنها او را به پیشرفت و تکامل الزامی اش هدایت نکرده اند، بلکه باعث پس روی او در مسیر اصلی اش شده اند. البته این دلیل نمی شود که اگر شخصی در دنیای زمینی، پول زیاد و هکتارها زمین در اختیار دارد، قاعدتاً دارد درست عمل می کند و در مسیر درستی قرار دارد. ما بایک سری مطالب و آموزش های دقیق بر روی زمین می آییم؛ درست به همان شکل که دانش آموز یا

دانشجویی برای فراگیری مطالب مشخصی به مدرسه و یا دانشگاه می رود. با آنکه ارائه مثال و نمونه‌ای در این مورد کاملاً بیجا است. با این حال درست به این می ماند که دانشجویی از یک سری کلاس ها و دروس و بزرگ بر خوردار گردد تا دکترا ی الوهیت را اخذ نماید، و سپس بدون هیچ علت و دلیل قابل توضیحی، متوجه بشوید که این شخص در صدد جمع آوری زباله های مردم در کوچه ها و خیابان های یک شهر می باشد! اشخاص زیادی پیدا می شوند که عقیده دارند از پیشرفت و تکامل بسیار عالی و در سطح بالایی برخوردار هستند، و کارشان بی هیچ اشتباه و ناراحتی بجلو پیش می رود: آنهم بدلیل آنکه سرگرم جمع آوری مال و منال زیادی هستند (و اینکار را از طریق فریب دادن مردم انجام می دهند.) آنها اهمیت نمی دهند که این پول «حرام» است و از طریق «گران فروشی» و در اغلب اوقات از سودهای کلانی که «در معاملات غیر عادلانه» خود نصیبشان می شود، بدستشان می آید....

اینگونه افراد جامعه که بقول فرانسوی ها «Nouveau Riche» یا تازه به دوران رسیده هستند. هیچ چیز را ثابت نمی کنند، مگر آنکه شدیداً مشغول ازین بردن امکانات خود در این دنیا می باشند، و اینکه دارند به سوی شکست و تباهی خود حرکت می کنند.

زمانی فرامی رسد که هر کس بایستی با واقعیت روبرو شود، حال آنکه این واقعیت در این جهان یافت نمی شود؛ زیرا دنیای زمینی، دنیای خیالات و تصوراتی بیش نیست. جهانی که تمامی ارزش ها، اشتباه و نادرست هستند، جهانی که به خاطر اهداف تعلیم و تربیت، انسان ها عقیده دارند، تنها مسائل قابل اهمیت، پول، قدرت موقتی و موقعیت اجتماعی

بالایی می باشند و بس. هیچ چیز به مانند این عقاید، دور از واقعیت نیست، زیرا همان راهبان گدای کشور هندوستان و دیگر نقاط جهان، از ارزش معنوی و روحانی به مراتب بالاتری برای آینده دنیا برخوردار هستند تا آن سرمایه داران بسیار قدرتمندی که با در صدی بسیار بالا و حیرت انگیز، پول و وام به مردم مستمند و فقیر اجتماع قرض می دهند. مردمی که بر استی در شکنجه و عذاب هستند، و در تنگنای مادی شدیدی قرار دارند...

این سرمایه داران (در واقع باید گفت این نزول خواران) واقعاً می توانند و قادرند خانه و کاشانه پاک و آینده آن دسته از افراد بدبختی را که از فرط بد اقبالی قادر به پرداخت قرض و پسندی خود نشده اند، از بین ببرند و آنها را نابود سازند.

اجازه بدهید یکی از این سرمایه داران قدرتمند و بانفوذ، بخواب برود. حال فرض بگیریم که بنا به علت و دلیل بخصوصی، این آقا قادر است خود را از زندان تن و کالبد فیزیکی خود رها سازد و آنقدر از کالبدش دور بشود که قادر به دیدن اوضاع بهم ریخته زندگی اش بشود. آنوقت، این آقا، با بخاطر داشتن کامل و جزء به جزء وقایع و کارهای شب قبل خود، که حالتی بحرانی در وی تولید می نماید بر سر جای اول خود بر می گردد و با يك نوع ادراك و آگاهی از مساهبت و ذات اصلی خود خبر پیدا می کند و با عزم و همتی راسخ تصمیم می گیرد که فصل و بخش تازه ای را در کتاب زندگی اش شروع نماید. بدبختانه هنگامی که دوباره در کالبد فیزیکی جای می گیرد، و از آنجایی که بهر حال از نوع خوار و پست اجتماع می باشد، قادر به یاد آوری وقایع چند ساعت قبل خود نمی گردد، و تنها به این اکتفا می کند که در هنگام بیداری در

صبح اعلام کند که خواب بدی دیده و شب وحشتناکی را سپری کرده است. آنوقت شروع به داد و بیداد بر سر زبردستانش می کند، و معمولاً آزارش را به همه می رساند.

بنابر این آنها ساعت بروز و پیدایش «افسردگی اول هفته» یا «افسردگی صبح های دوشنبه»^۱ می شوند.

اما باید در کمال تأسف و اندوه اعلام کنم که آنها اجازه نمی دهند این حالت در صبح های دوشنبه (فقط!) رخ دهد، بلکه برای اینگونه افراد هر روز صبح، یک صبح دوشنبه محسوب می شود! «افسردگی صبح های دوشنبه»...

بله! این واقعاً وجود دارد، آنهم به دلیل و علتی بسیار مشخص و ویژه. اکثر مردم مجبورند بطور منظم و یکنواخت هر روز کار کنند، و یا حداقل چند ساعت متوالی بطور منظم به مدت چند روز در هفته، در اختیار کسب و کارشان قرار بدهند.

در آخر هفته، یک مدت استراحت وجود دارد، یعنی یک نوع تغییر وضعیت و حالت. در اوایل آخر هفته، مردم اکثراً با راحتی و آرامش بیشتری بخواب می روند، و به این ترتیب کالبد سماوی بیشتر و دورتر از کالبد فیزیکی می رود و به نقاط دوردست تری سر می زنند. شاید حتی به نقطه ای برسد که در آنجا قادر بدیدن کالبد فیزیکی اش بشود که مشغول چه نوع کار و فعالیتی است، و آبا اساساً کارهایش رضایتبخش هست یا خیر. سپس هنگامی که کالبد سماوی به زمین برمی گردد تا کالبد فیزیکی قادر به شروع مجدد کار

۱- Monday Morning در کشورهای غربی، دوشنبه ها به عنوان اولین روز هفته محسوب می شود. م

در صبح دوشنبه گردد، معمولاً در این موقع يك حالت بیحوصلگی و بد - خلقی پدید می آید که به آن نام «افسردگی صبح های دوشنبه» داده اند. باین وجود باز هم دسته دیگری از مردم وجود دارند که بسایستی توجه ما را بخود مشغول دارند (هر چند برای چند لحظه کوتاه) منظور من آن دسته از افرادی است که کم می خوابند. اینگونه افراد آنقدر بد اقبال و بیخواب هستند که در ضمیر خود آگاه سماوی خود چنان خاطرات بد و ناراحت کننده ای دارند که کالبد سماوی ابداً مایل و راغب به ترك کالبد فیزیکی و رفتن به دنیای دیگر نیست، زیرا از رو برودن با خاطرات خود وحشت دارد... اکثراً يك فرد مشروبخوار و یا دائم الخمر از خوابیدن وحشت و بیم دارد، زیرا از ملاقات با همان ماهیت ها و ارواح «جالب توجهی» که بهنگام خروج کالبد سماوی او از کالبد فیزیکی اش، دور او جمع می شوند، هراس زیادی دارد. (لازم به تذکر است که ما در بخش های قبلی از «فیل های صورتی» و هیولاهای عجیب و غریب وابسته به این گروه بخصوص بحث کردیم.)

در يك همچو وضعیتی، کالبد فیزیکی بیدار خواهد ماند و باعث و بانی يك سری درد و ناراحتی و اشکال در دنیای زمینی و همینطور هم در دنیای سماوی خواهد شد. بطور حتم با اشخاصی برخورد کرده اید که مدام در يك حالت عصبی قرار دارند، آنها دائماً در حرکت هستند و يك جا نمی مانند. آنها برای يك لحظه هم که شده نمی توانند در يك حالت و وضعیت بمانند. در اکثر مواقع، اینگونه اشخاص، همان کسانی هستند که افکار زیادی در ذهن خود دارند (یا شاید هم در وجدان یا ضمیر ناخود آگاه خود)، بطوری که ابداً جرأت استراحت ندارند، از ترس آنکه

مبادا شروع به فکر کردن و پی بردن به ماهیت و طبیعت اصلی خود نمابند و درك کنند سرگرم انجام چه کارهایی می باشند و چه کارهایی نمی باشند. بنابراین عادت نخواهیدن آنها آغاز می شود:

نه خواب و استراحتی، نه انبساط خاطری، هیچ چیز باعث نمی شود تا باطن رفیع فرصت و موقعیتی یافته و درست و حسابی با کالبد فیزیکی در تماس و ارتباط قرار بگیرد. این افراد درست شبیه اسبی هستند که دهنه، لای دندان‌شان گیر کرده و برای رهائی، با حالتی وحشیانه رم کرده و باعث خطرات مختلفی شده است. اگر فردی قادر به خوابیدن نباشد، هیچگونه سود و ثمری از زندگی در روی زمین بدست نمی آورد و هیچگونه بهره‌ای عایدشان نمی گردد. به این ترتیب با نداشتن سود و بهره‌ای در این زندگی، آنها مجبور خواهند شد در زندگی بعدی‌شان، رفتار و کردار بهتری از خود نشان بدهند.

آیا از خود سؤال کرده‌اید که چگونه می‌توانید تصمیم بگیرید خوابی که دیده‌اید، قسمتی از تخیلات شما بوده و یا يك حافظه مختل شده‌ای از سیر و سفر سماوی شما؟ سهل‌ترین راه برای شما این است که از خود پرسید: آیا مناظر را با وضوح و دقت و جلای بیشتری در این خواب بخصوص دیدید یا نه؟ اگر پاسخ شما مثبت باشد، پس آن خواب، حافظه و خاطراتی از سیر و سفر سماوی شما است. آیا رنگها شدیدتر و درخشانتر از اوقات معمول بودند؟ مجدداً اگر پاسخ شما مثبت باشد پس شك نکنید که تجربه‌ای سماوی داشتید. در اغلب اوقات شما قیافه و صورت يك شخص مورد علاقه‌تان را مشاهده خواهید کرد و با حضور عزیزی را در نزدیکی خود شدیداً حس خواهید نمود. این به آن علت

است که ممکن است در طول سفر سماوی، به دیدار این شخص مورد نظر رفته باشید. چنانچه پیش از خوابیدن، تصویر و یا عکس شخص مورد علاقه‌تان را در مقابل دیدگان بگذارید و آنرا برای مدتی تماشا کنید، آنوقت می‌توانید مطمئن باشید که سفر سماوی خواهید کرد. بنابراین با بستن چشمانتان کاری نمایید که آرامش و انبساط خاطر زیادی پیدانماید. بیاید و روی دیگر سکه را نیز در نظر بیاوریم.

ممکن است یکروز صبح از خواب بیدار شوید و حالتی منعجب و شگفت‌زده داشته باشید. شما ممکن است به یک شخص بخصوصی بیندیشید که در هماهنگی و تفاهم کاملی با او سر نمی‌برید... شاید در هنگام خوابیدن، به این شخص اندیشیده و مثلاً بیاد دعوایی با این فرد افتاده بودید و یا بیاد جروبخت و گفتگویی افتاده بودید که با آن شخص، سر موضوع بخصوصی پیدا کرده بودید. ممکن است شما در دنیای سماوی به ملاقات او رفته بودید و او نیز بنوبه خود، برای حل مشکل مورد نظرتان به بحث و گفتگو با شما پرداخته بود. ممکن است مشکل شما در طول خواب حل شده باشد. ممکن است هر دو نفرتان تصمیم گرفته باشید که با آمدن بر روی زمین و جای گرفتن مجدد در کالبد فیزیکی، این راه حل را بخاطر بسپارید تا به یک توافق دوستانه برسید.

و یا آنکه جنگ و ناراحتی شما دو نفر به شدت و وخامت بیشتری کشیده، بطوریکه هنگامی که بزمین مراجعت نمودید، از نفرت و انزجار با هم بیشتری نسبت به همدیگر، مملو می‌باشید.

اما مهم نیست شما به یک توافق دوستانه رسیدید یا نه؛ زیرا، اگر در هنگام مراجعت به درون کالبد جسمانی، با تکان بد و شدیدی داخل

شوید و با خود را با سرعت ارتعاشات کالبد فیزیکی‌تان، مطابق نکنید، در آنصورت تمام نبات خوب و نیک شما، تمام برنامه‌ریزی‌های مثبت شما بهم خواهد ریخت و در هنگام بیداری از خواب، خاطره‌ای که از شب قبل در ذهن دارید، خاطره‌ای از نفرت، ناهماهنگی، ناسازگاری و يك نسوع خشم و عصبانیت و حسالت سرخورده‌ای در ذهن خواهید داشت...

این به اصطلاح: «خواب‌ها»، پنجره‌هایی به دنیای دیگر هستند. خواب دیدن را در خود پرورش و تقویت نمایید، آنها را مورد مطالعه و بررسی قرار دهید و هنگامی که شب‌ها آماده خوابیدن می‌شوید، بخود بگویید که می‌خواهید «خوابی واقعی» ببینید، منظورم این است که: بخود تلقین کنید صبح که از خواب بیدار خواهید شد، خاطره دقیق و کاملی از تمام وقایع اتفاق افتاده، در ذهن خود خواهید داشت. این کار عملی و امکان‌پذیر است. این کار هم‌روزه به وسیله خیلی از افراد عملی می‌شود و صورت می‌پذیرد. فقط در جهان غرب است که تا این حد ناباوری و شك و تردید و فریادهایی برای داشتن «مدار کی ملموس» وجود دارد، بطوریکه مردم را از اینگونه کارها محروم نگه می‌دارد. بعضی از اشخاصی که در مشرق زمین سکونت دارند، در يك حالات غلبه می‌روند که رو به مرگ، هیچ چیز مگر يك روش دیگر برای خروج از کالبد جسمانی نیست. بعضی دیگر بخواب فرو می‌روند و هنگامی که از خواب بیدار می‌شوند، پاسخ مشکلات و مسائل خود را که در طول روز باعث نگرانی و ناراحتی‌شان شده بود، بدست می‌آورند. شما نیز به راحتی از انجام اینگونه کارها بر می‌آیید. شما نیز با تمرین و با خواسته و آرزویی

صمیمانه و صادقانه، و با نیتی خیر، می‌توانید کاری کنید که «خواستار»
جامه حقیقت برتن کند و کاری نمایید تا آن پنجره به سمت يك مرحله با
شکوهی از حیات و هستی گشوده شود.

درس هفدهم

ما اینک از طریق این کتاب آموزشی، تا حدودی با یکدیگر آشنا شده‌ایم. شاید بهتر باشد برای مدتی کوتاه، مکثی کرده، و موقعیت فعلی-مان را ارزیابی نموده و به اطرافمان نگاهی بیندازیم، و به مطالبی که خواندیم، بیندیشیم و از مطالبی که (امیدوارم!) آموخته‌اید، نتایجی بدست آورده و عقیده‌ای کلی از کل این گفتارها بدست آورده باشید. توقف کردن در هر چند وقت یکبار، به نیت «زنگ تفریح»، لازم و ضروری است. آبا هرگز فکر کرده بودید که «زنگ تفریح» در واقع معنی «خلافتی نوین»^۱ را دارد؟ من این نکته را در این قسمت برای این بیان می‌کنم که در ارتباط با خستگی می‌باشد. اگر شخصی دچار خستگی شود، قادر به بازدهی کاری مطلوب و ایده‌آلی نخواهد بود. آیا می‌دانید وقتی دچار

۱- در زبان فرانسه و انگلیسی، زنگ تفریح: Recreation نوشته می‌شود و نویسنده فاصله‌ای میان دو واژه Re-Creation قرار داده است و معنی آنرا به خلافت - و دوباره، از نو، تعبیر کرده است. م

خستگی می‌شوید، چه اتفاقی روی می‌دهد؟

لازم نیست ما اطلاعات و دانش زیادی در زمینه «فیزیولوژی» داشته باشیم تا بدانیم چرا دچار قولنج یا فشردگی عضله می‌شویم. بیاید و فرض کنیم که برای مدتی طولانی مشغول انجام دادن يك عمل و حرکت بکثراخت بودیم: مثلاً بالا بردن وزنه‌ای با بازوی راست: خوب، بعد از مدتی، عضلات و ماهیچه‌های بازوی سمت راست شروع می‌کند به درد کردن و با يك حالت و احساس عجیبی را در عضلات خود حس خواهیم کرد، و چنانچه به کار خود ادامه بدهیم، دچار دردی برآستی واقعی و شدید خواهیم گشت، و از حالت کوفتگی موضعی نیز فراتر خواهد رفت. بنابراین این لازم است با این مسأله با دقت بیشتری برخورد نماییم.

در طول این کتاب، مدام ذکر کرده‌ام که هر نوع حیات و هستی الکتریکی است. (در اصل) در هر مرتبه که به فکر و اندیشه می‌پردازیم، يك جریان الکتریکی را تولید می‌کنیم، و هر بار که انگشتی را تکان می‌دهیم يك جریان الکتریکی دیگری را بصورت يك تکان و تحريك عصبی که عضله‌ای را «وادار» به انجام فعالیت و عملی می‌کند، تولید خواهیم کرد. اما بیاید و بازویمان را در نظر بگیریم. بازویی که از کار زیاد مان، خسته‌اش کرده‌ایم. ما وسیله‌ای را برای مدتی طولانی، در هوا بلند کرده‌ایم، و اعصابی که این جریان الکتریکی را از ناحیه مغز حمل کرده‌اند، دچار فشار بیش از حد گشته‌اند. دقیقاً به همان شکل و رویه، اگر ما به يك فیوز خانه مان بار زیادتر از حد معمولی بدهیم، ممکن است بلافاصله نسوزد، اما بهر حال نشانه‌هایی اعم از حمل زیادتر از معمول بسار الکتریکی خود را نمایان خواهد ساخت، و این کار را از طریق بی‌رنگ شدن خود، اعلام

می‌نماید. بنابراین اعصاب ما که به عضلات ما منتهی می‌شوند، با عبور و گذر جریانی مداوم و پایان‌ناپذیر، علائمی از فشار زیاد را در خود نمایش خواهند داد، و عضلات بدن نیز خود بخود از انقباض و انقباض مداوم خود احساس خستگی خواهند نمود.

اما آنها اساساً چرا خسته می‌شوند؟ این پاسخی سهل و آسان به‌مراه دارد! هنگامی که ما یکی از اعضای بدنمان را تکان می‌دهیم، عضلات بدنمان به وسیله مغز، تحریک می‌شوند. جریان الکتریکی موجود باعث تولید ترشحاتی می‌شود که به ساختار عضلانی بدن سرازیر شده و باعث می‌شوند تا تارها و ریشه‌های عضلات، بطور جداگانه به حالت انقباض و کلیر دازند. بنابراین اگر شما یک سری از این تارهای عضلانی را به‌طور جداگانه به حالت کار و انقباض وادار نمایید، نتیجه کارتان این است که مثلاً کل طول و درازای آنرا، کاهش داده و در نتیجه عضوی در بدن شما مجبور شده خم گردد. تمام این مسائل، امری بی‌درد و سرفاهل قبول است، باز هم تکرار می‌کنم من هیچ قصد ندارم وارد جزئیات علم فیزیولوژی بشوم. اما نتیجه ثانوی دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که مواد شیمیایی موجود در آن قسمت‌ها، که باعث انقباض یا کشش یا کلاً بحرکت افتادن عضلات گشته‌اند تا آنها را از هم باز نمایند، در پوسته و بافت عضلات قرار می‌گیرند و در آنها فرو می‌روند. بنابراین اگر ما این ترشحات (و با این مواد شیمیایی را) با سرعت زیادتر از حدی که در توانایی بافت عضلانی نیست، بداخل عضلاتمان سرازیر نماییم، نتیجه آن: پدید آمدن کریستال‌هایی می‌شود، و از آنجایی که این کریستال‌دارای لبه‌های بسیار تیزی هستند، باعث بروز دردی شدید می‌گردند، خصوصاً

اگر در ادامه کارمان اصرار داشته باشیم و بخواهیم باز هم به تکان دادن عضلاتمان ادامه بدهیم. ما تنها می‌توانیم برای يك یا دو روز به صبر و انتظار بمانیم تا آنکه کریستال‌ها خود بخود در بافت‌ها و لایه‌های عضلانی نفوذ کرده و رگ‌ها و ریشه‌های عضلات، دوباره آزاد و قادر به کار و فعالیت گردند، بطوری که بدون هیچ زحمتی، و در کمال نرزش و ملایمت به لغزش و حرکت دربیایند. لازم به ذکر است که هنگامی که شخصی دچار بیماری روماتیسم می‌شود، به این دلیل است که کریستال‌هایی، در قسمت‌های مختلف و حساس بدن وجود دارد که باعث چسبیدن بافت‌ها به یکدیگر می‌شوند. در واقع، هر شخصی که مبتلا به روماتیسم باشد، قادر است اعضای بیمار خود را به حرکت وادارد، اما انجام این کار باعث بروز دردی شدید خواهد بود، زیرا کریستال‌هایی که در بافت‌ها هستند، این درد را تولید می‌کند. اگر ما می‌توانستیم راه و رویه‌ای برای حل کردن و از بین بردن این کریستال‌ها بیابیم، آنوقت بایستی قادر باشیم تا بیماری روماتیسم را علاج نموده و آنرا از بین ببریم. اما این وضعیت هنوز رخ نداده است.^۱

۱- در واقع نویسنده این مطالب را در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی بر رشته نگارش در آورده است و امروزه انواع درمان‌های مختلفی برای این بیماری ارائه شده است. در اواخر سال ۹۱ در برنامه‌ای علمی در استرالیا اعلام شد که علت اصلی بیماری «روماتیسم» و «آرتروز» و حتی «سرطان»، ناراحتی‌ها و سر خوردگی‌ها و ضربه‌های شدیدی بوده که در فرد تولید این بیماری‌ها را کرده است. علت روماتیسم، بنا به گفته‌های این برنامه بخاطر ناراحتی‌های عاطفی و حساس بودن زبانه از حد فرد است و خجالت از بیمارگویی

گویا تمام این مسائل ما را از موضوع اصلی مان دور کرده است، یا شاید هم نه چندان! اگر شما تلاش و کوشش زیادی از خود نشان بدهید به هیچ کجا نخواهید رسید زیرا مغز شما بیش از حد خسته شده است. بسیاری از مردم قادر به پیروی و دنبال کردن «مسیر میانی» نیستند، زیرا طوری تربیت شده و بار آمده اند که اعتقاد دارند، بیشترین کار و تلاش، بهترین پاداش را به همراه دارد. مردم شدیداً به زحمت و تلاش می پردازند همچون برده کاری کنند، و سرانجام هم به هیچ کجا نمی رسند زیرا دارند خود را بیش از حد نیاز خسته می کنند. گاهی از اوقات مردم و کسانی که بیش از حد کاری کنند، دچار چنان خستگی مفرطی می شوند که مجبور به گفتن هزاران چیز نامربوط و گاهی از اوقات وحشتناک می شوند، آنهم به این دلیل که مطلقاً بر حواس و فکر و ذهنشان دیگر تسلطی ندارند! هنگامی که ما خسته می شویم، جریان تولید شده الکتریکی در مغز، از شدت کمتری بر خوردار و ضعیف و محو می شود، و در این صورت جریان منفی الکتر بسته بر جریان مثبت آن مسلط می گردد و باعث بد خلقی و عصبانیت ما می شود.

بد خلقی درست بر عکس خوش خلقی است و چنانچه اجازه بدهیم دستخوش بد خلقی شویم (که این حالت از طریق خستگی مفرط

خشم و ناراحتی خود در ملا عام، و علت آذرت و زهم کینه و حسد و سر خوردگی. های اجتماعی می باشد که در فرد چنان تولید عصبانیت و زودرنجی کرده است که این بیماری را پدید آورده است. سرطان هم تماماً اصل وریشه عصبی دارد و عده کثیری از بیماران سرطانی با درمانهای معنوی و روحی به سلامتی دوباره رسیده اند. م

ایجاد شده است و با به يك علت دیگر) این نشان می‌دهد که ما در واقع سرگرم فاسد کردن و به تحلیل بردن سلول‌هایی هستیم که قادر به تولید این جریان در درون ما می‌باشند.

راستی، آیا شما رانندگی می‌کنید؟ آیا تا بحال پیش آمده به باطری ماشین تان نگاه کنید؟ اگر نگاه کرده باشید، بطور حتم در چندین مرتبه، يك رسوب مایل به سبزی که حالتی نامطبوع دارد را مشاهده نموده‌اید که در اطراف ترمینال‌های باطری ماشین، حلقه زده است. این رسوب، بالاخره روزی سیم‌های باطری را که به خود ماشین وصل می‌شوند، از بین خواهد برد. (البته چنانچه زودتر به ماشین تان رسیدگی نکنید!) درست به همین شکل، اگر ما به خود رسیدگی نکنیم، می‌توانیم متوجه بشویم که قابلیت‌هایمان جدا مخل و ناقص شده‌اند و آنوقت زمینه‌های بد خلقی و عصبانیت در ما آغاز می‌گردد و شکل می‌گیرند.

گاهی از اوقات می‌توان از زنی صحبت کرد که زندگی زناشویی خود را با بهترین نیت و اهداف آغاز می‌کند، اما کم‌کم دچار شك و تردیدی نسبت به شوهرش می‌شود. او این تردیدها را در مغز خود بر زبان خواهد آورد و با تکرار این تردیدها در چندین مرحله مختلف، عادتاً را در خود پدید می‌آورد و به این ترتیب و به احتمال زیاد بدون آنکه چیزی از این حالت بداند، تبدیل به همسری «غرغرو» و بد خلقی که مدام در حالت ایرادگیری و شکایت است می‌گردد؛ یعنی دقیقاً به یکی از بدترین وزشت‌ترین موجودات این جهان زمینی تبدیل خواهد شد! بنابراین خلقی خوش داشته باشید، زیرا از سلامتی بهتری برخوردار خواهید شد. (ضمناً به دنبال زنان بیش از حد لاغر و استخوانی نروید، زیرا زن‌های گوشت‌آلود

و چاق به مراتب خوش اخلاق تر از زنهای لاغر هستند که بایک عالم استخوان
به اینطرف و آنطرف می روند!

برگردیم بر سر موضوع «مسیر میانی»: بسیار واضح و بدیهی است
که انسان باید بهترین واکنش را تحت هر شرایطی از خود نشان بدهد.
ضمناً کاملاً روشن است که انسان نمی تواند بیش از حد توان و کوشش
خودکاری انجام دهد، زیرا در آن صورت نتیجه کارها بی فایده و بیهوده
می شوند و شخص را هم خسته می کنند. به این وضعیت طوری بنگرید
که انگار با یک نیروگاه برق روبرو هستید. و ما دارای یک نیروگاهی
هستیم که قادر است برای تعداد مشخصی از چراغ ها و لامپ ها، برق
فراهم کند. اگر نیروگاه ما با سرعتی کار کند که نیاز تمام چراغ ها و
لامپ های مورد نیاز را برطرف نماید و بازدهی رضایت مندی داشته باشد،
پس این نیروگاه در محدوده قابلیت خود، بنحوی احسن فعالیت می کند.
اما چنانچه بنا به دلایلی سرعت بازدهی این نیروگاه بیشتر از حد درخواست
شده به وسیله لامپ ها و چراغ ها باشد، تمام بازدهی زیادی، بایستی در
نقطه ای «به تحلیل برود» و مصرف شود. اینکار ضمناً باعث خواهد شد تا
عمر این نیروگاه که دارد بی دلیل و بیهوده با سرعت بیشتری به کار و
فعالیت می پردازد، سریعتر به آخر برسد.

نمونه دیگری برای بیان این حالت:

شما دارای ماشینی هستید و مایلید مثلاً با سرعتی معادل سی مایل
در ساعت در شاهرهای بهراندگی بپردازید (هرچند اکثر مردم ترجیح
می دهند با سرعت بیشتری بروند، اما من برای توضیح و بیان نمونه ام از
همان سی مایل در ساعت کمک می گیرم!) اگر شما راننده ای عاقل و منجیده

و محتاط باشید، با دنده سنگین برانندگی خواهید پرداخت، درحالی که موتور ماشین تان به آهستگی مشغول چرخش و کار خواهد بود. با این سرعت، فرسودگی و استهلاک بسیار کم و ناچیزی پدید خواهد آمد و هیچگونه فشاری بر روی موتور ماشین نخواهد آمد، زیرا در محدوده قابلیت خود مشغول انجام وظیفه است. اما فرض بگیریم که شما راننده زیاد خوبی نیستید و با دنده سبک، سرگرم رانندگی با سرعتی معادل سی مایل در ساعت هستید!

آنوقت موتور ماشین شما می تواند پنج تا شش برابر سریعتر برود، زیرا چرخ دنده ها را اینگونه قرار داده اید و موتور ماشین به احتمال زیاد قدرت بیشتری را در کار خواهد پرداخت؛ یعنی آنقدر کار و تلاش می کند که برای یک سرعت صد مایل در ساعت با دنده ای سنگین مناسب باشد؛ طبعاً موتور ماشین تان به سروصدای زیادی خواهد افتاد، مصرف بنزین شما به مراتب افزایش خواهد یافت و پنج تا شش برابر بیشتر از همیشه فرسودگی و استهلاک پدید خواهد آمد.

بنابراین «مسیر میانی» یا میانه روی، باعث می گردد تا شما مسیر هادسلانه را انتخاب نمایید، سعی کنید تا آنجایی که لازم است، برای انجام دادن کاری بخصوص و مشخص، به کار و تلاش پردازید، اما کاری نکنید که جان و سلامتی و انرژی تان را با «ازدیاد کاری» تلف نماید و بهتر رسانید!

مردم زیادی در جهان یافت می شوند که عقیده دارند باید کار کرد و کار کرد و کار کرد و هر قدر بیشتر و سخت تر تلاش کنند تا هدفی را به پایان برسانند، تعریف و تمجید بیشتری از سایرین دریافت خواهند نمود و

لباقت خود را به اثبات خواهند رساند. هیچ چیز دورتر از این خیال نیست. انسان باید فقط تا آنجا کار و کوشش کند که بتواند از پس کاری که در آن لحظه در دست دارد، بریابد و آنرا انجام دهد. نه بیشتر.

اما بیایید و به سراغ «زنگ تفریح» برویم.

همانطور که قبلاً گفتیم: لغت زنگ تفریح یا Recreation یعنی «خلاقیتی از نو»... اگر ما خود را خسته و فرسوده نماییم، به این معناست که تنها یک سری عضلات در بعضی از نقاط بدنمان خسته شده اند. برای مثال، اگر بازوی راستمان را بیش از حد لزوم بالا و پایین برده ایم (مثلاً با آن آجر بلند کرده ایم و با کتابهای متعددی را به اینطرف و آنطرف حمل کرده ایم) در آنصورت بازوی ما احساس خستگی کرده و شروع به درد گرفتن خواهد کرد. اما پاهای ما هنوز در یک وضعیت خوبی قرار دارند: همانطور هم چشمان و گوشهایمان. پس بیایید «تفریح» کنیم و خود را از «نوخلق کنیم». این کار را می توانیم از طریق گردشی در پارک، یا گوش کردن به یک موسیقی زیبا و یا با خواندن کتابی، به انجام برسانیم.

با اینکار، ما سعی کرده ایم از عصبهای دیگر بدنمان و همین طور هم از عضلات دیگر بدنمان استفاده نماییم و به این ترتیب، هر گونه بار اضافی الکترونهای عصبی را از عضلات خارج نموده و عضلات بیش از حد منقبض شده و تحت فشار قرار گرفته مان را که دیگر شدیداً محتاج استراحت و انبساط هستند، آرامش داده ایم. بنابراین: در زنگ تفریح، شما می توانید خود و قابلیت های خود را از «نوخلق نمایید».

آیا خیلی کوشش و تلاش کرده اید تا هاله تابانان را ببینید؟ و یا انریک را؟ شاید کوشش و تلاش زیادی در اینکار انجام داده اید؟ اگر با

موفقیت و پیروزی مورد علاقه‌تان روبرو نشده‌اند، ناامیدنگر دید؛ اینکار وقت می‌گیرد و به صبر و حوصله زیادی بستگی دارد. همین طور هم به ایمان و اعتقادی بسیار زیاد. اما اینکار میسر و امکان‌پذیر است.

شما می‌خواهید کاری انجام دهید که قبلاً هرگز انجام نداده بودید. ضمناً هیچکس نمی‌تواند يك شبه، ده صد ساله برود و يك پزشك یا وکیل یا يك هنرمند مشهور و عالی بشود. طبیعتاً اگر می‌خواهید وکیل بشوید، مجبورید به يك مدرسه، بعد هم به دبیرستان و بالاخره به يك دانشگاه بروید. تمام اینکارها وقت خواهد برد. ممکن است سالیان متمادی طول بکشد. شما بطور حتم به مدت سالهای پی‌درپی، ساعت‌های درازی را هر روز به درس خواندن و مطالعه سپری خواهید کرد و احتمالاً ساعت‌های درازی را هم شب‌ها به کروتلاش سپری خواهید کرد تا به هدف رسیدن به آرزوی‌تان برسید: دکتر بشوید؟ وکیل بشوید؟ سرمایه‌دار بشوید؟ تمام اینکارها به يك مسأله ختم می‌شود: شما هرگز نمی‌توانید يك شبه به يك همچون نتایج چشمگیری برسید.

در بسیاری از فلسفه‌های هندو آمده است که پژوهشگر یا جوینده تحت هیچ شرایطی نباید تا قبل از ده سال موفق به دیدن عالم غیب و کلاً روشن‌بینی گردد! خود من ابدأ با این نظریه هم عقیده نیستم. من عقیده دارم هنگامی که شخص قادر به دیدن عالم غیب می‌شود، و دارای قوه روشن‌بینی می‌شود، در آن صورت موفق به استفاده از این توانایی خود می‌گردد و کلاً باید از این توانایی خود بهره‌مند شود و از آن استفاده نماید.

اما من نیز هم عقیده‌ام که هیچکس قادر نیست يك شبه و در يك مدت

زمان کوتاه، نتایج چشمگیر بدست بیاورد؛ شما باید برای بدست آوردن خواسته‌تان، کار و کوشش زیادی بکنید، باید تمرین زیادی بکنید، باید اعتقاد و ایمانی فراوان داشته باشید. اگر در صدد این هستید که يك پزشك بشوید، پس به‌دیران و استادان اعتقاد و ایمان دارید، به‌خودتان اعتقاد دارید، دروس و مشق‌هایتان را در کلاس و در خارج از کلاس انجام می‌دهید و کماکان برای رسیدن به‌مقام پزشکی تمرین می‌کنید و تلاش زیادی از خود نشان می‌دهید که ممکن است سالیان سال طول بکشد. هنگامی که این کتاب را مطالعه می‌کنید سعی دارید با تمرینات، هاله تابان را ببینید، چقدر از فرصت و وقت خود را در این کارها صرف می‌کنید؟ هفته‌ای دو ساعت؟ هفته‌ای چهار ساعت؟ خوب به‌رحال هر قدر هم که باشد، به‌اندازه‌ی هشت ساعت در روز نمی‌رسد... بنابراین صبور باشید، زیرا هاله تابان را حتماً و مطمئناً خواهید دید، اما فقط در هنگامی که صبر و حوصله و ایمان لازم را از خود نشان بدهید.

در سال‌های اخیر، نامه‌های زیادی از مردم سراسر جهان دریافت داشته‌ام؛ حتی از مردمی که در پشت پرده‌ی آه‌نین زندگی می‌کنند. دختر جوانی در کشور استرالیا اقامت دارد که قدرت‌های بارز و زیادی در زمینه‌ی روشن‌بینی دارد. این دختر در طول عمرش مجبور بوده که این قابلیت‌های خود را از دیگران پوشیده نگه دارد، زیرا اقوام و آشنایانش عقیده دارند که يك چیز «عجیبی» در مورد این دختر وجود دارد که آنها چیزی از آن سر در نمی‌آورند، خصوصاً در اوقاتی که او به آنها اعلام می‌کند اطرافیان‌ش مشغول فکر و اندیشیدن به‌چه مسائل و موضوعاتی هستند و یا یا هنگامی که او دوست دارد در مورد وضعیت سلامتی آنها به‌بحث و

گفته‌گو پردازد...

بانوی دیگری هست که در شهر نورونتو واقع در کانادا زندگی می‌کند و بعد از تنها چند هفته قادر به دیدن اتریک شد. این خانم قادر است اتریک را که از سرانگشتان بیرون می‌زند ببیند و ضمناً قادر به دیدن «گل نیلوفر» موجود در بالای سر انسان‌ها می‌باشد.

پیشرفت این خانم کاملاً قابل ملاحظه بوده است، بطوریکه قادر است شکل کامل اتریک را مشاهده نماید و بتازگی خبر یافته‌ام که شروع به رؤیت هاله تابان نیز کرده است. این خانم یکی از آن افراد خوش شانس است که می‌تواند ارواح طبیعت و همین طور هم هاله گل‌ها را ببیند. این خانم به عنوان یک هنرمند، موفق شده است دست به نقاشی گل‌هایی بزند که هاله تابان‌شان نیز در اطرافشان است.

برای اینکه به شما ثابت کنم قدرت‌های روشن بینی تنها به یک محل یا مکان مشخصی محدود نمی‌شوند و برعکس حالتی عالمگیر و جهانی دارند؛ می‌خواهم نامه‌ای را از یک خانم بسیار با استعداد از کشور یوگسلاوی برایتان بخوانم. من شخصاً به این خانم نامه نوشتم و به او گفتم که ما بلم مقداری از تجربیات او را در این کتاب حاضر ادغام نمایم و از آنها صحبت کنم، این خانم هم بنوبه خویش نامه‌ای نوشت و اجازه این کار را داد. مطالب زیر، نامه‌ای است که این خانم نوشته است. من اندکی به زبان انگلیسی متن اصلی دست بردم تا آنرا برای علاقه‌مندان عزیزم، راحت تر و قابل فهم تر کنم:

«دوستان بسیار عزیزی که در نقاط دیگر جهان سکونت دارید! ما به راستی امروزه دردنیایی زندگی می‌کنیم که ما را وادار می‌سازد روز

بروز از خود پرسیم: بودن یا نبودن؟ دیگر وقت نشستن در کنار جایی
 گرم و نرم، همچون گربه‌ای تنبل و تن‌پرور بسر رسیده است. زندگی و
 همین‌طور هم ابدیت سؤال «بلی» یا «نه» را در پیش رویمان قرار داده است.
 اما منظور ما از بلی و نه، کدام است؟ منظور من این است که آیا ما باید
 اجازه بدهیم روحمان سیراب نشده و گرسنه باقی بماند و کالبد جسمانی‌مان
 هم بیمار و رنجور باشد، یا برعکس کاری کنیم که روحمان تغذیه شده و
 کالبدمان سالم و زیبا و مملو از هارمونی و هماهنگی باشد؟ اما چرا من دائماً
 دارم از روح و جان صحبت می‌کنم؟ یعنی درست چیزی که قادر به رؤیت
 آن نیستیم، چیزی که جراحان و اطباء قادر به بیرون کشیدن آن از کالبد
 جسمانی نیستند تا آنرا در يك سینی به ما تقدیم و ارائه نمایند... دوستان
 بسیار عزیز، چنانچه شما به وجود روح اعتقاد داشته باشید، یا برعکس
 کاملاً مخالف حضور آن باشید، فرقی در اوضاع نخواهد کرد: زیرا
 روح هست! آیا اجازه می‌دهید اندکی از وقتان را بگیرم؟ لطفاً به سینمایا
 يك مسابقة فوتبال و یا حتی خرید لوازم خانه نروید. لطفاً اندکی تأمل
 کنید و به این سخنان گوش دهید زیرا به راستی حائز اهمیت هستند.

در جهان غرب، ما دارای افراد زیادی نیستیم که قادر باشند به .
 اصطلاح «دنیای غیب» را مشاهده نمایند و موفق به دیدن حالت تابان مردم
 باشند. هاله، همان نور و یا سایه‌ای است که در اطراف يك بدن قرار دارد
 (منظورم از «سایه» در هنگامی است که روحی بسیار پابند مادیات و لذا بد
 دنیوی در کالبدی فیزیکی جا داشته باشد). بگذریم این نور در بالای
 سر انسانها بیشتر و بهتر قابل رؤیت است. روح با همان جان، قسمت ابدی
 و جاودانی و تغییر ناپذیر وجود ما محسوب می‌شود، این همان کالبد والا

و رفیع ما است که بدون آن، حیات و هستی برای ما ممکن نمی گردد.
من از دوران بسیار دور قادر به دیدن هاله تابان بودم و از این لطف و
مرحمت الهی برخوردار شده‌ام.

هنگامی که کودک خردسالی پیش نبودم، تصور می کردم که تمام
انسان‌ها عین خود من قادر به دیدن این چیزها هستند بعدها، هنگامی که
مردم به من تهمت دروغگویی زدند، و مرا دیوانه صدا کردند، پی بردم
که دیگران قادر به دیدن چیزهایی که من هستم، نمی باشند. اما قبل از هر
چیز به من اجازه بدهید از وضعیت خودم برایتان تعریف کنم.

آیا تابحال برایتان اتفاق افتاده که خطوط ملور موجود میان تنه
درونی درخت را ببینید؟ این خطوط نشانگر عمر آن درخت می باشد. شما
حتی می توانید سالهای پرباری و سالهای بی بارکشی آن درخت را نیز
بفهمید. هیچ چیز در دنیا بی علامت و نشان نمی ماند. هیچ چیز

من یکبار در مقابل يك کلیسای بسیار قدیمی ایستادم و چیزهایی
مشاهده نمودم که مردمان زمینی قادر به رؤیت آنها نبودند. در اطراف آن
بنای روحانی و مقدس، نوری خیره کننده دیده می شد و در اطراف این
نور و درست بر طبق شکلی و بدنه ساختمان، خطوطی ظریف مشاهده
می کردم که شباهت زیادی به همان خطوط موجود در چوب تنه درختان
داشتند. من به آن خطوط نگریستم و در مورد آنها با مردم صحبت کردم.
آن خطوط هر کدام نشانه يك صد سال عمر زمینی بود. این واقعه در کنار
کلیسای کهنسال در مونه^۱ در نزد يك^۲ راگراب^۳ (پایتخت کروآسی^۴)
روی داد. از آن زمان به بعد، من قادر گشتم عمر هر ساختمان و بنای قدیمی

1- Remete

2- Zagreb

3- Croatia

را بنا بر خطوطی که در اطرافش می‌دادم، مشخص و اعلام کنم.
روزی دوستی در کنار نمازخانه‌ای از من سؤال کرد: «عمر این
بنا چقدر است؟»

من پاسخ دادم: «متأسفانه هیچ چیز نمی‌بینم. هیچ خطی دیده نمی-
شود، فقط نوری مشاهده می‌کنم و بس.»
دوست من گفت: «بسیار خوب! حق باتو است! این نمازخانه
هنوز عمرش به صد سال نمی‌رسد!»

می‌دانید اگر ساختمانی دارای «روحی» برای خود باشد، پس يك
موجود زنده چه روح مشخص‌تر و والا‌تری می‌تواند داشته باشد! من
فادرم هاله‌تابان چوب‌ها و درختان و دشنزارها و گل‌ها را بینم، خصوصاً
بعد از غروب آفتاب. این نور ملایم اما در همین حال شدید که در اطراف
تمام موجودات زنده وجود دارد، حتی در اطراف سنگ و گریه‌خانگی
شما نیز قرار دارد!

آیا پرندۀ کوچکی را بر روی شاخه‌ای از يك درخت ملاحظه
کرده‌اید که مشغول چه‌چه و خواندن آواز شبانه‌اش است؟... چه نور
زیبایی در اطراف آن موجود كوچك به چشم می‌خورد! روح ظریف و
کوچک‌ش از شدت خوشحالی و سعادت به شدت می‌تپد و تکان می‌خورد
و به ارتعاش درمی‌آید... اما ناگهان پسر بچه‌ای از راه رسید و آن‌را با
تفنگی کشت. هاله‌تابان پرندۀ برای لحظه‌ای باز هم درخشید و سپس
محو گشت... این درست بهمانند فریادی در طبیعت بود. من این صحنه را
روزی از نزدیک دیدم، آنرا به شدت احساس کردم، در مورقش با همه
حرف زدم و گفتگو کردم، ولی مردم مرا «دیوانه» نامیدند.

روزی هنگامی که هجده سال بیشتر نداشتم، در کنار آینه‌ای ایستادم. شب بود و من آماده می‌شدم که برای خوابیدن به بستر بروم. اتاق تقریباً تاریک بود و من در یک لباس خواب بلند سفید بودم. ناگهان نوری در آینه مشاهده کردم. نور مرا به سمت خود جذب کرد، سرم را بلند کردم و در اطراف بدنم، شعله‌ای آبی و بعد زرین دیدم. از آنجایی که چیزی در مورد هاله تابان نمی‌دانستم، دچار ترس و وحشت شدیدی شدم و سراسیمه و هراسان از پله‌ها پایین دویدم و به سمت اتاق والدینم دویدم و فریاد زدم: «دارم می‌سوزم!» اما هیچ دردی احساس نمی‌کردم. پس آن نور و شعله چه بود؟! آنها فریادی زدند و بعد هم چراغ اتاق را روشن کردند. در طول این مدت هیچ چیز ندیدند، اما به محض آنکه چراغشان را خاموش کردند، آنها مرا که انگار در میان شعله‌هایی زرین قرار داشتم، مشاهده نمودند. مستخدمه ما بدرون اتاق آمد و از شدت وحشت فریادی کشید، سپس چرخ‌زد و از آنجا گریخت. در آن لحظه بود که بیاد آوردم مشابه این چیزها را روی اندام دیگران نیز دیده بودم، اما با وضعیت خودم اندکی فرق داشت، و در اطراف بدن من حالتی دیگر پیدا می‌کرد. در آن لحظه به راستی دچار ترس شدم. پدرم مدام نور اتاق را روشن و خاموش می‌کرد؛ هر بار همان منظره قبلی در پیش رویمان ظاهر می‌شد؛ هنگامی که نور اتاق خاموش بود، من در نوری طلایی رنگ می‌درخشیدم و هنگامی که چراغ اتاق روشن بود، درخشش اطراف بدنم قابل رویت نمی‌شد.

ناگهان تمام این جریان برایم جالب توجه و عجیب آمد و کم‌کم مطمئن شدم که هیچ آزار و ناراحتی از این شعله‌ها برآیم پدید نمی‌آید. بعد از آن شب، توجه و علاقه خاصی به دیدن هاله تابان اطرافیان و دیگر

مردم نشان دادم.

آیا می‌دانید مفهوم و معنای ترس چیست؟ در طول جنگ جهانی دوم، من اغلب از مشاهدهٔ هاله تابان همنوعانم به وحشتی شدید می‌افزادم خصوصاً هنگامی که بمب افکن‌های دشمن از بالای سرمان عبور می‌کردند و بر سرمان بمب می‌انداختند. یکبار هنگامی که در یک زندان آلمان‌های نازی محبوس بودم، مرا در سلولی انداختند که برای محکومین به مرگ بود. مرا به اتاق شکنجه بردند، زیرا آنها می‌دانستند که من دارای یک سری اطلاعات مهمی هستم که زندانبانانم شدیداً خواستار پرده برداری از آن اسرار بودند. در آن روز، من هالهٔ تابان مردمی را مشاهده کردم که تحت شکنجه قرار گرفته بودند... واقعاً که مخوف و هراسناک بود. هالهٔ تابان آنها باریک و ضعیف، و بدون نوری واقعی و درخشان بود... تقریباً رو به سوی خاموشی و نیستی بودند. بدتر از همه هنگامی بود که صدای فریاد و نعره‌های گوشخراش ملو از درد ورنج آنها را می‌شنیدم که در زیر شکنجه اکثر آگشته می‌شدند... در طول نعره‌ها، هالهٔ تابان نیز به لرزش و نوسان در می‌آمد... در آن لحظه ناگهان چیزی در وجودم پدیدار شد، چیزی شبیه به یک نیروی مقدس. مگر نه آنکه در کتاب انجیل آمده بود: تنها از آن دسته بترس که قادرند روح را از بین ببرند، نه آن دسته‌ای که می‌توانند کالبد جسمانی را به نیستی و نابودی بکشانند؟

من شروع کردم به تمرکز نمودن، و برای بالا بردن روحیهٔ دیگران شروع به سعی و کوشش کردم بطوری که احساس می‌کردم هالهٔ تابانم دوباره به اطرافم پخش شد، و در کمال وضوح و روشنی مشاهده کردم که هالهٔ تابان دیگران حالتی سالم‌تر و بهتر پیدا کرد. زن دیگری در اینکار

به من یاری داد و سرانجام، در سلولی که فقط محکومین به مرگ در آن حضور داشتند، حالتی پدید آمد و همه حالتی شادتر و بهتری پیدا کردند. ما همه شروع کردیم به آواز خواندن. من از تمام شکنجه‌ها و بازپرسی‌ها و ساعات طولانی و مفرط درد و آزارهای جسمانی بیرون آمدم، و تمام ناراحتی‌ها و شکنجه‌هایی که بر سرم آوردند، بی هیچ تأثیری از وجودم گذشتند و بر آنها فائق شدم، زیرا در طول تمام آن دوران فراموش نشدنی، ذهنم را به ابدیت و رحمت لایتناهی الهی متمرکز کردم. من افکارم را به دنیای واقعی و باقی که بعد از این کابوس وحشتناک زمینی از راه خواهد رسید، متمرکز کردم، جلادان و مأموران شکنجه، هر کاری که می‌کردند قادر به از بین بردن روحیه من نشدند، در آخر، عصبانی و خشمگین مرا از زندان بیرون انداختند و اعلام کردند که من باعث از بین بردن روحیه آنها می‌باشم!

چنانچه من به ترس و وحشت اجازه داده بودم به قلبم راه یابند، خودم و شانزده رفقای هم‌سلولی‌ام که قربانیان آلمانی‌های نازی بودیم، هرگز زنده نمی‌ماندیم و بسهولت کشته می‌شدیم.

«ما اروپایی‌ها، ما مردم غرب، بایستی خیلی چیزها از مردمان مشرق زمین بیاموزیم. بایستی بیاموزیم چگونه بر قوه تخیلات ذهنی‌مان فائق گردیم و بر ترس پیروز شویم و بر آن غلبه نماییم.

آنگونه که من «می‌بینم»: هاله تابان مردم غرب، به شدت در نوسان است. آنها هرگز آرام و آسوده نیستند، به قدرت درهمانگی و تفاهم هستند، و بنابراین، هاله تابان نامرتب و بهم ریخته ما باعث «مسمومیت» هاله تابان دیگران نیز می‌شود و آنوقت همچون شیوع يك بیماری است.

هیتلر هرگز موفق نمی‌شد، اگر با كمك نطق‌ها و سخنرانی‌هایش آنها را تحت الشعاع خود قرار نمی‌داد. او هاله تابان تماشاجیانش را نیز «مسموم» می‌کرد، هاله‌هایی که بوسیله هاله خود هیتلر مبتلا شده بودند. هیتلر تنها به این دلیل پیروز شد زیرا شنوندگان و تماشاجیانش قادر به کنترل کردن قوه تخیلات خود نبودند.

آیا خسته شدید؟ آیا باز هم لطف می‌کنید اندکی بیشتر به خواندن این مطالب ادامه دهید؟

بیاید و به سراغ بی‌چیزترین انسانها برویم: منظورم به سراغ دیوانگان و بیماران روانی برویم. بیاید سری به يك آسایشگاه روانی در زاگرب بزنیم. چند روز پیش، به مدتی تقریباً طولانی، من از طریق اجازه‌ای که کسب کرده بودم مطالعاتی از پشت میله‌های آهنی سلول‌های این آسایشگاه دنبال کردم و به بررسی بیماران آنجا پرداختم. من به هاله تابان این افراد نگاه کردم. اما وضعیت آنها زیاد وخیم نبود: یکی از دوستانم مرا به طبیب اصلی آن محل معرفی نمود که مردی فوق‌العاده مخصوص و منحصر بفرد است. من به او اعتراف کردم که بی‌نهایت مایلم هاله تابان بیمارانش را مطالعه نمایم. این طبیب طوری به من نگریست که انگار من نیز آمادگی کامل برای داخل شدن و سکونت دائم در آن محل را دارا بودم. او مرا همچون دیوانه‌ای نگاه می‌کرد. اما در پایان قبول کرد که اجازه دهد من یکی از بیمارانش را از نزدیک ببینم. سرانجام پرستاران يك زن بیمار را که وضعیت بی‌نهایت وخیمی داشت به نزد ما آوردند. آن زن واقعاً ظاهر و هیبتی وحشتناك داشت: چشمانش در حلقه‌ها می‌چرخیدند، و انگار می‌خواستند از آن دریابند، دندانهایش را هم با

شدت تمام به یکدیگر می‌فشارد و می‌سایند موهایش همچون شعله‌هایی
شیطانی در بالا و اطراف سرش، سیخ سیخ ایستاده بودند. برآستی که
ظاهری مخوف داشت. اما این چیزها در برابر منظره‌ای که من در عالم
غیب دیدم، هیچ بودند. من علناً روح این زن را که کاملاً از بدنش خارج
شده بود، مشاهده نمودم که با سایه‌ای تاریک و نار مشغول درگیری و نزاعی
و حشنتك و وحشیانه بود. آن سایه تاریک در صدد تسخیر کالبد فیزیکی بود
تمام اطراف آن زن در تلاطم و تشنج بود. همه چیز در نا هماهنگی و بهم-
ریختگی قرار داشت. آن زن را بالاخره از نزد ما دور کردند و من به‌دکتر
معالج مزبور گفتم که معالجه آن زن هرگز امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا
آن بیمارینوا، برآستی اسیر و قربانی، يك تسخیر شیطانی شده بود...»
به این ترتیب، در اینجا پایانی به این درس بخصوص می‌آورم و
اعلام می‌کنم که چنانچه این بانوی برآستی با استعداد یوگسلاوی قادر
به دیدن این همه چیز باشند، پس شما نیز می‌توانید عین او باشید، و با تمرین
و مداومت و هم‌بطن‌ورهم داشتن ایمانی قوی و منزلت ناپذیر قادر به غلبه
کردن بر هر چیزی می‌توانید. بشوید. اینرا فراموش نکنید: بقول ضرب‌المثل
معروف: شهر دم در عرض يك روز بنا نشد! يك طیب و بایك وکیل هم
يك شب به این مقام خود نائل نشده‌اند. آنها نیز مجبور شدند درمی‌بخوانند
تا پیروز شوند: درست به مانند خود شما. هیچ گونه راه دیگری در دسترو
آسانی وجود ندارد!

درس هیجدهم

ما در درس قبلی، هر چند وقت یکبار، نامی از «ثبت و یادداشت» های آکاشیک بردیم. اینک وقت بحث و توضیح این موضوع بسیار شیرین و جذاب فرا رسیده است، زیرا ثبت و یادداشت آکاشیک، چیزی است که با يك يك انسانها و موجودات روی زمین (چه آنهایی که وجود داشته اند، چه آنهایی که وجود دارند و چه آنهایی که وجود خواهند داشت) مربوط می باشد. «با ثبت و یادداشت های آکاشیک»، ما می توانیم درامداد مسیر تاریخ، به عقب بازگردیم و تمام وقایع و اتفاقاتی را که تا بحال افتاده است، مشاهده نمایم. نه تنها در مورد دنیا و جهان زمینی ما، بلکه در مورد جهان و دنیا های دیگر نیز می توانید اطلاعاتی کسب کنید! دانشمندان تازه به این نتیجه رسیده اند که دنیاها و جهان های دیگری وجود دارد که به وسیله موجودات دیگری که الزاماً مجبور نیستند از نوع بشر باشند، اما بهر حال موجوداتی زنده هستند، مورد سکونت قرار گرفته اند. مطلبی که استادان متافیزیک و علاقه مندان به ماوراء الطبیعه مدتهای مدیدی

است از آن خبر دارند...

قبل از آنکه چیزی در مورد ثبت و یادداشت آكاشيك بگویم، باید نخست مطالبی در مورد طبیعت و ماهیت انرژی یا ماده برایتان بازگو نمایم. همانطور که به ما آموخته اند:

ماده فناپذیر و غیرقابل انهدام است. ماده تا ابد باقی می ماند. امواج، امواج الکتریکی فناپذیر هستند. اخیراً دانشمندان کشف کرده اند که چنانچه جریانی را در يك سیم مسی مارپیچی شده وارد آورند، در حالی که درجه هوای آن تا آنجایی که مقدور باشد به صفر نزدیک باشد، آن جریان وارد آمده، همچنان ادامه خواهد داشت و هرگز متوقف نخواهد شد و گاهی هم نخواهد یافت.

همه می دانیم که در جریان هوایی طبیعی، جریان مزبور بسرعت کاهش یافته و از بین خواهد رفت، آنهم بدلیل مقاومت های مختلف موجود در هوا.

بنابر این علم امروزی يك «واسطه» جدید پیدا کرده است. علم امروزی پی برده است که چنانچه يك هادی مسی را به اندازه وحد کافی از لحاظ درجه هوا کاهش بدهند، جریانی کماکان به حرکت خود ادامه خواهد داد و بدون كمك هیچ نیرو و انرژی خارجی، به همان شکل و صورت اولیه خود باقی خواهد ماند. این دانشمندان، روزی هم کشف خواهند کرد که «انسان» دارای حس های دیگری نیز می باشد و از قابلیت های دیگری برخوردار است. اما این مطالب بزودی کشف نخواهند شد، زیرا دانشمندان امروزی باشك و تردید و به آهستگی تمام پیشرفت می کنند و هرگز با اطمینان کامل قدم بجای بر نمی دارند!

من گفتم که امواج فناپذیر هستند. بیایید و به رفتار و واکنش امواج نوری دقت کنیم. نور، از سیارات بسیار بسیار دور دستی که در کهکشان‌ها هستند، به ما می‌رسد. کهکشان‌هایی که از کهکشان ما بسیار دور قرار دارند. تلسکوپ‌های عظیمی در روی سطح زمین دائماً مشغول رصد کردن فضا می‌باشند، بگونه‌ای واضح تر: آنها از نقاط بی‌نهایت دور دستنی سرگرم دریافت نور می‌باشند. بعضی از سیاراتی که از آنها نور دریافت می‌کنیم، نور خود را مدتها قبل، یعنی حتی قبل از تشکیل شدن این جهان ما ارسال کرده‌اند! حتی می‌توانم بگویم قبل از تشکیل و پیدایش کهکشانی که در آن حضور داریم! به راستی که نور، چیزی است بسیار تند و سریع. سرعت نور چنان زیاد است که بزحمت می‌توانیم آنرا در نظر مجسم کنیم. اما این به آن خاطر است که مادر درون کالبد‌هایی بشری حضور داریم و شدیداً به وسیله انواع و اقسام محدودیت‌های فیزیکی و جسمانی، اسیر و محبوس می‌باشیم. چیزی که در نظر ما «سریع» جلوه می‌کند، در روی زمین معنی و مفهوم کاملاً متفاوت از معنی که در يك سطح دیگری از حیات هستی هست دارد! می‌باشد و هیچ وجه تشابهی وجود ندارد.

هنگامی که من از نور صحبت می‌کنم (بجای ذکر «رادیو» و یا امواج الکتریکی یا حتی امواجی دیگر) از این جهت است که نور را می‌توان بدون هیچ وسایل و تجهیزات رصد کرد. اما امواج رادیویی را نمی‌توان با این روش، دریافت نمود. ما می‌توانیم نور خورشید و نور ماه را ببینیم، و چنانچه دارای يك تلسکوپ خوبی باشیم (و یا، حتی يك دوربین قوی) می‌توانیم قادر به دیدن نور ستارگان دور دستنی بشویم که

حتی پیش از آنکه کرة زمین تشکیل بشود و تنها به صورت ابری از مولکول‌های هیدروژن در فضا شناور بود، نور خود را ارسال کرده بودند. ضمناً به عنوان محاسبه زمان و فاصله از نور استفاده می‌شود. منجمین از سال‌های نوری نام می‌برند و من می‌خواهم مجدداً تکرار کنم که نوری از يك جهان کاملاً دور دست می‌آید، بعد از آنکه آن جهان از دوره‌ستی و حیات افتاده و بکلی نابود گردد باز هم می‌تواند، به مسافرت و حرکت خود ادامه بدهد. این نشان می‌دهد که ممکن است ما تصویری از چیزی (سیاره یا ستاره‌ای) دریافت نماییم که دیگر وجود خارجی ندارد، چیزی که در سالیان دراز گذشته نابود شده و از بین رفته است. اگر درك این مطلب برایتان دشوار است، این وضعیت را به اینگونه در نظر بگیرید: ما، ستاره‌ای در يك قسمت دور دست و دور افتاده‌ای در فضا داریم. این ستاره در طول سالیان دراز، در طول قرن‌های متوالی، امواج نوری را به زمین ارسال نموده است.

این امواج نوری ممکن است هزار، یا ده هزار یا حتی يك میلیون سال طول کشیده باشد تا به زمین رسیده است، زیرا آن ستاره، که در واقع منشاء آن نور است، بی‌نهایت دور است و از ما فاصله دارد. ممکن است روزی هم برسد که آن ستاره با ستاره دیگری تصادم کند و يك برق و درخشش شدید نورانی صورت گیرد و با آنکه خاموشی کامل آن ستاره به تحقق پیوندد.

حال برای توضیح مطلب مورد نظرمان، فرض بگیرید که خاموشی و انقراض کامل آن ستاره صورت گرفت.

بنابر این نور آن ستاره ازین می‌رود، اما کماکان به مدت هزار یا

ده هزار و یا حتی يك ميليون سال ديگر هم بعد از خاموشي نور، نور مزبور هنوز به ما مي رسد، زيرا زمان زيادي طول خواهد كشيد تا فاصله ميان منشأ اصلي نور و ما، طي شود. بنا بر اين، ما قادر خواهيم بود، حتى بعد از فناي كامل آن منشأ، باز هم نوري مشاهده نمايم.

اينك بيايد وچيزي را فرض بگيريم كه براي ما، و تا زماني كه در كالبد جسماني حضور داريم، امري كاملاً غير ممكن است، اما در عين حال، در خارج از كالبد جسماني، امري بسيار سهل و عادي محسوب مي شود. بيايد در نظر بگيريم كه ما قادريم سريعتر از فكر حرکت كنيم. ما نياز به اين داريم كه سريعتر از فكر حرکت كنيم، زيرا فكري داراي سرعتي كاملاً مشخص است (همانطور كه هر يزشكي قادر به تأيد و تصديق اين موضوع مي باشد.) در واقع، امروز دقيقاً مي دانند يك انسان تا چه اندازه سريعاً قادر است نسبت به وضعيت داده شده، واكنش و عكس العمل نشان دهد، و اينكه تا چه حد سريعاً يا بطور آهسته، يك شخص مي تواند ترمز ماشيني را فشار داده، و يا فرمان ماشين را به كناري بچرخاند.

امروزه مي دانند تا چه اندازه سريعاً، فكر و محرك فكري از قسمت سربه نوک پا حرکت مي كند. من نيز براي اهداف اين بخش بخصوص كتاب حاضر، مايلم بلافاصله و آنآ بحركت در بيايم.

بيايد فرض كنيم كه ما مي توانيم بلافاصله، به سياره اي برويم كه مشغول دريافت نوري از سوي زمين است كه همين نور، در سه هزار سال پيش ارسال شده است. بنا بر اين با حضور در آن سياره مورد نظر، ما قادريم نوري را از سوي زمين دريافت نمايم كه در سي قرن پيش ارسال مي شده است. حال با فرض بر اينكه داراي تلسكوبي مي باشيم (از نوعي

ساده و معمولی) که با آن قادر به دیدن سطح روی زمین می شویم و با قادر به تعبیر و درك پرنوهای نوری هستیم که به ما می رسند، بنابراین نوری که از سه هزار سال پیش ارسال شده، طبعاً صحنه ها و مناظری از دنیا و زمانه آن هنگام را نشان خواهد داد. ما قاعدتاً زندگی در دوران مصر باستان را خواهیم دید. ضمناً قادر به دیدن دنیای بربرگونه غرب خواهیم شد: در نقطه ای که مردم تقریباً در «کیسه های» ملبس شده به هر صومی دوند، همین طور هم چین باستان را خواهیم دید: با تمدنی بسیار بالا و پیشرفته (که چقدر با چین امروزی فرق و تفاوت دارد!)

اگر قادر بودیم بلافاصله و با حالت آنی، باز هم نزدیک تر مسافرت کنیم، تصوبرهای کاملاً متفاوتی را مشاهده می کردیم. بیاید و به سیاره ای نقل مکان کنیم که چنان از زمین دور است که نور باید يك هزار سال طول بکشد تا از زمین به آن سیاره برسد. در آن سیاره، قادر به دیدن زمین، در يك هزار سال پیش خواهیم شد. تمدنی پیشرفته در هندوستان را خواهیم دید، سپس گسترش و پخش دین مسیحیت و شاید هم بعضی از فتوحات و تسخیر آمریکای جنوبی را مشاهده خواهیم نمود. ضمناً ظاهر و شکل و شمایل دنیا، اندکی با حالت فعلی اش فرق خواهد داشت، زیرا در تمام این مدت، خط ساحلی سرگرم تغییر شکل دادن خواهد بود، و زمین و خشکی از زیر دریاها بیرون خواهد زد و در بعضی مناطق، سواحل در زیر سطح آب فرو خواهند رفت. در يك عمر کوتاه انسان امروزی، مشاهده تغییرات جغرافیایی زیاد قابل رویت نیست، اما در عرض هزار سال، این شانس و امکان بدید خواهد آمد تا این فرق ها را بهتر ببینیم و درك کنیم.

در حال حاضر، ما در دنیایی حضور داریم که برای محدودیت‌های مشخص و قابل توجهی است، ما قادر هستیم تا تأثیراتی را درک کرده و دریافت نماییم که تنها در يك ردیف و بُرد بسیار محدودی از فرکانس‌ها می‌باشد. اگر ما می‌توانستیم بعضی از قابلیت‌های «خارج از این دنیای زمینی» را ببینیم (همانطور که در دنیای سماوی قادر به دیدن تمام و کمال آنها هستیم)، در آن صورت قادر می‌شدیم بفهمیم و درک کنیم که ماده به راستی فناپذیر است، یعنی هر تجربه‌ای که تا بحال در این دنیا صورت گرفته است، هنوز هم سرگرم شعاع یافتن و پرتو افشانی به سمت بیرون، و به صورت امواج می‌باشد. با قابلیت‌های ویژه، ما می‌توانیم این امواج را درست به همان شکلی که قادریم امواج نوری را دریافت کنیم، آنها را دریافت نماییم. برای نمونه‌ای سهل و ساده، می‌توانید يك دستگاه اسلاید ساده‌ای را فرض بگیرید که تصاویری را به اندازه‌ای بزرگتر، در روی پرده مخصوص و با روی دیوار منعکس می‌کند. کافی است تا شما دستگاه اسلاید پروژکتوری‌تان را روشن نمایید (در اتاقی تاریک) سپس يك اسلاید را در جای مخصوصی قرار می‌دهید. اگر پرده مخصوصی داشته باشید و آنرا در مقابل لنز پروژکتور‌تان، در فاصله‌ای مشخص بگذارید و نور را به آن پرده بپردازید، شاهد نمایان شدن تصویری می‌شوید. اما اگر پروژکتور شما تصاویر را در بیرون از پنجره اتاق و در هوای تاریک بیرون ساطع کند، در آن صورت فقط می‌توانید يك نوار نوری ببینید بدون هیچگونه عکس یا تصویری. این نشان می‌دهد که بایستی نور‌تان را در چیزی بتابانید تا آنکه بتواند تصویر شما را کاملاً و بطریقی مشخص نشان دهد. شما می‌توانید در يك شب صاف، چراغ قوه‌ای بردارید.

ممکن است يك نور ضعیفی مشاهده کنید، اما اگر چراغ قوه‌تان را روی ابری و یا يك هواپیما در هوا بتابانید، تازه در آن هنگام است که می‌توانید آن نور را آنطور که واقعا هست، ببینید.

اینك قرن‌ها است انسان در آرزوی چیزی بنام «مسافرت زمان» برمی‌برد. بدیهی است تا زمانی که انسان در قالب جسمانی و در روی زمین باشد، این می‌تواند يك فرایافت و فکر خارق‌العاده بنظر برسد، زیرا ما در قالب جسمانی خود، شدیداً در محدودیت و قیدوبند هستیم و متأسفانه قالب‌هایمان وسایل و دستگاههایی ناکامل می‌باشند، ضمناً از آنجایی که برای فراگیری و آموزش تجربیاتی بر روی زمین آمده‌ایم، در وجود خود، ریشه‌ای از شك و تردید پرورانده‌ایم و پیش از آنکه بتوانیم متقاعد شویم، خواستار «مستدرك و شواهد ملموس» می‌باشیم؛ قابلیت تکه‌تکه کردن و جدا ساختن چیزها برای دیدن آنکه آیا قابل استفاده است و می‌توان کاری کرد که بعد از این دیگر بکار نیفتد!

هنگامی که به‌ماورای زمین می‌رسیم و وارد جهان سماوی می‌شویم (و یا حتی ماورای جهان سماوی می‌رویم) مسافرت در زمان بقدری ساده است که بی‌شبهت به رفتن ما به سینما یا تئاتر نیست.

بنابراین ثبت و یادداشت‌های آکاشيك، يك شكل از ارتعاش است (الزاماً ارتعاشات نوری نباید باشد زیرا صورت و صدا را نیز در برمی‌گیرد.) این شكلی از ارتعاش است که هیچ واژه‌ای زمینی قادر به توضیح و تشریح آن نیست. به نزدیکترین چیزی که بتوان آنرا تشبیه نمود، امواج رادیویی است. ما در اطرافمان و دائماً و بطور مداوم، امواج رادیویی دریافت می‌کنیم که از هر نقطه از جهان به‌سمع می‌رسد. هر يك از آنها

يك برنامه مختلفي با خود به همراه می آورد؛ با زبانهای متفاوت و گوناگون، با موسیقی های متنوع و با ساعات شبانه روزی مختلف و غیر مشابه.

حتی این امکان وجود دارد که امواجی به سمع ما می رسند که از يك گوشه دیگر دنیا ارسال شده و برنامه ای را در بردارد که برای ما، (که در اینسوی جهان قرار داریم) فراراست فردا پخش و ارسال شود! تمام این امواج، بطور دائم به ما می رسند، اما ما آگاهی از آنها نداریم، یعنی اهمیتی به آنها نمی دهیم و تا زمانی که دستگاهی مکانیکی (یا همان گیرنده رادیویی) نداشته باشیم، قادر به دریافت این امواج نیستیم. سپس آنها را طوری کند و آهسته می نماییم که برایمان قابل مفهوم و قابل شنیدن بشوند.

در اینجا، با يك دستگاه مکانیکی یا الکتریکی، ما می توانیم امواج فرکانس رادیویی را آهسته و کند می کنیم و آنها را به امواج فرکانس سمعی تبدیل می کنیم. بنابراین دقیقاً با همین روش، چنانچه ما بتوانیم در روی کره زمین امواج ثبت و یادداشت های آکاشيك را کندتر از جریان معمولشان نماییم، بدون شك قادر خواهیم شد صحنه های تاریخی و حقیقی را روی صفحه های تلویزیون نمایان سازیم! در آن هنگام، اگر مورخین این صحنه ها را ببینند، بطور حتم دچار حمله قلبی خواهند شد زیرا تاریخی که در کتابها نوشته اند، تماماً و کاملاً اشتباه و نادرست می باشند!

ثبت و یادداشت های آکاشيك، ارنعاشاتی فناپذیر هستند که شامل جمع کل دانش بشری است که از عالم ماطع می شود و درست به همان شکلی است که يك برنامه رادیویی پخش می شود؛ یعنی بطور دائم ادامه دارد و پایانی ندارد. هر چیزی که در این دنیای زمینی رخ داده

باشد، هنوز هم بصورت شکل ارتعاشاتی وجود دارد.

هنگامی که ما از کالبد فیزیکی خارج می‌شویم، برای درك و فهم این امواج، از وسیله یا لوازم ویژه اینکار استفاده نمی‌کنیم. ما از هیچ چیز برای آهسته‌تر کردن آنها استفاده نمی‌کنیم. برعکس! با خروج از کالبد جسمانی، «گیرنده‌های امواج» مخصوصی که در وجود ما هست، طوری سرعت می‌گیرند که با تمرین و تکرار زیاد، قادر خواهیم شد چیزی را دریافت کنیم که به آن اصطلاحاً: ثبت و یادداشت‌های آکاشیک می‌گوییم.

بیاید و دوباره بر سر موضوع آن نور تابنده برگردیم. اگر بیاید و برای لحظه‌ای آن نور را فراموش نمایید و بجای آن با صوت و صدا بکار پردازید، کارها سهل‌تر خواهند شد، زیرا صدا و صوت آهسته‌تر است و نیازی نیست تا ما پیش از دریافت نتایجی، از فواصل زیاد دور و وسیعی بگذریم. فرض بگیرید شما در يك فضای باز ایستاده‌اید و ناگهان صدای يك هواپیمای «جت» سریع‌السیری را می‌شنوید. شما آن صدا را می‌شنوید، اما هیچ فایده‌ای ندارد که سرتان را از نقطه‌ای که حضور دارید بالا بگیرید و به نقطه‌ای که آن صدا می‌آید خیره بشوید، زیرا آن هواپیمای «جت» سریع‌تر از صوت حرکت می‌کند، بنابراین در پیشاپیش صوت قرار خواهد داشت.

در جنگ جهانی دوم، موشک‌های بزرگی از اروپای تسخیر شده پرتاب می‌شد تا انگلستان را نابود سازد. این موشک‌ها بر روی خانه‌ها و منازل سقوط می‌کرد و باعث نابودی آنها و کشته شدن هزاران نفر می‌شد. نخستین هشداری که از نزدیک شدن این موشک‌ها بدست می‌آوردند، صدای

انفجار آن و فروریخته شدن سنگها و آوار و خیره بسود و بعد از مدتی
سروصدای افراد مجروح...

بعداً هنگامی که گردوغبار ناشی از انفجار فروکش می کرد و از
بین می رفت، تازه صدای نزدیک شدن این موشكها بگوش می رسید
این تجربه بسیار عجیب و باورنکردنی به این خاطر رخ می داد که موشك
مزبور آنقدر سریعتر از صدایی که از خود بیرون می داد حرکت می کرد
که صدا، بعد از خرابی ها تازه بگوش مردم می رسید.

به همین جهت باعث می شد تا اینهمه خرابی و کشتار، آنهم
پیش از شنیدن صدایی، بیاریابد. انسان می تواند در بالای تپه ای بایستد،
و به تفنگی که شاید در روی تپه ای دیگر قرار دارد خیره شود. آن شخص
قادر نخواهد شد صدای پوکه تفنگ را بشنود، اما آن صدا را اندکی
بعد و هنگامی که فشنگ در فاصله ای دور فرستاده شده است، بشنود.
هیچ انسانی هرگز به وسیله فشنگی که شنیده باشد، بقتل نرسیده است،
زیرا نخست فشنگ از راه می رسد و بعد صدای تیراندازی آن.

به همین دلیل است که امروزه برایمان جالب است اشخاصی را در
فیلم های مستند جنگی (و با حتی غیرمستند) مشاهده می کنیم که با صدای
تیراندازی فشنگ از جانب دشمن، ناخود آگاه سرشان را خم می کنند
تا با فشنگ خیالی برخورد نکنند! در واقع اگر آنها قادر به شنیدن آن
صدا می شدند، به این نشانه بود که فشنگ از کنارشان گذشته و آنها هنوز
سالم هستند. در مقایسه با قوه بینایی و با قدرت و سرعت نور، صوت و
صدا به مراتب کندتر و آهسته تر است. مجدداً فرض کنید در روی همان
تپه ایستاده اید و قادرید به تیراندازی تفنگی نگاه کنید. شما می توانید

جرقه‌ای را که از لوله تفنگ بیرون می‌زند ببینید و تازه اندکی بعد (زمان آن بستگی به فاصله‌ای دارد که ما از آن تفنگ دور هستیم) صدای فشنگ را که از بالای سر ما می‌گذرد، خواهیم شنید.

ممکن است صدای تبر زدن مرد هیزم شکنی را شنیده باشید. این مرد قاصداً در يك فاصله‌ای از شما حضور دارد و برای شما این امکان وجود دارد که تبر مرد را که ضرباتی به تنه درخت وارد می‌آورد، مشاهده نمایید. اما تازه بعد از مدتی کوتاه قادر به شنیدن صدای «ترق‌ترق» آن صدای تبر نخواهید شد. اینگونه تجربیات، بارها به وسیله همه ما آزمایش شده است.

برگردیم بر سر موضوع اصلی.

ثبت و یادداشت‌های آکاشيك، دانش و آگاهی تمامی چیزهایی را که تا بحال در این عالم روی داده، در خود گنجانده است. دنیاهاى دیگر نیز ثبت و یادداشت‌های آکاشيك مخصوص بخود را دارا می‌باشند. این درست شبیه این است که هر کشوری در روی زمین برنامه‌های راديوى مخصوص بخود را دارا می‌باشد. آن دسته از اشخاصی که قادرند خود را با ثبت و یادداشت‌های آکاشيك هر دنیا یا جهانی دیگر تنظیم نمایند، قادر به مشاهده وقایع تاریخی آن عالم بخصوص خواهند شد. با مشاهده وقایع تاریخی دنیای زمینی خود، متوجه خواهید شد که تا چه حد کتابهای تاریخی غلط و نادرست و حاکمی از دروغ می‌باشند. اما این ثبت و یادداشت‌های آکاشيك، تنها يك نوع «بابگانی» برای اشخاص کنجکاو و علاقه‌مند به مسائل و وقایع تاریخی گذشته نیست.

انسان می‌تواند با نگاه کردن به این «یادداشت‌ها»، بفهمد که چه

چیز باعث شده نقشه‌های برنامه‌ریزی شده شخصی، غلط از آب دریايند
 هنگامي که ما از دنيا مي‌رويم و از اين کره زميني، به يك سطح ديگري از
 حيات و هستي مي‌رويم، هريك از ما ناچار است به تنهائي با کارهايي که
 انجام داده، و يا برعکس انجام نداده است، روبرو شود. هريك از ما تمام
 زندگي اخيرمان را با سرعت فکر و اندیشه از مدنظر خواهيم گذرانند، و
 اينکار را از طريق ثبت و يادداشت‌هاي آكاشيك است که مي‌توانيم به انجام
 برسانيم. ما وقايع را از زمان بدو تولدمان نخواهيم ديد، بلکه اوضاع
 را خيلي پيش از آن، و از هنگامي که تصميم گرفتيم چگونه و در کجا دنيا
 ياييم، خواهيم ديد. سپس با داشتن اين آگاهي و اطلاعات، و پس از
 بررسي و مشاهده اشتباهاتمان، مجدداً مرتبه‌اي ديگر برنامه‌ريزي مي‌کنيم
 اينکار درست‌شبيه به کودکی است که پس از ديدن پاسخ سوالات امتحاناتي
 که نتوانسته است جواب دهد، تصميم مي‌گيرد مجدداً امتحانات آخر
 سال را به انجام برساند.

اين بسيار طبيعي و بديهي است که مدهاي مديد طول خواهد کشيد
 تا انسان قادر به مشاهده «ثبت و يادداشت‌هاي آكاشيك» گردد، اما با تمرين
 و ايمان به کارتان، اينکار را نيز مي‌توانيد انجام بدهيد، خصوصاً که افراد
 زيادي در دنيا هستند که اينکار را دائماً انجام مي‌دهند.

اکنون گمان مي‌کنم بهتر باشد براي دقايق مکث کرده، و در مورد
 مسأله‌اي صحبت کنيم که به آن نام «ايمان و عقیده» داده‌ايم...

ايمان يك چيز «شخصي» است که بايد مورد رشد و پرورش قرار
 بگيرد، درست مثل گياهي در يك گلخانه زمستاني، و با عادتني که انسان
 مي‌خواهد در خود پرورش دهد. ايمان، همچون يك گياه و علف هرز،

سخت و مقاوم نیست، و بیشتر به يك گیاه شریف و حساسی شباهت دارد که بایستی در گلخانه پرورشی داده شود.

بایستی آنرا مورد ناز و نوازش قرار داد، به آن رسیدگی نمود، باید آنرا مورد تغذیه قرار داد و بادقت بسیار از آن مراقبت و مواظبت کرد. برای بدست آوردن ایمان، انسان باید تکرار کند و تکرار کند و تکرار کند که ایمان براستی «هست»، بطوری که دانش و آگاهی از آن موضوع، به ضمیر ناخود آگاه همان منتقل گردد. همانطور که می دانید، ضمیر ناخود آگاه نهم وجود ما را تشکیل می دهد، یعنی قسمت عمده جان و هستی ما را دربردارد. ما دوست داریم که در اغلب اوقات، آنرا به يك پیرمرد کاهلی تشبیه نماییم که ابداً میل ندارد کسی مزاحمش بشود یا پیرمرد سرگرم مطالعه روزنامه هایش است و احتمالاً پپی در دهان دارد و پاهایش هم در دمپایی های خانگی و راحت فرو رفته است. او بر راستی از این همه سرو صدا و غوغا و هياهو، بی حوصله و خسته است، و از اینکه اطرافش مدام در سرو صدا است. احساس کسالت و کج خلقی می کند. بر اثر گذشت سالها زندگی و کسب تجربیات فراوان، او آموخته است که چگونه خود را دور از هياهو قرار دهد و از بسیاری از ناراحتی ها در پناه باشد، البته به غیر از يك سری مزاحمت ها و دخالت های بسیار مهربانه و شدید که حالتی سماجت وار در بردارند... همچون پیرمردی که تاحلودی ناشنوا نیز هست در نخستین مرتبه ای که او را صدا می زنند، معمولاً چیزی نمی شنود. برای دومین مرتبه که صدایش می زنند باز هم نمی شنود، زیرا میلی به شنیدن ندارد، زیرا می اندیشد که نکند کاری قرار است انجام بدهد و طوری شود که وقته ای در استراحت کاهلانه اش پدید بیاید. اما برای سومین مرتبه که

صدایش می‌زنند، او کم کم بدخلق می‌شود، زیرا این خطاب او را ناراحت می‌کند، و باعث برهم ریخته شدن رشته افکارش می‌شود، حال آنکه او دارد برای مثال نتایج مسابقات اسب‌دوانی روز قبل را می‌خواند و بیشتر ترجیح می‌دهد به مطالعه خود ادامه دهد تا کاری انجام دهد که از او انتظار کار و کوششی زیاد دارد! به تکرار اعتقادتان به «ایمان» ادامه بدهید! آنقدر آنرا بگویید تا آنکه این «پیرمرد» سرانجام با جهشی، حواسش را به شما معطوف سازد. هنگامی که این «داده» با این «اطلاعات» در ضمیر شما خود آگاه شما ریشه گرفت، آنوقت بطور خودکار و اتوماتیک، «ایمان» پیدا خواهید کرد. البته لازم به تذکر است که «ایمان» هیچ شباهتی به «اعتقاد» و «باور» ندارد.

شما می‌توانید اعلام کنید: «عقیده دارم (فکر می‌کنم - باور دارم) که فردا دوشنبه است.» و این نشان‌دهنده یک چیز بخصوص است. اما شما نمی‌توانید اعلام کنید: «من ایمان دارم که فردا دوشنبه است.» زیرا این يك معنى كاملاً متفاوتی دربر خواهد داشت. ایمان چیزی است که معمولاً با ما رشد و پرورش می‌کند. ما از این جهت مسیحی یا بودیست یا یهودی یا مسلمان می‌شویم زیرا که پدران و مادران ما مسیحی یا بودیست یا یهودی و یا مسلمان بوده‌اند. ما به والدین خود ایمان داریم. ما عقیده داریم که چیزی که آنها به آن عقیده و اعتقاد داشتند، صحیح و درست بوده است.

بنابراین «ایمان» ما نیز دقیقاً شبیه والدین ما می‌گردد. بعضی از چیزهایی که در این دنیا، غیر قابل اثبات می‌باشند، به ایمان نیاز دارند. سایر چیزها که می‌توانند به اثبات برسند قابل اعتقاد یا غیر قابل اعتقاد و

باور می‌باشند. بگونه‌ای واضح‌تر: باور کردنی یا باور نکردنی می‌باشند. يك تمایز و تفاوت مشخصی میان این دو وجود دارد، و انسان باید از این تمایز بخوبی آگاه باشد.

اما پیش از هر چیز: آیا شما نیاز به باور کردن چه چیزهایی دارید؟ و چه چیزهایی هستند که نیاز به ایمان شما دارند؟ پیش خود تصمیم بگیرید چه چیزهایی به ایمان نیاز دارند، و آنها را از هر جنبه و زاویه‌ای مورد مطالعه و بررسی قرار دهید. آیا در مذهب به ایمان نیاز است؟ در يك قابلیت به ایمان نیاز است؟ درست بیندیشید و سپس با دقت و تحکم روی این موضوع که دارید با نحوه‌ای مثبت به آن فکر می‌کنید: بخود با تحکم اعلام کنید و تأکید کنید که قادر به انجام «اینکار» یا «فلان کار» دیگر هستید و اینکه می‌توانید فلان کار را به انجام برسانید و یا آنکه با تحکم و حالتی شدیداً قاطعانه به فلان مسأله یا به فلان کار «عقیده» دارید. شما بایستی به این تأکیدات خود ادامه دهید. تا زمانی که اینگونه قاطعانه تأکید نکنید، هرگز «ایمان» پیدا نخواهید کرد. مذاهب بزرگ جهان دارای طرفداران و پیروانی با ایمان می‌باشند. این پیروان با ایمان، همان دسته از اشخاصی هستند که به کلیسا، نمازخانه، مسجد، کنیسا و یا معبد می‌روند و با دعاهای تکراری و زیادی که انجام می‌دهند، کاری کرده‌اند که ضمیر ناخودآگاهشان بخود آمده و درك کنند که به راستی بعضی چیزهایی هست که بایستی «ایمان» به آنها داشت. در خاور دور، چیزهایی بنام «مانترا»^۱ وجود دارد.

برای مثال شخصی که يك جمله بخصوصی را ذکر خواهد کرد

۱- در خاور دور، ذکرها و اوراد «مانترا» نامیده می‌شود.

(که همان ماترا باشد) و آنرا بارها و بارها تکرار خواهد نمود. احتمالاً این شخص خودش هم ممکن است اصلاً نداند این «ماترا» برای چیست و چه مفهومی در بر دارد! اما این وضعیت اصلاً اهمیت ندارد، زیرا مؤسسين و پایه گزاران آن مذهبی که این «ماترای» بخصوص را ساخته اند، آنرا طوری تنظیم کرده اند که ارتعاشات پدیدآمده در حین تکرار آن، داخل ضمیر ناخود آگاه شخص بیان کننده آن ذکر می شود و آن خواسته مورد نیاز را در ضمیر ناخود آگاه پدید می آورد. بعد از مدتی، حتی هنگامی که آن شخص دقیقاً از معنی آن ماترا مطلع نباشد، جزو قسمتی از ضمیر ناخود آگاه او می گردد و سپس پیدایش «ایمان»، امری خود بخود و کاملاً راحت می شود. درست به همین شکل، چنانچه شما دعاهایی را مدام بخوانید و بر زبان بیاورید، کم کم به آنها اعتقاد پیدا خواهید کرد. این اعمال يك راه و روش ساده برای وارد کردن مطلبی به درون ضمیر ناخود آگاهتان می باشد و کاری است تا بتوانید ضمیر ناخود آگاهتان را وادار به درك و فهم و همکاری نمایید. سپس با پیدایش ایمان، دیگر لازم نیست بخود زحمت بدهید و مدام ذکر را تکرار کنید، زیرا ضمیر ناخود آگاهتان همیشه به شما یادآوری خواهد کرد که این «ایمان» در «فلان چیز»، در وجود شما هست و اینکه می توانید آن کارهای وابسته به آن «فلان چیز» را انجام بدهید.

بنابر این بارها و بارها و مدام بخود تکرار کنید که بزودی هاله تابان خود با شخصی یا اشخاص دیگر را خواهید دید، تکرار کنید که دارای قدرت نه پانیکمی خواهید شد و اینکه فلان کار را خواهید کرد یا فلان خصوصیت را خواهید داشت، خلاصه هر کار با چیزی که دوست

دارید. در اینصورت به موقع و در وقت موعود آن کار را انجام خواهید داد و یا آن خصوصیت را بدست خواهید آورد و الی آخر... تمام مردان موفق اجتماع، تمام آن افرادی که میلیونر یا مخترع یا مشهور شدند، افرادی هستند که بخود ایمان دارند. آنها ایمان دارند که می توانند هدفشان را به اجرا در آورده و آنرا به اتمام برسانند، زیرا در وهله اول به خود عقیده داشتند و به قدرت ها و قابلیت های خود، اعتقاد داشتند. آنها سپس باعث پدید آوردن «ایمانی» شدند که باعث به تحقق پیوستن آن عقیده و اعتقاد راسخ شد. اگر مدام بخود تکرار کنید که بزودی (و یا از همین حال) موفق و پیروز خواهید شد، شك نداشته باشید که موفق و پیروز خواهید شد، اما موفق و پیروز شدن شما تنها هنگامی جامعه حقیقت خواهد پوشید که شما به تأکيدات خود مبنی بر پیروزی ادامه بدهید و هرگز اجازه ندهید شك و تردید (یعنی حالت منفی ایمان) در وجود شما رخنه کند. برای آزمایش، این تأکيدات قاطعانه در مسورد موفقیت و پیروزی تان را دنبال کنید و بطور حتم از نتایجی که بدست خواهید آورد به حیرت و شگفتی خواهید افتاد.

ممکن است در مورد افرادی شنیده باشید که قادرند به شما بگویند در زندگی های گذشته شان، چه و کجا بودند و چه کارهایی می کرده اند. این موضوع از وثبت و یادداشت های آکلیك است، زیرا بسیاری از مردم در «مسافرت» در «خوابشان» به عالم سماوی می روند تا نگاهی به وثبت و یادداشت های آکلیك بیندازند. هنگامی که در وقت صبح، به کالبد جسمانی خود مراجعت می کنند، ممکن است خاطرات نامربوط و بهم ریخته ای با خود بیاورند، به این ترتیب ممکن است بعضی از

اظهاراتشان درست باشد و بعضی دیگر نامربوط و غلط. شما پی خواهید برد که اکثر چیزهایی که می شنوید، در ارتباط با رنج و شکنجه و مشقت های فراوان بوده است. بنظر می رسد، مردم، انواع و اقسام متفاوت و متنوعی از «شکنجه گرانی» گوناگون بوده اند و انگار بیشتر در کارهای بد و ناپسند دست داشته اند و اثراتی از خوبی و نیکی مشاهده نخواهید کرد. این به آن خاطر است که ما درست مثل رفتن به يك مدرسه، بر روی زمین می آییم. ما بایستی همیشه بخاطر داشته باشیم که مردم بایستی از انواع مشکلات و ناراحتی ها و مشقات بگذرند تا از گناهان و تقصیرات خود پاك شوند. درست مثل فلزاتی که در کوره می گذارند تا در حرارتی بسیار داغ، مواد بدردنخور و بیفایده خود را بیرون ریخته و بسالایابند، بطوریکه کارکنان آن کارخانه ها قادر بشوند کف کنیف را از روی آن فلزات بزدایند و آنها را پاك و خالص گردانند. انسانها نیز بایستی از يك سری مشکلات عبور کنند، بطوریکه بحد و مرز «بی طاقتی» و «بی تحملی» برسند اما نه آنکه از آن تجاوز نمایند.

این برای آن است که حالت مغنویت و روحانیتشان مورد آزمایش قرار بگيرد و گناهانشان پاك شده و از بین بروند. مردم به این خاطر بر روی زمین می آیند تا مطالبی را بیاموزند و متأسفانه انسانها از طریق مشکلات و غم و اندوه و مشقات فراوان، زودتر درس خود را می آموزند تا با مهربانی و محبت و آرامش.

اینجا دنیایی از ناراحتی و رنج است. اینجا مدرسه ای آموزشی است: تقریباً يك نوع دلائل تأدیبه، و يك محل مجازات و اصلاح است. با وجود آنکه مردم، محبت و لطف و مهربانی نادر و کمیابی، در برابر

انسان ظاهر می شود که همچون نور فانوسی در بلك شب تاریك می درخشد،
 مع هذا بیشتر زندگی در تلاش و رنج و زحمت طی می شود. کافی است به
 تاریخچه ملل نظری بیفکنید، و به جنگهای قرون نگاه کنید. واقعا که در
 جهانی ناپاك و ناخالص زندگی می کنیم. اینکار، اوضاع را برای ارواح
 والا و طاهر، مشکل می سازد زیرا برای نظارت بر کارها و وقایع، آنها
 ناچارند مردم بر روی زمین بیایند. البته این يك واقعیت است که يك
 روح والا و بلندمرتبه در هنگام آمدن به زمین مجبور است يك خصلت و
 يك صفت منفی که دلالت بر ناپاکی محدودی می کند. با خود داشته باشد
 تا به مانند لنگری انجام وظیفه نماید و او را در این دنیای زمینی، زمینی
 نگهدارد؛ و کاری کند که در ارتباط مستقیم با زمین و ساکنان زمین باقی
 بماند. روح والایی که به زمین می آید، نمی تواند با شکل و فرم خالص
 و پاك و بی لکه معمول خود بیاید، زیرا در آن صورت قادر به تحمل کردن
 رنجها و دردها و مشکلات زندگی نخواهد بود. بنابر این: دقت کنید!
 اگر شخصی را می بینید که بر عکس گفته ها و تعریف های دیگر مردم، آنقدر
 هم که فکر می کنند بلندمرتبه و والا نیست، آنهم به دلیل آنکه از فلان چیز
 یا فلان کار، بیش از حد لزوم خوشش می آید، زیاد از او خورده نگیرید...
 ممکن است در خوردن غذا، فرد شکمویی باشد، و یا اندکی مال پرست
 باشد، و یا در قول و قرارهایش فرد با ثبات و منضبطی نباشد... تا زمانی
 که این شخص مشروب ننوشد، می تواند از ارواح پاك باشد، زیرا
 خوشبختانه یا بدبختانه نوشیدن مشروب های الکلی، باعث از بین بردن
 تمام قابلیت های والا و طاهر می باشد.

بسیاری از اشخاصی که دارای قدرت روشن بینی و تله پاتی هستند،

دارای يك نقص و یا ناراحتی فیزیکی و جسمانی می باشند، زیرا درد و مشقت و رنج اغلب باعث افزایش بُرد و میزان ارتعاش در فرد می گردد، و حالت روشن بینی یا تله پاتی را به شخص رنج دیده، به ارمغان می آورد. شما نمی توانید با تنها نگاه کردن به شخصی، از درجهٔ معنویت او مستحضر بشوید. اگر شخص بیمار است یا مبتلا به يك ناراحتی جسمانی و یا نقص عضو است، او را بدون هیچ فکر و اندیشهٔ قبلی، محکوم نکنید، و او را فردی بد و شرور تلقی نکنید. ممکن است این بیماری یا نقص عضو عملاً پدید آمده است تا درجهٔ ارتعاش این خانم و یا آقا را افزایش داده و بالا ببرد تا او را برای يك وظیفهٔ مشخص آماده سازد. سعی نکنید در مورد شخصی با خشونت و سنگدلی قضاوت کنید، آنهم به این دلیل که آن شخص زیاد قسم می خورد، و یا ناسزا می گوید، و یا حتی آنطور که باید و شاید، و شایستهٔ يك فرد والا است، رفتار نمی کند. این امکان بسیار محتمل وجود دارد که این شخص به این جهت زیاد قسم می خورد، یا ناسزا می گوید یا يك «رفتار و صفت نابخشودنی دیگری» دارا می باشد تا با كلك آن، لنگری برای نگهداشتن خود بر روی زمین داشته باشد. مجدداً تکرار می کنم: تا زمانی که اطمینان کامل داشته باشید این شخص مشروب نمی خورد، بسیار ممکن و محتمل است که این شخص يك روح والایی باشد که شما از اول تصور می کردید، باشد. حالت ناخالصی و ناپاکی زیادی در روی زمین وجود دارد، و هر چیزی که ناخالص باشد و حالتی از کمال نداشته باشد، فاسد می گردد و بالاخره از بین می رود. تنها پاکی و صافی و در سنکاری و تدین و بی عیبی باقی میماند و نابود نمی شود. این یکی از دلایلی است که به زمین می آئیم. در عالم ارواح که ماورای عالم سماوی

قرار دارد، شما نمی‌توانید فساد و ناپاکی مشاهده نمایید. در ابعاد بالاتر
هستی و حیات، هیچ نوع شر و بدی وجود ندارد، بنابراین مردم به زمین
می‌آیند تا از طریق روش و نحوه‌ای سخت، بیاموزند و یاد بگیرند.

مجدداً تکرار می‌کنم: يك روح والا و شریف و طاهر که قصد
آمدن به زمین را داشته باشد، با يك نوع نقص و عیبی خواهد آمد، با آگاهی
کامل به اینکه برای انجام وظیفه‌ای مخصوص و خارج از معمول آمده، و
اینکه این نقص و یا خلصت بد، بعنوان «کارما»^۱ و سر نوشت او، حساب
نخواهد شد (با «کارما» در دروس بعدی روبرو خواهیم شد)، بلکه بیشتر
بعنوان وسیله و ابزاری همچون يك لنگر است که اجازه می‌دهد در کالبد
فیزیکی ظاهر شده و او را با يك صفت بشری مجهز سازد.

يك نکتهٔ دیگری هم هست که باید در مورد آن به صحبت بپردازیم.
رفورمیست‌ها و اصلاح‌طلبان بزرگ تاریخ، (و در این دوره و زمانه) دقیقاً
اشخاصی هستند که در زندگی‌های پیشین، و در نمودهای قبلی خود، اهانت
کنندگان و مخالفینی شدید بودند که دقیقاً در همان زمینه‌ای که اينك
مشغول «اصلاح کردن» آن می‌باشند سعی در تهذیب آن دارند، دست به
کار و فعالیت زده بودند!

برای مثال «هیتلر» بدون شك دوباره به این جهان خواهد آمد، اما
در پوسنهٔ يك رفورمیست و اصلاح‌طلب خارق‌العاده و عالی. بسیاری از
افراد که در دادگاه تفتیش عقاید مذهبی اسپانیا کار می‌کردند، مجدداً
بعنوان اصلاح‌طلبانی عالی‌قدر به این دنیا باز گشته‌اند. این يك فکری است
که اندیشه و تعمق در مورد آن بسیار جالب است...

1- Karma

فراموش نکنید: میانه روی یا مسبری میانی، راه و طریقتی است که باید با آن زیست.

سعی نکنید آنقدر بد و شرور باشید که بعداً دچار رنج و مشقت و زجر بشوید. ضمناً اگر آنقدر پاك سرشت و مقدس و روحانی هستید که همه در حد پایین شما حضور دارند، در آن صورت نمی توانید در روی زمین باقی بمانید. اما خوشبختانه، هیچکس تا آن حد پاك و بی عیب نیست!

درس نوزدهم

امیدوارم بزودی فرصت شود در مورد تله پاتی، روشن بینی و قدرت «سایکومتری» بحث و توضیحاتی ارائه دهم. اما نخست، بایستی اجازه بدهید تا اندکی بعقب بازگردیم. اجازه می‌خواهم بایک موضوع دیگری، این درس را آغاز نمایم. بخوبی می‌دانم که تا حالا، دیگر کاملاً متقاعد شده‌اید که من زیاد از موضوع اصلی صحبت خارج می‌شوم و زیاد در حاشیه بحث می‌کنم، اما اینکار من تعمدی است. من می‌دانم چه مطالبی در ذهن دارم، اما اغلب لازم است از طریق من، توجه شما به يك موضوع دیگر جلب شود و بعد هم به سرفوت يك مبحث دیگر برویم که به عنوان توضیحات اساسی و پایه، می‌توانند برای شما بی‌نهایت حایز اهمیت باشند.

اینك دیگر با تحکم و وضوح کامل اعلام می‌کنم اشخاصی که مایلند روشن بین شوند، مایلند دارای قدرت تله پاتیکی شوند، مایلند از قابلیت‌های سایکومتریکی برخوردار شوند باید به آهستگی به جلو پیش

بروند. شما نمی‌توانید بیش از يك حد و مرز مشخصی، بزور و اجبار، رشد و پرورش کنید. اگر به دنیای گیاهان توجه و دقت نشان دهید، پی می‌برید که از کبده‌های وحشی و زیبا، گل‌هایی هستند که فقط و فقط در گلخانه‌هایی گرم پرورش می‌یابند و چنانچه در رشد و پرورش آنها اجبار و الزام و فشاری پدید آمده باشد، آنوقت شکوفه‌هایی بسیار ظریف و شکننده بار خواهند آمد. همین وضعیت را می‌توان به هر چیزی که قرار است پرورش آن بصورت مصنوعی صورت بگیرد، اطلاق می‌شود (همین‌طور هم به هر چیزی که قرار است پرورش آن بصورت اجباری صورت بگیرد.) گیاهان موجود در گلخانه‌ها، گیاهان مقاوم و محکمی نیستند، قابل اعتماد نیستند و سهولت اسیر و مبتلای هزاران نوع ناراحتی و بیماری‌های مختلف می‌شوند. من مایلم شما، دارای يك میزان و اندازه بسیار قوی و سالمی از تله‌پاتی باشید، میل دارم شما از طریق قوه روشن بینی، قادر به دیدن گذشته مردم بشوید و میل دارم در چنان وضعیت و موقعیتی قرار داشته باشید که برای مثال بتوانید سنگی را از کنار ساحلی از زمین بردارید و با لمس کردن آن قادر باشید بگویید در طول سالیان گذشته چه اتفاقاتی بر سر این سنگ بخصوص آمده است. می‌دانید، اینکار کاملاً ممکن و مقدور است.

يك شخصی که در قوه مایکومتری، از استعداد و قدرت و آگاهی زیادی برخوردار باشد، قادر است سنگی از کنار ساحل بردارد (سنگی که به وسیله دست هیچ انسانی لمس نشده باشد) و با دقت و وضوح کامل دورانی را در نظر مجسم نماید و ببیند که چگونه این قطعه سنگ هنوز جزو قسمتی از يك تخته سنگ کوهستانی بوده است... این مبالغه‌گویی

نیست. اینکار، عملی است بسیار ساده و بسیار سهل: البته هنگامی که انسان نحوه درست آنرا بلد باشد!

پس بیاید و بگذارید تازیر بنایی کاملاً محکم و قابل قبول برای خود بسازیم، زیرا هیچکس نمی تواند خانه ای مستحکم و پایدار بر روی زمینی شن زار بنا نماید و انتظار داشته باشد که آن خانه برای مدتهای طولانی با برجا بماند.

با در نظر گرفتن «زیر بنای» مورد نظرمان، اجازه بدهید اعلام کنم که قبل از هر چیز: متانت و تسلط بر نفس درونی و آرامش و انبساط خاطر، دو چیز مهم و اساسی برای زیر بنای ما محسوب می شوند، زیرا تا زمانی که انسان دارای تسلط بر نفس درون نباشد، در کارهایی همچون تله پاتی و روشن بینی، موفقیت و استعداد زیادی نخواهد داشت. آرامش درون يك «حالت اجباری» است که باید در شما موجود باشد و برای پیشرفت و تکامل از مراحل اولیه و ابتدایی، باید با این حالت و صفت مجهز باشید. انسانها به راستی توده ای از عواطف و احساسات ضد و نقیض می باشند. کافی است انسان به اطراف خود نظر بیندازد و مشاهده نماید که تاچه اندازه انسانها در کارها شتاب دارند: در راه رفتن در خیابانها، در رانندگی، در رسیدن برای سوار شدن بر اتوبوس و غیره... بعد هم آخرین شتاب و سراسیمگی روز: دویدن به درون مغازه ها و سوپر مارکت ها برای خریداری وسایل خوراکی خانه پیش از بسته شدن آنها... ما انسانها مدام در يك حالت تحريك و فعالیت و عجله هستیم. به خشم می آیم، عصبانی می شویم، بطوریکه از مغزهایمان جرقه هایی از غضب و سر خوردگی بیرون می زند. اغلب احساس می کنیم بدنمان داغ شده

است و حس می کنیم که زیر فشاری سنگین هستیم و اینکه دارای انواع ناراحتی ها و فشارهای عجیب و غریبی هستیم که در وجود و درون ما به تفلاد و تلاطم مشغول هستند. در يك همچو واقعی احساس می کنیم که هنقریب است که منفجر بشویم. بله. امکان اینکار به راستی مقدور و ممکن است! اما چنانچه دارای يك همچون امواج مغزی در هم ریخته و نامنظم و غیر قابل تسلط و کنترلی باشید، ابدأ نمی توانید در کارها و تحقیقات الزامی محرمانه و ماوراء الطبیعه ای، شرکت نمایید، بطوریکه باعث شود علائم وارده و دریافت شده، کاملاً از بین رفته و نابود شوند. علائم و نشانه ها، مدام و بلا انقطاع از هر شخص و از هر نقطه و مکانی می آیند و چنانچه ما بتوانیم ذهن و فکرمان را باز نموده و دغدغه ای نداشته باشیم، همه آنها را دریافت کرده و قادر به درك و فهم آنها خواهیم شد.

آیا تا بحال سعی کرده اید در طول يك صاعقه، به يك برنامه رادیویی گوش فرا دهید؟ آیا تا بحال برایتان پیش آمده بخواهید يك برنامه تلویزیونی تماشا کنید، در حالی که يك ابله ماشینی اش را درست در زیر پنجره خانه تان پارک کرده و سعی دارد با «استارت» های متعدد و بیشماری که باعث پارازیت هایی پی در پی در روی صفحه تلویزیونتان می شود، آنرا روشن کند؟ به احتمال زیاد برایتان رخ داده که سعی کرده باشید در میان مباحث و غوغای شدید يك رعد و برق وحشتناك، به يك ایستگاه رادیویی دور دست گوش فرادهید. اینکار ابدأ سهل نخواهد بود! بعضی از ما به امواج کوتاه علاقه نشان می دهیم و به سراسر دنیا گوش می دهیم، به اخبارهای ملل مختلف و به موسیقی و آواز قاره های مختلف گوش می دهیم اگر ار آن دسته افرادی هستید که زیاد به امواج کوتاه گوش می کنید و

به نقاط دوردست جهان گوش داده‌اید، بطور حتم می‌دانید که در بعضی اوقات چقدر سخت و مشکل می‌توان متوجه گفتگوها و سخنان ایستگاههای رادیویی دوردست شد، آنهم بخاطر پارازیت‌ها و دخالت‌های مداومی که به وسیله شریط طبیعی و همین‌طور هم مردم صورت می‌پذیرند: سرو صداهای روشن کردن ماشین، صدای روشن و خاموش شدن ترموستات، یخچال و یا توپ بازی کردن و یا حتی زنگ زدن در خانه، می‌توانند دلایلی برای مانع شنیدن ما بشوند. در حالی که سعی می‌کنیم تمرکز و دقت بیشتری بدست بیاوریم، در زیر لب‌اسمان: داغ‌تر و داغ‌تر می‌شویم... بنا برین تازمانی که خود را از شر این پارازیت‌های ذهنی‌مان، خلاص نکنیم، دچار مشکلاتی در زمینه‌های تلپاتیکی می‌باشیم، زیرا سروصدایی که از يك مغز آدمی بیرون می‌آید، بی‌نهایت بدتر از حتی صدای يك ماشین بسیار کهنه و فرسوده است. ممکن است فکر کنید من سرگرم مبالغه هستم، اما هر قدر قدرت‌ها و قابلیت‌های شما در این مسیر افزایش پیدا کرد و قوی‌تر شد، خودتان خواهید فهمید که حق با من بوده و اینکه به مراتب، اوضاع را از آنچه که هست، کمتر و بی‌اهمیت‌تر نشان داده‌ام.

بیاید و کمی بیشتر در این زمینه به بحث پردازیم، زیرا پیش از شروع هر کار بایستی دقیقاً بدانیم می‌خواهیم چه کار انجام دهیم: ما باید دقیقاً و کاملاً مطمئن و آگاه به سדרاهای موجود در مسیرمان باشیم، چون تا زمانی که چیزی از آنها ندانیم، قادر به فائق شدن بر آنها نخواهیم بود. بیاید از يك زاویه و دید دیگری اوضاع را مورد بررسی قرار دهیم: تلفن کردن از يك قاره، به قاره‌ای دیگر، يك امر ساده و سهل

محسوب می‌شود، بشرط آنکه کابل‌های زیر دریایی مناسب اینکار، از قبل، در زیر دریاها کشیده شده باشند. تلفن میان قاره‌ای: بین انگلستان و نیویورک، ویا بین «آدلاید» تا انگلستان، يك نمونه بارز اینکار است. با استفاده و کاربرد از این خطوط تلفنی زیر دریایی، انسان بازم هر دم، مکالمه و گفتگویی مشکل و سراسر مملو از سرو صداهای مختلف نخواهد داشت. حتی در بعضی اوقات صدای طرف دیگر سیم کم یا زیاد می‌شود، اما در کل ما قادریم بخوبی از مطالب مورد بحث شخص آنطرف سیم، مطلع گردیم و آنرا بفهمیم.

بدبختانه بیشتر دنیا هنوز به وسیله کابل‌های تلفنی، مجهز نشده است! در بعضی از قسمت‌های جهان: مثل مونترآل (واقع در کانادا) و بوئنوس-آیرس (در آرژانتین)، هنوز هم کابل‌های تلفنی وجود ندارد و يك چیزهای وحشتناکی وجود دارد بنام «رادیولینکز» یا وسیله ارتباطی رادیویی^۱. این وسایل وحشتناك و عجیب، هرگز نیا یستی نام تلفن بخود بگیرند! زیرا استفاده از آنها بنظر من، يك نوع آزمایش برای اثبات صبر و شکیبایی می‌باشد. در اکثر اوقات مکالمه، بهم ریخته و نامربوط است و اکثراً، بارها و بارها منقطع و بریده بریده می‌شود. فرکانس‌های بالا قطع می‌شود، و بجای شنیدن صدایی معمولی و «انسانی» که به راحتی قابل شنیدن است، انسان يك صدای یکنواخت و بیروحی را می‌شنود که انگار به وسیله يك آدم آهنی، بدون هیچ تن و لحن بخصوصی بیان می‌شود! انسان با این

۱- مجدداً لازم به تذکر است که نویسنده این مطالب را در اواسط دهه شصت

و اوائل دهه هفتاد میلادی برشته تحریر در آورده است.

امروزه اکثر نقاط جهان به وسیله کابل‌های تلفنی مجهز شده‌اند. م

نحوه ارتباطی، با سعی و کوشش فراوان، تلاش می کند گفته ها را بشنود و بفهمد، اما در عین حال يك مشکل دیگر نیز وجود دارد: و آن این است که مجبور هستید دائماً حرف بزنید (حتی اگر چیزی برای بیان کردن ندارید!) تا آنکه جریان «باز» بماند و در اختیار شما باقی باشد. به اضافه این مشکلات، پارازیت های مختلفی نیز هست و همین طور هم يك سری صدا های مختلف و متنوع که از لایه های «اِسُونیزه» شده مختلف زمین انعکاس پیدا می کند، شنیده می شود. من تمام این مطالب را با این همه جزئیات بیان کردم تا به شما نشان بدهم که حتی با وجود بهترین تجهیزات زمینی: گفتگو و داشتن مکالمه از طریق «رادیو - تلفن» يك کار «شانی» است. (و بنا به تجربیات شخصی که بنده داشتم: بیشتر با ناموفقیت همراه است تا موفقیت و سهولت!) بنابراین من عقیده دارم که تله پاتی بی نهایت بهتر و سهل تر از این «رادیو - تلفن» عجیب و غریب است!

شاید پیش خود سؤال می کنید به چه علت من از اول این کتاب، دست از نام بردن رادیو، الکتربسته و الکترونیک برنداشته ام. پاسخ به این سؤال شما این است که مغز آدمی و کالبد فیزیکی انسان الکتربسته ساطع می کنند. مغز و تمام عضلات و ماهیچه ها «الکترون های» منحرفی را ارسال می نمایند که در واقع برنامه رادیویی کالبد انسانی محسوب می شوند.

بیشتر رفتارهای کالبد انسان و بیشتر پدیده روشن بینی، تله پاتی، سایکومتري و مابقی این قوه ها، به راحتی و به سهولت، از طریق نام بردن علم رادیو و الکترونیک می تواند برای شما قابل درك و فهم شود. من سعی دارم تمام این مطالب را برایتان سهل و آسان جلوه دهم: بنابراین

می‌خواهم از شما خواهش کنم تمام این مطالب در مورد الکترونیک و رادیو را جدی قلمداد فرمایید و آنها را با دقت و توجه خاصی مورد بررسی و مطالعه قرار دهید. اگر شما اندکی الکترونیک مطالعه نمایید، برآستی کمک بزرگی به شما خواهد کرد. هر قدر در مورد رادیو و الکترونیک بیشتر بخوانید و مطالب جمع‌آوری نمایید، راحت‌تر و آسان‌تر می‌توانید در رشد و پیشرفت خود، کمک کنید و جلو بروید.

از اسباب و وسایل ظریف بایستی مراقبت نمود تا از هر گونه برخوردی یا ضربه‌ای در امان بمانند.

طبعاً دوست ندارید يك دستگاه تلویزیون جیبی پیشرفته و عالی داشته باشید و ضرباتی بر آن وارد نمایید، و دوست ندارید که ساعتی گرانقیمت داشته و آنرا مدام به دیوارها بکوبید.

ما نیز بنوبه خود، دارای گرانقیمت‌ترین گیرنده‌های می‌باشیم: منظورم مفرمان است. چنانچه بخواهیم از این «گیرنده» به بهترین نحو و با بهترین بازدهی استفاده نمایم، باید آنرا از هر گونه ضرباتی به دور نگاهداریم. اگر بخواهیم خود را دستخوش آشفتنگی و ناسازگاری و خشم و سرسوردگی نمایم، در آن صورت يك نوع امواجی در خود پدید می‌آوردیم که باعث مانع شدن ورود و دخول و گبرندگی امواج بیرونی می‌شوند. در تله‌پاتی، ما بایستی تا آنجایی که مقدور است آرام و مسلط بخود باقی بمانیم، و گرنه وقت خود را به هد داده‌ایم و هیچ پیشرفتی از نقطه نظر دریافت افکار و اندیشه‌های دیگران انجام نداده‌ایم. در نخستین دفعات ما نتایج زیادی از لحاظ تله‌پاتیکی دریافت نخواهیم کرد پس بایست قبل از هر چیز خود را تمرین به آرامش دهیم و تسلط بر نفس

و تمرکز فکری پیدا نماییم.

در هر مرتبه که به فکر فرو می‌رویم و اندیشه می‌کنیم، باعث تولید الکتریسته می‌شویم. اگر ما در آرامش کامل، و بدون هیچ احساس و عاطفه شدید به فکر و تعمق بپردازیم، الکتریسته مغز ما در یک فرکانس نسبتاً آرام و بی‌دغدغه‌ای که فرازونشیب زیادی در بر ندارد، به جریان خواهد افتاد. اگر ما دارای فرازها یا به اصطلاح: «قله‌های بلند» باشیم، به آن معناست که چیزی باعث برهم زدن روبه‌صاف و هموار افکار و اندیشه‌های ما می‌باشد. بایستی دقت و اطمینان کامل داشته باشیم که هیچ نوع و تناوب اضافی و زیادی تولید نشود، و هیچ چیز موجب بروز وضعیت اضطراری و نگرانی، و یا افسردگی و دل‌سردی در ما نشود تا مبادا در مراحل فکری ما، مشکلاتی ایجاد شود.

ما بایستی در هر زمان تسلط بنفس درون را در خود پرورش دهیم، باید هر طور شده رفتاری آرام و بی‌دغدغه در خود پدید بیاوریم. به من نیز با شما هم‌عقیده‌ام که رسیدن به این حالات کاری دشوار است خصوصاً اگر سرگرم آویزان کردن رخت‌های خسته از بند هستید، و هم‌زمان با این‌کار شما تلفن زنگ می‌زند و شما با دست‌هایی مملو از لباس‌هایی خیس باید برگردید و به تلفن پاسخ بگویید! هیچ شك ندارم که اگر انسان از خریدن يك وسیله‌ای که در مفازة محله حراج شده بود، محروم شود، چقدر احساس سرخوردگی و عصبانیت خواهد کرد. اما بهر حال لازم به گفتن است که تمام این کارها، اجتماعی و دنیوی است. هنگامی که از این دنیا برویم، این کارها هیچ کمکی به ما نخواهند کرد. هنگامی که عمرمان در روی زمین به آخر برسد، دیگر زیاد مهم نخواهد بود که آیا فلان چیز حراج

شده را خریدیم یا نه، و یا اینکه خریدهایمان را از فلان سوپرمارکت انجام می‌دادیم با از بقالی سر کوچه. اجازه بدهید مجدداً خطاظر نشان سازم که شما حتی يك پول خرد سیاه نیز با خود به‌دنیای بعد از مرگ همراه نخواهید برد؛ اما هر نوع دانش و آگاهی را که در این جهان در ذهن خود اندوخته‌ایم با خود به‌مراه می‌بریم، زیرا جوهر نبخیر شده و ناب تمام چیزهایی که در روی زمین آموخته‌ایم، با صفت می‌شود مشخص گردد در حیات بعدی چگونه خواهیم بود و چه خواهیم کرد.

بنابراین بیایید و فکرمان را روی دانش و اطلاعات اندوخته شده متمرکز نماییم، روی چیزهایی که می‌توانیم با خود به‌مراه ببریم. در حال حاضر، دنیای ما دچار جنون پول و مادیات و مایملک شده است. کشورهای همچون کانادا و ایالات متحده آمریکا در تحت يك استاندارد دروغین و غلطی از نعمت و ثروت زندگی می‌کنند. بنظر می‌آید همه کس در این کشورها زیر بار قرض هستند، همه کس از کمپانی‌ها و شرکت‌های مالی پول وام می‌گیرند (که در واقع همان نزول خواران سنتی دوران قدیم ما می‌باشند.) مردم خواستار ماشین‌های جدید، که یکی مجلل‌تر از دیگری و سال بسال گوناگون‌تر است، می‌باشند. مردم با عجله و شتاب به هر سومی‌دوند. دیگر فرصت و حوصله رسیدگی به کارهای جدی ندارند. آنها سراسیمه به دنبال کارهایی هستند که ابدأ اهمیتی ندارند. حال آنکه تنها چیزی که برای ما باید اهمیت داشته باشد: دانش و اندوخته‌های فکری ما است. تمام چیزهایی را که در طول اقامتمان در روی زمین یاد گرفته‌ایم با خود می‌بریم به‌دنیای بعدی، حال آنکه پول و ثروت و مالکیت‌های خود را در پشت سر باقی می‌گذاریم تا کسان دیگری از آنها بهره ببرند.

بنابر این لازم است به چیزهایی تمرکز پیدا کنیم که براساسی به شخص خودمان تعلق دارند: یعنی علم و دانش کسب شده.

یکی از سهل ترین راهها برای بدست آوردن آرامش و انبساط خاطر، تنفس بصورتی منظم و تحت یک شیوه مخصوص است. بدبختانه اکثر مردم بگونه ای نفس می کشند که بیشتر به مکیدن هوا شباهت دارد تا تنفس. آنها نفس نفس می زنند و مسوجب هدر رفتن اکسیژن مغز می گردند. مردم طوری فکر می کنند که انگار هوای بیرون، جیره بندی شده است: یعنی بایستی سرعت آنها در خود فرو دهند و بلافاصله هم آنها را از ریه های خود بیرون دهند. بنظر آنها می رسد که هوا انگار گرم و یا نامطبوع است، زیرا به محض آنکه هوا را در خود فرو می دهند، خواستار این می باشند که آنها را از خود دور سازند و جیره بعدی را دریافت نمایند. ما باید بیاموزیم که به روشی آهسته و عمیق نفس بکشیم. ودقت کنیم که تمام هوای کثیف از درون ریه هایمان خارج گردند.

اگر ما فقط با قسمت بالای ریه هایمان تنفس کنیم، هوایی که در پایین ریه ها قرار دارد کهنه تر و کهنه تر می شود. هر قدر ذخیره هوای ما بهتر باشد، قدرت مغزی ما نیز بهتر خواهد بود، زیرا ما نمی توانیم بدون اکسیژن زنده بمانیم و مغز اولین عضو از بدن است که از کمبود اکسیژن زودتر از بقیه فنا و نابود می شود. اگر مغز ما از حداقل مقدار اکسیژن خود محروم بماند (بهر حلی که می خواهد باشد) احساس خستگی می کنیم، حالت خواب آلودگی پیدا می کنیم. در انجام حرکات و کارها کند و سست می شویم و بالاخره تفکر و اندیشه بر ایمان دشوار می شود. گاهی از اوقات هم احساس می کنیم به سردردی شدید مبتلا شده ایم و

هنگامی که به هوای آزاد می‌رویم و اندکی قدم می‌زنیم، متوجه می‌شویم که سردردمان دفع شده است. این ثابت می‌کند که انسان به میزان زیادی از اکسیژن نیاز دارد.

يك شیوة منظم و مخصوص تنفس باعث آرام کردن عواطف و احساسات آشفته و پربشان می‌گردد. اگر احساس می‌کنید شدیداً فرد بدخلق و عبوسی هستید و در حال طبیعی خودتان قرار ندارید، و شدیداً مایلید به شخصی یا چیزی اذیت و آزار برسانید؛ بجای اینکار يك نفس عمیق بکشید؛ یعنی عمیق‌ترین نفسی که می‌توانید بکشید، سپس آنرا برای لحظاتی در ریه‌هایتان نگه دارید، بعد هم در کمال آهستگی و به مدت لحظاتی، هوا را آهسته بیرون دهید. اینکار را چندین مرتبه انجام بدهید و آنوقت ملاحظه خواهید نمود که سریعتر از آنچه که تصور می‌کردید آرامش خود را باز یافته‌اید.

لازم نیست فقط هوا را بکشید (و آنرا با سرعتی عجیب انجام بدهید). ضمناً لازم نیست آنرا با شتاب هر چه تمامتر از ریه‌هایتان بیرون برانید. برعکس کوشش کنید آهسته نفس بکشید، و با ثبات و نظام خاصی اینکار را انجام بدهید و به فکر فرو بروید؛ اینطور بیندیشید که دایره حیات و هستی را امتشاق می‌کنید و بنیه و شور زندگی و انرژی موجود در اطرافتان را در خود فرو می‌دهید. اجازه بدهید نمونه‌ای ارائه دهم: سینه‌تان را فشار دهید. کوشش کنید تا آنجایی که برایتان مقدور است هوا را از ریه‌هایتان خارج نمایید، به ریه‌هایتان فشار بیاورید تا اینکار را انجام دهند. حتی اگر راحت‌تر هستید زبانتان را که از فرط محرومیت اکسیژن بیرون آمده است، در همان حالت نگه دارید. سپس، بعد از گذشت حدوداً

ده ثانیه، ریه‌هایتان را کاملاً از هوا پر کنید، قفسه سینه‌تان را عریض و گشاد و باز نمایید و تا آنجایی که می‌توانید و برایتان مقدور است، هوا داخل ریه‌ها نمایید. آنرا به مدت پنج ثانیه در آن حالت نگهدارید و بعد از سپری شدن این مدت، در کمال آهستگی هوا را بیرون دهید، آنقدر آهسته که حداقل هفت ثانیه طول بکشد تا هوای موجود در ریه‌هایتان از بدن شما بیرون بیاید و ریه‌هایتان کاملاً خالی از هوا شوند. به عضلات درونی‌تان فشار بیاورید تا هر آنچه که مقدور است هوای موجود در وجودتان را به بیرون برانند. اینکار را از نو آغاز کنید. اگر موفق شوید اینکار را حداقل شش مرتبه انجام دهید. متوجه خواهید شد که تمام خلق بد و عصبی‌تان، تمام ناراحتی‌ها و سرخوردگی‌هایتان از بین رفته و در باطن خود احساس خوب و دلپذیری دارید. متوجه خواهید شد که کم‌کم به یک حالت تسلط به نفس درون و منانت و آرامشی مورد نیاز، دست پیدا کرده‌اید.

اگر خیال دارید به مصاحبه‌ای کاری بروید که برایتان خیلی اهمیت دارد، پیش از آنکه داخل اتاق کنفرانس یا اتاق مصاحبه بشوید، چندبار عمیقاً نفس بکشید. آنوقت متوجه خواهید شد که نبض سریع شما دیگر با حالتی شتابان و مضطرب و آشفته نمی‌زند، و از سرعت خود کاسته است کشف خواهید کرد که احساس اعتمادبنفس بیشتری دارید، و زیاد مثل گذشته احساس نگرانی و دلشوره نمی‌کنید، و چنانچه اینکارها را با دقت انجام دهید. شخص مصاحبه کننده از حالت خونسردی و اعتمادبنفس شما شدیداً احساس تعجب و تحسین خواهد کرد! امتحان این کار ضروری ندارد!

در زندگی روزمره هر فرد عصبانیت‌ها و سرخوردگی‌های زیادی پیش می‌آید و این حالات برای سلامتی، بسیار مضر و آزار دهنده می‌باشند. راستش را بخواهید «تمدن و فرهنگ» درست برعکس این حالات اقدام می‌کنند. هر قدر انسان با درگیری‌های تمدن بیشتر سروکار پیدا می‌کند و اسیر آنها می‌گردد، بدست آوردن صلح و آرامش نیز دشوارتر می‌شود. زن یا مردی که در قلب يك شهر بزرگ زندگی می‌کند، معمولاً دچار خلق و خوی عصبی‌تری می‌باشد تا آن زن یا مردی که در قلب يك دهکده یا شهرستان کوچک و دور افتاده، روزگار خود را می‌گذراند.

بنابراین بدست آوردن کنترل و پیدا کردن تسلطی بر عواطف و احساسات فردی، کاری اجباری می‌شود. اشخاصی که دارای سرخوردگی‌ها و ناراحتی‌های مختلف می‌باشند، اغلب متوجه می‌گردند که ترشحات گاستریکی شان بیشتر و بیشتر غلیظ می‌شود. این ترشحات اسیدی، هنگامی که غلیظ و غلیظ‌تر می‌گردند، در وجود ما کم کم باعث التهاب و تحریک می‌شوند و در نهایت به درجه‌ای از غلظت می‌رسند که جدارهٔ باریک حمایت کنندهٔ معده و دیگر اعضای درونی بدن در برابر اثرات این اسید قاصر به مقاومت نخواهند بود.

این امکان هم هست که بعضی از قسمت‌های جدارهٔ درونی بدن ما، در اثر نقص کوچکی نازک‌تر از بقیهٔ قسمت‌ها باشد.

مثلاً ممکن است در اثر قورت دادن يك تکه غذای سفت، معده دچار ناراحتی جزئی شده باشد. در این حالت است که اسید مزبور در روی آن جدارهٔ نازک‌تر اثر کرده و بالاخره به زیر جدارهٔ محافظتی نفوذ پیدا می‌کند. نتیجهٔ این حالت: پیدایش زخم معده و یا ورم معده است که

ما را به درد و ناراحتی و مشکلات زیادی دچار می کند و شاید شنیده باشید که بیماری زخم معده مخصوص اشخاص عصبی و تند خو و بد اخلاق است! بیاید و به تمامی این ناراحتی ها بیندیشیم. ممکن است مدام در فکر یافتن پول برای پرداخت صورتحساب ماهیانه گاز شهری تان باشید و یا پرداخت بنزین و غیره... ممکن است از اینکه شخصی سرگرم کاری الکتریکی و برقی در نزدیک درخانه شما است، آنهم در وقتی که شما مشغول انجام کاری مهم هستید، به خشم بیایید. ممکن است از خود پرمید به چه علت آنقدر مردم ابله و نادان پیدا می شوند که آنهمه آگهی ها و تبلیغات و سایل و دستگاه های مختلف را از طریق پست برایتان بفرستند. اصلاً چرا شما بایستی این نامه های بیخود را بدور بیندازید؟ چرا خود فرستنده آنها را از بین نمی برد تا وقت شما بیهوده تلف نگردد؟! خوب دیگر... کمی آرام باشید و خون سردی تان را باز یابید: این سؤال را از خود بکنید:

«آیا این سؤال در پنجاه و یا صد سال دیگر نیز حائز اهمیت خواهد بود یا خیر؟»

در هر مرتبه که دستخوش خشم و عصبانیت می شوید، در هر باری که زیر بار فشار روزمره و همیشه حاضر مشکلات زندگی قرار می گیرید، در هر زمانی که دیگر مطمئن هستید بزودی در زیر بار مشکلات و مسائل کاری یا خانوادگی خود غرق خواهید شد، اندکی در مورد این چیزها بیندیشید و سپس این سؤال ساده را از خود بازهم پرسید:

«آیا تمامی این مسائل و مطالب، تمامی این مشکلات، تا پنجاه و حتی صد سال دیگر نیز حائز اهمیت خواهند بود، یا خیر؟»

این دوره و عصر به اصطلاح منمدن و امروزی ما، به راستی که عصری خسته کننده و سخت است. همه چیز دست به دست هم می دهند تا يك سری امواج مغزی غیر طبیعی از خود پدید بیاوریم، دست به دست هم می دهند تا يك سری ولتاژهای عجیب و غریبی در سلول های مغزی ما تولید شود. در شرایط طبیعی و معمول، هنگامی که انسان به تفکر و اندیشه می پردازد، يك نوع ریتم و زمینه موزون و تقریباً یکدستی از امواج مغزی تولید می شود که پزشکان و اطباء قادرند، آن امواج را با وسایل و تجهیزات ویژه ای، در روی کاغذ بیاورند. اگر امواج مغزی از يك طرح و زمینه بخصوصی پیروی کنند، در آن صورت به ما اعلام می شود دارای يك نفس و ناراحتی روانی می باشیم، بطوریکه وقتی شخصی دارای يك ناراحتی روانی هست، احتمالاً نخستین کاری که در مراکز درمانی انجام می دهند، گرفتن يك نوار مغزی است تا ببینند این امواج تا چه حد و میزان از امواج طبیعی فرقی داشته و منحرف می باشند. در بین مشرق زمینی ها، این کاملاً مرسوم و شناخته شده است که چنانچه شخصی بتواند بر امواج غیر طبیعی مغزش مسلط شود، در آن صورت بازگشت سلامتی حتمی است. در خواب و دور، روش ها و شیوه های مختلفی به وسیله پزشکان - راهب صورت می گیرد و کاری می کنند تا شخص بیمار (که دارای بیماری روانی است) مورد کمک و یاری قرار بگیرد تا بتواند امواج مغزی اش را بحالت طبیعی و معمول در بیاورد.

زنها، (خصوصاً در هنگام تغییرات فیزیولوژیکی بسیار مهم در زندگی شان) تحت تأثیر تولیدات يك نوع موج دیگری در مغز، قرار می گیرند. این مساله، بخاطر این است که در هنگام تغییر فیزیولوژیکی، (یا

همان یائسه گی) ترشحات مختلف و متوعی به سمت کانال‌هایی دیگر رهپار می‌شوند و یا کلاً بسته می‌شوند و از بین می‌روند و از آنجایی هم که زن مزبور معمولاً به افسانه‌ها و مطالب باوه‌گویانه بسیاری از خانم‌های دیگر گوش فرا داده است، به راستی تصور می‌کند که بزودی وارد يك مرحله بسیار بد و نامطبوعی خواهد شد و از آنجایی که مصرانه و قاطعانه و عقیده دارد که مسائل ناگواری برایش رخ خواهد داد، به راستی هم دچار مشکلات سخت و پیچیده‌ای خواهد شد. در هنگام یائسه گی، اساساً هیچ نیازی به هیچ‌گونه مشکلات و سختی‌های فراوان نیست، بشرط آنکه آن شخص به نحوی شایان و مناسب، خود را آماده کرده باشد.

موارد بسیار تأسف آرو مربوط به آن دسته از زنانی است که از يك عمل جراحی بنام «هیسترکتومی» نیز گذشته‌اند. این عمل، طوری است که باعث می‌شود وضعیت یائسه گی زودتر به سراغ زنان بیاید. حال با فرض بر اینکه این توضیح، تنها يك توضیح ثانوی بوده، معمولاً این نوع عمل جراحی را برای يك دلیل بخصوصی انجام می‌دهند، مثل بروز يك بیماری رحمی، اما بهر حال نتیجه نهایی آن یکی است: یعنی زنی این عمل را انجام می‌دهد، و پابان گیری ناگهانی نوع و شیوة قدیمی زندگی این زن، به همراه تغییر مسیر شدن ناگهانی هورمون‌های اساسی و غیره باعث پدید آمدن يك طوفان و رعد و برق بسیار شدید در مغز می‌شود. این مسائل ممکن است دارنده آن مغز را برای مدتی در يك حالت بی‌ثباتی قرار دهد. يك درمان و معالجه مناسب و همین‌طور هم محبت و مهربانی و درك و فهمی عمیق از این حالات، قادر است پابانی به ناراحتی‌های آن شخص

۱- Hysterectomy عمل جراحی بیرون آوردن رحم. م

رنج دیده فراهم آورد، من فقط این موضوع را به این جهت در اینجا بازگو کردم تا نشان دهم بدن و کالبد آدمی، يك ژنراتور و تولید کننده الکتریکی می باشد و بسیار حائز اهمیت است که این «ژنراتور» را با يك بازدهی مداوم و ثابت، سالم نگهداریم. اگر بازدهی مداوم و ثابتی داشته باشیم می توانیم در آن هنگام اعلام کنیم که دارای تسلط بر نفس و آرامش و آسودگی خیال می باشیم.

اما چنانچه این بازدهی دچار اختلالاتی گردد و از طریق انواع نگرانی ها و یاحتی بعضی جراحی ها تغییر یابد، بنا بر این آن حالت آرامش و عدم اضطراب، بطور موقت از بین می رود. اما تردید نداشته باشید که می توانید آنرا دوباره بدست بیاورید!

بیاید و برگردیم به پنجاه ناصد سال دیگر... اگر شما عمل خیری نسبت به يك شخصی روا بدارید، در آن صورت این عمل شما حقیقتاً در پنجاه ناصد سال دیگر نیز، حائز اهمیت خواهد بود، زیرا اگر کار خیری انجام دهید، دید و رفتار شخصی را بطور حتم روشن و مثبت ساخته اید. درست به همان گونه که اگر به شخصی آزاری برسانید، دید و رفتار و حالت آن شخص را تاریك و ناراحت و منفی نموده اید. هر قدر به دیگران بیشتر خیر کنید، بیشتر غنی خواهید شد و به اصطلاح «نمره خوب و بالا» دریافت خواهید کرد. این يك قانون متافیزيك و مربوط به دنیای ماوراء الطبیعه است که نازمانی که راغب بپردازن نباشید، قادر به دریافت چیزی نخواهید بود. اگر «بدهید» (حال می خواهد خدمتی باشد، کمکی باشد، پول باشد) در آن صورت شما نیز بنوبه خویش همان اندازه خدمت، کمک و یا پول دریافت خواهید کرد. مهم نیست انسان چه «می دهد»، مهم نیست انسان

چه «دریافت می‌کند»، بهر حال از بابت هر چیزی بایستی چیزی پرداخت نماید. اگر محبت و مهربانی دریافت می‌کنید، بایستی به همان نسبت محبت و مهربانی ابراز نمایید. اما این مطالب هنوز به این درس مخصوص مربوط نمی‌باشند. در بخش مخصوص «کارما» به این توضیحات، خواهیم پرداخت.

دقت کنید آرام‌ویی دغدغه باقی بماند، دقت کنید و به خود به قبولانید آرام‌ویی دغدغه شوید. به خود تلقین کنید که تمامی این محدودیت‌ها و قید و بندهای بی‌ارزش و جزئی، تمام این دخالت‌های بیجا و بی‌مورد، تا چند سال دیگر، از هیچ اهمیتی برخوردار نخواهند بود. اینها چیزی نیستند جز یک سری ناراحتی‌ها و عصبانیت‌های ناچیز. شما بایستی این حالات را به همان چیزی که واقعاً هستند پس بفرستید و از فکر کردن به آنها خودداری نمایید و بخود بگویید که براساسی یک سری ناراحتی‌های جزئی و بی‌ارزش بیش نیستند و ارزشی برای آنها قائل نیستید. اگر خواستار حالات بهتر و غنی‌تر هستید: آرامش و تسلط بر نفس به همراه ثبات و انبساط خاطر به انتظار این نشسته‌اند تا شما آنها را در تسلط خود در بیاورید.

تنها کاری که لازم است انجام دهید این است که تنفسی صحیح بکنید، بطوریکه مغزتان قادر به دریافت حداکثر اکسیژن بشود و بدینهم پیش خود بیندیشید که تمام این نگرانی‌ها و مشکلات تا پنجاه سال دیگر از هیچ اهمیتی برخوردار نخواهند بود. آنوقت پی‌می‌برید که براساسی چقدر بی‌ارزش و بوج هستند.

آیا درک می‌کنید منظور من در این گفته‌ها چیست؟ و میل دارم چه مطلبی را ثابت نمایم؟ من می‌خواهم به شما ثابت کنم که اکثر نگرانی‌ها و

ناراحتی‌های عظیم زندگی، اصلاً اتفاق نمی‌افتند. ما احساس می‌کنیم چیزی تهدید آمیز در نزد بکمان است، هر اسناك و وحشتزده هر لحظه در این انتظار هستیم که واقعه‌ای ناگوار و نامطبوع رخ دهد، خود را به چنان درجه‌ای از هول و ترس و نگرانی می‌رسانیم و طوری در حالتی ناراحت قرار می‌گیریم که نمی‌فهمیم مشغول راه رفتن با پاهاى خود هستیم یا با سرمان! اما بعد از مدتی کوتاه کشف می‌کنیم که ترس‌ها و نگرانی‌هایمان بیمورد بوده است و هیچ چیز بدی رخ نداده است! آنهمه دل‌شوره و اضطراب برای هیچ بوده است! بناگاهان مخلوطی از آدرنالین^۱ در سراسر وجودمان ترشح می‌کند و طوری ما را تحريك می‌کند که آماده دست‌زدن به کاری بخصوص می‌شویم، اما هنگامی که لحظه خطر سپری می‌شود، بایستی آن مقدار آدرنالین را در وجودمان حل نماییم و اینکار باعث ضعف و سستی شد بدمان می‌شود. حتی ممکن است به عنوان هکس-العمل دچار لرزش بشویم! بسیاری از مشهورترین مردان جهان اصلاً کرده‌اند که بزرگترین ترس‌ها و ناراحتی‌هایشان هرگز رخ نداد، اما آنها کماکان به اضطراب و نگرانی خود ادامه می‌دادند. تا آنکه کشف کردند، وقت خود را بیهوده تلف کرده‌اند.

اگر شما نیز دچار ناراحتی و مشکل می‌باشید، پس دارای آرامش خاطر نیستید. اگر آدمی پریشان و آشفته هستید، قادر به داشتن حالتی متین و آرام نیستید و بجای آنکه بتوانید بلك پیغام تله‌پاتیکی دریافت نمایید، بیشتر سرگرم پخش و ارسال پیغامی سراسر مملو از اغتشاش و بهم‌ریختگی و سرخوردگی هستید، که نه تنها باعث از بین بردن حالت گیرندگی شما

1- Adrenaline

در برابر پیغامهای تله پاتیکی می شود، بلکه می تواند هر نوع گیرندگی در فاصله ای نسبتاً زیاد در اطراف شمارا نیز مختل سازد. بنابراین بخاطر خودتان و بخاطر دیگران، سعی کنید تمرین آرامش و خونسردی نمایید. سعی کنید حالت اعتدال و تسلط بر نفس را بدست بیاورید و اینرا بخاطر داشته باشید که تمام این ناراحتی های جزئی هیچ چیز مگربك مشتمل ناراحتی های جزئی نیستند و آنها را به این دلیل به سمت شما فرستاده اند تا شما را آزمایش کنند و به راستی هم که آزمایش می کنند!

تمرین حالت متانت و خونسردی را انجام بدهید، سعی کنید طوری تمرین نمایید که بتوانید مشکلات خود را با دبدی صحیح و غیر شخصی ببینید و با آنها مواجه شوید. به ممکن است از شنیدن این خبر که امشب نمی توانید به سینما بروید ناراحت بشوید، اما آنقدرها هم از اهمیت زیادی برخوردار نیست. اما مآلة حائز اهمیت در این است که شما بیاموزید و اینکه چگونه پیشرفت نمایید، زیرا هر قدر بیشتر بیاموزید (حالا) در هنگام عزیمت از این دنیای زمینی قادر خواهید بود دانش و اطلاعات و آگاهی بیشتری با خود به همراه ببرید که تا زندگی بعدی تان نیز با شما خواهد بود.

بنابر این پیشنهاد می کنم دراز بکشید و انبساط خاطر پیدا کنید، دراز بکشید و طوری جایتان را درست کنید که مطلقاً هیچ عضله و ماهیچه ای تحت هیچگونه فشاری نباشد. دستهای تان را آهسته (نه با فشار) بهم دیگر وصل کنید و تنفسی عمیق و آهسته انجام دهید. در حین تنفس، بصورتی موزون و هماهنگ به تفکر و اندیشه پردازید و مدام کلمه صلح - صلح - صلح را در نظر مجسم سازید و آنرا تکرار کنید.

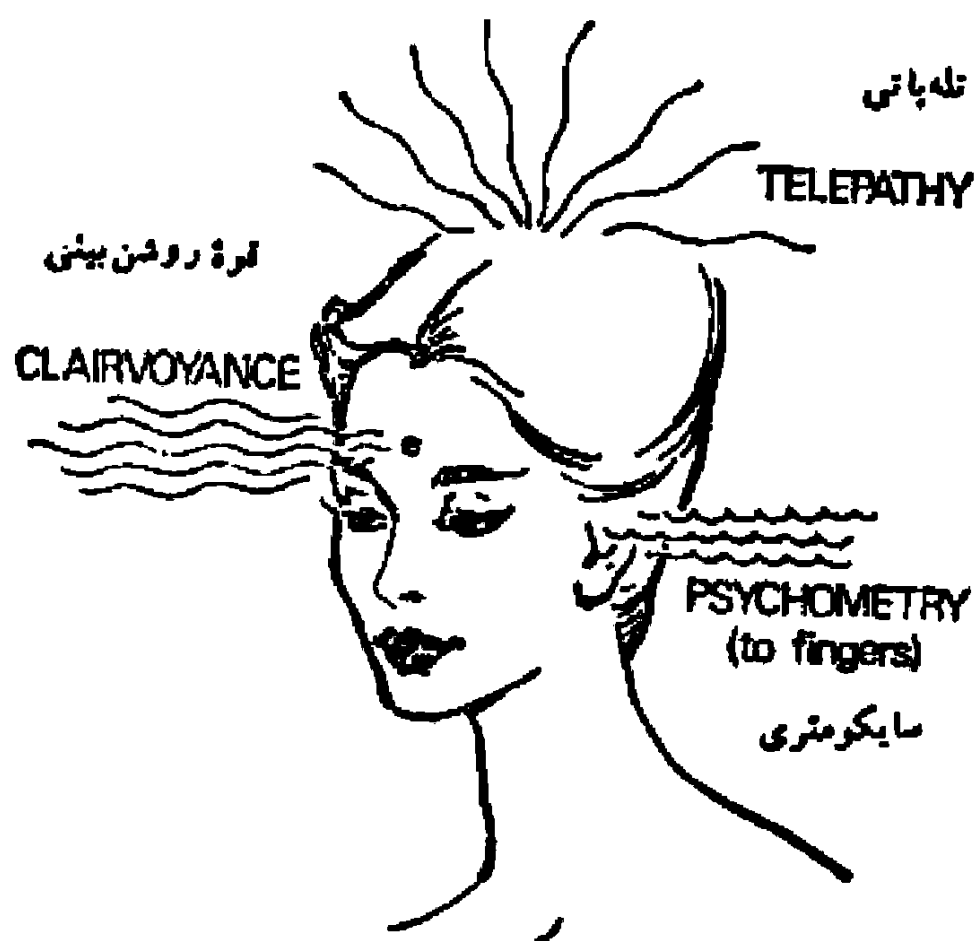
اگر اینگونه تمرین نمایید، پی خواهید برد که يك نوع احساس صلح و آرامشی الهی در سرتاسر وجودتان رخنه کرده و آنرا در بر گرفته است. برای مرتبه‌ای دیگر، هرگونه فکر مزاحم و ناراحت‌کننده‌ای را از سربرون نمایید و ذهنتان را به صلح و آرامش متمرکز سازید. ذهنتان را به آرامش و خلوت و سکوت و همین‌طور هم راحتی خیال متمرکز سازید. اگر به صلح بیندیشید صلح بدست خواهید آورد. اگر به راحتی خیال بیندیشید، راحتی خیال بدست خواهید آورد.

به عنوان خاتمه این درس بخصوص مایلم به شما بگویم که چنانچه انسان‌ها روزی ده دقیقه از وقتشان را (در کل بیست و چهار ساعت) به اینکار صرف نمایند، بطور مسلم، پزشکان و اطباء ورشکسته خواهند شد، زیرا دیگر هیچ نوع بیماری و ناراحتی برای مداوا کردن وجود نخواهد داشت!

درس بیستم:

اینک به مبحثی می‌رسیم که مورد توجه همه ما می‌باشد: یعنی تله پاتی. ممکن است در طول این کتاب بارها و بارها از خود پرسیده باشید به چه علت من تا آن حد بر روی تشابه و شباهت میان امواج مغزی انسان، و امواج رادیویی تکیه و پافشاری می‌کردم. در این درس بخصوص بالاخره این مسأله برایتان روشن خواهد شد! در صفحه (۳۲۴) تصویر شماره ۸ وجود دارد. همانطور که مشاهده می‌کنید من نام آنرا «سری آرام و بی‌دغدغه» گذاشته‌ام.

«آرام» زیرا پیش از آنکه موفق به انجام کارهای تله پاتیکی گردیم بایستی به این حالت فکری دست پیدا کنیم و برای رسیدن به حالت روشن بینی و سایکومتری نیز رسیدن به این حالت اجباری و الزامی است. به همین دلیل در درس قبلی این کتاب با این موارد برخورد نمودیم. بنابراین چنانچه بخواهیم پیشرفت نمایم باید در وجودمان احساس راحتی و آرامش کامل کنیم.



THE TRANQUIL HEAD

(تصویر شماره ۸) سری آرام و بی‌حلقه

می‌توانید اوضاع را به اینگونه در نظر بگیرید. آیا این امکان وجود دارد که موفق به شنیدن ترانهٔ يك ار كستر سنفونيك بسیار عالی، در نزد يك يك كارخانه پرسرو صدا بشوید؟ و یا چنانچه عده‌ای در اطراف شما راه بروند و با صدای بسیار بلند صداهای عجیب و غریب از خود دریاورند، مسلماً خیر! شما با رادیو منزل را خاموش خواهید کرد و بنوبهٔ خود داد زنان و فریادکشان به این مردم خواهید پیوست و با آن که به همه دستور خواهید داد: آرام بشوند و سکوت را رعایت کنند!

با ملاحظه تصویر ۸، مشاهده خواهید کرد که گیرنده‌های مختلفی در قسمت‌های متفاوت مغزتان وجود دارد. منطقه‌ای که تقریباً با حلقهٔ نورانی بالای سرتان مطابقت می‌کند، قادر به گرفتن امواج تله‌پاتیکی می‌باشد. ما به بقیهٔ امواج، بعداً خواهیم پرداخت.

نخست ما بilm از تله‌پاتی صحبت کنیم. هنگامی که ما آرام و بی‌دغدغه باشیم، می‌توانیم انواع و اقسام احساسات و حالات را دریافت نماییم. آنها فقط امواج رادیویی افراد دیگری هستند که به داخل مغز گیرنده‌ها می‌آیند و به وسیلهٔ آن جذب می‌شوند. طبعاً قبول دارید که اکثر مردم دچار الهاماتی می‌شوند؟ اکثر مردم در زمانهای مختلف، دچار احساسات و حالات بسیار عجیبی شده‌اند و حس کرده‌اند که اتفاقی بزودی رخ خواهد داد، و با آنکه بایستی يك مسیر بخصوصی را دنبال کنند و پیش بگیرند. افرادی که زیاد از این مسائل اطلاع ندارند نام این حالت را «حدس» یا «ظن» می‌گویند. در واقع این هیچ چیز مگر تله‌پاتی غیر آگاهانه یا بهتر از آن. تله‌پاتی ناخودآگاهانه بیش نیست؛ یعنی شخصی که دچار این حالت الهام یا حدس شده است، پیامی تله‌پاتیکی از شخصی دریافت داشته

است که خود آگاهانه یا ناخود آگاهانه آنرا ارسال نموده بوده است. حس الهام یا بینش و یا «درک مستقیم»^۱ نیز از همین خانواده است. معمولاً گزارش شده است که زنهای پیش از مردان دارای قوه درک مستقیم و حس الهام می باشند (که البته درست و صحیح نیز هست). اگر زنهای اینقدر زیاد حرف نزنند، بطور حتم می توانند «للهیات»های فوق العاده ای بشوند، و از سطح يك مرد متوسط نیز بالاتر باشند!

مغز زنهای کوچکتر از مغز مردها است، اما این طبعاً هیچ فرق و تفاوتی در اصل ماجرا پدید نمی آورد. يك سری مطالب ابلهانه و پوچی در مورد سائز و اندازه مغز در ارتباط با درجه هوش انسان نوشته شده است اگر اینطور باشد پس در مقایسه با مغز آدمی باید مغز يك فیل معادل مغز يك نابغه باشد! مغز زن قادر است در کمال هماهنگی با پیغامهای دریافت شده، به طنین بیفتد، و در رابطه با واژه های رادیویی: مغز زن عین يك دستگاه رادیویی است که می تواند با سهولت بیشتری به يك ایستگاه رادیویی تبدیل بشود تا يك مغز مردانه. راستی آیا شما رادیوی قدیمی و کهنه پدر و یا پدر بزرگتان را بخاطر می آورید؟ در سرتاسر بدنه اش انواع و اقسام گیره ها و دگمه ها و شاخص های مختلف بود. و پیدا کردن و تنظیم نمودن يك ایستگاه بخصوص، خود کار شاق و دشواری می نمود. انسان ناچار می شد سیم های مخصوص کنترل را آنقدر بیچرخاند تا مطمئن گردد لو لهها در ولتاژ مناسبی قرار دارند. ناچار بودند با يك جفت دستگیره های کندرو

1- Intuition

۲- در زبان انگلیسی Telepath و در زبان فرانسوی Télépathiste تله.

بانیست) می گویند. م

این حالت تنظیم‌دهی را انجام دهند، و حتی «کوتل»‌ها را نیز بحرکت
 بیندازند و در آخر کنترل صدای رادیو نیز امری مهم محسوب می‌شد.
 بدون شك اگر سؤال کنید، پدریزرگتان از نخستین رادیو‌هایی که به‌بازار
 آمدند، مفصلاً صحبت خواهد کرد. اما اینك، در این دوره و زمانه انسان
 براحتی يك رادیوی جیبی می‌خرد، دگمه آنرا روشن می‌کند، و با يك
 انگشت دگمه آنرا می‌چرخاند و با برنامه‌ای مواجه می‌شود که شاید در
 آنسوی جهان مشغول پخش شدن است!

برگردیم به سر موضوع بحث اول: به این ترتیب مغز زن نیز درست
 شبیه این رادیو می‌باشد. تنظیم نمودن آن به مراتب راحت‌تر از تنظیم نمودن
 مغز مردها است.

ضمناً دوست دارم مسأله «دوقلوهای مشابه» را برایتان توضیح
 بدهم. این يك واقعت شناخته شده است که «دوقلوهای یکسان»، تقریباً
 همیشه با یکدیگر در تماس هستند، و مهم نیست تا چه اندازه، جسماً از
 یکدیگر جدا می‌باشند. شما می‌توانید یکی از اینگونه دوقلوها را در
 آمریکای شمالی فرار دهید و نفر دیگر را در آمریکای جنوبی مستقر سازید،
 سپس درخواهید یافت که تقریباً تمام وقایعی که بر سربیکی از آنها آمده،
 همزمان با آن، برای آن یکی دیگر نیز روی داده است. گزارشانی در دست
 هست که نشان می‌دهد هر يك بخوابی می‌داند دیگری در حال انجام دقیقاً
 چه کاری است. این به آن خاطر است که هر دو نفر آنها از يك سلول واحد
 آمده و خلق شده‌اند، همین‌طور هم از يك تخمك واحد... بنابراین مغزهای
 آنها درست عین يك جفت دستگاه فرستنده رادیویی و یا برعکس دستگاه
 گیرنده رادیویی مشابه می‌باشند. آنها با یکدیگر «تنظیم» هستند، بدون

آنکه کوچکترین کوشش و تلاشی از طرفین صورت پذیرد،
 حال بطور حتم دوست دارید بدانید چگونه می‌توانید «تله‌پانی»
 انجام دهید، زیرا تردید نداشته باشید که با تمرین و ایمان لازم، قادر به
 اینکار نیز خواهید شد. اما تمرین و ایمان به تنهایی کافی نیستند، بلکه
 تسلط بر نفس و آرامش باطن نیز باید در وجود شما حضور داشته باشند.
 بهترین نحوه تمرین بقرار زیر است:

بخود بگویید که در فلان روز، در فلان ساعت، شما ملزتان را طوری
 بحالت گیرندگی درخواهید آورد که قادر خواهید شد نخست: حالات و
 احساسات عمومی را حس کنید، و بعد هم يك تعداد پیغامهای مشخص
 تله‌پاتیکی را دریافت نمایید. این جمله را به مدت یکی دو روز بخود
 تکرار نمایید. کماکان به بیان این مطلب بخود ادامه بدهید، و با لحنی
 قاطعانه و محکم بخود بگویید که بدون هیچ شك و تردیدی در اینکار
 موفق و پیروز خواهید شد.

در روز موعود، که بهتر است ساعت شروع آن در هنگام غروب یا
 شب باشد، به يك اتاق خلوت بروید.

دقت کنید چراغ اتاق ضعیف و یا ملایم باشد، و اینکه حرارت
 اتاق برای شما مناسب و دلچسب است. سپس به همان حالت راحتی که
 پیش از این در موردش صحبت کردیم، در یابید و کوشش کنید جایتان را
 طوری درست کنید که هیچ قسمت بدن‌تان ناراحت و یا تحت فشار نباشد.
 عکس آن شخصی را که نسبت به وی علاقه و محبت زیادی احساس می-
 کنید، بدست بگیرید. هر گونه روشنایی و چراغ بایستی در قسمت پشت
 سر شما باشد، بطوری که نور چراغ روی عکس بیفتد، و با حداقل آنرا

روشن سازد. برای دقایقی چند، نفس عمیقی بکشید، بعد هم ذهنتان را از هرگونه فکر و خیالی پاک کنید، و سعی نمایید به آن شخص ببندید که هکسش در میان دستهایتان قرار دارد. به عکس نگاه کنید. آن شخص را که در برابرتان ایستاده. در نظر مجسم سازید.

این شخص طبیعتاً در اینگونه شرایط چه جملاتی به شما خواهد گفت؟ شما چه جوابهایی خواهید داد؟ افکار و اندیشه‌هایتان را مرتب و منظم نمایید، و آنها را در چارچوبی دقیق جای دهید. برای مثال، می‌توانید بگویید: «با من صحبت کن... با من صحبت کن». سپس به انتظار پاسخی بمانید. اگر دارای تسلط بر نفس و آرامشی پرازمتانت باشید، و چنانچه ایمانی قوی داشته باشید، «لرزش‌ها» و «تکان‌هایی» را در مغزتان احساس خواهید کرد.

نخست تمایل به این خواهید داشت که آنها را به قوه تخیلاتتان نسبت بدهید. اما این هیچ ربطی به قوه تخیلات ندارد، این واقعیت است اگر شما آنها بعنوان یک سری توهمات و تخیلات یهوده از سر باز کنید، پس کلاً تله‌پاتی را از خود دور ساخته‌اید.

راحت‌ترین و سهل‌ترین راه برای پرورش قابلیت تله‌پاتیکی در این است که با شخصی کار کنید که بخوبی با وی آشنایی دارید و می‌شناسید و در یک رابطه بسیار نزدیک دوستانه یا خانوادگی قرار دارید. هر دو نفر شما بایستی در مورد کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، صحبت کنید. هر دو نفر شما بایستی در یک تاریخ بخصوص و در یک ساعت بخصوص مورد توافق قرار بگیرید تا در آن روز و وقت از پیش تعیین شده، با یکدیگر از نقطه نظر تله‌پاتیکی رابطه برقرار نمایید. هر دو نفر شما بایستی به اتفاق‌های

خلوت و بیصدایی بروید، (مهم نیست این اتاقها تاچه اندازه از بکدبگر دور و در فاصله قرار دارند) حتی شما می توانید با شخصی رابطه تله پاتیکی برقرار کنید که در يك قاره دیگر حضور دارد، زیرا فاصله هیچ فرق و ایرادی ایجاد نمی کند: اما باید این نکته را در نظر بگیرید که تفاوت ساعتی نیز وجود خواهد داشت برای مثال، بوئنوس آیرس (در آرژانتین) دو ساعت جلوتر از زمان نیویورک است. بایستی اینگونه نکات را حتماً در نظر بگیرید، و گرنه آزمایشات شما با شکست روبرو خواهد شد. ضمناً باید سر این موضوع توافق کنید که کدامیک از شما ارسال خواهد کرد و کدامیک گیرنده خواهید بود. اگر ساعتهايتان را با یکدیگر تنظیم نمایید، اینکار با سهولت تمام میسر خواهد بود. حتی می توانید از زمان گرینویچ استفاده کنید تا هر نوع اشتباهی از میان برود. شما در هر کجای دنیا که باشید می توانید ساعت گرینویچ را بفهمید و چنانچه تصمیم بگیرید که شما برای شروع کار، پیغامی ارسال کنید، قاعدتاً بعد از ده دقیقه، نه کمتر و نه بیشتر، (باید کاری کنید که يك وقفه مشخصی که از پیش تعیین شده است انتخاب شود) دوست شما باید بنوبه خویش شروع به ارسال پیغام خود نماید.

در نخستین مرتبه (حتی در دومین و سومین مرتبه) ممکن است کارتان با موفقیت روبرو نشود، اما تمرین اینکار باعث استحکام آزمایشاتتان خواهد بود. همیشه اینرا در خاطر نگهدارید که يك طفل نوپا از همان نخستین روز قادر به راه رفتن نبوده است و مجبور شده است مدتها تلاش کند و کوشش کند و بارها بر زمین بیفتد و بخزد تا آنکه نهایتاً از جایش برخیزد و بی هیچ عیب و نقصی به راه رفتن پردازد. بنابراین شما نیز در دفعات

اولیه الزاماً با موفقیت روبرو نخواهید شد، تنها با تمرین است که می‌توانید تله‌پاتی را با موفقیت انجام دهید.

هنگامی که موفق شدید يك پيغام تله‌پاتیکی به دوستان ارسال نمایید (و یا پیغامی دریافت کنید) آنوقت در مسیر اینکار قرار گرفته و کم‌کم می‌توانید افکار دیگران را دریافت کنید و از اندیشه‌های آنان مطلع گردید. اما شما تنها در هنگامی می‌توانید افکار آنها را بخوانید که هیچ نوع احساس با نیت شرورانه و منفی بر علیه آنها نداشته باشید. با عرض پوزش مبل‌دارم مجدداً از اصل موضوع خارج شوم و به یکی از عادات مکرر در این کتاب برگردم!

شما هرگز، هرگز نمی‌توانید از تله‌پاتی با روشن‌بینی و یا سایکومتری برای آزار رساندن و شرارت به مردم استفاده نمایید. ضمناً هیچکس دیگر هم نمی‌تواند از این طریق به شما آزاری برساند. اغلب اعلام شده است که اگر شخصی شرور و نااهل دارای قدرت‌های تله‌پاتیکی و یا روشن‌بینی باشد، قادر خواهند بود از بعضی از مردمی که مرتکب اشتباهی هر چند ناچیز و بی‌اهمیت شده باشند، اخاذی نمایند. اما با حالتي بسیار قاطعانه اعلام می‌کنم: همچون چیزی ابداً حقیقت ندارد و ممکن نیست، شما نمی‌توانید نور و ظلمت را با یکدیگر و همزمان با هم داشته باشید. شما نمی‌توانید از تله‌پاتی برای آزار و انجام کارهای شیطانی استفاده نمایید. این يك قانون قطعی و بی‌برو برگرد متافیزیک محسوب می‌شود. بنابراین: از هیچ چیز وحشت نداشته باشید.

مردم نمی‌توانند افکار شما را بخوانند تا موجب آزار و ناراحتی شما بشوند. شکی نیست که خیلی‌ها دوست دارند يك همچون کاری انجام

بدهند، اما بهر حال از عهدۀ اینکار بر نمی آیند. من فقط این مطالب را از این جهت بیان کردم که می دانستم افراد زیادی در اجتماع هستند که بیم دارند اشخاصی با استفاده ای نابجا از تله پاتی قادر به آگاهی یافتن از بسیاری از افکار یا اسرار پنهانی و غیرۀ آنها بشوند. این البته صحت دارد که افراد بسیار پاک سرشت و والا مقام قادر به خواندن افکار شما می باشند و از طریق مشاهده هاله تابان تن دریا بوند که نقاط ضعف شما چیست، اما این فرد پاک سرشت هرگز حتی برای يك لحظه نیز همچون فکری را به خاطرش راه نخواهد داد و از سوی دیگر افراد ناپاک نیز هرگز قادر به دسترسی به این حالات و قوه ها نبوده و فاقد اینگونه استعداد های متافیزیکی می باشند. من پیشنهاد می کنم که شما تله پاتی را با دوست یا یکی از افراد خانواده تان تمرین کنید. چنانچه فردی دارای خصوصیات مورد نظر پیدا نکردید، آرامش خود را طوری بدست بیاورید که قبل از درس های پیش از آن صحبت کردم و اجازه بدهید تا افکار مردم به تنهایی به مغز تان راه یابند. نخست احساس خواهید کرد که سر تان مملو از غوغا و همه های از افکار و اندیشه های ضد و نقیض و گوناگون شده است. این درست شبیه حالتی است که وقتی داخل اتاقی می شوید که پر از مردم و صدای مهمه گفت و شنودشان می باشد: در هر سو مردم صحبت می کنند و صدایی وحشتناک در فضای اطراف حکمفرماست. بنظر می رسد همه در يك زمان شروع به حرف زدن می کنند و کوشش دارند با جیغ و فریادی بلند به صحبت و مکالمات خود ادامه دهند! اما اگر بکوشید و بخواهید، می توانید از میان آنهمه سرو صدا، يك صدای واحد را تشخیص بدهید. شما نیز می توانید با تله پاتی اینکار را انجام دهید. تمرین کنید!

باید مدام تمرین کنید و ایمان راسخی داشته باشید، سپس به شرط آرامش و خونسردی و سوگند به اینکه هرگز نیت آزار و اذیت به شخصی را نخواهید داشت، قادر به راه اندازی کانال تله پاتیکی خود خواهید شد.

با مشاهده تصویر شماره ۸، پی می برید که اشعه ها و پرتوهای ناشی از قوه روشن بینی، درست از محل چشم سوم ساطع می شوند و اگر به دقت به مطالعه بپردازید کشف خواهید کرد که آنها دارای فرکانسی کاملاً متفاوت از فرکانس تله پاتی می باشند. در واقع هر دوی این قوه ها، یک چیز مشابه و واحد هستند که تنها فرق میان آنها؛ نتایج بازدهی آنها می باشد. تقریباً می شود گفت که دریافت پیغام های تله پاتیکی درست عین گوش دادن به برنامه های رادیویی است و هنگامی که پیغام های روشن بینانه دریافت می کنید، درست شبیه تماشا کردن برنامه های تلویزیونی است (آنها اکثرأ بصورت «تکنی کالور»)

اگر دوست دارید بصورت روشن بینانه قادر به «رویت» بشوید، طبعاً به یک کریستال یا چیزی که بدرخشد نیاز خواهید داشت. اگر دارای انگشتری الماس «تک سنگ» باشید، هیچ فرقی با کریستال نخواهد داشت، ضمناً نگاه داشتنش نیز راحت تر است! مجدداً در این تمرینات نیز شما بایستی به محل راحت و بی صدایی بروید (دراز بکشید) و دقت نمایید که نور و روشنایی اتاقی که در آن حضور دارید بسیار ناچیز و کم باشد. حال بیا باید فرض بگیریم که شما دارای یک گوی کریستال هستید.

شب فرا رسیده، و در کمال آرامش و راحتی در اتاقتان حضور بهم رسانیده اید. پرده ها و یا کرکره های اتاقتان را کشیده اید تا هرگونه پرتوی نوری از بیرون بداخل نفوذ نکند. فضای اتاق بایستی بقدری تاریک

باشد که نتوانید شکل و خطوط گوی کربستال را ببینید. اتاق آنقدر باید
 تاریک باشد که نتوانید نقطه‌های نورانی درون کربستال را مشاهده نمایید
 کربستال شما بایستی حالتی مبهم و گنگ داشته باشد، انگار اصلاً حضور
 ندارد فقط کافی است بدانید که آنرا در میان دستهایتان گرفته‌اید و اینرا
 می‌دانید که «چیزی» را بطور مبهم می‌بینید. سعی کنید کماکان به تماشا
 کردن کربستال ادامه دهید، بدون آنکه چیزی علناً ببینید. طوری به -
 کربستال نگاه کنید که انگار دارید به نقطه دور دستی نگاه می‌کنید. این
 کربستال تنها چند سانتی متر از شما فاصله دارد اما شما «ناچارید» کبلوترها
 دورتر را ببینید... سپس کم کم پی می‌برید که درون کربستال حالتی تار و
 کدر پیدا کرده، شما شاهد یک سری «ابره‌ای» سفیدی خواهید بود و
 کربستال شما، بجای آنکه از شبیه‌ای شفاف و بلورین و سفید باشد، انگار
 سراسر مملو از «شیر» شده است. اینک لحظه مهم فرار رسیده است؛ دقت
 نمایید از جا نجهید، دقت کنید مضطرب و نگران نگردید (مثل اکثر مردمی
 که در اولین بار دچار اینگونه حالات می‌شوند) زیرا در مرحله بعدی:
 حالت سفیدی درون کربستال همچون پرده‌هایی که از روی صحنه
 نمایشی بکنار کشیده شوند، به عقب خواهد رفت. کربستال شما انگار
 ناپدید شده است، محو شده است و بجای آن سرگرم بدیدن جهان هستید.
 همچون رب النوهان یونانی که از بالای کوه «المپ» به جهان پایین زمینی
 نظر می‌انداختند، شما نیز به جهان پیش رویتان نظر خواهید انداخت.
 شاید مثلاً قادر به دیدن ابره‌ایی شوید که در بالای قاره‌ای قرار دارند.
 احساس می‌کنید که انگار دارید به پایین سقوط می‌کنید، حتی ممکن
 است ناخود آگاه جهشی به سمت جلو بنمایید. سعی کنید این حالت را

در خود کنترل کنید، زیرا اگر تکانی از شما سر بزند، «تصویر» پیش رویتان را از دست خواهید داد و ناچار خواهید شد همه این کارها را از اول آغاز نمایید. حال بر فرض اینکه تکانی از شما سر نزد، آنوقت است که احساس می کنید با سرعت هر چه تمامتر سرگرم فرود آمدن به زمین هستید و جهان مقابلتان، هر لحظه بزرگتر و بزرگتر می شود.

شما کم کم شاهد قاره های مختلف جهان، در پایین پایتان خواهید شد، سپس در يك نقطه بخصوصی توقف خواهید کرد. ممکن است شاهد يك واقعه تاریخی بشوید، حتی امکان این هست که درست در وسط يك نبرد و پیکار جنگی فرود بیاید و شاهد حمله يك تانک جنگی باشید! از هیچ چیز به وحشت نیفتید، زیرا نه این تانک نه هیچ چیز دیگر قادر به آزار رساندن به شما نخواهد بود. تانک جنگی به احتمال بسیار زیاد درست از وسط بدن شما عبور خواهد کرد و هیچ احساسی نخواهید کرد. ممکن است شما از طریق چشمان يك شخص دیگر شاهد قضایای اطرافتان باشید؛ البته قادر به دیدن صورت و چهره آن شخص نخواهید شد اما این توانایی را دارید که از چشمان آن مرد (یا زن) صحنه های مختلف و متنوعی را مشاهده نمایید. باز تکرار می کنم: وحشتزده نشوید و خون سردی خود را از کف ندهید. اجازه ندهید که از جا بجهد و یا بکه بخورید. شما اوضاع را با وضوحی کامل و بی نقص نخواهید دید و هر چند هیچ گونه صدا و گفتگویی را نخواهید شنید، مع هذا تمام سخنان بیان شده به وسیله شخصیت های اطرافتان را خواهید فهمید. این همان چیزی است که به آن نام «روشن بینی» گذاشته ایم. اینکار می تواند يك عمل بسیار سهل و ساده ای باشد، بشرط آنکه: ایمان راسخ داشته باشید.

بعضی از مردم تصویر و یا صحنه‌ای نخواهند دید، بلکه تمام احساسات و حالات را بدون دیدن درک خواهند کرد. این وضعیت اغلب برای اشخاصی پیش می‌آید که در کار تجارت و کسب، مشغول کوشش و کار هستند. ما می‌توانیم با شخصی، با دارای قوه‌ی زیادی از روشن بینی برخورد نماییم، در حالی که این شخص در حرفة تجارت به کار اشتغال می‌ورزد، اما اکثراً يك نوع حالت بدبینی و بی‌اعتمادی و ناپاوری وجود دارد که باعث می‌گردد آن شخص تصاویر پیش‌رویش را با اشکال و سختی ببیند. این شخص بطور ناخود آگاه عقیده دارد که يك همچون پدیده‌ای غیر ممکن می‌باشد و از آنجایی که قوه‌ی روشن بینی را نمی‌توان کاملاً از بین برد، شخص از این قدرت خود کاملاً محروم نخواهد ماند و تنها قادر به دریافت يك سری احساسات و حالات بخصوص می‌گردد. این حالات در «سر» او تولید می‌شوند و کاری می‌کنند تا فرد مزبور طوری احساس کند که انگار با تصاویری دقیق و واضح روبرو است.

شما با تمرین قادر به دیدن از طریق قوه‌ی روشن بینی خواهید شد. با تمرین قادر خواهید شد به هر دوره از تاریخ که میل دارید سر بزنید و تاریخ عالم را تماشا کنید و از اصل اوضاع خبردار شوید. شما بارها و بکرات، دچار تعجب و شگفتی و همین‌طور تفسیر و سرگرمی خواهید شد وقتی می‌خواهید برد که در اکثر اوقات تاریخ جهان دقیقاً به همان شکل و صورتی که در کتابهای تاریخ نگاشته شده است، نخواهد بود، زیرا تاریخ به رشته تحریر درآمده تنها تلاه‌لؤ و انعکاسی از سیاست‌های هر عصر و دوره‌ای بیش نبوده است.

ما می‌توانیم همین حالت را در ارتباط با آلمان هیتلر و همین‌طور

هم کشور روسیه کمونیست مشاهده نماییم.

اینک وقت توضیح سایکومتری فرارسیده است.

سایکومتری را می توان علم «دیدن از طریق انگشتان» لقب داد.

هر کسی احتمالاً يك بار در عمرش دچار يك همچون تجربه ای شده است.

برای نمونه: يك تعداد پول خرد بردارید و به شخصی بگویید که یکی از

آن پول خردها را برای مدتی (دقایقی چند) در دستهایش نگه دارد. سپس

هنگامی که این پول خرد بخصوص را با بقیه پول ها مخلوط کنید، بدون

تردید قادر خواهید بود آن سکه مورد نظر را از سایرین جدا نمایید: آنهم

بدلیل گرمتر بودن حرارت روی سکه. البته این تنها يك کار ابتدایی و ساده

بیش نیست و ابدأ هیچ اهمیت خاصی را دربر ندارد.

منظور من از «علم سایکومتری»: قابلیت برداشتن يك شبی در

دستان و دانستن منشاء آن است و اینکه چه اتفاقاتی بر سرش آمده، چه

شخص یا اشخاصی آنرا در تملك خود داشته اند و بالاخره حالت ذهنی

شخص دارنده این شبی چگونه و چگونه بوده است. شما اغلب می توانید

يك نوع حالت سایکومتری در خود تولید نمایید و حدس بزنید که فلان

شبی مزبور در يك فضا و محیط شاد بوده است و یا بر عکس در يك فضا و

محیط نا آرام و غم انگیز.

شما می توانید با کمک يك دوست شفیق، تمرینات لازم برای

تقویت قوه سایکومتری را در خود انجام بدهید.

این هم نحوه عملیات:

با فرض بر اینکه دوست شما، رفیقی خوب و شفیق است و مایل

بیشرفت شما می باشد، من پیشنهاد می کنم که به او بگویید برود دستهایش

را خوب بشوید و بعد هم برود و يك قلوه سنگ از زمین بردارد. آن سنگ نیز بایستی بنوبه خود، شسته شود (با آب و صابون) و خوب آب کشیده شود.

دوست شما سپس باید دستهای خود را خوب خشك کند و بعد هم سنگ را با حوله خشك نماید و سنگ را با دست چپش نگهدارد. او بایستی در حدود يك دقیقه با حالتی شدید به موضوعی بیندیشد (فقط يك چیز بخصوص باشد) مثلاً می تواند به رنگ مشکى یا سفید فكر کند، می تواند به داشتن خلق خوش بیندیشد (و یا برعکس بد خلقى و غیره و غیره...) مهم نیست به چه مسأله ای فكر می کند، تا زمانی که شدیداً به آن مطلب بیندیشد و تا يك دقیقه به آن حالت بماند، بر طبق دستورات عمل کرده است. بعد از اینكار، او بایستی سنگ را در يك دستمال تمیز و با يك دستمال كاغذی تمیز قرار دهد و آنرا به سمت شما دراز نماید. شما نباید در همان لحظه تاي دستمال را باز کنید، بلکه صبر کنید تا به خلوت اتاق مخصوص اینكارهايتان بروید و بعد آنرا بگشایید.

می خواهم اعلام کنم که مجدداً در صدد این هستم که از موضوع اصلی خارج شوم!

من گفتم: «با دست چپ»، بیاید و اجازه بدهید پیش از توضیحات بیشتر، به گفتگو در این مورد پردازم. بنا بر سنت محرمانه و مربوط به عالم غیب: مرسوم است که دست راست، دست کارهای عملی است. دینی است که تماماً در خدمت کارهای دینوی این جهان است، حال آنکه دست چپ، دست معنوی محسوب می شود: دینی است که تماماً در خدمت کارهای متافیزیکی است. با در نظر گرفتن اینکه شما فاعداً راست دست

هستید، در اینصورت نتایج خیلی بهتری بدست خواهید آورد اگر که برای علم «سایکومتری»، ازدست چپ و به اصطلاح دست مخصوص «انجام کارهای غیب» استفاده نمایید. حال اگر شما چپ دست هستید، بایستی برای انجام کارهای منافیزیکی، ازدست راستان کمک بگیرید (البته باید این نکته را نیز در خاطر نگهدارید که چنانچه نتایجی مثبت با دست راست خود بدست نیاوردید، می‌توانید از همان دست چپ مورد نظر خود ما استفاده نمایید:)

هنگامی که داخل اتاق «عبادت و اندیشه و تفکراتان» شدید، لازم است دستهایتان را با دقت هر چه تمام‌تر بشوید، بعد هم قبل از خشک کردن آنها، حسایی آب بکشید، تا مبدا یکوقت حالات و احساسات دیگری را در روی دستهایتان نداشته باشید. (شما در این آزمایش تنها نیاز به يك حالت و احساس دارید و بس.)

بر جای مخصوصتان راحت و آرام دراز بکشید. در این آزمایش بخصوص هیچ اهمیتی ندارد که نور اتاق چگونه باشد. شما می‌توانید در روشنائی کامل، و یا برعکس در تاریکی و ظلمت مطلق باشید. سپس وقت باز کردن دستمال می‌رسد، سنگ را با دست چپتان بردارید، آنرا آنقدر بلغزانید تا درست در وسط کف دستتان بیاید. سعی نکنید در مورد آن به تفکر و اندیشه پردازید. اصلاً و مطلقاً خود را به زحمت نیندازید، فقط اجازه بدهید که ذهنتان خالی از هر فکر شود. به هیچ چیز نیندیشید. بعد از مدتی يك نوع قلقك عجیبی را در دست چپتان احساس خواهید کرد، و بعد دستخوش يك حالت یا احساسی خواهید شد. احتمالاً این حالت با احساس همان چیزی است که دوست شما میل داشته تأثیرش را

بر آن سنگ بگذارد. حتی ممکن است این «حالت» و «احساس» را نیز درك کنید که دوستان باطناً می‌اندیشد که شما تا چه اندازه اقدام به کارهای ابلهانه می‌کنید! اگر به تمرین با این شیوه و بشرط آرامش و تسلط بر نفس ادامه بدهید قادر خواهید بود يك صری احساسات و حالات بسیار جالب - توجهی را در ذهن خود «درك» و دریافت کنید. هر وقت دوستان از انجام اینگونه کارها خسته و بی‌حوصله شد، شما می‌توانید این تمرینات را به تنهایی انجام دهید. از خانه بیرون بروید، سنگی را از نقطه‌ای بردارید که تقریباً یقین دارید تا بحال به وسیله دست انسانی مورد تماس و لمس قرار نگرفته است؛ اگر خانه یا محل زندگی‌تان در نزدیک يك دریا یا رودخانه یا دریاچه باشد، کارها برایتان آسانتر می‌شود. اما اگر در شهر یا نقطه‌ای زندگی می‌کنید که از آب و دریا دور است. می‌توانید زمین را برای مدتی بکنید و سنگی را از زیر خاک پیدا نمایید. با تمرینات مدام، بطور حتم از نتایج بسیار جالب و خارق‌العاده‌ای برخوردار خواهید شد.

شما برای مثال می‌توانید سنگی را از زمین بردارید و دقیقاً از وقت و زمانی مطلع گردید که این سنگ هنوز جزو لسمنی از يك کوه و یا تخته سنگ عظیم بوده است، و اینکه چگونه آتشد را فرزند و حرکت کرده است. تا به درون يك رودخانه افتاده و بعد هم به دریا منتهی گشته است... اطلاعاتی که انسان می‌تواند از طریق علم سایکومتری بدست بیاورد و کسب کند برامنی شگفت‌انگیز است. اما باز هم برای هزارمین بار تکرار می‌کنم: اینکار به تمرینات زیادی نیاز دارد، و شما بایستی بتوانید ذهنتان را آرام و بی‌دغدغه نگهدارید.

شما حتی می‌توانید نامه‌ای را که هنوز در يك پاکت قرار دارد،

بردارید، و از مضمون کلی محتوای آن مطلع گردید. شما می‌توانید نامه‌ای بردارید که به يك زبان خسار جی نوشته شده است، و بسا تكان دادن نوك انگشتان (انگشت چپ! فراموش نشود!) بر روی سطح نامه، از معنی آن نامه خبردار شده و از نوشته‌ها مطلع گردید، هر چند بخوبی می‌دانید قادر به صحبت کردن و یا فهمیدن به آن زبان بیگانه مزبور نیستید. اینکار با تمرین، به کاری تبدیل خواهد شد که هرگز باعث شکست شما نخواهد گشت، و در اینکار لقب «فنانا پذیر» را بدست خواهید آورد. اما يك نکته را فراموش نکنید: هرگز اینکار را برای خودنمایی و ثابت کردن این واقعیت که از عهدۀ يك همچون کاری برمی‌آید (آنها در ملاء عام) انجام ندهید. ممکن است از خود سؤال کنید چرا مردم اعلام نمی‌کنند دارای قدرت‌های تله پاتیکی و یا روشن بینی هستند. پاسخ به این سؤال این است که وقتی شما تله پاتیک می‌شوید، ناچارید از شرایط و اوضاع مناسب و مساعدی برخوردار باشید. شما در هنگامی که فردی در نزدیکی تان حضور دارد که سعی دارد به شما ثابت نماید در اشتباه مطلق بسر می‌برد، هرگز قادر به انجام تله پاتی نخواهید شد، زیرا شما طبیعتاً امواجی که از سوی دیگران ساطع می‌شود، دریافت می‌کنید، و اگر شخصی در کنار تان هست که کوشش دارد به شما بقبولاند در اشتباه هستید، و می‌خواهد به اثبات برساند که شما يك فرد متقلب و دروغگو هستید، در آن هنگام درك خواهید کرد که امواج ساطع شده از سوی این فرد، تماماً حالتی از نفرت، شك، بی‌اعتمادی و ناباوری عرضه می‌کند، و این امواج و تشعشعات بقدری شدید هستند که هر نوع امواج ضعیف‌تر را از نقاط دور یا نزدیک، از بین خواهند برد من سفارش می‌کنم چنانچه شخصی از شما خواهش کرد شما

مدرکی از این قابلیت خود نشان بدهید، به او اعلام کنید که شما به اینکار زیاد راغب نیستید. شما خود می دانید، و با دانستن هیچ لزومی ندارد که بخواهید به دیگران نیز ثابت نمایید.

فصلاً ما یلم اندکی از افرادی صحبت کنم که در کوچه ها و پس-کوچه های محلات عجیب و غریب شهر شما زندگی می کنند و از این راه امرار معاش می کنند (قوه روشن بینی و غیب شنوایی و تله پاتی و غیره) این حقیقت دارد که بسیاری از زنان دارای قابلیت ها و توانایی های زیاد روشن بینانه هستند، فقط مشکل در این است که این قوه، حالتی مداوم و پایدار ندارد، و انسان نمی تواند بنا به خواسته از آنها کمک بگیرد و آنها را به اصطلاح «خاموش نماید». در اغلب موارد پیش می آید که زنی در قوه روشن بینی از استعداد خاصی برخوردار است، و در یکی از لحظات نا در روشن بینانه اش قادر است با یک سری پیشگویی های حقیقی، دوستان و اطرافیان را به تعجب و شگفتی بیندازد. سپس همین دوستان به او پیشنهاد می کنند اینکار خود را بعنوان یک حرفه «پول در آور» دریاورد. بعد هم آن زن بینوا، دقیقاً همین کار را می کند و شروع به گرفتن مبالغ متنوعی پول از مشتریانش می کند. اما او قادر نیست و نمی تواند به یک مشتری اش اعلام کند که مثلاً در آن روز بخصوص هیچ حال و حوصله کار و استفاده از قابلیت روشن بینی خود را ندارد، زیرا تصور می کند که اساساً در آن روز از هیچ قوه ای برخوردار نیست. بنابراین در یکی از همین موارد، مجبور می شود مطالبی از خود بیافد. در اکثر موارد این زن، روانشناس خوبی است و هر قدر حادث می کند چیزهایی از خود بسازد و تحویل مردم بدهد به همان نسبت نیز قابلیت های روشن بینانه اش به عقب رفته و کمتر خواهند شد.

شما برای گرفتن فال ورق، و یا يك فال کربنال، هرگز نباید از کسی پولی دریافت نمایید. اگر اینکار را بکنید، قابلیت ماوراءالطبیعی خود را از دست خواهید داد. ضمناً هیچوقت سعی نکنید ثابت کنید فلان کار را بلد هستید، زیرا اگر اینکار را انجام بدهید، به وسیله امواج مغزی اشخاصی که به این موضوعات احساس بدینی و ناباوری می کنند، با شکست روبرو خواهید شد.

در اکثر اوقات بهتر است اعتراف و اقرار نکنید تا چه اندازه «می دانید»... هر قدر ظاهری طبیعی تر و معمولی تر و به اصطلاح «عامیانه تر» داشته باشید، بهتر قادر به «گرفتن» افکار دیگران خواهید شد. من گفتم هرگز «ثابت نکنید»، زیرا اگر در صدد ارائه مدرک باشید، حقیقتاً و علناً به وسیله امواج - ناباورانه اطرافیان، غرق خواهید شد، و آنها می توانند آزارهای شدیدی بر شما وارد آورند.

فقط از شما درخواست می کنم: تمرین کنید! تمرین کنید، و تسلط بر نفس باطنی خود را پرورش بدهید، زیرا بدون آن حالت هرگز قادر به انجام این کارها نخواهید شد. با آرامش و قارومتانت باطنی، و همینطور هم ایمانی قوی شما می توانید هر کاری انجام دهید!

درس بیست و یکم

پیش از آنکه درس این قسمت را آغاز کنم، مایلم توجه شما را به نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت است، جلب نمایم. یعنی نکته‌ای که توجه مرا نیز همین دقایقی پیش بخود جلب کرد! این نکته خیلی مهم است زیرا در سرتاسر این کتاب ما در مورد جریان‌های الکتریکی بدن مطالب زیادی ارائه نمودیم و گفتیم که این جریانات چگونه در امتداد اعصاب به حرکت در می‌آیند تا عضلات و ماهیچه‌های بدن را به کار بیندازند. در مجله الکترونیک سال ۱۹۶۳ میلادی در صفحه ۲۶ یک مقاله بسیار جالب وجود داشت تحت عنوان: «دست الکتریکی عجیب روسیه!»، پروفیسور «آرون - ای. کوبرینسکی»^۱ دکترای مهندسی در کشور روسیه به اتفاق همکاران و دستیارانش، تحقیقاتی در مورد مبحث اعضای مصنوعی بدن، صورت داده‌اند.

تاکنون، کوشش‌های فراوانی که برای ساختن اعضای مصنوعی

1- Aron E. Kobrinaky

صورت پذیرفته، از مراحل کسل کننده و حسته آوری عبور نموده و طوری بوده است که شخص دارنده این وسایل بزودی از حمل آنها احساس خستگی کرده است. اما ایک، در کشور روسیه بنظر می رسد يك نوع بازوی مصنوعی درست شده که از لحاظ الکتریکی عمل می کند.

در هنگام قطع کردن عضو، دو الکترود مخصوصی را انتهای بعضی از عصبها قرار می دهند؛ یعنی همان عصبهایی که طبیعتاً باعث بکار انداختن بازوی می شوند. هنگامی که نکه بریده شده التیام می یابد و فرصت نصب کردن يك عضو مصنوعی فرا می رسد، جریاناتی که از سوی مغز ناشی می شوند و از عصبها می گذرند و باعث تکان دادن مثلاً انگشتان دست می گردند، به آن بازوی مصنوعی منتقل می گردند و جریانات دقیق موجود در بدن چنان شدت می گیرند که رله ها را بکار می اندازند و انگشتان و انگشت شست آن عضو مصنوعی شروع بکار می کند، دقیقاً به همان شکلی که انگشتان طبیعی دست بریده شده قبلاً کار می کردند. در این روزنامه اعلام شده بود که با کمک این اعضای مصنوعی، شخص حامل آنها می تواند مبادرت به نوشتن يك نامه را نیز بکند. در تصویری که در این مجله چاپ شده بود، شخصی را نشان می داد که دارای يك بازوی مصنوعی بود و در میان انگشت سبابه و شست خود مدادی نگهداشته و سرگرم نوشتن بود.

۱- با پیشرفت حیرت آور و اعجاب انگیز علم و دانش بشری، خوشبختانه این مشکل نیز رفع شده است. عجیب است که يك فاصله زمانی حدوداً ۳۰ سال در قرن بیستم چقدر زیاد و ژرف بنظر می رسد بطوریکه آرزوها و امیدهای دهه ۶۰، امروزه همگی به مرحله اجراء درآمده اند...

ممکن است از این بحث‌های طولانی‌مان در مورد جریانات الکتریکی حسابی‌خسته و بی‌حوصله شده باشید (همین‌طور هم از امواج مغزی) به‌همین خاطر است که این نمونهٔ مخصوص را برایتان مثال زدم تا اوضاع برایتان روشن و واضح شود. من می‌توانم آینده‌ای را بینم که در آن، اعضای مصنوعی بدن را می‌توان به وسیلهٔ «جریانات بیوشیمیک» تحت کنترل قرارداد.

اینك بعد از بیان این مطالب، مایل‌م در مورد احساسات و هواطف صحبت کنم، زیرا به هر چیزی که بیندیشیم، همانا تبدیل به آن می‌شویم. اگر ما بیش از حد لازم به‌اندوه و حزن بیندیشیم، يك مرحله‌ای را آغاز خواهیم نمود که باعث می‌شود بعضی از سلول‌های بدن ما نابود گردند. اندوه و ماتم زیاد، بدبختی زیاد، می‌تواند باعث پیدایش ناراحتی‌های کبدی شود و یا حتی سنگ‌مانه. این مطلب را دقت کنید:

مرد وزنی که برای مدتی طولانی با هم پیوند زناشویی بسته‌اند، انس و الفتی عمیق و ژرف نسبت به یکدیگر احساس می‌کنند. آن مرد ناگهان از دنیا می‌رود و آن زن که ناگهان بیوه می‌شود از شدت غم و اندوه، لبریز می‌گردد. از شدت ماتم و حزن، کمرش خواهد شکست. رنگ‌وروش پریده خواهد شد و حتی ممکن است دق مرگشود. اغلب يك بیماری فیزیکی شدیدی بروز خواهد کرد. حتی بدتر از آن؛ ممکن است يك ناراحتی روانی رخ دهد. علت این پیش‌آمدها به آن خاطر است که تحت فشار شدید غم از دست دادن شوهر، مغز آن زن يك جریان بالا و شدیدی از الکتریسته تولید می‌کند که تمام بدن و جسم آن زن را در بر می‌گیرد. این جریان به تمامی اعضای درونی و به تمام غدد نفوذ می‌کند

و باعث تولید فشارهای شدید و در نتیجه متوقف شدن فعالیت‌های طبیعی بدن می‌گردد. در این حال شخص ممکن است احساس سستی و کمرخی نماید و بزحمت قادر به تفکر و اندیشه باشد. حتی ممکن است بزحمت قادر به حرکت کردن باشد. در اکثر اوقات، آن جریان اضافی، در غدد اشکی باعث بروز گریه‌هایی شدید و پراشک می‌گردد، زیرا این غدد معمولاً به عنوان يك دريچه اطمینان عمل می‌کنند

ما دچار يك همچو وضعی در هنگام گذاشتن يك لامپ ۳/۵ در يك چراغ قوه شش و لتی نیز می‌گردیم: یعنی ولتاژ عوضی و غلطی را بکار می‌اندازیم. فعالیت برای لحظاتی چند بسیار روشن و شدید خواهد بود، و سپس لامپ خواهد ترکید.

بدن انسان نیز ممکن است «بترکد» و منفجر شود. اما این حالت انفجار به صورت بروز حالتی خلسه‌گونه، کوما (بیهوشی) و یا حتی جنون و دیوانگی ظاهر می‌شود.

بدون شك همه ما حیوانی را که شدیداً وحشزده شده باشد، در عمرمان دیده‌ایم. به احتمال زیاد آن حیوان به وسیله يك حیوان بزرگتر مورد تعقیب قرار گرفته بوده است. حیوان فراری تا زمانی که در حالت ترس و وحشت بسربرد، چیزی نخواهد خورد، و چنانچه انسان با کوشش و تقلای زیاد حیوان را وادار به خوردن نماید، حیوان غذا را هضم نخواهد کرد. هنگامی که حیوانی ترسیده باشد: تمامی ترشحات گاستریکی موجود در معده حیوان که معمولاً و در شرایط طبیعی، غذای خورده شده را خرد و خمیر خواهد کرد، متوقف می‌گردند. در واقع ترشحات حیوان خشک می‌شوند. بنابراین خوردن و مصرف هر نوع

غذایی، کاملاً بر علیه طبیعت و ذات آن حیوان محسوب می شود.

اشخاص بسیار عصبی و یا اشخاصی که بسیار دچار افسردگی می شوند، هرگز نباید به خوردن غذای مجبور و یا متقاعد بشوند، زیرا هر چند این متقاعد ساختن اطرافیان جنبه و نبی خیر خواهانه دارد، مع هذا برای سلامتی شخص مزبور مفید و سودمند نیست. غم و یا هر نوع احساس و عاطفه تند و شدید، باعث يك سری تغییرات کلی در مراحل شیمیایی بدن می گردند. نردید یا اندوه می توانند دید و برخورد شخص را با اجتماع کاملاً تغییر دهند و از او شخصی غیر قابل تحمل و شخصی که «آبش با هیچکس در يك جوی نمی رود» بسازد، هنگامی که می گویم «تغییر دهند» یعنی رنگ دبد و برخورد شخص را تغییر می دهد و منظور هم دقیقاً همان رنگ است، زیرا ترشحات شیمیایی بدن بر آسانی باعث تغییر دادن رنگ ها و یا رنگ آمیزی کلی بدن آن شخص می گردند.

ما همه اطلاع داریم آن دسته از اشخاصی که عاشق هستند، دنیا را با يك جفت «عينك صورتی رنگ» می بینند، حال آنکه اشخاصی که دچار افسردگی و ناراحتی هستند، دنیا را با رنگی خاکسری می بینند.

اگر ما بخواهیم پیشرفت نمایم بایستی از حالتی معتدل و خونسرد برخوردار شویم. بایستی به چنان حدی از توازن و اعتدال عاطفی برسیم که نه شدیداً به هیجان پیاییم نه بی جهت افسرده گردیم.

بایستی دقت نمایم که آن امواج مغزی که قبلاً در مورد آنها بحث کردیم دارای «اوج» و عمق ژرف نباشند و به بیان ساده تر از فرازو نشیب زیادی برخوردار نباشند. کالبد جسمانی انسان طوری طراحی شده است که تحت يك شرایطی به کار و فعالیت می پردازد. تمام ناراحتی ها و

هیجانات روزانه‌ای که بطور مداوم با آنها برخورد می‌کند و در این جهان به اصطلاح «متمدن» برایش تولید می‌شود، برآستی آزار دهنده و مضر هستند. مدرک این وضعیت را می‌توانید در تعداد بیشماری از سرمایه‌داران که دچار ناراحتی‌هایی همچون زخم معده و ورم معده می‌باشند، مشاهده کنید. این سرمایه‌داران ضمناً دستخوش حملات قلبی نیز می‌شوند... باز هم تکرار می‌کنم تمام این چیزها، نتیجه جریانات ناموزون و پرت موج و شدید الکتریسته است که باعث بروز آن فشارها می‌گردد که قبلاً در همین درس از آن صحبت کردم. این فشار در اعضای مختلف بدن پخش می‌شود و علناً در کارکرد و فعالیت طبیعی آنها تداخل می‌نماید. برای مثال شخصی که مبتلا به زخم معده می‌باشد، غذا نمی‌خورد، بنابراین اسیدهای گاستریکی باز هم قویتر از پیش می‌شوند بطوریکه در مراحل نهایی، باعث ایجاد سوراخی در درون او می‌گردند. بنابراین به عنوان نتیجه گیری درمی‌یابیم که آن دسته از اشخاصی که مایل هستند پیشرفت نموده و دست به تله پاتی، روشن بینی و سایکومتری بزنند، بایستی حتماً دقت کنند که حالت اعتدال روحی و عاطفی را در خود پرورش دهند و دارای خلق و خوئی «مبانه» باشند. و شما می‌توانید این حالات را در خود پرورش بدهید!

زندگی کردن با شخصی که دستخوش حالت افسردگی، تلون مزاج و شك و تردید می‌شود، فرد برآستی با اشکال روبرو می‌گردد. هر نوع مسأله‌ای که ممکن است مورد توجه شخص دیگری قرار نگیرد و یا با در یافتن آن، هیچ عکس العمل بد و ناراحت کننده‌ای از خود بروز ندهد، ولی برعکس همین مسائل ساده، باعث بدخلق شدن و گرفتگی

خلق این فرد عصبی و ناراحت، بگونه‌ای تحمل ناپذیر می‌گردد و ممکن است باعث بروز يك حمله و بحران هیستریکی و یا حتی خودکشی گردد. این اوضاع برآستی رخ می‌دهند، می‌دانید؟...

آیا اصلاً می‌دانید هیستری چیست؟ این يك چیزی که با رشد و پرورش جنسی يك شخص در ارتباط است. هیستری به یکی از مهمترین اعضای زنانه زن مرتبط و متصل می‌باشد و اغلب اوقات کسانی که مورد عمل جراحی برداشت رحم قرار می‌گیرند، چنان تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند که فعالیت‌های تمام بدن تغییر پیدا می‌کند. سالها پیش، مردم عقیده داشتند که تنها زن‌ها دچار هیستری می‌شوند، اما امروزه مردم کم‌کم به نتایج دیگری رسیده‌اند، زیرا هر مردی تا اندازه‌ای زن است و هر زن تا اندازه‌ای مرد است و هر دوی این «موجودات» شباهت خارق‌العاده‌ای به یکدیگر دارند. امروزه پی برده‌اند که هر جنسیت (مذکر یا مؤنث) دارای اعضای بدن جنسیت دیگر (نا حدودی بیش و کم) نیز هست. بنا بر این هیستری به عنوان يك بیماری مردانه نیز وجود دارد و هیچ فرقی میان زن و مرد (در این مورد) نیست. هیستری که بیماری «مسدودکننده» و آزاربخش مسائل متافیزیکی محسوب می‌شود، برآستی ضرر زیادی برای اسرار و علوم غیبی دربردارد.

اگر شخصی دچار خلق و خوی بد و افسرده گردد و دارای بازدهی الکتریکی پرتلاطمی در امواج مغزی باشد، پس این شخص بطور حتم مانع «سیر و سفر سماوی» خود می‌شود. ضمناً از انجام تله‌پاتی، روشن‌بینی و همین‌طور هم‌سایکومتری و دیگر پدیده‌های متافیزیکی محروم می‌ماند. ما بایستی دارای اخلاقی معتدل و میانه‌رو باشیم. بایستی دارای اعتدال و

توازن روحی و فکری باشیم تا بتوانیم به علوم غیبی بپردازیم. عجیب اینجا است که بسیاری از مردم جامعه عقیده دارند اشخاصی که دارای قوه تله پاتی و یا روشن بینی هستند: افرادی عصبی با قوه تخیلاتی بسیار شدید می باشند. آنها اینگونه افسراد را، اشخاصی نامیزان و عاری از هرگونه توازن و اعتدال ذهنی می دانند. هیچ چیز از این فکر، نادرست تر نیست! فقط آن دسته از روشن بینان دروغین و تقلبی و آن دسته از افسراد تله پات تقلبی هستند که می توانند عصبی و یا دارای فکری نامعتدل و نامیزان باشند، زیرا از آنجایی که بهر حال متقلب و دروغگویانی بیش نیستند، حالت روحی و روانی آنها هیچ ربطی به مسأله اصلی ندارد

من تنها می توانم با لحنی قاطعانه و بر تحکم اعلام کنم که تنها شخصی قادر به انجام تله پاتی و روشن بینی می گردد که دارای مغزی سالم باشد و امواج مغزی اش دچار هیچگونه حالات تلاطم و فرازونشیب زیاد نباشد و کلاً «طبیعی» کار کند. خطوط و امواج مغزی بایستی «نرم و لطیف و صاف» باشند؛ یعنی هیچگونه حالت نموج و بالا و پائینی در روی نوار مخصوص گرفتن امواج مغزی وجود نداشته باشد، تا شخصی بتواند با راحتی تمام «گیرندگی» و حالتی پذیرا داشته باشد. کسانی که مثل من تله پاتیک هستم، باید پیغامهایی را دریافت کنند، بنابراین ناچارند آرام و بی دغدغه بشوند، باید حالتی پذیرش و گیرندگی کاملی داشته باشند، یعنی بایستی مغز و ذهن خود را باز نگه دارند. اگر ذهن این افراد (منجمله خود من) مدام و بطور همیشگی در یک حالت تلاطم باشد، اگر مدام در فکر بدبختی ها و مشگلات شخصی خود باشند، در آن صورت قادر نخواهند بود نسبت به افکار دیگران حالتی «گیرنده» پیدا کرده و نه از قوه تله پاتیکی

خود بهره خواهند بردونه از قوه روشن بینی خود. مجدداً تکرار می کنم؛ يك فرد عصبی حقیقتاً و برآستی نمی تواند روشن بین باشد. يك شخص دیوانه و یا کسی که دچار ناراحتی های روانی است هرگز نمی تواند تله پات شود.

بنابر این ذهنتان را از هر گونه نگرانی و مشغله ای آزاد و رها نگهدارید. هنگامی که احساس عصبانیت می کنید و یا حس می کنید بار سنگین تمام مسائل دنیوی بر روی شانه های تان سنگینی می کند؛ نفس همیتی بکشید، بعد هم يك نفس دیگر و باز هم يك نفس دیگر بکشید. با خود ببندیشید: آیا این ناراحتی ها، این دغدغه های خاطرنما صد سال دیگر نیز حائز اهمیت خواهند بود؟ یا اشخاص دیگری را به ناراحتی و تکدر خیال و خواهند داشت؟ پس چنانچه تا صد سال دیگر از هر گونه اهمیتی مبری خواهند بود، چرا حالا در موردشان ناراحت باشید؟

این آرامش خاطری که تا این حد در موردش صحبت می کنم برای سلامتی جسمانی و روحی شما بسیار مهم و اساسی است، بنابراین توصیه می کنم هر بار که احساس بد خلقی و عصبانیت کردید، اندکی مکث کنید و از خود پرسید چرا تا این اندازه احساس حشم و غضب می کنید؟ چرا آنقدر عصبی بد خلق، گرفته، ناراحت و بی حوصله هستید؟ چرا باعث برهم زدن آرامش اطرافیان تان می شوید؟ اینرا نیز بخاطر بسپارید که با این حالات ناراحتی که از خود بروز می دهید و تا این حد کج خلقی و گرفتگی آشکار می سازید و این همه احساسات و عواطف بد و نامناسب از خود نشان می - دهید، در واقع به خودتان آزار و ضرر رسانده اید، نه به دیگران. اطرافیان شما ممکن است بالاخره حوصله شان از بهانه گیری ها و بد اخلاقی های شما

سررفته باشد، اما شخصی که بیش از دیگران بر خود آزار می‌رساند خود شما هستید: درست مثل این می‌ماند که شما مقداری آرسنیک (مرگ موش) و یا سیانور دوپتاسیم مصرف نموده باشید! بعضی از افرادی که در اطراف شما هستند، شاید مشکلاتی به مراتب بیشتر و جدی‌تر از شما داشته باشند و با این حال هیچ‌حالتی از فشار با کم‌طاقتی و یا ناراحتی ابراز نمی‌دارند. اگر شما علائم و نشانه‌هایی از فشار و کم‌طاقتی و ناراحتی بروز می‌دهید، به نشانه آن است که دارای دید و بینش صحیح و درستی نمی‌باشید. نشان می‌دهد که احتمالاً (نه الزاماً) شما دارای وضعیت روحی و معنوی مشابهی با دیگران نیستید.

ما برای این بر روی زمین آمده‌ایم تا چیزهایی بیاموزیم. در همین حال به هیچ انسانی مطالب آموزشی زیادی ارائه نمی‌دهند و او را در زیر بار دروس و تجربیات مختلف خرد نمی‌سازند.

ممکن است احساس کنید که همچون يك قربانی تحت شکنجه و ناراحتی‌های زیادی هستید، ممکن است تصور کنید دارای سرنوشتی بی‌نهایت شرورانه و نامساعد و بدبین هستید؛ با این وجود اگر برای دقایقی به مسأله مورد نظرتان کمی تأمل کنید و بیندیشید، متوجه می‌شوید که نه تنها تحت فشار زیادی قرار نگرفته‌اید، بلکه این خود شما هستید که تصور می‌کنید در يك همچون موقعیتی قرار گرفته‌اید.

بیاید و دوباره از بچه‌ها و کودکان صحبت کنیم. به يك كودك مشق‌خانه می‌دهند. ممکن است این كودك بیندیشد که درجه و مقدار مشق‌خانه‌اش بی‌نهایت زیاد است، خصوصاً که شدیداً مایل است به بیرون برود و با بچه‌های دیگر بازی بردارد و یا برود ماهیگیری و باحتمال برود

گردشی در خیابانها کند. این کودک بقدری در فکر و اندیشه بازی و تفریح و ماهیگیری و گردش است که حتی حاضر نیست يك دهم معمولی دهش را به درسش معطوف دارد، برای همین بنظرش کاری سخت و طولانی می رسد.

از آنجایی که هیچ کوشش و تلاش درستی از خود بروز نمی دهد تا درسش را به پایان برساند، به نظرش می آید که اینکارها سخت و مشکل و طولانی است؛ بزودی از کارش خسته می شود و احساس بیحوصلگی می کند. این کودک حتی دیگر يك بیستم ضمیر خود آگاهی را به درس و مشقش متمرکز نمی کند، بنابراین لحظه به لحظه بر حالت ناراحتی و سر خوردگی اش اضافه می گردد. در نهایت به والدینش شکایت می کند و اعلام می دارد که مشق هایش بسیار زیاد هستند و اینکه تمام این فشارهای درسی باعث بیماری اش شده اند. والدین هم به آموزگار فرزندشان شکایت می کنند، اما به فکر هیچکس نمی رسد که اندکی عقل در سر آن کودک فرو نماید. رویهم رفته این همان کودک است که بایستی تمرین ببیند و چیزهایی بیاموزد! این کودک می تواند خودش را بشناسد. شما میل به پیشرفت دارید؟ پس در اینصورت بایستی از يك سری قواعد و قوانین پیروی نمایید. بایستی آرام و خونسرد بمانید و بالاخره معتدل و میانه رو باشید. اگر زیاد کار کنید، آنقدر سرگرم فکر کردن در مورد کار زیادتان باشید که دیگر فرصتی برای اندیشیدن به نتایجی که امیدوارید کسب کنید، نخواهید داشت. بنابراین؛ میانه روی يك شیوه بسیار ساده و راحتی است که به شما می گوید: نباید زیاده کار کنید و اینکه هرگز نمی توان «جنگل را به عنوان باغ درختان دید و در نظر گرفت.»

از سوی دیگر نباید آنقدر تنبل و مست و کاهل باشید که هیچ کاری انجام ندهید. سعی کنید در مسیری که در بین این دو حالت قرار دارد، حضور بهم رسانید؛ آنوقت پیشرفت شما براساس چشمگیر خواهد بود. اشخاص زیادی هستند که همچون برده کار و تلاش می کنند به این امید که آنرا سریعتر به اتمام برسانند، آنها چنان تلاش می کنند که تمام انرژی و تمام نیرو و قدرت مغزی شان صرف و کوشش کردن بهر می رود و دیگر چیزی برای رسیدن نهایی به هدف باقی نمی ماند. اگر کوشش و زحمت زیادی بکشید، درست مثل این است که ماشین را در يك دنده سنگین فرار داده و سعی دارید با سرعت هرچه تمامتر بهراندگی پردازید؛ کوشش و تقلا و زحمت و کار زیاد انجام می دهید اما به هیچ کجا نمی رسید.

درس بیست و دوم

قدرت ذهن^۱:

برای هر فردی این امکان وجود دارد که به هر خواسته‌ای که دارد، برسد. منتهی برای موفقیت و پیروزی و رسیدن به این خواسته‌ها یک سری قوانین طبیعی وجود دارد (که متعلق به قوانین ماوراءالطبیعه می‌باشند). من در این کتاب سعی کردم به شما نشان بدهم که علوم غیبی (که در واقع به معنای: هر چیزی که ناشناخته می‌باشد است) دقیقاً از یک سری قوانین و آداب دقیق و منطقی پیروی می‌کند به این دلیل، می‌خواهم به شما بگویم که چگونه می‌توانید هر آنچه که آرزو دارید بدست بیاورید! البته اجازه دهید اعلام کنم هنگامی که می‌گویم: «هر آنچه که آرزو دارید» منظور من از نقطه نظر معنوی می‌باشد و اینرا نه یک بار بلکه چندین بار تکرار می‌کنم. انسان بایستی در هر زمان و تحت هر شرایطی با عزم و همت تمام کوشش و تلاش کند تا ارزش خود را در نمود بعدی

1- The Power of the Mind

افزایش دهد. به قبول دارم که مبلغ يك يا دومیلیون (تومان، دلار، فرانك مهم نیست) می تواند فوق العاده بدرد انسان بخورد، اما اگر قرار باشد بجای زندگی بهتر در نمود بعدی، این یکی دومیلیون را صاحب بشویم، دچار اشتباه شده ایم. اقامت ما در روی زمین موقتی است، و مجدداً تکرار می کنم که هر نوع کوشش و تلاش ما در روی زمین بایستی صرف فرا گیری، و بهتر ساختن وجودمان باشد، بطوری که در هنگام انتقال به زندگی بعدی، از ارزش بیشتری بهره مند گردیم. پس بیاید و برای رسیدن به يك حالت معنوی خالص و بکر کوشش کنیم، بیاید و بکوشیم محبت و مهربانی لازم را به دیگران ابراز نماییم، و بیاموزیم که حالت تواضع واقعی را با فروتنی تظاهری و تصنعی اشتباه نگیریم؛ بلکه به آن حالت از آزر و تواضع دست پیدا کنیم که قادر خواهد بود ما را در صعود دشوارمان از کوه مشگلات یاری دهد.

هر چیز در يك حالت نحرک است. هر نوع حیات و هستی به معنای حرکت و جنبش است. حتی مرگ نیز يك نوع جنبش است زیرا سلول های زنده ازین می روند و به يك ترکیبات دیگر مبدل می شوند.

بیاید و فراموش نکنیم که هیچ انسانی نمی تواند همچون يك بند باز در وسط طنابی کشیده شده زندگی کند و یا مسکون و بی حرکت باقی بماند انسان با ناچار است بجلو قدم بردارد، و یا به عقب برگردد. اما تلاش و زحمات ما بایستی به سمت جلو باشند یعنی ما بایستی در پیشرفت در موارد و مسائل معنوی و روحانی همیشه قدم به جلو گذاریم و در انجام کارهای محبت آمیز و مهرورزی به دیگران و درك و فهم حالات و مشگلات آنها پیشقدم باشیم و همیشه به راهنمان ادامه بدهیم نه آنکه به سمت عقب

برگردیم، یعنی درست به محلی که مال دوستان و مسادی پرستان در آنجا حضور دارند، همینطور هم افرادی که به مایملک‌های موقتی خود در زمین دل بسته‌اند، و بجای رساندن خود به يك حالت غنی و معنوی، از ثروت و مادیات دنیوی طرفداری کرده و به آن عشق می‌ورزند. اما اینك وقت آن رسیده که به شما نشان دهم چگونه می‌توانید به درخواستی که دارید، دسترسی پیدا کنید.

اگر به ذهن خود اجازه بدهیم، هر آنچه را که از او خواهیم به ما می‌دهد و بر ایمان فراهم می‌کند. در ضمیر ناخود آگاه، قدرت‌های وسیع و نهفته‌ای وجود دارد. متأسفانه اکثر مردم بلد نیستند چگونه با ناخود آگاه خود ارتباط برقرار نمایند. ما با يك دهم خود آگاهمان وجود داریم و عمل می‌کنیم، و قطع می‌توانیم از يك دهم قابلیت‌هایمان بهره‌مند شویم. با قراردادن ضمیر ناخود آگاهمان در طرف خود، ما قادر خواهیم شد به مانند رسولان نامبرده شده در تورات و انجیل، کارهایی اعجاب‌انگیز انجام دهیم!

دعا کردن بدون هیچ نیت بخصوص، بهیچ درد نمی‌خورد. ضمناً دعا خواندن و راز و نیاز با درگاه الهی نیز بدون فکر و حواسی متمرکز، و به اصطلاح با «منزلی تو خالی و پوچ»، کاملاً بی‌فایده است زیرا کلمات و واژه‌های ذکر شده به وسیله ما با حالتی کاملاً بی‌حال و بی‌تأثیر انعکاس خواهند یافت. از مغزتان کمک بگیرید، از ذهنتان یاری بجوید. از امکانات عظیم ضمیر ناخود آگاهتان درخواست مدد نمایید. اما يك سری اعمال و اقداماتی وجود دارد که بایستی همیشه، و تحت هر شرایطی از آنان پیروی نمایید.

نخست، دقیقاً تصمیم بگیرید خواستار چه چیز هستید. سعی کنید کاملاً موشکاف، و با حائلی و سوامی گونه آرزوینان را مشخص کنید. بایستی بدانید خواهان چه هستید. بایستی هر آنچه را که می‌خواهید بر زبان بیاورید و بایستی آن خواسته و آرزوینان را در نظر مجسم سازید و به تصویر بیاورید.

حال، شما دقیقاً خواستار چه چیز هستید!

آرزوینان چیست!

نباید بگویید که خواستار چیزهای زیادی هستید و یا آنکه بیشتر طالب پول می‌باشید. نباید اعلام کنید که خواستار يك ماشين جديد و يا يك شوهر جديد و يا يك همسر جديد می‌باشید. شما بایستی دقیقاً اعلام کنید خواستار چه چیز هستید. بایستی آنرا در نظر مجسم سازید.

بله تصویر چیزی را که می‌خواهید در ذهن آشکار سازید. آن تصویر را با حائلی پر عزم و قاطعانه در ذهن حفظ کنید و نگه دارید. اگر خواستار پول هستید. با لحنی کاملاً قاطعانه و محکم اعلام کنید دقیقاً چه مبلغ پولی می‌خواهید. این مبلغ کاملاً روشن و واضح و مشخص باید باشد. با این وجود، اگر عاقل باشید زیاد در مورد بدست آوردن پول خودتان را به هیجان و تلاش نخواهید انداخت و صرفاً خواستار چیزهای مادی و دنیوی نخواهید شد. بهتر است بخواهید شبیه گاندی بشوید، یا بودا، یا عیسی. مسیح یا حتی قدیس و حواری عیسی؛ پطرس الی آخر... خلاصه هر کسی که دوست دارید. بایستی در این کوشش باشید صفاتی بدست بیاورید که می‌توانند هم در این دنیا، و هم در هنگام ترك این دنیا، به دردتان بخورند. هنگامی که تصمیم گرفتید چه چیزی را می‌خواهید، به مرحله دوم

می‌رسید، من قبلاً هم به شما گفتم که در هنگام دریافت، شما نخست باید «بدهید». خوب... برای این خواسته‌تان حاضرید چه چیز بدهید؟ اگر طالب يك مبلغ مشخصی از پول و ثروت می‌باشید (و مبلغ آن تکرار می‌کنم باید از قبل اعلام شده و مشخص شود) آیا حاضرید يك دهم آنرا به دیگران بدهید؟ آیا حاضرید به كمك آن دسته از مردمی بشتابید که از شما بدشانس‌تر و مستمندتر هستند؟ فقط «آری» یا «نه» گفتن يك کار ساده و بیهوده است و لازم نیست فقط به این اکتفا کنید که بگویید: «بله! هر وقت این مبلغ پول را بدست آوردم، يك دهم آنرا به دیگران اتفاق خواهم کرد». شما بایستی از همین حالا به كمك و یاری دیگران بروید. شما بایستی از همین حالا شروع به دست‌گیری از فقر بکنید. اگر برآستی اینکار را انجام بدهید، دقیقاً و کاملاً بر طبق جمله «هر آنچه را که دریافت می‌کنی، به دیگران نیز اتفاق کن» عمل کرده‌اید. مجدداً در این مرحله نیز باید دقیق باشید. باید از حالت مشخص و پردفتی پیروی نمایید. سومین مرحله این است که: شما چه وقت خواستار این پول یا این ماشین یا این همسر جدید می‌باشید؟ کافی نیست بگویید در يك زمان نامشخصی در آینده‌ای نزدیک، ضمناً اعلام اینکه آنرا الساعة و همین حالا می‌خواهید نیز نشانه جدی نگرفتن اوضاع به وسیله شما است، زیرا يك سری قوانین فیزیکی وجود دارد که نه شما و نه هیچکس قادر به پایمال کردن آنها نیستند. این امکان وجود ندارد که خداوند يك شمش طلا در میان دستهای منتظر و بی‌صبر شما پرتاب نماید (و بهر حال اگر يك همچو شمش سقوط می‌کرد بطور حتم باعث له شدن يك چند تعداد انگشت دست و پا نیز می‌شد!) محدودیت زمانی شما بایستی در حد معقول (از لحاظ فیزیکی) باشد.

برای مثال شما می‌توانید بگویید که فلان مبلغ پول را در فلان ماه از فلان سال می‌خواهید، اما طبعاً نمی‌توانید بگویید که خواستار يك ثروت هنگفت در عرض چند دقیقه کوتاه می‌باشید زیرا این جمله برعکس قوانین طبیعی هستند و باعث خنثی نمودن قدرت‌های شما خواهد شد.

اینك، برای به‌تحقق آوردن خواسته‌تان، چه کاری می‌خواهید انجام دهید؟ فرض بگیریم که شما خواهان يك ماشین جدید هستید (برای ارائه يك مثال ساده). خوب، راستش را بخواهید اول بایستی از خود پرسید: کلاً رانندگی بلد هستید؟! بنظرم درخواست يك ماشین جدید بدون آنکه رانندگی بلد باشید، يك آرزوی یمورد و بیجا است؛ پس برای بدست آوردن این ماشین جدید خود، نخست بروید و در دروس رانندگی شرکت نمایید و طرز نشستن در پشت فرمان را بیاموزید. سپس شما می‌توانید در مورد نوع ماشینی که می‌خواهید تصمیم بگیرید و بقیه مشخصات مورد نیازتان را با تأکید اعلام کنید. اگر به جسنجوی یافتن شوهر یا همسری هستید، دقت کنید که خودتان را نیز برای اشخاصی که مثل شما به جسنجوی همسری ایده‌آل می‌باشند، مناسب و آماده کنید.

سمی کنید از ازدواجی که می‌خواهید انجام دهید، يك مشاورکت موفق و پر از پیروزی پدید بیاورید و قانون «بدهید تا دریافت نمایید» را بخوبی مورد اجراء بگذارید، زیرا در ازدواج مثل دیگر شرایط و اوضاع نیست و هر دو نفر این پیوند بایستی به‌حد زیادی متواضع و مبادنه‌رو باشند. هنگامی که شما شریکی برای زندگی خود بدست می‌آورید، بهمان نسبت نیز بایستی شریکی برای زندگی شخص مورد نظرتان، هدیه

بدهید! هنگامی که شما ازدواج کنید دیگر يك فرد واحد و مستقل نیستید؛ شادیاها و مسائل و مشكلات طرف مقابلتان را نیز باید بپذیرید و شريك و ضمحوار همسرتان بشوید؛ بنابراین پیش از آنکه بخواهید ازدواجی موفقیت آمیز و بی دردسر داشته باشید، بایستی دقت کامل داشته باشید که از نقطه نظر جسمانی، روانی و معنوی، يك شريك كاملاً خوب و راضی كننده و رضایتبخش می باشید.

به عنوان مرحله بعدی کارمان: باید بگویم که همیشه سخن کتبی و نوشته شده محکم تر و نیرومندتر از سخن بیان شده و شفاهی می باشد و ترکیب این دو می تواند يك «مخلوط» فنا ناپذیری را پدید بیاورد. هر آنچه را که خواهانش هستید روی صفحه ای کاغذ بنویسید. آنرا در کمال سادگی و با وضوح و دقت کامل برشته تحریر در بیاورید. شما خود بخوبی می دانید خواستار چه چیز هستید مگر نه؟ پس آنرا همانطور که خودتان می دانید و می خواهید: بنویسید آیا دوست دارید يك شخص روحانی با خصوصیات والای معنوی باشید؟ دردنیای معنویت، چه کسی را به عنوان ایده آل و موجودی پاك و سرشت و عاری از عیب می دانید؟ قابلیت های این شخص را یادداشت کنید، همینطور هم صفات مثبت و نقاط قدرت شخصیت و روحیه این فرد را به ترتیب یادداشت نمایید.

همرا دقیقاً بنویسید. اگر مایلید بولی دریافت نمایید، مبلغ دقیق مورد نیازتان را یادداشت نمایید و بگویید چه وقت آنرا می خواهید بدست بیاورید. دقت نمایید که در «نامتان» به وضوح اعلام کنید که قصد كسك و باری به دیگران را دارید و با وضوح و روشنی تمام بنویسید که يك دهم آنرا به فقرا و مستمندان خواهید داد. هنگامی که تمام مطالب مورد

نیازتان را با سادگی و روشنی تمام نوشتید، در پایان بنویسید: «من تا آنجا که ممکن باشد اتفاق خواهم کرد تا هر آنچه را که می‌خواهم دریافت نمایم.» شما ضمناً باید اضافه نمایید که می‌خواهید چگونه و به چه نحو برای بدست آوردن نتیجه مطلوبتان کازو کوشش نمایید. زیرا همانطور که بارها و بارها بیان داشته‌ام: قبل از آنکه چیزی «ندهید»، چیزی دریافت نخواهید کرد. برای هر چیزی در این جهان، بایستی مبلغی پرداخت نمود (حال این مبلغ بهر شکلی که می‌خواهد، باشد) هیچ چیز در روی زمین وجود ندارد که بطور رایگان به انسان تعلق گیرد. اگر بطور غیرمنتظره صد دلار دریافت نمایید، بایستی به اندازه ارزش همان صد دلار، خدمتی ارائه دهید. اگر توقع دارید که دیگران به کمک شما بیایند، در این صورت شما باید نخست به کمک و یاری دیگران بشتابید.

با فرض بر اینکه شما تمام این مطالب را نوشتید. نوشته‌تان را با صدای بلند بخوانید. اینکار را روزی سه مرتبه تکرار نمایید، قدرت و نیروی عجیبی وجود دارد اگر شما بتوانید این نوشته را در آرامتی و خلوت‌خانه و یا در خلوت اتاق مخصوص خودتان با صدای بلند بخوانید. صبح‌ها پیش از ترك اتاقتان، یکبار آنرا بخوانید، سپس مجدداً در وقت ظهر و برای مرتبه‌ای دیگر قبل از رفتن بخواب آنرا با صدای بلند و قاطعانه بخوانید. شما باید حداقل روزی سه مرتبه آنرا بخوانید و طوری شود که این نوشته شما مبدل به يك «مانترا» یا «دکر» بشود.

در حین خواندن این نوشته، احساس کنید که آرزوی مورد نظرتان (پول، مقام، ماشین، معنویت و غیره...) به سوی شما می‌آید. در مورد آن مثبت باشید و تردیدی به دل راه ندهید. در نظر مجسم کنید که خواسته

قلبی تا آنرا بدست آورده‌اید و تصور و تجسم نمایید که آنرا از هم اینك در دسترس خود دارید.

هر قدر با قدرت و توان بیشتری در مورد آرزویتان بیندیشید و در نظر تصاویری مثبت مجسم کنید، واکنش و نتایج کار مثبت‌تر و مطمئن‌تر خواهد شد. اگر پیش خود فکر کنید: «خوب... فقط امیدوارم مؤثر واقع شود... فقط امیدوارم آنرا به دست بیاورم... اما هنوز هم دچار شك و تردید می‌باشم...» هیچ نتیجه مطلوبی به دست نخواهید آورد و تنها وقتتان را هدر داده‌اید. این حالت بلافاصله باعث خستگی شدن و بی‌اعتبار گشتن «مانترای» شما خواهد گشت. شما بایستی در تمام اوقات مثبت فکر کنید و سازنده باشید، و هرگز به شك و تردید اجازه ندهید به قلب و ذهنتان نفوذ نمایند. اگر این مراحل و اقدامات را موبه‌مو دنبال کنید، این فکر و آرزو را به ضمیر ناخود آگاهتان داخل خواهید کرد و ضمیر ناخود آگاه شما نه برابر زرنگتر و باهوش‌تر از شماست! اگر شما موفق بشوید توجه ناخود آگاهتان را جلب نمایید، در آن صورت كمك و یاری خوبی دریافت خواهید کرد، بیشتر از آنچه که در ذهنتان می‌گنجد. این يك واقعیت ثابت شده است که پول، پول می‌آورد. برای نمونه يك شخص ثروتمند و به اصطلاح «میلیونر» به شما می‌گوید که پس از اولین میلیونی که جمع‌آوری کرد، دومین و سومین و با حتی چهارمین میلیونی به سهولت تمام به دست رسید، و از کار و کوشش زیاد سخنی آن مبالغ را بدست نیاورده است. هر قدر انسان پول بیشتری داشته باشد، پول بیشتر و زیادتری به آن جذب می‌شود. این حالت، قانونی است که بی‌شبهت به قانون مغناطیسی نیست.

مجدداً ما بلم شما را هشدار دهم که خیلی چیزها هست که از پول
مهمتر است. بگذارید برای نمی‌دانم چندمین بار تکرار کنم؛ حتی يك
سکه پول میاه نیز به آن دنیا، به همراه انسان نخرامد رفت، و اینکه هر قدر
پول بیشتری داشته باشید، بهمان نسبت در هنگام ترك این دنیا پول بیشتری
برای سایرین باقی خواهید گذاشت، و اینکه هر قدر بیشتر برای بدست
آوردن پول تقلا و کوشش کنید، بیشتر خودتان را مبتلا کرده‌اید، و کار را
برایتان دشوار می‌کنید و رسیدن به منتهای مطلوب و ارزش‌های معنوی را
طولانی‌تر و دیرتر برای خود فراهم می‌آورید.

هر قدر خیر و برکت بیشتری از جانب شما به دیگران برسد، می-
توانید بهمان نسبت خیر و برکت بیشتری نیز برای خود به آن دنیا ببرید.
زندگی در این کرهٔ زمینی بسیار سخت است، و یکی از سخت‌ترین چیزها
جعلی کردن و تصنعی نمودن ارزش‌ها و معیارها است. در حال حاضر، مردم
تصور می‌کنند که پول تنها چیز با ارزش محسوب می‌شود. تا زمانی که
بعد کافی در اختیار داشته باشیم و بتوانیم خورد و خوراك و پوشاکی برای
خود و خانواده‌مان فراهم آوریم و در زیر سرپناهی گذران عمر کنیم، همین
بایستی کافی باشد.

اما يك انسان هرگز نمی‌تواند بعد کافی از معنویت و روحانیت
برخوردار باشد. ما همیشه به اندازهٔ کافی دارای پاکی سرشت نمی‌باشیم،
هیچوقت به اندازهٔ مناسب و بسنده به دیگران كمك و یاری نمی‌کنیم، بهر-
حال همیشه در جایی کمبودی ظاهر می‌گردد، حال آنکه با كمك و مساعدت
دادن به دیگران، در اصل به خود كمك و یاری داده‌ایم.

من به شما توصیه می‌کنم این درس بخصوص را چندین مرتبه

مرور کنید. شاید این مهمترین درس این کتاب باشد. اگر از دستورات موجود در این بخش پیروی کنید، پی می‌برید که می‌توانید هر آنچه را که در دل آرزو دارید به دست بیاورید. ببینم شما چه آرزویی دارید؟ این حق انتخاب خود شما است، زیرا شما هر چه که بخواهید، می‌توانید به دست بیاورید. آیا دوست دارید برای شروع، پول و مال و مقام و موفقیت داشته باشید؟ و بعد دوباره همچون سنارهای خاموش شوید و از اول همه کارها را آغاز نمایید؟ یا نکند از همان نخست معنویت و پاکی سرشت، و خدمت به دیگران را برمی‌گزینید؟ این انتخاب شما می‌تواند به نشانه فقر و تنگدستی و یا چیزی شبیه فقر (مادی) در روی این کرهٔ زمینی محسوب شود. جهانی که روی هم رفته هیچ چیز مگر ذره‌ای خالص که در خلاء شناور است، نیست. اما بعد از این عمر کوناه، جهان دیگری در پیش رویتان گسترده خواهد شد که بی‌نهایت والا تر است، و پاکی و معنویت، معیار اصلی آن قلمرو تلقی می‌شود، مکانی که پول هیچ نوع ارزشی در بر نخواهد داشت. پس این انتخاب به خود شما تعلق دارد!

درس بیست و سوم

بسیار مایه تأسف است که بعضی از کلمات يك مفهوم و معنای ناپسندی در این دوره و زمانه پیدا کرده‌اند. يك سری کلمات و واژه‌های خوبی وجود دارد که کلماتی توصیف کننده هستند (به هر زبان و دیالکتي در دنیا) ولیکن از طریق استفاده‌های نابجا در طی قرون منوالی، دستخوش تغییراتی در مفهوم و معنای خود شده‌اند.

برای مثال، یکی از این کلمات Mistress (به معنای خانم خانه، معلمه و در عین حال معشوقه می‌باشد) است. تا همین چند سال پیش (بطوریکه حتی ممکن است پدر بزرگها و مادر بزرگهای ما هنوز در خاطر داشته باشند) لغت «میسترم» کلمه‌ای بسیار شرافتمندانه و محترمانه بود و نشانگر خانم و بانویی بود که به عنوان سرپرست خانه و امور منازل مشغول بکار بود و کد بانوی سر احمسوب می‌شد، شریکی مناسب و شایسته ولایتی برای مرد خانه. اما با استفاده‌های نابجا از این لغت، امروزه معنی کلاماً متفاوتی از مفهوم اصلی و اولیه خود بدست آورده است.

من مایل نیستم در مورد کدبانوهای دوران قدیم اب به سخن بگشایم (نه حتی صاحبان خانه که مردانی لایق و شریف بودند!) بلکه این مثال کوچک را ذکر کردم تا برای این درس حاضر، نمونه‌ای قابل قبول ارائه کرده باشم. ما می‌خواهیم از يك كلمه دیگر صحبت کنیم. لغتی که در طی سالیان دراز معنا و مفهومی کاملاً تغییر یافته پیدا کرده است.

لغتی که امروزه، در نوعی «بی‌لطفی» سر می‌برد؛ قوه تخیلات است. سالها پیش مردی که دارای قوه تخیلات بود، به عنوان مردی با افکاری حساس و شاعرانه محسوب می‌شد. مردی که قادر به نوشتن و سرودن شعر و خلق کردن آثار موسیقی استعداد داشت، در واقع برای آقای محترم و موقر و لایق، این يك نکته اساسی محسوب می‌شد که حتی بایستی دارای تخیلاتی والا بود، اما امروزه، بنظر می‌رسد که قوه تخیلات نشانگر زنی بینوا و سرخورده می‌باشد که از نوعی هیستری در رنج است، و یا در مرز يك ناراحتی روانی شدید سر می‌برد.

مردم عادت دارند تجاری را که شاید بهتر باشد آنها را به عنوان مطالبی قابل توجه و مطالعه در نظر بگیرند، از سر خود باز می‌کنند و با فریبادی از بی‌اعتنائی اعلام می‌کنند: «آه! تماش در قوه تخیلاتت قرار دارد! آه! اینقدر احمق نباش!»

بنابر این قوه تخیلات، امروزه دارای آبرو و حیثیتی بسیار کم و بی‌ارزش می‌باشد. با این وجود، تخیلاتی کنترل شده و به اصطلاح «مهار شده»، کلیدی است که با کمک آن می‌توانید قفل بسیاری از تجربیات را گشوده و سر از آنها در بیاورید. تجربیاتی که در زیر پوشش و حجاب ضخیمی از اسرار اسیر گشته و مردم کثیری را احاطه نموده است (خصوصاً

هنگامی که همین افراد به مسائل مربوط به عالم غیب و ماوراءالطبیعه اشاره می نمایند.) این نکته را بایستی بارها و بارها تکرار و تأکید کرد که در هر نبرد و پیکاری که میان تخیلات و عز می آهین در بگیرد. این همیشه تخیلات است که پیروزی می گردد و فاتح اصلی محسوب می شود. مردم به عزم و همت شدید خود می بالند، همین طور هم دم از شجاعت و شهادت رام نشدنی می زنند و مدام ادعای کنند که از هیچ چیز و هیچ کس بالند دارند. آنها به شنوندگانی که حوصله شان بدون شك سر رفته، تأکید می نمایند که با قدرت عزم و اراده شان قادر به انجام هر کاری هستند، حال آنکه اصل ماجرا این است که آنها با تنها اراده ای تزلزل ناپذیر قادر به انجام هیچ کاری نیستند، مگر آنکه قوه تخیلات اجازه آنرا صادر نموده باشد اینگونه افراد که بسیار به اراده خود می بالند، اتفاقاً همان دسته از مردمی هستند که «بگونه ای» (ومی توان گفت بطور تصادفی) به قوه تخیلات خود اجازه داده اند «باور کنند» که يك مقدار زیادی از اراده و عزم، برای فلان هرابط و اوضاع بسیار لازم و سودمند است. من تکرار می کنم و مطمئنم که هر شخصی که در اینگونه زمینه ها تخصص دارد با من موافق است که در نبرد میان تخیلات و اراده، بلااستثنا و بدون هیچ بحثی، این تخیلات فرد است که پیروز و برنده می گردد. هیچ قدرتی بزرگتر از آن وجود ندارد.

پس آیا هنوز شك دارید که می توانید به خود اراده کنید يك سری کارها و اعمالی را انجام دهید، حال آنکه تخیلات شما مایل نیست شما اینکار را عمل بخصوص را انجام دهید؟ پس بیایید و يك مسأله فرضی را در نظر بگیریم، زیرا بنظر می رسد امروزه تنها با این روش می توان مسائل را قابل درك کرد!

ما در مقابلمان خیابانی می بینم خالی از هر گونه ترافیک و خلوغی هیچ عابر و گردش کننده ای نیز دیده نمی شود. به این ترتیب تمام آن خیابان به «ما» تعلق دارد. بیایید ویک «راه» به عرض دو متر در روی زمین نقاشی کنیم (با اگر ترجیح می دهید سه متر). این کوره راه را از این پیاده رو، به سمت پیاده روی دیگر نقاشی کنید. شما درحالی که به وسیله فکر و اندیشه اجتناب کردن از ترافیک، مورد مزاحمت قرار نگرفته اید و همین طور هم به وسیله نگاههای کنجکار عابرین بی اهمیت هستید، طبیعتاً بدون کوچکترین اشکال و با تردید قدم بر آن راه خود می گذارید، و از این پیاده رو تا به پیاده روی مقابل شروع به راه رفتن می کنید. شما در کمال آرامش و آسودگی در این راه که عرضی برابر دو یا سه متر دارد، راه می روید. این کار باعث نخواهد شد تا میزان و سرعت تنفس شما افزایش یابد و یا باعث پیش سریع قلبتان گردد. این یکی از سهل ترین کاری خواهد بود که تا بحال انجام داده اید. آیا تا این قسمت با من هم عقیده و موافق هستید؟ شما می توانید بدون کوچکترین فکری از ترس و واهمه بر روی آن «راه» قدم بزنید، زیرا بخوبی می دانید که زمین زیر پایتان بطور ناگهانی خالی نخواهد شد. شما می دانید که مگر در موارد زمین لرزه و با واژگون شدن و سقوط ساختمانی مرتفع بر روی شما، در امنیت کامل بسر می برید و چنانچه بنابه یک بد شانسی عجیب، پایتان لغزید و روی زمین افتادید، آزار و ناراحتی زیادی نخواهید دید، زیرا شما از ارتفاع بلندی نیفتاده اید که جراحات جدی بردارد.

حال بیایید و تصاویر را اندکی تغییر شکل بدهیم. بیایید و کماکان خیال کنیم که در خیابانی هستیم. سرگرم راه رفتن و نزدیک شدن به یک

ساختمانی بلند هستیم که ارتفاع آن برابر است با بیست طبقه. ما سوار بر آسانسور می شویم و بیایا می رویم تا آنکه سرانجام به بالای پشت بام زیبای این ساختمان می رسیم. درحالی که در روی بام می ایستیم، و به خیابان نگاهی می اندازیم مشاهده می کنیم که بابک ساختمان بیست طبقه دیگری که درست در مقابل ما قرار دارد، همطراز و مساوی هستیم. اگر از کنار دیوار پشت بام نگاهی به پایین بیندازیم و به خیابان زیر پایمان نظر بیندازیم جاده و راهی را که قبلاً نقاشی کرده بودیم، می توانیم مشاهده کنیم.

اینک،... ما یک تخته چوب به عرض دویا سه متر خواهیم داشت که دقیقاً به عرض و پهنای همان راه و جاده نقاشی شده به وسیله ما می باشد. ما آنرا از بالای بام آن عمارت بیست طبقه به سمت پشت بام همطراز عمارت مقابل به جلومی بریم و آنرا طوری محکم بر زمین قرار می دهیم که کوچکترین تکانی از تخته چوب سر ندهد و ابداً حالتی لرزان و نامطمئن نداشته باشد. سپس با دقت آنرا مورد معاینه قرار می دهیم تا هنگام عبور شما، کوچکترین مشکلی رخ ندهد و باعث پرتاب شدن شما از روی آن به سمت پایین نگردد.

در این لحظه شما دقیقاً همان عرض و همان «راه» را که در روی زمین داشتید، دارا می باشید. اینک به من بگویید بینم آیا می توانید از روی تخته چوبی که با اطمینان و دقت کامل از این لبه بام، به آن لبه بام نصب شده، و در فاصله ای معادل بیست طبقه از زمین فاصله دارد، عبور نموده و به آن عمارت مقابل بروید؟ اگر قوه تخیلات شما بگوید «می توانید»، پس بدون تردید از عهده این کار بر خواهید آمد، و بدون کوچکترین مشکلی از روی آن خواهید گذشت. اما چنانچه قوه تخیلات شما زیاد در

این مورد میل و رغبت از خود نشان نمی‌دهد، و بعد هم باعث می‌شود که نبض شما سریعتر از قبل به نپش دربیاید، و تنها با فکر عبور موبر اندامتان صیخ شود، این امکان وجود دارد که حتی بدنرازی پیش بشوید! اما آخر چرا؟ دلیلش چیست؟ شما قبلاً هم از روی «راه» مسیری که با دست خودتان در خیابان نقاشی کرده بودید، گذشته‌اید، پس چرا نتوانید از روی این تخته چوب محکم و زیبا و مقاوم که درست به همان عرض و پهنای «مسیر» پائین است عبور کنید؟ قطعاً پاسخ به این سؤال این است که قوه تخیلات شما شروع به کمر کرده، و به شما اعلام می‌کند که در این کار خطری بزرگ وجود دارد، و اینکه چنانچه پایتان بلغزد و دستپاچه بشوید از بالای آن تخته و از ارتفاع بیست طبقه به پایین سقوط خواهید کرد و مسوجب نابودی خود خواهید شد.

این مهم نیست که تا چه اندازه اطرافیان کوشش می‌کنند ما را اطمینان خاطر بخشند. تا زمانی که قوه تخیلات ما بدرستی متقاعد نگردد هیچ میزانی از عزم و اراده قادر به کمک کردن به اوضاع نخواهد بود. اگر شما سعی دارید اراده‌تان را به اثبات برسانید، ممکن است دچار يك نوع ناراحتی اعصاب و روان بشوید: کم‌کم شروع به لرزیدن می‌کنید، رنگ از رخسارتان می‌پرد، و نفسان به حالت مقطع و بریده بریده بیرون خواهد آمد.

ما دارای يك تعداد مکانیسم‌هایی هستیم که در درونمان ساخته شده است، و ما را از خطر «حمایت و محفوظ نگه» می‌دارد. يك سری مراقبت‌های اتوماتيك در مکانیسم بشری وجود دارند که مانع این می‌شوند فردی در شرایط طبیعی به سمت خطری «غیر عاقلانه» و احمقانه برود. در

واقع قوه تخیلات انسان تقریباً اینکار را غیر ممکن می سازد که شخصی از روی تخته چوبی که در ارتفاعی بلند نصب شده است، عبور نماید و هر اندازه صحبت و کوشش برای متقاعد کردن این شخص کافی نخواهد بود تا او را از روی آن تخته چوب بگذرانند و هیچ تأکیدی مبنی بر اینکه عبور از آن تخته چوب کاملاً بی خطر است، شخصی را متقاعد و راضی نخواهد ساخت. شما ناچارید و بایستی در «تصور» خود بیاورید که قادر به انجام آن می باشید. تا زمانی واقعاً نتوانید در ذهنتان «مجسم نمایید» که مشغول راه رفتن بر روی آن تخته چوب می باشید و با حالتی مطمئن و به دور از خطر، سرگرم عبور از روی آن می باشید، نخواهید توانست از آن بگذرید....

اگر انسان برای انجام کاری بر اراده خود «فشار بیاورد» حال آنکه قوه تخیلاتش با تأکید می گوید: «خیر»، پس بایستی هر آن به انتظار يك حمله عصبی باشد، زیرا برای سومین بار تکرار می کنم: در هر پیکار و نبردی میان تخیلات و عزم و اراده، این همیشه تخیلات است که برد دیگری چیره می شود. با مجبور نمودن خود، آنهم در هنگامی که تمام علائم هشدار و آذیرهای خطر در مفرمان به صدا درآمده اند، بر احنی قادرند اعصاب ما را ازین برده و موجبات بروز يك سری اختلالات روانی را فراهم نمایند. بعضی از مردم شدیداً می ترسند که در هنگام نیمه شب، از کنار گورستانی خلوت و تاریك عبور نمایند. حال بر فرض بر اینکه يك همچون موقعیتی پیش آمد و آنها مجبور شدند در نقطه ای دور افتاده، از گورستانی در هنگام شب بگذرند، مفر سرشان شروع به مور مور شدن می کند، موهایشان سیخ می شود، کف دستهایشان نمدار و عرق کرده می شود و

خلاصه هریك از حواس‌های آنها بیدارتر و هشیارتر و دقیق‌تر از سابق می‌شود و هرگونه تأثیر و پدیده‌ای تشدید می‌شود و هرآن منتظر هستند تا با مشاهده‌ی شبی درپیش روی خود، بسا عجله و سرعتی عجیب، جهشی به سمت جلو نموده و هرچه سریعتر از آنجا فرار نمایند.

افرادیكه از كار و حرفه‌ی خود خوششان نمی‌آید و مجبورند برای انجام دادن آن خود را وادار به كوشش و تلاش نمایند، اغلب از يك مكانیسم «گریز» استفاده می‌نمایند. بعضی از این مكانیسم‌های گریز، به يك سری نتایج عجیبی منتهی می‌شوند و ممكن است باعث ایجاد مشکلاتی هم بشوند می‌خواهم ماجرایی را برایتان تعریف كنم كه كاملاً حقیقی است. من این شخص را بخوبی می‌شناسم و ماجرای داستان را هم دقیقاً می‌دانم و بالاخره از نتایج اوضاع نیز بخوبی باخبر می‌باشم:

این آفاكه از آشنایان من است در هنگام كار، بیش از اندازه می‌ایستاد. او در كنار یکی از آن میزهای پایه‌بلندی قرار می‌گرفت كه مخصوص وارد كردن ارقام و اعدادی زیاد در دفاتری مختلف می‌باشد. كار او طوری بود كه ناچار می‌شد بیاستد و كارش باحالتی نشسته بخوبی و سهولت انجام نمی‌شد. این مرد در كارش بسیار ماهر و ورزیده بود. اطلاعات خوب و مكفی هم از ارقام و اعداد داشت اما دارای يك نرس و به اصطلاح «فوبی»^۱ عجیبی بود: او همیشه بطور وحشتناکی هراس داشت مبادا روزی، روزگاری مرتكب اشتباهی در كارهای حسابداری‌اش بشود، بطوریکه در حسابرسی متهم به این گردد كه سرگرم دزدی و سرقت مبالغی پول از كارفرمایانش می‌باشد.

۱ Phobia یا Phobie نرس‌های و سواس گونه در روانشناسی. م.

در واقع امر، این مرد، فردی بی‌نهایت شریف و امین بود، یکی از آن اشخاص نادر و کمیاب که به وجدان کاری خود بی‌نهایت اهمیت می‌داد، و با کوشش و تلاش فراوان کار و فعالیت می‌کرد. او بطوری شریف بود که حاضر نمی‌شد کبریتی از يك هتل یا رستوران بردارد و یا اگر روزنامه‌ای می‌دید که بر روی نیمکتی در پارک رها شده است، آنرا بر نمی‌داشت تا بخواند! با این وجود در يك ترس دائمی بر می‌پرد می‌ترسید کارفرمایانش از حسن شرافت و امانت او اطلاع نداشته باشند. این وضعیت باعث می‌شد که حالت ناراحت و پریشانی را در محیط کاری داشته باشد.

سالها گذشت و او که امکان به کار خود ادامه می‌داد، اما روز بروز ناراحت‌تر و آشفته‌تر از سابق می‌شد و فکرش بیشتر پرمشغله می‌گشت. او در مورد تغییر حرفه، با همسرش به بحث و گفتگو پرداخت، اما همسر او در اینباره هیچگونه درنگ و تردیدی از خود نشان نداد. این مرد نخست دچار زخم معده شد. با معالجات پی‌درپی و دقیق و گرفتن انواع رژیم‌های غذایی این زخم‌ها مداوا شدند و او دوباره بر سر کار خود بازگشت؛ یعنی دوباره به کنار آن میز برگشت و مثل گذشته در نزدك آن ایستاد و بکار مشغول شد. روزی این فکر برش زد که چنانچه قابلیت ایستادن را از دست می‌داد، دیگر ناچار نبود بر سر اینکار بماند...

چند هفته بعد، زخم‌هایی در ناحیه پایش نمایان شدند. او برای چند روز، لنگ‌لنگان بر سر کار خود رفت و درد شدیدی را تحمل نمود، اما آن زخم‌ها وضعیت وخیم‌تری پیدا کردند و ناچار شد برای مدتی در بستر بیماری بماند. با استراحت و دور بودن از اداره و محیط کارش، سلامتی‌اش را سرعت باز یافت و ناچار دوباره بر سر کار خود برگشت.

در تمام طول این مدت نیز ضمیر ناخود آگاهش سرگرم آزار و اذیت او بود. احتمالاً گفته‌هایی که در مغزش صورت می‌گرفتند به اینگونه بودند:

«خوب... با این بیماری و ناراحتی پا، از این کار مزخرف خود راحت شدم، اما آنها مرا معالجه کردند، پس باید يك ناراحتی شدیدتری برای پایم فراهم بیاورم...»

چند ماه بعد از مراجعت این آقا بر سر کارش و درحالی که بظاهر مداوا شده بود، دچار يك زخم دیگری شد؛ اینبار در ناحیه ساق پا. این زخم در چنان وضعیت وخیمی بود که او حتی قادر به تکان دادن ساق پایش هم نمی‌شد. نهایتاً راهی بیمارستان شد و درحالی که زخم او روز بروز بدتر و وخیم‌تر و حادثه‌تر می‌شد، ناگزیر مجبور به انجام يك عمل جراحی شد. بعد از عمل، او مداوا شد، از بیمارستان مرخص گشت و... دوباره بر سر کارش رفت.

اینك نفری که از کارش داشت چنان شدید بود که هر لحظه بروخامت و شدت اوضاع می‌افزود. بسزودی زخم دیگری ظاهر شد؛ اینبار میان ساق پا و زانو؛ اینبار وضعیت پایش بقدری وخیم و جدی بود که با هر گونه مداوا و معالجه‌ای مقاومت می‌کرد، بطوریکه بناچار مجبور شدند پایش را از زانو به پایین قطع کنند. اینبار، کار فرمایش در برابر شادی و خوشحالی بیحد او اعلام کرد که از پذیرفتن او معاف است و اینکه از داشتن يك فرد فلج که مدام بیمار می‌شد خسته شده است!

پزشکان و اطباء بیمارستانی که این مرد هر بار به آنجا رفته بودند، در این مورد بخصوص مطالب زیادی می‌دانستند. بنابراین آنها طوری

ترتیب دادند تا این مرد به يك كار دیگری اشتغال پورزد؛ يك نوع كردستی و تعلیماتی که حلافه و استعداد به آنرا در همان دوران اقامتش در بیمارستان آشکار کرده بود. این آقا کار جدیدش را بسیار دوست داشت و با موفقیت زیادی روپرو بود. اینبار دیگر هیچ ترس و وحشتی در روحش وجود نداشت که بخاطر يك اشتباه در حسابهای ارقام به زندان برود و محکوم به دزدی و سرقت پول گردد. بنابراین وضعیت سلامتی اش رو به بهبود رفت و تا آنجایی که تا کنون خبر دارم، او با موفقیت تمام مشغول بکار است و از هیچ نوع بیماری رنج نمی برد.

بلا قبول دارم! این يك مورد بسیار پیشرفته و تا حدی «افراطی» و مبالغه گونه است. اما شما می توانید روزانه هزاران کارمند و رؤسا و سرمایه داران مختلف را مشاهده نمایید که از کارشان بگونه ای «در ترس و وحشت» بصرمی برند، و یا از مافوق خود می ترسند و یا از بی آبرویی و از دست دادن حیثیت کاری شان وحشتی عظیم دارند و با فشارهای شدید کاری به زندگی خود ادامه می دهند و به برای گریز از مشکلات، مبتلا به انواع امراض و بیماری ها، منجمله زخم معده و ناراحتی های قلبی می شوند. همانطور که قبلاً هم گفتیم اساساً زخم معده، به عنوان بیماری رؤسا و کارفرمان مرسوم شده است!

قوة تخیلات آدمی قادر است يك سلسله امپراتوری را ازین برد و منهدم سازد. قوة تخیلات می تواند به همان نسبت، امپراتوری عظیمی را تأسیس و برپا سازد. اگر شما بتوانید تخیلات خود را پرورش داده و بعد هم آنرا تحت کنترل در آورید، می توانید به هر چیزی که بخواهید دست پیدا نمایید. البته این امکان وجود ندارد که به تخیلات خود مطالبی

را بقبولانید و به اصطلاح «دبکته کنید» و دستور بدهید. امکان ندارد بتوانید به آن بگویید چه کارها بکند یا چه کارها نکند، زیرا رفیق عزیز شما: «تخیلات» شباهت‌های زیادی به قاطر که او نیز یکی از دوستان دیرینه ما است دارد! شما می‌توانید قاطری را به جلو هدایت نمایید و او را بزور به جلو بکشانید، اما نمی‌توانید با او براه بیفتید و به گردشی بروید و یا او را رم دهید. به همان نسبت نیز شما نمی‌توانید بر قوه تخیلاتتان فشار بیاورید و او را وادار به کاری کنید، فقط می‌توانید آنرا رهبری نمایید و بس. اینکار هم به تمرین نیاز دارد و می‌توان بعد از کمی کوشش موفق به اینکار شد.

خوب، اینک بگویید چگونه و چگونه می‌خواهید دست به کار شده و بر تخیلاتتان کنترل پیدا نمایید؟ این فقط يك مسأله ایمان و تمرین است به اوضاع یا موقعیتی بیندیشید که باعث پدید آمدن ترس و یا انزجار و فقرت شما می‌شود، بعد هم آنرا با نیروی ایمان و با متقاعد کردن تخیلاتتان که شما می‌توانید از پس هر کاری بر آید (بدون در نظر گیری اینکه آیا دیگران از عهده آن کارها بر می‌آیند یا خیر) بر آن فائق شوید. خود را متقاعد سازید که مثلاً يك موجود ویژه و مخصوصی هستید و با روش و شیوه دیگری خود را تمرین دهید، اصل کار در این است که موفق بشوید قوه تخیلاتتان را بکار و خدمت خود دریاورید. اینک ما بلم از شما خواهش کنم برگردیم بر سر مثال اول که همان گذشتن از آن خیابان خلوت بود.

بیایید فرض کنیم که می‌توانیم در کمال سهولت و راحتی از این سوی خیابان به آن سوی خیابان، از روی نخه چوبی به عرض دو پا سه

متر عبور کنیم. سپس با کمک ایمان و با فکر اینکه هیچ خطراتی به دیگران نداریم می‌توانیم قوه تخیلاتمان را متقاعد سازیم که از همین تخته چوب، که اینک می‌تواند در ارتفاعی معادل بیست طبقه يك ساختمان بلند قرار داشته باشد و آن ساختمان را به عمارت روبرویی وصل می‌کند، بگذریم و کوچکترین ناراحتی و خطری هم از این بابت احساس نکنیم.

به این بیندیشید: به خودتان بگویید که حتی میمون‌های کم و بیش بی‌مغز، قادر است بدون هیچ ترس و هراسی از این تخته چوب بگذرد، چه رسد به شما؟ کداميك بهتر و بالاتر است؟ شما با آن میمون بی‌مغز؟ اگر يك میمون بی‌مغز و با شخصی که تقریباً بی‌عقل است، قادر به گذشتن از روی آن تخته چوب می‌شود، پس بطور حتم شما نیز قادر به اینکار هستید. این کار تنها به کمی تمرین نیاز دارد و اینکه درجه ایمانتان تا چه اندازه شدید و زیاد است. در دورانهای گذشته، بندبازان مشهوری وجود داشتند که می‌توانستند براحتی از روی بندهایی نازک و باریک عبور کنند. یکی از این افراد: «بلوندین» مشهور بود که بارها و بارها از روی آبشار نیاگارا از روی بندی گذشت و هیچ مسأله‌ای نیز برایش رخ نداد. «بلوندین» نیز يك مرد ساده و معمولی بود که اعتقاد و ایمان زیادی به قابلیت‌های خود داشت و ایمان داشت که می‌تواند از نقطه‌ای عبور کند که بقیه هموطنانش موفق به گذشتن از آن نبودند. او بخوبی می‌دانست که تنها چیزی که با پستی از آن می‌ترسید، همان ترس و وحشت بود و پس، او می‌دانست که اگر با اعتماد کامل و راسخی به رفتن از روی آبشار مبادرت می‌ورزید، پس بهر شکل و صورتی که بود می‌توانست از آن بگذرد؛ حال با چشمان

بسته و یا با هل دادن فرقونی بر روی بند و یا فقط با کمک پاهایش! ما همه از اینگونه تجارب، گذشته ایم. برای مثال از نردبانی بالا می رویم و تا زمانی که به پایین نگاه نکرده ایم، دچار هیچ نوع ترس و وحشتی نمی شویم.

اما به محض نگاه کردن به پایین، بلافاصله این فکر بر سرمان راه می یابد که اگر از روی نردبان بیفتیم، چه در دسری بیار خواهد آمد و چه طور استخوان های بدنمان شکسته خواهد شد.

سپس نوبت قوه تخیلاتمان می رسد: تصاویری از پرتاب شدنمان بر زمین در ذهنمان پدید می آید و خود را که تن و بدنمان کاملاً له شده است در نظر مجسم می نماییم. حتی ممکن است در تخیلاتمان: خود را که با شدت به نردبان چسبانده ایم و قادر به پایین رفتن از پله هایش نیستیم، در نظر ببینیم!

اگر با پدید آوردن ایمان در قابلیت های شخصی تان، قادر به کنترل کردن و مهار نمودن قوه تخیلاتتان شوید، قادر به هر کاری خواهید بود. شما نمی توانید با زور و اجبار بر تخیلاتتان فائق شده و احساس پیروزی کنید. ضمناً با پرورش و تمرین دادن قوه اراده تان هرگز نخواهید توانست بر تخیلات ذهنی تان چیره شوید. اینکار برعکس باعث پیدایش انواع ناراحتی های عصبی در وجودتان خواهد شد. فراموش نکنید: تکرار می کنم! شما باید در هر زمان و وقتی بر قوه تخیلاتتان چیره شده و آنرا تحت کنترل خود در بیاورید. اما اگر بخواهید بزور و اجبار آنرا به پیش ببرید، با شکست روبرو خواهید شد. اگر بتوانید تخیلاتتان را راهنمایی و هدایت کنید، قادر به انجام تمام کارهایی می شوید که همیشه

تصور می‌کردند کارهایی امکان‌ناپذیر و غیرممکن می‌باشند. اولین قدمی که می‌توانید در این راه بردارید این است که عقیده‌ای راسخ و محکم داشته باشید به اینکه هیچ‌چیزی به‌عنوان «غیرممکن» وجود ندارد،

درس بیست و چهارم

ممکن است شما مطالبی در مورد «قانون کارما»^۱ شنیده باشید. متأسفانه بسیاری از این مباحث منافذ یکی دارای اسامی و نام‌های سانسکریت و یا برهمنی هستند (درست به همان شکلی که واژه‌های پزشکی و تخصصی علمی کلاً دارای اسامی لاتین هستند: نام‌های لاتین می‌توانند نشانگر يك نوع بخصوصی از گل یا پیاز گل یا کنش يك عضله یا رنگ بخصوصی باشند) هدف این کار: از دوران‌های بسیار دور گذشته ناشی شد. سال‌ها پیش اطبا و پزشکان سعی داشتند علم و دانش خود را برای خود نگهدارند، فقط هم پزشکان آن دوران بودند که از آموزش و تعالیم و دانش درست و «کاملی» (که البته نسبی است!) برخوردار بودند. فراگیری زبان لاتین يك «امراجباری» محسوب می‌شد، به این ترتیب کاربرد آنها از زبان لاتین بعنوان روشی برای پنهان کردن واژه‌های فنی پزشکی در برابر آن دسته از اشخاص بی‌فرهنگ و بی‌سواد بود، یعنی تمام آن افرادی که پزشك

1- Law of Karma (نیز نوشته می‌شود) م.

نبودند! این حادث تا به امروز پابرجا مانده است.

البته يك تعداد امتیازهای خوبی در این هست که تمام واژه‌های فنی در يك زبان بخصوص باشد، زیرا این مهم نیست که زبان مادی آن دانشمند چیست. این دانشمند کماکان قادر است بر احوالی تمام با يك دانشمند خارجی دیگری به زبان مشترك لاتین بحث‌های پزشکی داشته باشد. مسئولین رادیو (در برقراری تماس‌های رادیویی با کشتی‌ها و هواپیماها) نیز از يك همچون وضعیتی پیروی می‌کنند و هنگامی که از کُد مورس-داری که به کُد و رمز «ك» یا «Q» معروف است استفاده می‌کنند، با يك زبان خاصی صحبت می‌کنند. اغلب اوقات شما می‌توانید علاقه‌مندانی به «رادیوی آماتور» بیابید که در سراسر جهان به برقراری ارتباط و تماس‌های رادیویی با دیگر علاقه‌مندان مشغولند و از کُد یا رمز بخصوصی استفاده می‌کنند. آنها قادرند با حالتی دقیق و روشن و واضح با یکدیگر به بحث و مکالمه بپردازند، هر چند در شرایط طبیعی قادر نخواهند بود حتی يك کلمه از زبان خارجی طرف مخاطب خود را بفهمند!

به این ترتیب، سانسکریت زبانی است که در سراسر عالم بعنوان زبان مخصوص علوم غیبی بکار می‌رود، و منافذ پسین‌های بسیار پیشرفته در این کار، این زبان را بخوبی تکلم می‌کنند. حال چنانچه شخصی لغت «کارما» را بر زبان بیاورد، در شخص شنونده تصویر دقیقی ظاهر خواهد شد که ما می‌توانیم به آن «قانون علت و معلول» بگوییم. می‌دانید، کارما دارای هیچ حالت مرموز و اسرارآمیز نیست، و هیچ حالت ترسناکی در بر ندارد. در این درس بخصوص، من مایل علم منافذ يك را روی چیزی مستقر و بنا سازم که دارای پایه‌هایی منطقی و عقلانی می‌باشد. هیچ مایل

نیستم از واژه‌های سخت و دشوار استفاده نمایم، زیرا بنظر من، هیچ چیز در علم متافیزیک آنقدر سخت و دشوار نیست که بخواهم استفاده از واژه‌ها و کلماتی را انجام دهم که در واقع می‌توانند معنا و مفهوم سخنان و گفتار انسان را از آنچه که هستند، پوشیده و پنهان نگه دارند.

پس بیاید و «قانون کارما» را از حالت متافیزیکی‌اش بیرون بیاوریم بیاید و کلاً «علم متافیزیک» را فراموش کنیم و بجای آن قانون زمینی یا خشکی را در نظر بگیریم. مقصود من این است:

به «جان» کوچولو تازه يك موتورسیکلت هدیه داده‌اند. او کشف کرده است که نشستن بر ترك این موتور قدرتمند، و پدید آوردن سرو صدایی عظیم که بنظرش صدایی بسیار نیکو و مطلوب می‌رسد، کاری مهیج و عالی است. اما نشستن تنها بدون آنکه به جایی برود، کافی نیست. بهین خاطر «جان» کوچولو نخست کلاچ را می‌گیرد و بعد هم شروع به حرکت می‌کند، ممکن است در ابتدا با کندی و آهستگی حرکت کند، اما بعد از مدتی لذت تحرك و جنبش بر او مستولی می‌شود و هر لحظه بر سرعت خود می‌افزاید بدون در نظرگیری هیچيك از علامت‌های رانندگی ناگهان صدای آژیر ماشین پلیس بگوش می‌رسد و بعد از لحظاتی در کنار او قرار می‌گیرد و شخصی به جان اشاره می‌کند موتورش را به گوشه‌ای رانده و توقف نماید. جان با حالتی گرفته و عبوس سر هتش را کم می‌کند و در گوشه‌ای از جاده می‌ایستد و با حالتی باز هم عبوس‌تر، و در عین حال با دلی نگران منتظر نزدیک شدن پلیس می‌شود که می‌خواهد به خاطر سرعت بیش از حد در آن ناحیه ا جرمه‌ای به او بدهد.

در این نمونه ساده و کوتاه، ما مشاهده کردیم که بكسری قوانین

وجود دارد که نبایستی آنها را پامال کرد. در این زمینه بخصوص: قانون این است که هیچکس حق ندارد، بیشتر از سرعت بخصوصی رانندگی و یا موتورسواری کند. قهرمان داستان کوتاه ما «جان» این مطلب را نادیده گرفت و به این ترتیب مجازاتی به شکل يك پلیس در سر راهش ظاهر گشت و جریمه‌ای به او داد، به طوری که جان مجبور می‌شود مبلغی پول به دادگاه پرداخت نماید (بعنوان مجازات و جریمه برای نقض قانون).

آیا می‌خواهید نمونه دیگری ارائه بدهم؟ بسیار خوب!

بیل جیمز (قهرمان دوم ما) يك فرد تنبل و کاهلی است که ابتدا از کار کردن خوشش نمی‌آید، با این وجود دوست یا همسر بسیار ارزشی دارد. او تا زمانی می‌تواند توجه این دوست یا همسر خود را نگهدارد که بتواند صورتحساب‌های وسایل و لوازم و لباس‌های خریداری شده به وسیله آن خانم را فراهم و پرداخت نماید. این مسأله هیچ اهمیتی برای این خانم ندارد که بیل چگونه می‌تواند تمام خواسته‌های او را برآورده نماید. تنها چیزی که برایش ارزش دارد این است که چیزهای مورد نیازش را خریداری نماید. بنابراین:

يك خب، بیل جیمز تصمیم می‌گیرد به يك مغازه حمله کرده و سرقت نماید. او مایل است آنقدر پول بدست بیاورد که بتواند هر آنچه که دوستش و یا همسرش آرزو دارد، برایش خریداری نماید. يك پالتو پوست گرانبه؟ يك انگشتر الماس؟ يك ساعت جواهر نشان؟ خوب، دیگر مهم نیست چه می‌خواهد... بیل جیمز با ناید و آگاهی دوست خود تصمیم می‌گیرد دست به این سرقت قبانه بزند. او در کمال سکوت، از ساختمان مورد نظر بالا می‌رود و به جستجوی راهی برای دخول می‌گردد.

بزودی تصمیم می‌گیرد از طریق پنجره‌ای که ظاهری دعوت کننده دارد، بداخل نفوذ نماید. پنجره در يك ارتفاع مناسبی برای او قرار گرفته بنابراین با استعداد و تمرینات فراوانی که داشته و دارد، چاقوی جیبی‌اش را از چارچوب پنجره عبور می‌دهد و دستگیره آن را باز می‌کند. او با سهولت تمام پنجره را می‌گشاید و برای لحظه‌ای توقف می‌کند تا به صدای اطرافش گوش دهد. آیا ایجاد صدائی کرده یا خیر؟ آیا کسی در آن اطراف حضور دارد یا خیر؟ سرانجام با رضایت تمام از میان پنجره گذشته و داخل صارت می‌شود. هیچ صدایی شنیده نمی‌شود. او به آهستگی و در حالی که کفش‌های خود را در آورده در مغازه شروع به راه رفتن می‌کند و هر هر آنچه را که می‌خواهد برمی‌دارد. از درون جبهه‌ها جواهراتی را به سرقت می‌برد، و يك مشت ساعت برمی‌دارد، و بالاخره از گاو صندوق صاحب مغازه يك دسته اسکناس می‌دزدد. سرانجام خوشحال و راضی از سرقتش، به سمت پنجره می‌رود و به تارپکی شب چشم می‌دوزد: هیچکس در اطراف نیست، بنابراین کفش‌هایش را برمی‌دارد و راهش را به سمت در مغازه می‌گشاید، با این فکر و تصور که بیرون خزیدن از پنجره دارای خطرات بیشتری از بیرون رفتن از در مغازه می‌باشد و احتمالاً باعث خراب شدن و یا ضربه دیدن اموال سرقت شده می‌باشد، به سمت در می‌رود. آهسته قفل‌ها را باز می‌کند و بیرون می‌آید. چند قلمی بیشتر در تارپکی بر نمی‌دارد که ناگهان صدای خشن و زمختی فریاد می‌زند: «ایست! دستها بالا!»

بیل جیمز از شدت وحشت بر جایش می‌خکوب می‌گردد. او بخوبی می‌داند پلیس‌ها همه مسلح هستند، و می‌داند که در تیراندازی هرگز

تردیدى به خرج نمى دهند. نور چراغ قوه اى بهودتش مى افتد و مستقیم
اورا روشن مى سازد. او با حالتى عبوس و گرفته دستهايش را بالای سرش
مى گیرد و اشخاصى را مشاهده مى کند و مى فهمد که به وسیله تعدادى
پلیس محاصره شده است. آنها سرعت از او بازرسى بدنى بعمل مى -
آورند تا ببینند اسلحه اى باخود دارد یا نه و آنأ تمام اموال و جواهرات
مسروقه را از جیب هایش بیرون مى آورند. بزودى اورا سوار ماشین
پلیس مى کنند و بعد هم روانه ایستگاه کلانتری محل مى شود.

چند ساعت بعد، دوست یا همسر بیل جیمز هم از خواب بیدار
مى شود و تعدادى پلیس به همراه يك پلیس زن او را توقیف مى کنند.
هنگامى که این خبر را به او اعلام مى کنند او شدیدأ عصبانى و تا حدودى
نیز دچار يك حالت هیستریكى مى گردد. توقیف؟ بله البته! زیرا او شريك
و هم دست بیل جیمز پیش از وقوع حادثه محسوب مى شود. این او بود
که با تحریكات خود اورا و ادار به كارى نموده بود که از اول مى دانست
كارى نابجا و خطا است. بنابراین به اندازه خود بیل جیمز گناهكار قلمداد
مى شود.

قوانین زندگى به اینگونه هستند، اینك بیايد و برای لحظاتی این
قوانین را از جهان مادی و فیزیكى دور نماییم و به شما بگویم که «كارما»
يك عمل ذهنى و یا فیزیكى محسوب مى شود که باعث پیدایش خیر یا شر
مى شود. يك ضرب المثل قدیمی هست که مى گوید: «هر آنچه را که بكارى
همان را برداشت خواهی نمود.» این درست به همان معنا است. اگر شما
تخم های شروبدى بكارید، آینده اى بد و نامساعد برای خود پدید خواهید
آورد حال مى خواهد در زندگى بعدى باشد و یا در زندگى بعد از آن و

باز هم بعد از آن. اگر در این دنیا و در این زندگی فعلی، تخم خیر و نیکی بکارید و چنانچه محبت و مهربانی و رحم و شفقت به اشخاص مستمند و بدبخت اجتماع نشان دهید، در آنصورت هنگامی که نوبت خود شما برسد که دچار انواع مصائب و بدبختی‌های مختلف و ناگوار بشوید، شخصی، در نقطه‌ای به شما محبت و مهربانی خواهد کرد و با دیده‌ای شفقت‌آمیز و هرترحم با شما برخورد خواهد نمود.

در اینباره ابدأ دچار اشتباه نشوید؛ اگر شخصی فعلاً و در حال حاضر مشغول سپری کردن يك دوران بد و پردرد می‌باشد و از سختی‌ها و مشقات زیادی می‌گذرد، به این علت نیست که این شخص خوی بد و شیطانی دارد. این شاید به این دلیل است که فرد مورد نظر بایستی آن سختی و ناراحتی‌ها را بگذراند تا نشان دهد در برابر این مشقات تا چه اندازه صبر و تحمل و طاقت دارد و اینکه در برابر مشگلات چگونه واکنشی از خود نشان می‌دهد. یا شاید هم به این علت باشد که با زجر دیدن و سختی کشیدن، فرد مورد نظر مشغول بیرون راندن يك تعداد ناخالصیها و ناپاکی‌ها و يك تعداد خودخواهی‌هایی است که به عنوان يك بشر و يك انسان، آنها را در خود دارا می‌باشد. همه کس (چه شاهزاده و چه گدا) در مسیر و جاده‌ای قدم بر می‌دارد که ما به آن «چرخ زندگی» می‌گوییم یعنی: دایرة دوار حیاتی و پایان‌ناپذیر.

ممکن است مردی در این زندگی شاه باشد، اما در زندگی بعدی يك گدا می‌شود که پیاده مجبور است از این شهر به آن شهر به مسافت پردازد و به جستجوی کاری برای انجام دادن باشد. یا شاید هم همچون برگی در برابر بادی شدید، به اینسو و آنسو رانده شود...

اشخاصی هستند که از قوانین «کارما» مستثنی می‌باشند، بنابراین هیچ لزومی به این نیست که شما بگویید: «آه این شخص عجب زندگی وحشتناکی داشته و دارد! بطور حتم در زندگی قبلی اش آدم بسیار خطاکار و شروری بوده است!»

ماهیت‌ها و ذات‌های والا و رفیعی که ما به آنها نام «آواتار» می‌دهیم، برای این خاطر به زمین می‌آیند تا بعضی از کارها و وظایف را به انجام برسانند. برای مثال «هندوها» عقیده دارند که خدایشان بنام «ویشنو»^۱، چندین مرتبه در زمان (و در مواقع مختلف و متنوع) بر روی زمین آمده است تا حقایق مذهبی و روحانی را که بشریت دارد آنقدر بهتر فراموش کند، برای آنها به ارمغان آورده و دوباره آنها را بازگو نماید. این آواتار (یا موجود پیشرفته) اغلب بر روی زمین می‌آید تا به عنوان نمونه‌ای از فقر و تنگدستی در میان مردم به زندگی پردازد، این آواتار از این جهت بر روی زمین می‌آید تا از طریق رحم و شفقت به مردم نشان دهد که چگونه می‌توان در برابر رنج و مشقات حالتی مصون پیدا کرد. در واقع هیچ چیز از این «مصونیت از درد و رنج» دورتر از حقیقت نیست، زیرا این آواتار که از «جنس» به اصطلاح ظریف ترونا بتری خلق شده، بیشتر از انسانهای دیگر رنج و درد می‌کشد و شدت زجر را با حالتی سوزناکتر حس می‌کند.

این آواتار به این جهت بدنیا نمی‌آید که ناچار است بوجود بیاید و «باشد»، ضمناً از این لحاظ نیز بدنیا نمی‌آید که بتواند کارهای سرنوشتش را بهتر سازد. او برای این بر روی زمین می‌آید که به عنوان یک روح جسم

1- Avatar 2- Vishnu

گرفته شده نمایان شود و تولدش بنا به نتایج يك حق انتخاب و آزادی در
 عمل بوده است. حتی در بعضی از شرایط و مواقع ممکن است اصلاً زاده
 نشود و برعکس بر جسم و قالب زمینی فردی حلول کند. لازم به تذکر
 است که من در این قسمت از درس، هیچ میل ندارم ناخواسته بريك سری
 عقاید مذهبی مردم قدم گذاشته و خدای تا کرده آنها را «پایمال» نمایم،
 اما چنانچه شخصی انجیل عیسی مسیح را با دقت تمام بخواند، متوجه
 خواهد شد که حضرت عیسی (انسان) از ژوزف و مریم زاده شد، اما
 بعد از گذشت زمان، و هنگامی که مبدل به يك فرد بالغ و مردی پخته شد،
 او به جنگل‌ها و نقطه‌هایی دور دست و خلوت پناه برد و ذات و جوهر «مسیح»
 (یا همان روح القدس یا روح خدا) از آسمان فرود آمد و در قالب عیسی
 حلول کرد. بگونه‌ای واضح‌تر، این يك مورد بسیار ساده از تسخیر يك
 کالبد راغب و مایل (که به عیسی تعلق داشت) به وسیله يك روح دیگر بود.
 به این ترتیب روحی بر جسم و کالبد پسر مریم و ژوزف حلول نمود.

من این مطلب را صرفاً برای این بیان کردم که دوست ندارم فکر
 کنم بعضی از مردم بخاطر فقر و بدبختی‌ها و فسراز و نشیب‌های موجود در
 زندگی‌شان مورد سرزنش و ملامت و یا حتی تحقیر قرار می‌گیرند، حال
 آنکه در واقع به این علت به زمین آمده‌اند تا با نشان دادن اینکه با فقر و
 بدبختی و مشقات چه کارهایی می‌توان انجام داد و به چه درجات معنوی
 می‌توان دسترسی یافت، به کمک و یاری مردمان زمینی آمده‌اند.

در کاری که ما انجام می‌دهیم و هر يك از اعمال مستقل ما به يك گتش
 بخصوصی منتهی و ختم می‌شود. اندیشه و فکر بر استی يك نیروی کاملاً
 واقعی می‌باشد. هر طور که بیندیشید، همانگونه خواهید بود. بنابراین

اگر به افکار ناب و پاك پند بشید، فردی خالص و پاك طینت می‌شوید. اگر به حرص و آرزو فکر کنید، شخصی حریص و طماع می‌گردید و مجبور خواهید شد بارها و بارها بر روی زمین برگردید تا آنکه حالت «هوس» موجود در باطن شما، به وسیله پاکی و اندیشه نیکو و خالص، از بین برده شود.

هیچ شخصی هرگز نابود نمی‌گردد، هیچ شخصی هرگز آنقدر بد و شرور نیست که محکوم به مجازاتی ابدی باشد. این «مجازات همیشه پابدار و دائم»، فکری بود که به وسیله کشیشان مسیحی دوران‌های بسیار دور گذشته ساخته و پرداخته شد تا بتوانند بر پیروان خود، نظم و انضباطی بی‌خدشه و کمالاً محکم برقرار سازند. حضرت مسیح هرگز از درد و شکنجه‌ای ابدی صحبت نکرد، از نفرین و لعن ابدی حرف نزد. مسیح اعلام کرد که چنانچه شخصی به درگاه الهی توبه و اظهار ندامت و پشیمانی کند و خود را تضرع دهد، در آن صورت «نجات یافته» محسوب می‌شود و دیوانگی و خطای زمینی‌اش مورد بخشش قرار می‌گیرد و شانس دومی (و حتی سومی) به وی اهداء می‌شود.

بنابر این «کارما» مرحله‌ای است که در طی آن ما طلب‌های خود را دریافت می‌کنیم و بدهی‌های خود را پرداخت می‌نماییم. اگر شما به مغازه‌ای بروید و يك تعداد اجناس مختلف خریداری نمایید، در آن صورت باید بدهی خود را بصورت واحد پولی که شامل اسکناس و پول خرد است بپردازید. اگر پول اجناس خریداری شده‌تان را پرداخت نکنید، در بعضی از کشورها حتی تا پای دستگیری و توقیف نیز پیش می‌روید برای يك انسان ساده، هرچه که در دنیا هست، دارای نرخی می‌باشد و برای

بدست آوردنش باید بهایی را پرداخت نمود. فقط يك «آواتار» (یا روح مافوق بشری) است که از قانون «کارما» مستثنی می باشد. بنابراین آن دسته از کسانی که آواتار نیستند، بهتر است زندگی خوب و آرامی را دنبال کنند، تا بتوانند اقامتشان را در روی زمین کوتاه تر نمایند، زیرا زندگی در سیارات و سطوح دیگر عالم هستی خیلی بهتر و سازنده تر از این کره زمینی ما است.

ما بایستی آن دسته از کسانی را که بر علیه ما عملی انجام داده اند، مورد بخشش و گذشت قرار بدهیم، و بهمان نسبت از آن دسته از افرادی که به وسیله ما مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، طلب بخشش برای خود نمایم. بایستی این مطلب را همیشه بخاطر بسپاریم که مطمئن ترین راه برای داشتن يك «کارمای» خوب این است که هرگز مبادرت بر کاری نکنیم که دوست نداریم شخص دیگری بر سر خود ما بیاورد.

«کارما» قانونی است که افراد معدودی می توانند از آن فرار کنند؛ ما بدهی بیارمی آوریم، بایستی بهر طوری که شده آن بدهی را پرداخت نمایم. بنابراین به دیگران مهربانی و خوبی و نیکی می کنیم، و نتیجتاً آنها نیز ناچار می شوند پاسخ محبت های ما را با خوبی جواب دهند، و به ما نیکی کنند. برای ما خیلی به مراتب بهتر است که خوبی و نیکی دریافت نمایم، پس بیایید به دیگران محبت کنیم، رحم و شفقت و مهربانی به دیگران نشان بدهیم و ابراز کنیم و به مستمندان انفاق کنیم. مهم نیست به چه نژاد و چه طایفه و چه گروهی، این را باید بخاطر بسپاریم که در برابر پروردگار رب العالمین، تمام انسان ها برابر هستند، و در برابر دیدگان خداوندی که حاکم تمام نظام هستی و حیات است هیچ فرقی میان گروه ها

اسب‌ها، انسان‌ها و میاه و سفید و غیره وجود ندارد.

رسم بر این است که همه می‌گویند: کارهای خداوند متعال براسنی مرموز است، و به شیوه‌های اسرارآمیزی عمل می‌کند. این در مقام مانیست که کارهای خداوند را مورد سؤال قرار دهیم، اما این در وظایف ما هست که مشکلات مخصوص بخودمان را با روشی صحیح و نیکو از بین ببریم. تنها با حل کردن مسائل و سختیها است که می‌توانیم پایانی رضایتبخش برای «کارما» پیمان فراهم بیاوریم و از شر «بدی‌های پیمان» آسوده خاطر گردیم. بعضی از انسان‌ها، در این دنیا ناچارند با یکی از اقوام بیمار و مریض احوال خود در يك محل زندگی کنند و به اصطلاح همخانه باشند. آنها مدام پیش خود می‌اندیشند: «آه! چقدر خسته کننده است! آخر چرا نمی‌میرد تا ما را راحت کند؟!»

پاسخ به این سؤال البته این است که: شما هر دو نفر مشغول سپری کردن يك دوره و مدت حیاتی بخصوصی در این دنیا می‌باشید، و مشغول حل کردن يك شکل و شیوه بخصوصی از يك هستی از قبل برنامه‌ریزی شده هستید. شخصی که از آن فرد بیمار مراقبت و نگهداری می‌کند، به احتمال قوی برای دقیقاً همین انجام وظیفه به دنیا آمده است، و این برنامه را از پیش از آمدنش بر کره زمین طرح‌ریزی نموده است.

بنابراین در هر زمان و مکان و شرایطی، ما بایستی دقت و احتیاط و توجه خاصی به آن دسته از افرادی که بیمار و یا اندوهگین و یا بدبخت و حلیل هستند نشان بدهیم، زیرا این امکان وجود دارد که هدف ما این است که دقیقاً يك همچون مراقبت و پرستاری و درك و فهمی محبت‌آمیز را از خود نشان بدهیم. از خود راندن و از سر باز کردن يك شخص کمال

کننده با يك حرکت بی‌صبرانه از جانب ما، کاری است بی‌آسان. اما آن دسته از افرادی که بیمار هستند، اغلب بی‌نهایت حساس و زودرنج هستند. آنها بخوبی از فقدان قابلیت‌ها و توانایی‌های خود مستحضرند، و بخوبی حس می‌کنند که مزاحم دیگران هستند، و اینکه هیچکس خواستار نگهداری از آنان نیست. میل دارم دوباره یادآوری نمایم که در حال حاضر (و با شرایط فعلی موجود در روی کره زمین) هر شخصی که براستی دارای قابلیت‌های ماورای طبیعی باشد، هر شخصی که بتواند يك کار از کارهای اساسی و مهم موجود در علوم متافیزیک را به نحوی احسن انجام بدهد، دارای يك نقص جسمانی می‌باشد. به این ترتیب باخشونت و با بد خلقی کردن و از سر باز کردن درخواست کمکی از يك شخص بیمار یا حلیل، ممکن است شخصی را از خود می‌رانید که به مراتب بسیار هنرمندتر و با استعدادتر یا بهتر از شما است، و مورد لطف و مرحمت خاصی قرار گرفته است که در حد تصورات شما نیز نمی‌گنجد...

خود من هیچ علاقه‌ای به فوتبال یا اینگونه ورزش‌های سخت و خسته‌کننده ندارم اما میل دارم این سؤال را از شما بپرسم: آیا تا به حال شنیده و یا دیده‌اید که يك زن یا مرد ورزشکار (که بسیار تنومند و قوی، هیکل و خشن است) دارای توانایی‌های متافیزیکی باشد، و برای مثال دارای قوه روشن بینی باشد؟ آیا اصلاً قادر به هجی کردن این لغات باشد؟

مرحله پیدایش يك نقص جسمانی در فرد، اغلب مرحله‌ای است که يك شخص زخمی و ناهنجار را به فردی ظریف و حساس و «مستعد» مبدل می‌سازد، بطوری که قادر گردد ارتعاشاتی با يك فرکانس بالاتر را

دریافت نماید و از حد متوسط يك انسان معمولی بالاتر برود.

بنابراین - خواهش می‌کنم! به افراد مریض، علیل، ناقص، احترام و محبت بیشتری نشان دهید. سعی کنید حوصله‌تان از دست يك فرد بیمار سر نرود، زیرا همین شخص که فاقد سلامتی است دارای يك سری مشکلات مختلف و متنوعی است که شما هیچ اطلاعی از آنها ندارید و یا تا بحال تجربه نکرده‌اید و با آنها نا آشنا هستید. ضمناً ممکن است اندکی نیز خودخواه باشند! اما مهم نیست! این شخص بیمار می‌تواند به مراتب پیشرفته‌تر و تکامل یافته‌تر از شمايي که سالم و بی نقص جسمانی هستید، باشد با کمک و مساعدت دادن به این شخص بیمار، شما هیچ تردیدی نداشته باشید که کمکهای زیادی بخودتان روا می‌دارید.

درس بیست و پنجم

آیا تا بحال برایتان پیش آمده بطرزی بسیار ناگهانی، باحالتی بسیار ناراحت کننده و اسفناك، از حضور عزیزی محروم شده باشید؟ آیا این احساس به شما دست داده كه خورشید ناگهان در پس ابرها رفته و دیگر هیچوقت برای شما نورافشانی نخواهد كرد؟ از دست دادن شخصی كه برایتان بی نهایت عزیز و نزدیک بوده است، براستی می تواند فجیع و غم انگیز باشد. هم برای شما و هم برای «همان عزیزی» كه از کنار شما «رفته»... البته اگر شما به روش و رفتار بیهوده خود ادامه دهید...

در این درس می خواهم در مورد مسائلی با شما صحبت كنم كه معمولاً به آنها برچسب غم انگیز، تأسف بار و حزن انگیز می زنند. اما اگر اوضاع را به همان گونه ای كه بود در نظر می گرفتیم، بی می بردیم كه مرگ جسمانی، نباید بامدتى از غم و عزادارى و اندوه سبرى شود و كلا زمانى برای گریه و اشك و یختن و ماتم گرفتن نیست.

بیايد و قبل از هر چیز نگاهی به وقایعی بیندازیم كه در هنگامی كه

پی می بریم شخص «عزیز و دل‌بند» ما از دروازه‌ای که زمینی‌ها به آن «مرگ» می‌گویند، گذشته است. ما مثل هر روز و همیشه به کار و زندگی خود ادامه می‌دهیم و احتمالاً نه‌دچار تساراحتی هستیم نه از چیزی رنج می‌بریم و رویهم‌رفته در شرایطی طبیعی بسر می‌بریم. سپس ناگهان به‌ما خبر می‌دهند که این شخص عزیز دیگر در حضور ما نیست. بلافاصله احساس می‌کنیم نبض دستان با سرعت شروع بکار می‌کند، و احساسی پیدا می‌کنیم که موجب می‌شود غده‌های اشکی ما تحریک شده و برای بیرون ریختن حالت فشار روحی‌مان، بلافاصله دستخوش گریه و زاری شویم. احساس می‌کنیم دیگر هرگز قادر به دیدن رنگ‌های شاد و زنده و رنگارنگ اطرافمان نخواهیم بود. برعکس همه‌چیز حالتی گرفته و اندوه‌بار پیدا می‌کند، بطوریکه روشنی و درخشش يك صبح تابستانی با آسمانی گرفته و تیره زمستانی جایگزین می‌گردد.

برای مرتبه‌ای دیگر، به‌سروقت دوستان قدیمی‌مان: «الکترون»ها بر می‌گردیم؛ زیرا هر بار که ناگهان دستخوش اندوه و ماتمی شدید می‌شویم، و لذا‌ی که در مغز ما تولید می‌شود، تغییر شکل می‌دهد، حتی ممکن است مسیر جریان‌ش را تغییر دهد، بطوریکه اگر تا آن زمان دنیا را با چشمانی صورتی می‌دیدیم، اینك، پس از دریافت آن خبر غم‌انگیز، همه‌جا را تیره و تاریک بینیم. این يك کارکرد فیزیولوژیکی طبیعی است (در سطح زمین). اما در سطح سماوی نیز می‌توانیم دچار حالات افسردگی و غم گردیم، آنهم به‌خاطر کشش‌های وحشتناکی که به وسیلهٔ نغلبهٔ فیزیکی ما بر ایمان تولید می‌کند (خصوصاً هنگامی که سعی داریم به‌پیشواز و احوال‌پرسی از آن شخص بشتابیم که تازه آمده است، منظورم تازه: به‌زندگی و الا‌تر

و شادتر و بهتر از زندگی زمینی آمده است.)

حقیقتاً هم غم انگیز است وقتی یکی از عزیزان یا دوستان عزیز انسان به يك کشور دور دست مسافرت می کند...

اما ما در روی زمین، خودمان را با این فکر تسکین می دهیم که همیشه می توانیم نامه ای بنویسیم و با تلگرافی ارسال نماییم و یا حتی از تلفن استفاده کنیم و یا آن شخص به صحبت و گفتگو پردازیم. اما در هنگام «مرگ»، انگار هیچ نوع وسیله ارتباطی باقی نمی ماند تا انسان بتواند با شخص «رفته» تماس حاصل نماید... آیا شما نیز دارای این عقیده هستید که «مردگان» خارج از دسترس زنده ها می باشند؟ بایستی در کمال خدای به شما بگویم که اتفاقاً اشتباه شما در همین نکته است! ما بلم به شما اعلام کنم که در حال حاضر در مراکز علمی بسیار مشهوری در نقاط مختلف جهان، يك تعداد دانشمندانی مشغول بکار هستند که سرگرم کار پژوهش روی دقیقاً همین موضوع می باشند، آنها خواستار ساختن دستگاهی هستند که با کمک آن بتوانند با آن دسته از موجوداتی که تنها می توانیم نام ارواح بی جسم را به آنها بدهیم، ارتباط برقرار نمایند. این يك صحبت رویایی و یا دور از حقیقت نیست.

ضمناً هیچ حالت عجیب و شگفت انگیزی نیز در بر ندارد. این پروژه، يك برنامه ای است که سالها است در دست اجرا می باشد و بنا بر آخرین تحقیقات علمی چنین گزارش شده است که امیدواری های زیادی ابراز شده است که پیشرفت های عظیمی در این مورد بدست آمده که بزودی در اطلاع و آگاهی عموم مردم قرار خواهد گرفت و هر انسانی خواهد توانست از تحقیقات طولانی مدت این دانشمندان بالاخره مطلع

و با خبر شود^۱. اما پیش از آنکه با «مردگان» وارد تماس و ارتباط بشویم، یعنی موجوداتی که دیگر خارج از دسترس ما قرار گرفته‌اند، بگذارید اعلام کنم، که ما می‌توانیم خیلی کارها برای کمک به آنها انجام دهیم.

هنگامی که شخصی از دنیا می‌رود، فعالیت‌های فیزیولوژیکی (یعنی در واقع فعالیت کالبد جسمانی) آهسته می‌شود و در نهایت متوقف می‌گردد. در دروس ابتدایی این کتاب مشاهده گردید که مفزیک انسان قادر است تنها دقایقی بدون اکسیژن زنده بماند. بنابراین مفز آدمی یکی از نخستین قسمت‌های بدن است که به اصطلاح از کار می‌افتد و «می‌میرد». در واقع هنگامی که مفز بمیرد، اجتناب از مرگ شخص، امری غیر ممکن می‌گردد. من یک دلیل و علت بخصوص برای تعریف و توضیح اینگونه مسائل تا این حد مفصل و دقیق دارم. بعد از مرگ مفز، دیگر اعضای بدن که از دستورات و هدایت و رهبری مفز محروم مانده‌اند، مبدل به یک چیزی شبیه یک ماشین روشن اما بی‌راننده می‌شوند. راننده سوییچ ماشین را خاموش کرده است و وسیله نقلیه خود را ترك نموده است. ممکن است پیش از خاموشی کامل، موتور ماشین باز هم چند تکان و جهشی از خود تولید نماید و بعد بتدریج آرام گردد و ماشین بی‌حرکت شود. با

۱ - متأسفانه با قدم نهادن در سال ۱۹۹۴ میلادی این گزارشات هنوز در هیچ کجای جهان به اطلاع مردم نرسیده است. احتمالاً اگر هم نتایج مثبتی بدست آمده باشد، دولت‌های کشورهای خارجی هرگز نخواهند گذاشت یک همچون مطالبی به اطلاع مردم جهان برسند. این درست مثل پرونده‌های محرمانه و بی‌اس‌ری می‌باشد که دولت‌های خارجی دنیا در مورد بشقاب‌های پرنده و حضور موجودات فضایی، از افکار مردم پنهان نموده و هر واقعییتی را با برچسب «غیر ممکن» و «غیر علمی» انکار می‌کنند. م

سرد شدن موتور ماشین، انسان قادر است يك تعداد صداهای مختلف از
 فلزات ماشین بشنود. این درست همانند كالبد جسمانی يك انسان است.
 در حالی که عضوی بدن بال عضو دیگری، به مرحله ای می رسد که به آن
 نام «انهدام» می دهیم، سرو صداهای مختلف و متنوعی شنیده خواهد شد
 که از نقاط مختلف بدن و از عضلات و ماهیچه های بدن بیرون داده می -
 شود. سرانجام بعد از يك دوره که می توان آنرا به سه روز اعلام کرد، كالبد
 سماوی خود را کاملاً و برای همیشه از این كالبد جسمانی رها می سازد.
 بنده سیمین که می تواند تا حدودی به عنوان لنگر و یا ریشه كالبد سماوی بد
 كالبد جسمانی توصیف شود، بتدریج عین بند ناف نوزاد که خشك می -
 شود و می پوسد، دچار پوسیدگی می شود و از كالبد جسمانی جدا می گردد.
 به مدت سه روز، كالبد سماوی بیش و کم در ارتباطی نزدیک با كالبد فیزیکی
 روبه زوال رفته قرار می گیرد.

اینك بیاید از جنبه دیگری اوضاع را از نظر بگذرانیم. شخصی
 که از دنیا رفته است احتمالاً دچار يك همچون تجربه و وضعیتی گشته است؛
 این شخص در بستر خود قرار دارد و احتمالاً به وسیله دوستان و
 اقوام نزدیک خود احاطه شده است. ناگهان نفس در سینه بریده می شود
 و آخرین نفس او پیش از مرگ بگوش می رسد و بازدم از میان دندانهای
 کلید شده، با حالتی خشونت آمیز بیرون می زند. قلب برای مدتی چند
 می تپد، سپس آهسته می شود، جهشی ضعیف می زند و ... برای همیشه
 متوقف می گردد.

لرزشها و تکانهای مختلفی در بدن تولید می شود و تدریجاً حرارت
 بدن سرد می شود. اما در لحظه مرگ، يك شخص روشن بین به نحوی قادر

می گردد يك شكل تيره و مبهم را مشاهده نماید که از کالبد جسمانی بلند می شود و همچون غباری نقره ای رنگ به سمت بالا شناور می شود تا دقیقاً در بالای کالبد جسمانی، بحالتی دراز کش دربیاید و در هوا شناور بماند. در مدت سه روز بعدی، بندسیمین (که این دو کالبد را به یکدیگر وصل می کرد) رنگی تیره پیدا می کند و نهایتاً از نقطه ای که به بدن جسمانی وصل است، سیاه می گردد. سپس به انسانی که دارای قوه روشن بینی است، این احساس دست می دهد که يك خاك یا توده ای سیاه رنگ از آن قسمتی که هنوز به کالبد جسمانی است، به پرواز در آمده و بالاخره بند مزبور جدا می شود و کالبد سماوی آزاد است که با حالتی درست و مناسب از آنجا برود و مجدداً با زندگی و عالمی که در بالای جهان سماوی قرار دارد آشنا گردد. با این وجود نخست ناچار است به پایین نظر اندازد و کالبد مرده و بیجان خود را که عادت داشت به ملت يك عمر زندگی با آن زندگی نموده و در آن جای بگیرد، نگاه کند. در اغلب اوقات، کالبد سماوی گروهی را که در مراسم تشییع جنازه اش آمده اند همراهی می کند و در تمام مراسم به خاك سپاری کالبدش، شرکت خواهد کرد. این مراسم هیچ نوع درد و اندوه و پریشانی را برای کالبد سماوی پدید نخواهد آورد، زیرا کالبد سماوی ممکن است شخصی باشد که با اطلاعات و آگاهی های کتاب هایی همچون کتاب حاضر، آشنایی نداشته و بنابراین چیز زیادی از قضایا درك نکند و در يك حالت «شوك» بسربرد. کالبد سماوی، جسد را طوری در تابوت همراهی می کند که يك پسر بچه خردسال بندها و دبا دکی در هوا را نگهداشته و به اینسو و آنسو بدود. بزودی مرحله پاره شدن بندسیمین از راه می رسد (که دیگر هیچ رنگ نقره ای و درخشانی ندارد)

و بعد از آن کالبد سماوی آزاد است که به بالا و بالا تر برود و خود را برای مرگ دومش آماده سازد. این مرگ ثانوی کاملاً بی درد است.

پیش از مرگ ثانوی، شخص متوفی مجبور است به «تالار خاطرات»^۱ برود و تمام وقایع و اتفاقات زندگی اش را از نو ببیند.

شما به وسیله هیچ شخصی مورد قضاوت و عدل و داد قرار نخواهید گرفت. در آنجا هیچکس حضور ندارد مگر خودتان. ضمناً هیچ قاضی به خشونت و دلت خودتان وجود نخواهد داشت. هنگامی که شما خود را هاری از هر نوع خود پسندی‌های دنیوی و همچنین هاری از هر گونه ارزش‌های غلط و نادرست می‌بینید (ارزش‌هایی که در دوی زمین برایتان بی نهایت مهم و با ارزش تلقی می‌شدند) ممکن است بی ببرید که با وجود تمام پول‌ها و ثروتی که از خود بجا گذاشته‌اید، با وجود تمام مقام و مرتبه‌ای که در دنیا دارا بودید و تمام منصب‌ها و افتخارات، آنقدرها هم که تصور می‌کردید، بزرگ و عالی نیستید. در اکثر اوقات، تکرار می‌کنم: در اکثر اوقات آن شخصی که حقیرترین و فقیرترین فرد از نقطه نظر مادیات دنیای زمینی بوده است و در طبقات و سطوح پایین اجتماع زندگی کرده است، دارای بهترین و رضایت‌مندترین نتایج می‌گردد.

بعد از مشاهده وقایع زندگی در تالار خاطرات، شخص به آن قسمتی از دنیای دیگر می‌رود که بنظرش بهترین مکان و مناسب‌ترین جا می‌آید. من گمان می‌کنم هیچکس به جهنم نمی‌رود! جهنم در همین دنیای فانی ما وجود دارد، یعنی در مدرسه آموزش و فراگیری مان!

بدون شك می‌دانید که مردم مشرق زمین: یعنی عرفای بسیار بزرگ

1- Hall of Memories

و همین طور هم حکما و استادان ارجمند هر گز اجازه نمی‌دهند که نام واقعی‌شان شناخته شود زیرا قدرت عجیبی در نام‌ها نهفته است. چنانچه شخصی موفق شود با ارتعاشات صحیح نام شخصی را بیان بدارد، بنابراین شخص بطرزی مقاومت ناپذیر و غیر قابل اجتناب مجبور می‌گردد. نگاهی به دنیای زمینی بیندازد و به اصطلاح دنیای زمینی او را به خود وامی‌کشاند. در بعضی نقاط مشرق زمین و همین طور هم در بعضی از قسمت‌های غرب، «خداوند» را به عنوان موجودی می‌شناسند که «نامش را نبایستی بر زبان آورد». این به خاطر آن است که چنانچه هر کس وقت خود را صرف صدا زدن خداوند می‌کرد، در آن صورت حاکم عالم‌ها دچار سختی و اشکال فراوان می‌گشت و از مزاحمت‌های موجودانش آسایش نداشت.

بسیاری از «استادان» و حکما نامی را بر خود انتخاب می‌کنند که نامی مستعار می‌باشد. نامی که از لحاظ تلفظ، فرق و تفاوت زیادی با نام واقعی آنها دارد. زیرا فراموش نکنید که نامها از يك سری ارتعاشاتی تشکیل شده‌اند، همین طور هم از يك سری تارها و هماهنگی‌ها... چنانچه شخصی را با ترکیب ارتعاشات هماهنگی صدا بسازیم، در آن لحظه بخصوص شخص مورد نظر به هر کار و فعالیتی که مشغول باشد، دست از کار برمی‌دارد و حواسش شدیداً منحرف و پرت می‌گردد.

غم و اندوه و ماتم گرفتن بی‌جهت و طولانی مدت برای غم از دست دادن آن دسته از عزیزانی که به «دیار دیگری» رهپار شده‌اند باعث رنج و ناراحتی خاطر آنها می‌گردد، باعث می‌شود آنها احساس کنند به سمت زمین کشیده می‌شوند. آنها درست به مانند مردی هستند که به داخل آب

افتاده و احساس می کند بخاطر سنگینی لباسها و چکمه هایش، ب زیر آب فرومی رود و به پایین کشیده می شود.

بیاید و برای یکبار دیگر به این مسأله ارتعاشات پردازیم: زیرا ارتعاش جوهر حیات و هستی در روی زمین است، (و در واقع در روی هر دنیای موجود در عالم هستی). ما همه از يك مثال و نمونه بسیار ساده ای که حکایت از قدرت ارتعاش می کند خبر داریم: منظورم سربازانی است که با قدم هایی موزون و یکپارچه حرکت می کنند اما با رسیدن به کنار يك پل، صف مرتب و منظم خود را از بین می برند و بهر شکل و سرعنی که باشد سعی می کنند از روی پل عبور نمایند. صف منظم آنها بهم می خورد و سربازان بصورت دسته های چند نفری و یا تنها از روی پل می گذرند تا در آنسوی پل، دوباره صف منظم و مرتب خود را تشکیل دهند و با قدم های موزون خود بحرکت دریايند. این پل ممکن است بتواند وزن سنگین ترین ماشین آلات نظامی را در خود تحمل کند، ممکن است قادر باشد يك تعداد زیادی از تانك هایی زره پوش را در خود تحمل نماید، و یا حتی ممکن است بتواند يك سری لوکوموتیو های سنگین راه آهن را از روی خود عبور دهد و هیچ تأثیری در ساختار و ساختمان بندی اش پدید نیاید. (مگر يك انحراف جزئی که در عبور هر بار سنگین برایش در نظر گرفته شده است). اما با این وجود، هیچ قدرت تحمل يك تعداد سرباز را ندارد! اگر سربازانی با قدم های موزون و هماهنگ بخوانند از روی آن پل عبور کنند، باعث چنان نیروی جنبشی آنی می شود که به لرزه و ارتعاش درآمده و در نهایت به پایین فرو ریخته می شود و کاملاً از بین می رود!

يك نمونه ديگري كه مي توانم در مورد ارتعاش به شما ارائه دهم مثال يك «ويولونيست» است: اگر اين نوازنده ويولونش را بردارد و با زدن يك نت واحد به مدت چند لحظه: صدایی از آن بلند نمايد، مي تواند ارتعاشاني پديد بياورد كه اگر ليواني در آن نزديكي قرار داشته باشد، نتيجه آن مي شود كه ليوان با يك صدای تعجب آور و انفجار گونه ای مبدل به هزاران تکه مي شود.

سر بازان يك قسمت از انتهاي نمونه ها و مثال هاي من در مورد قدرت ارتعاشات بودند، انتهاي ديگر آن چيست؟ بيايد و كلمه «ام» (OM) را در نظر بگيريم. اگر شخصي قادر باشد جمله «OM Mani Padmi U» [ام - مانی - پدمی - اوم] را به يك روش و شكل خاصي تلفظ نمايد و به تکرار آن (برای دقايقی چند) ادامه بدهد، شخص بيان کننده مي تواند چنان ارتعاشي پديد بياورد كه دارای قدرت و نیروی برآستي شگفت انگیزی بشود.

بنابراين فراموش نكنيد: نامها برآستي چيزهاي قدرتمندي هستند و آن دسته از کسانی را كه به دنياي اموات و ارواح پيوسته اند، نبايستي بي جهت و بيخود صدا زد، نبايستي آنها را در اوقات درد و رنج صدا زد نبايستي در حالت اندوه و ماتم صدا زد. چرا بايستي اجازه بدهيم اندوه و رنج ما باعث ناراحتي آنها شود؟ چرا بگذاريم آنها در حالي پر درد و رنج فرو بروند؟ آيا بحد كافي مشقت و سختي در اين دنياي زميني نكشيده اند؟ ممكن است از خودتان پرسيد اساساً به چه جهت انسان بر روی زمين مي آيد، و بعد از مراحل دردناك «مرگ» عبور مي كند و مي گذرد. اما پاسخ شما اين است كه با مردن، شخص از هر گناهی پاک مي شود. درد

ورنج باعث خالص تر شدن فرد می گردد، بشرط آنکه مشقات زیادتر از حد معمول نباشند.

ضمناً باز هم لازم به تذکر می بینم که بگویم تقریباً در تمام موارد (البته يك تعداد موارد ویژه و استثنایی نیز وجود دارد) هیچ مرد یا زنی بیش از آن میزان وحدت و توانی که در وجود خود دارا می باشد بارنج و مشقت رو برو نخواهد شد و آن شدت و میزان رنج و سختی کشیدن، بنابر نیاز و مورد بخصوص ناب تر کردن روح آن فرد، در آن لحظه بخصوص، می باشد. شما حتماً از درسی این حرف بیشتر درك خواهید کرد اگر یاد زنی بیفتید که از شدت درد و اندوه می تواند به يك حالت بی حسی و کرخی و یا حتی بیهوشی و غش برسد. این بیهوشی یا مستی تنها يك درجه اطمینانی است تا او از شدت درد و رنج زیاد، پشتش خمیده نگردد و هیچ واقعه ای برایش رخ ندهد که موجب ضرر و آسیب رساندن به او شود.

اکثراً شخصی که از يك اندوه و ناراحتی شدید و وخیمی گذشته باشد، از شدت آن، دچار بی حسی و کرخی می گردد. در اینجا نیز می توان اعلام کرد که بروز این کرخی، يك نوع لطفی است که به آن شخص باقی مانده شده است. البته این لطف در حق شخصی هم که به «دنیای دیگر» عزیمت نموده، می باشد. این وضعیت گیجی و مستی می تواند باعث شود تا شخص داغ دیده به از دست رفتن عزیزش آگاهی یافته و به آن خو گرفته و بنا بر این از مراحل تهذیب و تزکیه و تمویه عبور نماید.

شخصی که به دنیای مردگان عزیمت نموده، از این راه (یعنی از طریق بی حسی و کرخی شخص داغ دیده) مورد حمایت قرار می گیرد، زیرا اگر آن حالت مستی در شخص عزادار پیش نیاید، فرد داغ دیده که

از هوش و حواس کامل خود تماماً برخوردار باقی مانده است می تواند با اشک و ناله های خود، همین طور هم با ضجه ها و اندوه و مانم خود باعث تولید فشاری عظیم گردد و کشش های چنان پر قدرتی روی آن شخص از دنیا رفته بوجود بیاورد که مانع پیشروی شخص گردد.

در وقت و زمانی موعود، ممکن است اوضاع طوری گردد که همه ما قادر شویم با اشخاصی که به دنیای اموات پیوسته اند رابطه برقرار نموده و اوضاع را بگونه ای راحت سازیم که انگار سرگرم انجام دادن يك مكالمه تلفنی هستیم و ما بلیم با فردی صحبت کنیم که در يك قسمت دیگر جهان اقامت دارد.

با مطالعه این درس بادقتی و سواس گونه و با داشتن اعتقاد و ایمان به وجودتان و همین طور هم به قدرت های والاتر این زندگی و زندگی بعدی، شما نیز قادر خواهید بود با اشخاصی که به آن دنیا عزیمت نموده اند، تماس برقرار نمایید. اینکار از طریق تله پاتی ممکن است، از طریق قوه روشن بینی ممکن است و همین طور هم از طریق «نوشته اتوماتیک». این روش آخر، اندکی سخت است و شخص جوینده بایستی هر طور شده از دام های گسترده شده به وسیله قوه تخیلات نامنظم و بهم ریخته خود، جداً پرهیز نموده و دوری کند. شخص باید تخیلات خود را طوری تحت تسلط و کنترل خود دریاورد که با نوشتن پیغام های اتوماتیک (که در ظاهر ناخود آگاه می باشند) چیزی از ضمیر خود آگاه یا حتی ناخود آگاه ما در آن انعکاس نیافته باشد و طوری باشد که براسنی مستقیماً از جانب شخصی ارسال گشته باشد که به آن دنیا عزیمت نموده و قادر است ما را مشاهده نماید (هر چند اکثر ما قادر به دیدن آنها نمی باشیم... البته در

حال حاضر...)

بنابراین خوشحال باشید. ناامید نباشید. ایمان محکم و درستی داشته باشید: زیرا با ایمان می‌توانید براسنی معجزاتی هدید بیاورید! مگر نه آنکه درهمه‌جا گفته‌اند: با قدرت ایمان می‌توان کوه‌ها را نیز تکان داد؟! بله براسنی هم می‌توان!

درس بیست و ششم

اینک ما بلم قواعدی را برایتان بنویسم که بعنوان قوانین صحیح در بهتر زیستن شهرت یافته است. این قوانین تماماً قواعدی ابتدایی و اولیه هستند، و بایستی بهر ترتیبی که هست از آنها اطاعت و فرمانبرداری شود. به این قوانین می‌توانید يك سری قوانین شخصی و مخصوص به خودتان را اضافه نمایید. نخست آنها را برایتان می‌نویسم و بعداً با دقت هر چه تمامتر به توضیح و تفسیر يك يك آنها خواهیم پرداخت بطوری که بتوانیم دلایل و علل موجود در پس هر يك از آنها را دریابیم:

۱- آن رفتاری را انجام بده که دوست داری دیگران با تو داشته باشند.

۲- دیگران را مورد قضاوت خود قرار نده.

۳- در هر کار و عملی که انجام می‌دهی، وقت شناس و دقیق باش.

۴- هرگز در مورد مذهب و ایمان بحث مکن و به اعتقادات دیگران با ریشخند و تمسخر برخورد مکن.

۵- مذهب خود را برای خود نگهدار، و نسبت به افرادی که پیرو ادیان دیگر هستند اغماض و روشن فکری نشان ده.

۶- اردست زدن به هر کار «جادویی» پرهیز کن.

۷- از مصرف مشروبات الکلی و انواع و اقسام موادهای مخدر پرهیز کن.

اینک آیا حاضرید نگاهی دقیقتر به این قواعد بیندازیم؟

من گفتم: آن رفتاری را انجام بده که دوست داری دیگران با تو داشته باشند. خوب، بله، مطلب درستی است زیرا چنانچه دارای عقل و هوش سالم باشید هرگز از پشت به خود خنجر نخواهید زد، و یا کلاه بر سر خود نخواهید گذاشت و قیمت گران در مورد چیزی درخواست نخواهید نمود. اگر شما فردی سالم و طبیعی باشید، دوست دارید تا آنجا که برایتان مقدور است، به خودتان رسیدگی نمایید. طبعاً بنا به «قانون زرین» زندگی نخواهید کرد و احتمالاً با همسایه‌تان رفتاری نخواهید داشت که در شرایط طبیعی دوست دارید همان همسایه نسبت به شما داشته باشد.

بگونه‌ای واضح‌تر، برمی گردیم به فاعده شماره ۱ صفحه قبل. می‌دانید این قانون بسیار مؤثر است و برای تأثیر می‌گذارد و مفید است. ضمناً مسأله «چرخاندن گونه دیگران برای دریافت سیلی» معمولاً با افراد سالم و طبیعی دیگر همیشه مؤثر واقع می‌شود، اگر شخصی پیدا می‌شود که تحمل پاک‌سرشتی و اصالت فکری شما را ندارد و از انگیزه‌ها و اعمال شما خوشش نمی‌آید، شما بعد از دو یا حتی سه مرتبه تحمل و ملامت (در سکوت و احترام) بهتر است توصیه مرا بپذیرد و خودتان را از مصاحبت با این شخص معاف ورها نمایید. در عالم ماورای دنیای

زمینی، ما نمی‌توانیم با اشخاصی روبرو بشویم که با ما هماهنگ نیستند، یعنی آن دسته از افرادی که مخالف روحیه و اخلاق ما می‌باشند. بدبختانه ما بایستی در طول اقامتمان در روی زمین با افراد ناباب و غیر قابل تحمل زیادی روبرو بشویم و برخورد داشته باشیم، اما نیازی به این نیست که ما اینکار را از طریق انتخاب انجام دهیم، بلکه فقط از طریق الزام و اجبار مجبور به این کار می‌باشیم. بنابراین قاعده شماره ۱ را بکار ببرید و اخلاق و شخصیتان در يك وضعیت خوبی قرار خواهد گرفت و همچون نسوری درخشان برای تمام مردان و زنان اطرافتان جلوه خواهد کرد. شما را به عنوان شخصی که کارهای خیر انجام می‌دهد، خواهند شناخت، به عنوان شخصی خوش قول، بطوریکه اگر فریبی از کسی بخورید، شخص فریبکار و کلاه برداری که شما را فریفته است هرگز از هیچکس همدردی و همفکری نخواهد داشت.

نکته دومی که به عنوان قاعده بایستی از آن پیروی کنید این است: «هرگز دیگران را مورد قضاوت قرار نده». این امکان همیشه هست که شما روزی درست در موقعیت و وضعیت شخصی قرار بگیرید که قبلاً متهم و محکوم کرده و یا مورد قضاوت و انتقاد قرار داده‌اید.

شما از اوضاع کاری و خصوصی زندگی‌تان بخوبی اطلاع دارید، اما شخص دیگری از این اوضاع و مطالب خبر ندارد، حتی نزدیکترین و عزیزترین شخصی که می‌تواند با افکار و اندیشه‌های روح شما، شريك بشود و همدردی نماید. هیچکس حداقل در روی این زمین خاکی نمی‌تواند کاملاً در تفاهم و هماهنگی با شخص دیگری بسربرد. شما احتمالاً متاهل می‌باشید، احتمالاً با شريك زندگی‌تان خیلی خوشبخت و سعادتمند هستید،

با این وجود، حتی در بهترین ازدواج‌ها، گاهی یکی از طرفین کاری انجام می‌دهد که برای طرف مقابلش، کاملاً غیرقابل توضیح و غیرقابل درک بنظر می‌رسد. اغلب حتی امکان اینکه انسان بتواند انگیزه‌های خود را توضیح دهد، وجود ندارد. بنابه (ضرب المثل) و جمله مشهور:

«بگذارید معصوم‌ترین و بیگناهی‌ترین شخص از میان شما، نخستین سنگ را پرتاب نماید» و یا «افرادی که در خانه‌های شبش‌ای حضور دارند هرگز نبایستی سنگ پرتاب نمایند». جملات بسیار آموزنده‌ای می‌باشند زیرا هیچکس کاملاً معصوم و بیگناه نیست. اگر شخصی کاملاً پاک و عاری از خطا و گناه بود، هرگز نمی‌توانست در این کرهٔ زمینی بد و نامساعد ما به زندگی ادامه دهد، بنابراین با گفتن اینکه تنها معصوم‌ترین فرد حق پرتاب سنگ را دارد، در اینصورت هیچکس حق پرتاب سنگ برای سنگسار کردن محکومین را نخواهد داشت.

اگر بخواهم خیلی صادقانه و روراست صحبت کنم باید بگویم در روی زمین اختشاشات و نابسامانی‌ها و اشکالات و درهم‌ریختگی‌ها و بی‌نظمی‌های زیادی وجود دارد! مردم از این جهت بر روی زمین می‌آیند تا دروسی را بیاموزند. اگر لازم به یادگیری و درک چیزی وجود نداشت، هرگز بر روی زمین نمی‌آمدند، بلکه به يك نقطه و مکان به مراتب بهتری می‌رفتند. ما همه مرتکب اشتباهاتی می‌شویم، بسیاری از ما انسانها به خاطر کارهایی که انجام نداده‌ایم مورد سرزنش و ملامت قرار می‌گیریم و خیلی‌ها هم به خاطر کارهای خوب و خوبی که انجام داده‌اند، هرگز مورد سپاس و تعریف و تمجید قرار نمی‌گیرند. آیا اساساً این خیلی مهم است؟ بعدها، هنگامی که کرهٔ زمینی را ترك می‌کنیم، هنگامی که این مدرسه

زمینی را ترك می کنیم، پی خواهیم برد که استانداردها و معیارها براساسی که خیلی از این جهان متفاوت می باشند: معیارها و میزان سنجش براساس حجم اسکناس های پول نخواهد بود. در آنجا خبری از دلار و مارك و پوند - استرلینگ، و «روپیه» و «پزو» نخواهد بود. می پرسید معیارها چه خواهند بود؟ در آن هنگام ما را به ارزش حقیقی مان سنجش خواهند نمود. بنابراین: دیگران را قضاوت نکنید.

قاعده و قانون سوم: «در هر کاری وقت شناس و دقیق باش.» این ممکن است بنظر تان جمله ای عجیب بیاید، اما بهر حال يك قانون منطقی و عقلایی است. مردم برنامه ریزی می کنند تا بعضی از کارهایشان را به - انجام برسانند، نقشه ها و برنامه هایی دارند و کلاً برای هر کار و هر چیزی، وقت و محلی مناسب هست. در هنگام بدقولی و وقت شناسی، شما ممکن است نقشه ها و آرمان ها و برنامه های شخص یا اشخاص را برهم بزنید. در هنگام بدقولی و بدعهدی، شما ممکن است طوری باعث پیدایش و بروز سر خوردگی و عصبانیت در فرد یا افرادی بشوید که مدتهای مدید به انتظار مانده اند که خود نیز به تعجب بیفتید و چنانچه کاری کنیم که نوعی سر خوردگی و خشم و انزجار در شخصی پدید بیاید، این امکان وجود دارد که باعث شده باشیم آن شخص مسیر متفاوتی را که در ابتدا برنامه ریزی کرده بود، انتخاب نماید، این به آن معنا است که با بدقولی، ما باعث شده ایم که شخص یا اشخاص دیگری مسیر دیگری دیگر انتخاب نمایند و فکر و نقشه اولیه شان را به مرحله اجرا دریاورند و این خیلی جدی است زیرا مشول این کار خود ما خواهیم بود.

وقت شناسی و عهد شناسی می توانند درست به مانند بدقولی يك

عادت باشند. اما وقت شناسی کاری پاکیزه و دقیق است، در واقع انضباط بخشی به بدن است، همین طور هم به روح و به روان. این صفت نیکو نشانه احترام گذاشتن به خود است، زیرا اعلام می کند که شخص قادر به حفظ و عمل کردن به قول و پیمان و عهدش می باشد. ضمناً نشانه احترام به دیگران است، زیرا اگر انسانی وقت شناس و عهد شناس باشیم به معنی آن است که به دیگران احترام و ارزش قائلیم.

بنابراین این حالات، يك نوع صفت و خصلت نیکو هستند که پرورش آنها برآستی ارزش زحمت و تلاش را دارد. این صفات باعث بالابرده شدن و افزایش وضعیت و میزان ذهنی و معنوی و روحانی ما می باشد.

اینك به مذهب پردازیم: واقعاً که مسخره کردن مذهب و دین شخص دیگری کاری نادرست و غلط می باشد. شما به این موضوع اعتقاد دارید، کسی دیگر به آن موضوع معتقد است. آیا این مهم است که خداوند عالم را چگونه خطاب می کنید و صدا می زنید؟ خداوند همان خداوند است، حال به هر شکل و نامی که بخواهیم آن ذات پاك و منزّه را صدا بزنیم. آیا شما می توانید در مورد دو طرف يك سکه به جنگش و مرافعه پردازید؟ متأسفانه در سراسر تاریخ بشریت، افکار و اندیشه ها و اعتقادات بد و ناپسندی در مورد مذهب ابراز شده است. در مورد مذهبی که بایستی تنها افکار و کرداری نيك و پاك پدید بیاورد.

من تا اندازه ای جزئی این قانون را در مورد مذهب، در قاعده شماره ۵ ذکر کرده ام، زیرا می گویم هر شخصی باید به مذهب و اعتقادات خود پردازد. ضمناً تغییر دادن مذهب خود بحدت عملی عاقلانه و صحیح

می باشد. تا زمانی که در روی زمین هستیم، در وسط يك جریان پرتلاطم حضور داریم؛ در وسط جریان زندگی... و این عاقلانه نیست که بخواهیم اسب هایمان را در وسط يك جریان سیل آسا تغییر بدهیم!

اکثر ما با يك سری نقشه های دقیق و مخصوصی به این زمین خاکی آمده ایم. برای اکثر ما اینکار شامل اعتقاد داشتن به يك مذهب و یا يك انشعابی فرهی از يك مذهب می باشد، مگر آنکه يك سری دلائل و علل عاقلانه و یا مستحکم تری در پیش رویمان ظاهر شوند که در آن صورت ناگزیر و به دور از عقل است.

انسان طوری مسائل مذهبی را در خود می پروراند و می گنجاند که بخواهد زبانی خسار جی را بیاموزد و بر آن مسلط شود و اکثراً نیز اینکار در دوران طفولیت رخ می دهد.

درست به همان شکل که فراگیری يك زبان خارجی در سن و سال بالا کاری دشوار و سخت است، پذیرفتن مطالب يك مذهب دیگر نیز کاری بسیار دشوار و طاقت فرسا خواهد بود؛ ضمناً اگر بخواهیم شخص و یا اشخاص دیگری را تحت تأثیر قرار بدهیم تا مذهب و دینش را تغییر دهد، دست به کاری غلط زده ایم. آن چیزی که می تواند برای شما مناسب و نیکو باشد، ممکن است برای دیگری مناسب و درست نباشد. قاعده شماره ۲ را بخاطر بیاورید و سعی کنید دیگران را مورد قضاوت قرار ندهید. شما نمی توانید تصمیم بگیرید و قضاوت کنید کدام دین و مذهب برای دیگری مناسب و نیکو است مگر آنکه قضاوت بشوید به زیر پوست این شخص نفوذ یافته و در جشمش حلول نمایید و از افکار و ذهنیاتش آگاه و باخبر بشوید و بالاخره بداخل روح و جانش نفوذ یابید. از آنجایی که شما فاقد این

قابلیت هستید، ممکن است کار عاقلانه‌ای نباشد که بخواهید در بعضی کارها دخالت نموده و یا به عقاید مذهبی دیگری طعن و پوزخند زده و آنرا بباد تمسخر و استهزاء بگیرید. درست به همان نسبت که بایستی رفتاری با مردم داشته باشیم که دوست داریم دیگران با ما داشته باشند، بایستی پادیده‌ای سرشار از اضمحاض و آزادی به دیگری اجازه بدهیم هر آنچه را که بنظرش قابل پرستیدن است، پرستد و آنرا مورد اعتقاد و ایمان خود قرار دهد. ما بایستی از هر گونه دخالت‌هایی از جانب دیگران احساس ناراحتی کنیم (و یا فاقد تأ احساس ناراحتی می‌کنیم)، پس در نظر بگیرید که شخص مورد نظر شما نیز ممکن است از دخالت‌های بیمورد شما احساس ناراحتی و عذاب کند.

برویم بر سر قاعده شماره ۶: از هر نوع کارهای جادو و سحر اجتناب ورزید. این به آن علت است که بسیاری از کارها و اعمال سحرانه و «جادویی»، مضر و خطرناک هستند. در علوم غیب و متافیزیک بیک سری کارها چیزها هست که می‌توانند شخص را بی‌نهایت آزار دهند و موجبات ناراحتی فرد را پدید بیاورند. (خصوصاً اگر شخص بدون راهنمایی‌های لازم آنها را مورد مطالعه قرار دهد...) (۱)

یک منجم هرگز از طریق یک تلسکوپ بسیار قدرتمند به خورشید نگاه نخواهد کرد، مگر آنکه یک سری احتیاط‌های لازم را انجام داده باشد؛ یعنی یک تعداد فیلترهای مخصوص ضد نور خورشید را در برابر لنز تلسکوپ قرار خواهد داد و بعد شروع به رصد خواهد نمود. حتی بی‌استعدادترین منجم نیز می‌داند اگر بدون آن فیلترها به خورشید نظر بیندازد، بلافاصله نابینا خواهد شد. درست به همان شکل، دخالت و

کنجکاو در يك سری کارهای مربوط به اسرار عیب، و بدون تمرینات و آموزش‌های لازم و همین‌طور هم بدون داشتن راهنمایی مناسب و آگاه می‌تواند شخصی را به سمت يك بیماری روانی هدایت نماید، و او را به بروز يك سری عوارض نامطبوع و وحشتناك وادار نماید.

من به شخصه شدیداً مخالف تمرینات ورزش یوگا (که يك ورزش مخصوص شرقی است) برای غربی‌ها هستم. ورزشی که باعث می‌گردد بدن فرد «غربی» بیچاره در يك سری حسالات پر شکنجه قرار بگیرد تا بعضی از قسمت‌های این ورزش را به اجرا دریاورد. این ورزش برای يك بدن شرقی در نظر گرفته شده است. بدنی که از بدو طفولیت یاد گرفته و آموخته است که چگونه بسیاری از تمرینات را بدون کوچکترین مشکل و زحمتی انجام دهد. این ورزش یوگا می‌تواند ضررهای شدیدی برای غربی‌ها فراهم آورد، و کاری کند که آنها مبتلا به انواع فوایج‌ها و پیچش‌های شدید ماهیچه‌ای و عضلاتی گردد و کوفته گردیده و سلامتی خود را از دست بدهند، آنهم به این دلیل که فلان ورزش یا تمرین جزو تمرینات یوگا محسوب می‌شده است...!

بیايد علوم اسرار غیب و منافیز يك را مطالعه كنید و بیاموزید! هیچکس مانع اینکار شما نیست! اما بیایید و این علوم را با راهنمایی‌های اشخاص کلردان، و با روشی منطقی و پردقت بیاموزید.

من ابدأ به شما توصیه نمی‌کنم با «مردگان ارتباط برقرار نمایید» و یادست به يك سری کارهای خارق‌العاده و عجیبی که در اینگونه زمینه‌ها هستند، بزنید. البته لازم به گفتن است که اینکارها همه قابل اجرا و ممکن است، کما اینکه روزانه به وسیله اشخاص زیادی به اجرا در می‌آید، اما

اگر اینکارها را بخواهید بدون نظارت شخصی ورزیده و استاد انجام دهید، بطور حتم باعث ناراحتی‌ها و مشکلاتی از هر دو طرف، خواهید شد. بعضی از مردم عادت دارند فالنامه روزانه خود را در مجلات و روزنامه‌ها بخوانند! بدبختانه بسیاری از مردم این پیشگوئی‌ها را کاملاً جدی می‌گیرند، و نحوه زندگی خود را بر اساس این فال‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند. «زایچه با جدول تولد»^۱ یک چیز فوق‌العاده بیهوده و خطرناکی می‌تواند باشد، مگر آنکه بنا به ساعت و دقیقه و محل دقیق تولد شخص، آنهم به وسیله ستاره‌شناسی ماهر و کردان که در کار خود بسیار استاد و ورزیده است، محاسبه شده باشد. ضمناً خرج و مخارج تهیه یک همچون زایچه‌ای که با کمک ستاره‌شناسی ماهر تهیه شده باشد براسنی زیاد و گران خواهد بود، زیرا وقت و کار و محاسبات و دانش زیادی را بکار می‌برد و ستاره‌شناس ناچار است مدت بسیار طولانی و درازی را صرف تنظیم جدول شما نماید. کافی نیست بدانید در هنگام تولد، شمس (یا خورشید) با کدام سیاره مقارن بوده است، و اینکه قمر در کدامین صورت فلکی برمی‌برده، و یا حتی رنگ مسوی شخص چیست، و اینکه آیا انگشتان پای شخص بی‌الا برمی‌گردد یا خیر!! فقط شخصی که در علم ستاره‌شناسی تخصص داشته باشد می‌تواند با دقت تمام از استعداد و دانش خود بهره‌مند گشته و اطلاعاتی صحیح و درست ارائه نماید. بنابراین تا زمانی که با یک همچون ستاره‌شناسی آشنایی کامل نداشته باشید، و مطمئن نباشید که دارای علم و تخصص لازم، صبر و حوصله لازم و مهم‌تر از همه وقت و فرصت لازم و کافی باشد، و بالاخره تا زمانی که پول و درآمد

بسیار زیاد و فراوانی نداشته باشید تا بابت زحمات برآستی ارجمند آن ستاره‌شناس به او پرداخت کنید، من توصیه می‌کنم که کاری به کار ستاره‌شناسی نداشته باشید. این علاقه شما می‌تواند برایتان دردسرايجاد کند. بجای اینکارها تنها چیزهایی را مطالعه نمایید که بی‌خطر و پاک و فاقد هر نوع ضرر و آزاری هستند؛ مثل همین کتاب حاضر که در دست دارید و من در کمال تواضع و آرزو آنرا معرفی نمودم، زیرا این کتاب رویهم رفته همچون يك نمايشگاه و یا معرفی قوانین طبیعی می‌باشد؛ قوانینی که تا حد تنفس و راه رفتن شما را نیز تصحیح می‌کنند.

بالاخره می‌رسیم به آخرین قاعده: از نوشیدن هر نوع مشروبات الکلی و استعمال مواد مخدر پرهیز کنید. راستش را بخواهید گمان می‌کنم بعد کافی در طول این کتاب بحث و توضیح داده‌ام تا شما را متوجه خطرات ناشی از نوشیدن الکل و یا استعمال مواد مخدر، خصوصاً در هنگام عزیمت شما به «عالم سماوی» کرده باشم.

باز هم تکرار می‌کنم: نوشابه‌های الکلی باعث مسمومیت روح می‌شوند، و کاری می‌کنند که تأثیرات و حالات ارسال شده از طریق بند سیمین به کالبد جسمانی، نامربوط و بهم ریخته شود. آنها مکانیسم مغز را خراب می‌کنند، و نباید از خطا پیریم که مغز هیچ چیز مگر يك ایستگاه گیرنده و فرستنده نیست. ایستگاهی که فقط به کار و فعالیت کالبد جسمانی در روی زمین مشغول می‌باشد و بس و گیرنده‌ای است از انواع اطلاعات و دانش و آگاهی‌هایی که از دنیای ما وراء بدست ما می‌رسند.

بدتر از مشروبات الکلی، مواد مخدر هستند؛ زیرا مواد مخدر زودتر و بیشتر انسان را بخود وابسته و عادت می‌دهند. اگر شخصی بخواهد شروع

به استعمال مواد مخدر نماید، پس در واقع در این فکرونیت است که تمام خواسته‌ها و آرزوها و امیدهای این زندگی را رها نماید... انسان با رها کردن خود در دام افسونگرانه مشروبات الکلی و مواد مخدر، کاری می‌کند که مراجعت‌هایش به زمین، امری مسلم پیدا کند و بارها و بارها ناگزیر به بازگشت باشد، تا آن حد که سرانجام موفق شود بدهی‌های «کارمای» خود را پرداخت نموده و خود را از شر تأثیرات احمقانه و نفرت‌انگیز آنها رها سازد. زیرا همین مشروبات و مواد مخدر هستند که باعث بروز هزاران فتنه و شرمی شوند و «کارمای» شخص سست اراده را سنگین‌تر و سنگین‌تر می‌سازند.

هر زندگی و حیاتی بایستی منظم و مرتب باشد. داشتن يك اعتقاد مذهبی، خصوصاً اگر کاملاً تسلیم آن باشیم و بنا به قواعد و قوانینش عمل کنیم، می‌تواند يك شکل و شیوهٔ پر فایده‌ای از نظم و انضباط معنوی و روحانی باشد. امروزه، انسان‌می‌تواند در تمام شهرهای دنیا، گروهك‌های متعددی را مشاهده نماید که تماماً از جوانانی تازه‌بالغ تشکیل شده‌اند. بعد از جنگ جهانی دوم، وابستگی‌های خانوادگی سست و ضعیف شدند. احتمالاً پدر خانواده بجننگ رفت، و مادر خانواده برای کار و امرامعاش به کارخانه‌ای می‌رفت. نتیجه آن شد که کودکان جوان و خام جامعه که زود تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار می‌گرفتند و بدون کوچکترین نظارتی از سوی بزرگسالان خود به بازی در خیابانها پرداختند، و همین جوانان، همین کودکان خام در تجمعاتی کوچک، «گروهك‌بندی» را خلق نمودند، و از آن، يك شیوهٔ مخصوص بخود را پدید آوردند و نکاتی را در جامعه

تولید کردند که امروزه به آن «نظام گانگستری»^۱ می‌گویند من معتقدم تا زمانی که انضباط و نظم ناشی از عشق والدین و نظم و احکام دینی و مذهبی قادر به تسلط یافتن در اجتماع نباشد، جنایات جوانان بازهم ادامه خواهد داشت و افزایش شدیدی پیدا خواهد کرد. اگر ما همه دارای نظم و انضباط ذهنی باشیم، می‌توانیم بعنوان نمونه‌ها و الگوهایی برای آن‌دسته از افرادی که دارای این انضباط نیستند، جلوه‌نماییم. فراموش نکنید نظم و انضباط خیلی مهم و اساسی است. این نظم و ترتیب و انضباط است که اجازه می‌دهد انسان فرق بین يك ارتش بسیار ورزیده و تمرین‌دیده را با يك گروه سازمان نیافته و نامرتب و بهم ریخته دریابد.

۱- اخیراً در یکی از روزنامه‌های آمریکایی نوشته شده بود این سؤال «گنگ»ها و گروهکها بقدری اوج گرفته و حالتی جدی و خطرناک پدید آورده که در هر ۱۹ دقیقه يك جوان بنا به انتقام گیری‌های مختلف و بی‌مورد از سوی جوانان دیگر قتل می‌رسد. و در هر ۳ دقیقه يك جوان زخمی و مجروح می‌شود. اخیراً پذیرش سنی در این گروهکها از ۹ سالگی مورد قبول واقع شده است.

درس بیست و هفتم

میل دارم در این درس از دوست و رفیق دیرینه مان «ضمیر ناخود آگاه»
بخواهم که بجلو بیاید و در مقابل شما قرار بگیرد. این خواهش را از این
جهت نمودم که رابطه میان ذهن خود آگاه با ضمیر ناخود آگاه می تواند
توضیحی برای مؤثر و مفید واقع شدن عملیات هیپنوتیزم ارائه دهد.
ما واقعاً دو انسان در یک کالبد هستیم. یکی از این افراد يك شخص
کوتاه قامتی است که يك نهم اندازه و قد دیگری را دارا می باشد. شخصی
است بسیار فعال که بسیار علاقه به دخالت دارد و مردم بدش نمی آید
حالتی آمرانه و دستور دهنده پیدا کند و کنترل و تسلط کارها را به عهده
بگیرد. نفردوم که در واقع همان ضمیر ناخود آگاه است، شباهت زیادی
به يك غول مهربان دارد که از قدرت منطق و استدلال زیادی برخوردار
نیست، زیرا این ذهن خود آگاه است که دارای عقل و منطق و لوژیک
می باشد، اما فاقد حافظه است. بهمان نسبت ضمیر ناخود آگاه قادر به
استدلال نیست و از هیچ لوژیک و منطقی بوئی نبرده و فاقد این صفات

است، اما بجای آنها دارای حافظه‌ای قسوی می‌باشد. هرچیزی که تا بحال بر سر شخصی آمده باشد، حتی وقایعی پیش از تولد، در ضمیر ناخود آگاه جای گرفته و گنجانده شده است و بر حسب يك سری هیپنوتیزم‌های مساعد و مناسب، می‌توان بر راحتی کاری کرد که این حافظه برای مطالعه و بررسی، آزاد شود.

برای سهل تر کردن توضیحاتم، فرض بگیرید بدن ما (کل مجموعه آن) همچون يك کتابخانه بسیار بزرگ و وسیع است. در دفتر و پرو، و در میز پیش رویمان، ما يك مسئول کتابخانه داریم که برجسته‌ترین صفت او این است که با وجود نداشتن اطلاعات زیاد در مورد مسائل و مطالب مختلف و متنوع، بر راحتی و سرعت قادر است بگوید در کدامین کتاب‌ها، اطلاعات و مطالب مورد نیاز شما وجود دارند.

این مسئول کتابخانه حاضر و قادر است با مراجعه به کارت‌های مخصوصی آن کتاب مورد نظر را که دارای اطلاعات و مطالب مورد نیاز شما است، به شما ارائه و تحویل دهد.

وضعیت انسان‌مانیز به اینگونه است. ذهن یا ضمیر خود آگاه دارای قابلیت استدلال و تفکر است (که در بعضی از موارد نیز استدلال‌هایش نابجا و نادرست است!) اما فاقد هر گونه حافظه و خاطره است. فقط بلد است از يك شیوه استدلال کمک بگیرد و بس. صفت مثبت آن در این است که اگر تمرین ببیند، می‌تواند باعث نکان‌هایی در ضمیر ناخود آگاه شود، بطوریکه ناخود آگاه اطلاعات یا موردی را که در سلول‌های حافظه‌اش ذخیره کرده بود، ارائه می‌دهد. میان ضمیر خود آگاه و ناخود آگاه، چیزی مانند يك پرده وجود دارد که با حالتی مؤثر و مفید هر گونه اطلاعاتی

را از ضمیر خود آگاه دورنگه می‌دارد. این به آن معنا است که ذهن خود-آگاه نمی‌تواند در هر وقت و زمانی که بخواهد در اطراف ضمیر ناخود-آگاه به کنجکاری و دخالت بپردازد. طبعاً این وضعیت کاملاً ضروری است زیرا در نهایت ممکن است آن دو یکدیگر را مبتلا نمایند.

من قبلاً گفتم که ضمیر ناخود آگاه دارای حافظه می‌باشد اما فاقد هر نوع منطق و استدلالی است. واضح و بدیهی است که چنانچه می‌شد حافظه را با منطق مخلوط و درهم آمیخت، بنابر این بعضی از جنبه‌های آن اطلاعات نامربوط و نادرست و بهم ریخته می‌شد، زیرا در آن صورت ضمیر ناخود آگاه با قدرت استدلال خود می‌تواند بگوید:

«آه! اینکه واقعاً مسخره است! امکان این مطلب ابداً وجود ندارد بدون شك جنبه‌های این مطلب را اشتباه خوانده و یا از نظر گذرانده‌ام. باید بانك حافظه‌ام را تغییر بدهم!»

بنابر این ناخود آگاه بدون قوه منطق است و خود آگاه هم بدون حافظه است.

حال، دو قانون وجود دارد که بایستی آنها را همیشه به خاطر نگهداریم:

۱- ضمیر ناخود آگاه بدون قوه منطق و استدلال است بنابراین تنها قادر است بنا به القائی که به او می‌شود عمل کند. این ناخود آگاه تنها حافظه گفتار پاسخ یا عملی را که به آن داده شده، در خود حفظ می‌کند و هیچ کاری به درست بودن و یا نادرست بودن آن «داده» ندارد. ضمناً این ضمیر قادر به ارزشیابی این موضوع نیست که اطلاعات ذخیره شده درست است یا نادرست.

۲- ضمیر خود آگاه تنهایی تو اندروی يك موضوع واحد بیندیشد. بدون شك بامن موافقتی که هر انسانی دائماً مشغول دریافت حالات و احساسات و خیالات مختلفی است و مدام در حال بوجود آوردن عقاید و دیدن چیزها و شنیدن صداها و لمس چیزهای مختلف و گوناگون است و چنانچه ضمیر ناخود آگاه تحت حمایت و حفاظت از آن قرار نمی گرفت، در آن صورت تمامی این چیزها در او جاری می شد و ما حافظه مان به وسیله يك مشت اطلاعات بیهوده و بیفایده خدشه دار و فاسد می شد. (که اغلب هم اطلاعاتی نادرست هستند!) میان ضمیر خود آگاه و ضمیر ناخود آگاه، صفحه یا حاجبی وجود دارد که قادر است این مطالب بیهوده را نگهداشته و از ورودشان به ناخود آگاه مانعت نماید. یعنی مطالبی که قبلاً باید به وسیله ضمیر خود آگاه مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرد تا بعد بتوانند در پرونده های موجود در ناخود آگاه بایگانی بشوند. بنابراین ضمیر خود آگاه که کارش فقط به يك فکر در زمان محدود می شود، فکر و اندیشه ای را برمیگزیند که بنظرش مهم تر از بقیه می آید. سپس آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد و آنرا با کمک نور منطق یا استدلال قبول و یا رد می کند.

ممکن است اعلام کنید که يك همچون چیزی ابدأ ممکن نیست زیرا شما شخصاً می توانید الساعه و فوراً به دو یا سه مسأله مختلف در آن واحد بیندیشید. اما اینطور نیست. اندیشه خیلی سریع است و این يك امر ثابت شده می باشد که فکر و اندیشه با سرعت به مراتب شدیدتر و بیشتری از يك چراغ عوض می شود و تغییر می کند. بنابراین هر چند شما ممکن است خود آگاهانه فکر کنید که دارای دو یا سه اندیشه گوناگون در

آن واحد هستید، تحقیقاتی دقیق و پیچیده از جانب دانشمندان ثابت کرده است که تنها يك فکرو اندیشه قادر است در يك زمان بخصوص توجه فرد را بخود جلب نماید.

بایستی این مطلب را واضح و روشن کنم که بانك یا انبار حافظه ضمیر ناخود آگاه دارای تمامی اطلاعات و داده‌هایی است که تا بحال برای آن جسم و کالبد بخصوص رخ داده و اتفاق افتاده است. این پرده یا حجاب خود آگاهانه از ورود اطلاعات جلوگیری نمی‌کند؛ همه چیز بداخل حافظه ناخود آگاه جاری می‌گردد، لیکن اطلاعاتی که بایستی قبلاً به وسیله مغز منطقی مورد استدلال و بررسی دقیقی قرار بگیرد، تا آن زمانی باقی میماند و بجلو نمی‌رود که زمان ارزشیابی اش نرسیده باشد. اینك بیاید تا به شما بگویم هیپنوتیزم چگونه کار می‌کند.

ضمیر ناخود آگاه دارای قدرت تمایز گذاشتن نیست. همین طور هم فاقد قوه استدلال است و هیچ لوژيك و منطقی را دارا نمی‌باشد، بنابراین چنانچه بتوانیم تلقینی را از میان آن پرده بدون فشار دهیم (و در شرایط طبیعی میان ضمیر ناخود آگاه و خود آگاه وجود دارد) می‌توانیم باعث شویم تا ضمیر ناخود آگاه بنا به خواسته ما رفتار نماید! اگر ما توجه و دقتی خود آگاهانه روی يك فکری یا اندیشه واحد متمرکز سازیم، بنابراین حالت تلقین پذیری را افزایش داده ایم. اگر این فکر را در ذهن شخصی فرو نماییم که هیپنوتیزم خواهد شد، پس برآستی نیز هیپنوتیزم خواهد شد، زیرا به این موضوع عقیده پیدا می‌کند. در آن هنگام صفحه یا پرده مورد نظر پایین می‌آید. بسیاری از مردم با مباحث تمام اعلام می‌کنند که نمی‌توانند هیپنوتیزم شوند. آنها تمایل به این دارند که با حرافی زیاد این «واقعیت»

بظاهر درست را ثابت نمایند، حال آنکه با نشان دادن حساسیت زیادشان به هیپنوتیزم آنها فقط حالت عکس این موضوع را در خود تشدید می کنند! زیرا لازم به یاد آوری است که در هر نبردی میان قوه تخیلات و اراده، این تخیلات است که همیشه پیروزمی شود. ممکن است اشخاصی بخود دستور بدهند که هیپنوتیزم نشوند، اما درست در همان لحظه، تخیلات با حالتی خشمگین از جایش بر می خیزد و می گوید: «حالا خواهی دید که هیپنوتیزم خواهی شد!» و شخص بلافاصله و حتی پیش از آنکه خودش بفهمد، هیپنوتیزم می شود.

البته بطور حتم اطلاع دارید که انسان چطور و چگونه هیپنوتیزم می شود. اگر بخواهم برای باری دیگر توضیحاتی در این مورد بدهم، فکر نمی کنم آزار و ضرری برایتان داشته باشد. نخستین کاری که باید انجام داد، داشتن شیوه و فن بخصوصی است که با آن بتوان توجه فرد را جلب نمود بطوریکه ضمیر خود آگاه که تنها قادر است يك فکر و اندیشه در يك زمان داشته باشد، اسیر آن گردیده و شما بتوانید با تلقیناتی، به داخل قلمروی ضمیر ناخود آگاه نفوذ نمایید.

معمولاً هیپنوتیزور يك دگمه براق یا يك تکه شیشه و یا يك شبنی دیگر در دست دارد و از شخص خواهش می کند که توجهش را در کمال آگاهی به آن شبنی درخشان خیره نماید و حواسش را بی هیچ وقفه و تزلزلی به آن شبنی مورد نظر متمرکز سازد. هدف اصلی از این کار این است که ضمیر خود آگاه را طوری مشغول کنیم که قادر نگردد متوجه اوضاع شود و بفهمد که يك سری کارهایی به اصطلاح در «پشت سرش» صورت می گیرد.

شخص هیپنوتیزور بایستی شبی مورد نظر را در يك سطح با ابروان (یا بالای چشمهای فرد) نگه دارد، زیرا با بلند کردن چشمان به آن سطح باعث می شود تا در يك موقعیت غیر طبیعی از فشار فرار بگیرند. اینکار موجب نخستگی عضلات چشم می گردد و همین طور هم باعث سستی پلكها می گردد و طبعاً می دانید که ضعیف ترین عضلات موجود در بدن آدمی، همان ماهیچه های پلك هستند و بنابراین با سرعت بیشتری خسته می شوند.

بعد از گذشت چند لحظه، چشمها خسته می شوند و بزودی آب از دیدگان جاری می شود. در آن هنگام فرصت و لحظه موهوب برای شخص هیپنوتیزور از راه می رسد تا اعلام کند که چشمهای شخص برآستی خسته هستند و اینکه او مایل است بخوابد. طبعاً شخص راغب می گردد تا چشمانش را ببندد زیرا هیپنوتیزور در همان لحظات سپری شده ماهیچه های چشمانش را به حالتی خسته در آورده است! گفتن مطلبی بکنواخت و تکرار مداوم آن (مثلاً اینکه چشمها خسته هستند) باعث می شود تا هوش و حواس شخص به وسیله این تلقینات علناً «ناپود و خرد» شود.

برآستی که شخص احساس کدالت می کند و حوصله اش از تمام آن ماجرا سرآمده، بنابراین احساس می کند با میل و رغبت فراوانی حاضر است تن به خواب بدهد.

هنگامی که چندین مرتبه این حالت تلقین پذیری در فرد صورت بگیرد و بطور واضح تر: عادت پیدا کند که از نقطه نظر هیپنوتیستی تحت تأثیر قرار بگیرد، راحت تر مطالب اظهار شده به وسیله شخص هیپنوتیزور را باور می کند. بنابراین هنگامی که هیپنوتیزور به فرد اعلام می کند که

چشمان و پلک‌هایش خسته شده‌اند، فرد بی‌چون و چرا و بدون ذره‌ای تردید حرف‌ها را می‌پذیرد، بطوریکه بر طبق تجربیات قبلی، این حرف به او ثابت نشده بود که چشمها تحت آن شرایط برآسانی خسته و سنگین می‌شوند. به این ترتیب، فرد، دقیق به‌دقیقه ایمانش را در گفته‌های هیپنوتیزور بیشتر تقویت می‌کند و حرفهای او را می‌پذیرد.

ضمیر ناخودآگاه فاقد هرگونه حالت انتقامجویی می‌باشد. ناخودآگاه ابداً قادر نیست فرقی و تمایزی بگذارد، بطوریکه اگر ضمیر خودآگاه بتواند پیشنهاد شخص هیپنوتیزور را مبنی بر خستگی چشمان بپذیرد، پس ضمیر ناخودآگاه هم بدون هیچ مشکل با این حرف موافقت می‌کند و قبول دارد که هیچ‌گونه دردی وجود نخواهد داشت. در این هنگام، هیپنوتیزوری که از کارش به‌خوبی آگاه است، می‌تواند کاری کند زنی باردار، بدون کوچکترین دردی، زایمانی راحت و آسان داشته باشد، ضمناً قادر است در کارهای دندانپزشکی (مثلاً برای کشیدن دندان) نیز کمک‌های مفیدی انجام دهد و جراحی‌های بدون ناراحتی و دردی فراهم نماید. اینکار واقعاً کاری سهل و ساده است و تنها به‌اندکی تمرین نیاز دارد. بنابراین کل قضایا به این خلاصه می‌شود که شخصی که قبول کرده است هیپنوتیزم بشود، بیانات شخص هیپنوتیزور را بی‌چون و چرا بپذیرد و به‌گونه‌ای ساده‌تر قبول کرده که چشمهایش سنگین و خسته شده است. تجربیات تازه‌اش نیز به او ثابت نمودند که چشمانش برآستی خسته و از شدت سنگینی همچون مریب شده‌اند...

شخص هیپنوتیزور سپس به فرد مزبور اعلام می‌کند که چنانچه چشمانش را ببندد احساس آرامش و آسایش زیادی خواهد کرد و

هنگامی که از گفته شخص هیپنوتیزور اطاعت می کند و چشمانش را می بندد، منوجه می شود که برآستی نیز احساس راحتی می کند.

يك هیپنوتیزور بایستی همیشه مطمئن گردد که شخص مورد نظر حرفهایش را کاملاً و تماماً باور می کند مثلاً بیغایده است به شخصی بگوید که برخاسته است، حال آنکه بر همه (منجمله خود شخص) مشهود و بارز است که در حالت دراز کش قرار دارد! اکثر هیپنوتیزورها تنها از چیزی صحبت می کنند که برای شخص به اثبات رسیده باشد. برای نمونه:

هیپنوتیزور ممکن است اعلام کند که شخص بازویش را کاملاً دراز نماید. او به مدت چند دقیقه این مطلب را با صدا و آهنگی یکنواخت تکرار خواهد کرد و سپس با مشاهده خسته شدن بازوی شخص اعلام می کند: «بازویت دارد خسته می شود. سنگینی شدیدی را در بازویت احساس می کنی. بازویت خسته شده است.» در این لحظه شخص تماماً و کاملاً با حرف هیپنوتیزور موافق است. زیرا کاملاً مشهود است که دارد خسته می شود، اما او در حضور داشتن در يك حالت ترانس سبك و سطحی، در يك موقعیت مناسبی قرار ندارد که به هیپنوتیزور بگوید: «خوب معلوم است ابله! معلوم است که بازویم خسته شده است، خصوصاً که آنرا در این حالت نگهداشته ام!» برعکس او فقط بر میزان باورش افزوده می شود و ایمان می آورد که برآستی شخص هیپنوتیزور دارای قدرت و نیروی زیادی است و قابلیت را در وجودش می بیند که با آن می تواند هر دستوری که می خواهد به او صادر می کند و او نیز ناگزیر آنرا اطاعت کرده و به مرحله اجرا در می آورد.

در آینده، اوضاع و شرایط طوری خواهند بود که پزشکان و

جراحان بیشتر و بیشتر به سوی هیپنوتیزم رجوع خواهند کرد و از آن یاری خواهند گرفت، زیرا هیچ تأثیرات بد و بعدی در عملیات هیپنوتیزمی وجود ندارد. هیچ نوع درد و ناراحتی ایجاد نمی‌شود و اوضاع همیشه بخوبی تمام می‌شوند.

هیپنوتیزم يك کار ساده و طبیعی است و تقریباً همه کس می‌توانند تحت دستورات و تلقینات هیپنوتیزمی واقع شوند. هر قدر شخصی اعلام کند ابدأ تحت تأثیر هیپنوتیزم قرار نخواهد گرفت، هیپنوتیزم کردن آن به مراتب سهل تر و آسان تر از بقیه خواهد بود!

البته در این کتاب ماکاری به هیپنوتیزم کردن مردم نداریم، زیرا اگر اینکار به وسیله شخصی ماهر و استاد که از کار خود بخوبی سر رشته داشته باشد، انجام نگیرد، احتمال خطرات زیاد و بروز نتایج وحشتناک و ناراحت کننده‌ای پیش خواهد آمد. من در اینجا بیشتر مایلم به شما کمک کنم تا بیاموزید چگونه خود را هیپنوتیزم کنید، زیرا اگر موفق به هیپنوتیزم کردن خود بشوید، براحتی می‌توانید خود را از عادات ناپسندی که دارید رهایی ببخشید، می‌توانید خود را از يك سری ضعف‌ها و سستی‌های شخصیتی و روانی نجات دهید و خود را معالجه و مداوا نمایید. می‌توانید درجه حرارت بدن‌تان را در هوای سرد افزایش دهید و هزاران کار مفید دیگر از این قبیل به انجام برسانید.

من در اینجا خیال ندارم روش و شیوه هیپنوتیزم کردن دیگران را به شما بیاموزم، زیرا اینکار بنظر من بسیار جدی و خطرناک است، مگر آنکه شخصی سالیان متمادی در این زمینه مطالعات و تجربیاتی عملی کسب کرده باشد. با این وجود يك سری عوامل و جنبه‌های مختلفی وجود

دارند که در مورد هینوتیزم است و من مایلم آنها را معرفی نمایم و در درس بعدی با «اتو - هینوتیزم» یا «خود هینوتیزمی» آشنا خواهید شد.

در دنیای غرب مرسوم است هیچکس نمی تواند آنرا و بلافاصله هینوتیزم شود. باید اعلام کنم که این پندار نادرست و غلط است. هر شخص می تواند بلافاصله، به وسیله شخصی که در مشرق زمین، با يك سری روش ها و شیوه های محرمانه ای از هینوتیزم آشنا شده باشد و در اینکار تمرین دیده باشد، هینوتیزم شود. خوشبختانه غربی های محدود و کمی یافت می شوند که از این روش ها اطلاع و آگاهی دارند!

ضمناً این مطلب نیز اعلام شده است که هیچ شخصی را نمی توان هینوتیزم کرد و وادار به يك عمل کرد که مغایر و مخالف با اصول اخلاقی و اعتقادات آن شخص می باشد. در اینجا نیز مجدداً اعلام می کنم که این پندار نادرست و غلط است.

طبعاً انسان نمی تواند به سراغ يك مرد پاك سرشت رفته و او را که فردی مؤمن و پرهیزگار است با عمل هینوتیزم، خواب کرد و بعد هم گفت: «حال برو و فلان بانک را سرقت کن!» معلوم است که آن شخص همچون کاری را نخواهد کرد و بجای رفتن و اطاعت کردن از خواب بیدار خواهد شد. اما يك هینوتیزور ماهر و زبردست می تواند فرامین و دستوراتش را طوری ارائه دهد و جملاتش را طوری بیان کند که شخص باور پیدا می کند در يك بازی یا نمایشنامه ای مشغول ایفای نقشی می باشد...

برای مثال این امکان هست که يك هینوتیزور کارهای بسیار ناپسندی روی شخص مورد نظرش انجام دهد و او را وادار به کارهایی ناپسند نماید. تنها کاری که او باید انجام دهد این است که با جملاتی

انتخاب شده به نحوی احسن و دقیق و با تلقیناتی ایده آل، شخص را متقاعد سازد که به همراه يك شخص دیگر هست (که معمولاً يك شخص قابل اعتماد و نزدیکی است و معمولاً مورد علاقه فرد است) و سرگرم بازی در نمایشی هستند. من دیگر میل ندارم در این باب سخنان بیشتری بگویم و خصوصاً از این نکات حساس حرف بزنم زیرا هیپنوتیزم براسستی و حقیقتاً يك کار خطرناکی محسوب می شود که اگر در دست شخصی نابکار و بی وجدان بیفتد (و یا در دست شخصی تمرین ندیده و ناشی و تازه کار) می تواند فجایعی بزرگ پدید بیاورد. من به شما توصیه می کنم که هرگز کاری به هیپنوتیزم نداشته باشید، مگر آنکه به عنوان يك نحوه وسیله درمانی، آنهم به وسیله يك طبیب سرشناس و بسیار مجرب و بسیار ورزیده و تمرین دیده، مورد کار گرفته شود و شما یا کسی از آشنایانمان بخواهد به عنوان مداوای بیماری یا مرضی از آن کار برد داشته باشد.

اینك پردازیم به اتو - هیپنوتیزم. اگر شما دقیقاً بنا به روش و دستورات من عمل کنید دچار هیچ ناراحتی نخواهید شد و هیچ آزار و اذیتی هم به کسی نخواهید رساند. برعکس: شما می توانید با این تمرینات، خیر و منفعت زیادی برای خود و حتی برای افراد دیگر نیز پدید بیاورید.

درس بیست و هشتم

در درس قبلی، اساساً در درسهای این کتاب، ما مشاهده کردیم که چگونه در واقع دو نفر در يك کالبد هستیم: یعنی يك موجود خود آگاه و يك موجود ناخود آگاه. این امکان وجود دارد که کاری کنید یکی از آن دو برای دیگری به کار و تلاش پردازد، و آنها را از آن حالت مجزا و مستقل کاملاً وابسته بخود، بیرون بیاورید. ماهیت خود آگاه، انبار دان دانش و اطلاعات است، تقریباً می شود گفت مسئول بایگانی پرونده ها، و باحتمال سرپرست کتابخانه است. بر عکس ماهیت ناخود آگاه را می توان به شخصی تشبیه کرد که هرگز بیرون نمی رود، هرگز دست به هیچ کاری نمی زند مگر انبار کردن اطلاعات و داده هایی که دریافت می کند، و بر يك سلسله عملیاتی دست دارد که از طریق دستور و فرمان دادن به دیگران، صورت می پذیرد.

ضمیر خود آگاه، از سوی دیگر، شبیه شخصی است فاقد هر گونه حافظه و یا فردی با حافظه ای بسیار کم و محدود که از تمرین و آگاهی

زیادی نیز برخوردار نیست. این شخص فعال، پرتحرک و بسوالهوس و دمدمی مزاج است و از يك كار به يك كار دیگر می‌پرد، و تنها از ضمیر ناخود-آگاه برای این استفاده می‌نماید که بتواند اطلاعاتی بدست بیاورد، بدبختانه. ضمیر ناخود آگاه معمولاً، و در شرایط طبیعی آنقدر قابل دسترس نیست تا هر نوع از اطلاعات و آگاهی‌هایی را ارائه دهد.

برای مثال اکثر مردم قادر نیستند زمان و ساعت تولدشان را به خاطر بیاورند، با این وجود تمام این اطلاعات در ضمیر ناخود آگاه جای دارد. حتی این امکان وجود دارد تا به وسیله روش‌هایی مناسب، يك شخص هیپنوتیزم شده را طوری به عقب رجعت داد که به زمان قبل از تولد خود برسد، و هرچند این روش، تجربه‌ای بسیار جالب توجه و دیدنی است، با این وجود فعلاً در محدوده مطالب گنجانده شده در این کتاب به خصوص، محسوب نمی‌شود و از آن صحبت نخواهیم کرد.

فقط بعنوان يك موضوع جالب مایلم به شما بگویم که هیپنوتیزم کردن شخص در طی چندین جلسات پی‌درپی امری ممکن است؛ می‌توان شخص مزبور را از طریق سالهای زندگیش کم کم به زمانی برد که تازه می‌خواسته به دنیا بیاید، و حتی به زمان پیش از تولد نیز رسید.

اما هدف من در این درس حاضر این است که به شما پیاموزم چگونه می‌توانید خود را هیپنوتیزم کنید. این يك واقعیت همگانی است هر کسی می‌تواند به وسیله شخص دیگری هیپنوتیزم بشود، اما در این مورد بخصوص حاضر، من مایلم به شما یاد بدهم خودتان این عمل را انجام دهید، زیرا خیلی افراد در دنیا حضور دارند که از قرار دادن خود زیر دست شخصی دیگر بیزاریم و حتی نفرت دارند، و ابداً مایل نیستند،

خود را (تحت این شرایط) تسلیم فرد دیگری بنمایند. زیرا هر چند از نقطه نظر تنوریکی، يك انسان پاك سرشت و والا هرگز قادر به آزار رساندن به شخصی نخواهد بود که تحت عمل هیپنوتیزم قرار گرفته است، با این وجود من معتقدم که مگر در مواردی بسیار نادر و استثنایی، بعضی آزار و اذیت‌ها و ناراحتی‌ها از طریق همین گونه افراد (که مبل دارند دیگران را هیپنوتیزم کنند) پیش می‌آید و تولید می‌شود.

ضمناً بهتر است این را بدانید که شخصی که به وسیله فردی مورد هیپنوتیزم قرار گرفته است، همیشه به فرامین و دستورات آن شخص بخصوص بیشتر حساس است و زودتر از آنها اطاعت و پیروی می‌کند و رو به مرگ بیشتر تحت کنترل آن هیپنوتیزور قرار می‌گیرد. بنا به همین دلیل بخصوص است که من کلاً با هیپنوتیزم کردن مردم به وسیله اشخاصی دیگر موافق نیستم.

من تصویری کنم که پیش از آنکه هیپنوتیزم را بتوان در استفاده‌های پزشکی مورد اجرا گذاشت، بایستی يك سری نکات و قوانین دستورات ایمنی در نظر گرفته شود، برای مثال برای هیپنوتیزم کردن يك بیمار، هرگز نبایستی تنها از يك پزشك معالج و هیپنوتیزور كمك گرفت، بلکه بایستی ترتیبی داد تا همیشه دو پزشك هیپنوتیزور در جلسه حضور داشته باشند. ضمناً دوست داشتم قانونی وجود داشت که در آن قید می‌شد شخصی که فردی را هیپنوتیزم می‌کند، بایستی بنوبه خویش به وسیله فرد دیگری هیپنوتیزم شود، و این فکر به او افتاد شود که هرگز هیچ نوع آزار و اذیتی به بیمار یا بیمارانی که می‌خواهد هیپنوتیزم کند، نرساند و هرگز در مقام سوء استفاده از موقعیتش بر نیاید. ضمناً بد نیست ترتیباتی داد تا

آن شخص هیپنوتیزور تقریباً هر سه سال یکبار، هیپنوتیزم شود تا ایمنی و حفاظت از حقوق بیماران تجدید و تمدید گردد. و گرنه بیماران برآستی و کاملاً تحت تأثیر و تسلیم شخص هیپنوتیزور قرار خواهند گرفت (حال به هر شکل و وضعیتی که می خواهد باشد). با وجود آنکه کاملاً موافقم که اکثریت زیادی از اطباء و هیپنوتیزورهای حاضر در مراکز درمانی، افرادی بی نهایت محترم و شریف و امین هستند و به اصول اخلاقی توجه و احترام خاصی ابراز می دارند، با این وجود انسان هر دم باید «گاو پیشانی سفیدی» روبرو می گردد که از بقیه همکاران شریفش کاملاً تفاوت دارد و در این قضیه دلی کاملاً سیاه و سیاه و سیاه دارند!

اینک بیایید و به موضوع انو- هیپنوتیزم برسیم. اگر این درس را با دقت تمام مطالعه کنید، بطور حتم کلیدی خواهید داشت که با کمک آن قادر خواهید شد قفل قدرت هایی نهفته و قابلیت هایی غیر قابل تصور را که در وجود شما قرار دارند، باز نمایید و آنها را کشف کنید.

اگر مطالب این درس را با دقت کامل مطالعه نکنید، پس فقط يك مشت حرفها و کلمات نامفهوم و بی معنایی را خوانده اید و اساساً باعث تلف کردن وقتان شده اید.

من توصیه می کنم به اتاق خوابتان بروید، پرده ها را بکشید تا هر گونه نور و روشنایی از بین برود و فضای اتاق تاریک شود. اما لازم است يك نور كوچك و ضعیفی را در نقطه ای که درست در بالای چشمانتان است قرار بدهید و آنرا روشن نمایید. پس همه چراغ ها را خاموش کنید و تنها این چراغ ضعیف را روشن نگهدارید. طوری بسایید این چراغ را قرار دهید که چشمانتان تا حدودی مجبور باشند به سمت بالا نظر

بیندازند، یعنی نگاهی که اندکی از حالت مستقیم به سمت بالا اثر متعادل و منحرف شده باشد.

اگر نور چراغ از نوع «نئون»^۱ باشد که خیلی بهتر است، در این صورت تا آنجایی که ممکن است جای خودتان را روی تخت مرتب و راحت نمایید. برای لحظاتی هیچ کار، مگر تنفسی منظم انجام ندهید. فقط نفس بکشید و افکارتان را بی هدف به پرواز دریاورید. سپس، بعد از گذشت يك يا دو دقیقه خیالپردازی، به خود بیایید، و با حالتی قاطعانه و آمرانه تصمیم بگیرید که می خواهید انبساط خاطر پیدا کنید، بخودتان بگویید که می خواهید تمام اعصاب و عضلات و ماهیچه های بدنتان را منبسط و آرام کنید. به انگشتان پایتان بیندیشید، به آنها فکر کنید و در موردشان به سؤال و جواب پردازید. اما خیلی سودمندتر است که شما نخست به انگشت پای سمت راستان بیندیشید. در نظر مجسم سازید که سراسر بدنتان يك شهر بزرگ است و فرض بگیرید که آدم کوچولو هایی در يك يك سلول های بدنتان اقامت دارند. این همان آدم کوچولو هایی هستند که باعث بکار افتاده شدن عضلات و تواندهای^۲ شما می شوند و به نیازهای سلول های بدنتان رسیدگی می کنند و باعث می گردند شما از شدت حیات و هستی به لرزش و ارتعاش دربیایید.

اما اینك میل دارید انبساط خاطر پیدا کنید. هیچ مایل نیستید شاهد فعالیت و تحرک این آدم کوچولو ها باشید. حوصله ندارید که آنها با نکانی در اینجا و تکانی در آنجا، حواس شما را پرت نمایند. بنابراین

1- Neon Light

2- Tendon نسج سفید و لثنی که عضلات را به یکدیگر متصل می کند. م

نخست به انگشت پای راستان خیره شوید و افکار تان را روی آن متمرکز سازید. به آن آدم کوچولوها دستور بدهید شروع به قدم برداشتن بصورتی مرتب و منظم نمایند و آنها را از قسمت نوك انگشتان پایتان، به پا و کف پا و بالاخره به سمت ساق پایتان هدایت و راهنمایی کنید. اجازه بدهید از پایتان بالا بروند و به زانوینان برسند.

با دور شدن آنها از ناحیه انگشتان پایتان، احساس خواهید کرد که پای راستان کاملاً بیحس و بیجان و سست شده است و کاملاً در حالت انبساط است، زیرا دیگر هیچکس در آنجا حضور ندارد تا احساسی را در شما پدید بیاورد. تمام آدم کوچولوهای آن قسمت از آنجا رفته و از پایتان بالای می روند. اینک پای راست شما کاملاً راحت و منبسط است. هیچ احساسی در آن نمی کنید. در واقع پای راست شما کاملاً سنگین، بیحس شده است و شما حس می کنید که پایتان کاملاً راحت است. آدم کوچولوها را آنقدر بالا بیاورید تا به چشم راست شما برسند. دقت کنید افراد کوچکی که شغل آنها پاسداری از راهها است، نردههای آهنینی نصب کرده اند بطوریکه هیچکس از آن آدم کوچولوها قادر به مراجعت به پایین نیست. به این ترتیب پای شما (از نوك انگشتان تا بالای پایتان) کاملاً بیحس شده است. اندکی تأمل کنید. دقت کنید و ببینید آیا براسنی همین طور است؟ سپس به سراغ پای چپتان بروید. اگر دوست دوست دارید در نظر مجسم کنید که زنگ کارخانه به صدا درآمده است و تمام آن آدمهای کوچولو از سر کارشان دور می شوند و ماشین آلات موجود در بدن شمارا رها کرده اند و در صدد رفتن به خانه هایشان می باشند. در نظر بیاورید که هر کدام از آنها یه صبرانه مایل اند به خانه بروند و شام

خوشمزه و گرمی. در انتظارشان است. آنها را با عجله از نوك انگشتان پای چپان دور کنید، آنها را بالا بیاورید، از ساق پا عبور دهید و بالاخره به قسمت زانو برساید. پای چپ شما تا ناحیه زانو، کاملاً بیحس و سست شده است. احساس سنگینی می کنید. انگار به شما تعلق ندارد.

آدم های کوچولو را بجلو ببرانید، آنها را از زانویتان بالا ببرید. اینك درست مثل پای سمت راست، پای سمت چپ کاملاً بیحس شده و يك تعداد مأمورین انتظامی حضور دارند که فرده های آهنی نصب کرده و اجازه نمی دهند. کسی از آنها دوباره به عقب برگردد.

آیا پای چپان نیز کاملاً منبسط شده است؟ دقت کنید و اطمینان حاصل کنید. اگر هنوز کاملاً و تماماً منبسط نشده است، مجدداً به آدم کوچولوها دستور بدهید از سر راه کنار بروند، بطوریکه دو پای شما همچون يك کارخانه خالی، بی هیچ کارگر و جنبنده ای باقی مانده است. حتی هیچ مستخدم و مأمورین نظافتی نیز در آنجا حضور ندارند. پاهای شما در آرامش و انبساط کامل قرار دارند. اینك همین کار را با دست و بازوی راستان و سپس با دست و بازوی چپان انجام دهید. تمام کارگران آن قسمت ها را نیز از آنجا دور کنید. آنها را وادار به حرکت نمایید. آنها را همچون يك گله رام و بی صدای گوسفندانی به حرکت وادار نمایید که به وسیله چوپانی ماهر و چیره دست راهنمایی و هدایت می شوند. هدف شما این است که این موجودات کوچولو را از ناحیه دستهایتان انگشتانتان، کف دستتان، میچ دستتان، ساعد و آرنجتان عبور دهید و دور نمایید. آنها را کماکان در حالت حرکت و سرعت نگهدارید. آنها را از دستهایتان بیرون کنید. شما خواستار انبساط خاطر هستید، زیرا اگر قادر به این کار

شوید و حواستان کاملاً دقیق بماند و به وسیله این آدم کوچولوها پرت شود، اگر بتوانید از هر گونه سروصدای داخلی دور بمانید، آنوقت می‌توانید با سهولت تمام به ضمیر ناخودآگاهتان نفوذ نمایید و بالاخره صاحب مالک قدرت‌ها و دانشی بشوید که در شرایط معمول و طبیعی بر هیچ بشری اهداء نشده است. شما بایستی نقشتان را بخوبی ایفاء نمایید. بایستی هر طور شده این موجودات كوچك را از اعضای بدنتان خارج نمایید و آنها را بحرکت دریاورید و آنها را از بدنتان دور کنید.

اینك كه بازوان و پاهایتان كاملاً منبسط شده و هینك خانهٔ اربابی بزرگی شده كه مالک آن از آنجا رفته، همین عملیات را با بدنتان انجام دهید.

با رانهایتان، با کمرتان، با شکمتان، مپنه‌تان خلاصه با تمام اعضای بدن این مراحل بیرون‌دهی آدم کوچولوها را انجام دهید. آنها هیچ چیز مگر مزاحمینی كوچك برای شما نیستند. بلكه قبول دارم كه آنها برای حفظ و نگهداری حیات و هستی در درون شما خیلی مفید هستند، اما در این شرایط و وضعیت فعلی شما خواستار این می‌باشید كه آنها را برای «تعطیلاتی» به دور از خود بفرستید. پس آنها را از خود دور نمایید. آنها را در امتداد بند سیمین هدایت کنید و کاری کنید تا از بدن شما خارج شوند. خود را از تأثیرات آنها آزاد سازید. بعد از این كار شما می‌توانید كاملاً و تماماً احساس انبساط خاطر و آرامش و راحتی نمایید. شما دارای يك نوع راحتی باطنی می‌شوید كه هرگز پیش از این، آنرا تجربه نكرده و طعم آنرا نچشیده بودید.

با تمام این آدم کوچولوهایی كه در بند سیمین شما حضور دارند،

و با این واقعیت که بدن‌تان اینک خالی از آنها شده است، دقت نمایید که تعدادی محافظ و پاسدار در انتهای بند سیمین‌تان حضور داشته باشند، بطوری که هیچک از این آدم کوچولوها پنهانی و مخفیانه دوباره به محل اولیه خود بازنگردد تا ناراحتی و اختلالانی ایجاد نماید.

نفس عمیقی بکشید. احتیاط کنید تنفسی کنید، عمیق و بسیار رضایتبخشی باشد. آنرا برای لحظاتی چند در خود نگهدارید، سپس آهسته آنرا باز بیرون دهید و اینکار را به مدت چند ثانیه طول بدهید، هیچ نوع فشار و زحمتی نباید از این بابت بکشید و احساس کنید باید نفسی راحت، طبیعی و خوب باشد.

دوباره اینکار را تکرار کنید. نفس عمیقی بکشید: نفسی عمیق و کند و بسیار رضایتبخشی که حالت مطبوع آنرا احساس می‌کنید. آنرا برای لحظاتی چند در خود نگهدارید، و در آن هنگام صدای ضربان قلبتان را می‌شنوید که می‌گوید: بام - بام - بام (این صدا را در گویشتان می‌شنوید) سپس نفستان را آهسته آهسته بیرون بدهید. بخودتان بگویید که بدن‌تان کاملاً منبسط است، و اینکه حالت بی‌حسی و مستی راحت و مطبوعی را تجربه می‌کنید.

با حالتی بی‌تفاوت به انگشتان پا و زانوئانتان و همینطور هم ران و کمرتان نگاه کنید.

بخود بگویید که داشتن این احساس آرامش و انبساط خاطر چقدر لطیف و لذتبخش است و از اینکه هیچگونه احساس فشار نمی‌کنید، چقدر راحت هستید. احساس می‌کنید که هیچ چیز در بدن‌تان کشش و تکان و حرکت و فشاری ایجاد نمی‌کند. باز هم بالاتر بروید. احساس کنید هیچ نوع فشاری

در هیچ کجای بدن آن وجود ندارد. نه در بازو و انتان، نه در سینه‌تان نه حتی در دست‌هایتان شما در کمال آرامش سرگرم استراحت هستید، و هر يك از قسمت‌های بدن‌تان، هر يك از عضلات شما، هر يك از عصب‌های شما، هر يك از بافت‌های موجود در درون بدن شما کاملاً و تماماً آرام و منبسط است شما باید اطمینان کامل داشته باشید که بر استی‌تمام و کمال راحت و منبسط هستید و تا قبل از داشتن این اطمینان خاطر نمی‌توانید در مراحل بعدی «اتو-هپنوتیزم» پیش بروید، زیرا همیشه نخستین یا دومین مرتبه است که بیشترین مشکلات و ناراحتی‌ها را پدید می‌آورد. بعد از آنکه اینکار را یکی دوبار انجام دادید، بقدری بر ایتان طبیعی و معمولی جلوه خواهد کرد، بقدری راحت و آسان جلوه خواهد کرد که از خود سؤال خواهید نمود چرا پیش‌تر از این، دست به يك همچون کاری نزده بودید. بنا بر این برای نخستین مرتبه (الی دومین مرتبه) از دقت و احتیاط زیادی برخوردار باشید و کارها را با تانی و آهستگی تمام به انجام برسانید. هیچ لزومی برای عجله و شتاب نیست. شما تا بحال بدون «اتو-هپنوتیزم» هم‌تان را سپری کرده‌اید، بهمین خاطر چند ساعت زودتر یا دیرتر هیچ تأثیری در اوضاع نخواهد داشت. خونسرد باشید و اوضاع را آسان بگیرید. فشاری بر خود وارد نیاورید. کوشش و تلاش زیادی انجام ندهید، زیرا اگر بیش از حد لازم زحمت و تقلا کنید، کاری می‌کنید که شك و تردید در وجود شما رخنه کرده، و خستگی عضلانی در بدن‌تان مستقر گردد.

اگر احساس می‌کنید يك قسمت بخصوصی از بدن‌تان کاملاً منبسط نیست، پس توجه و تمرکز خاصی به آن نقطه بخصوص مبذول دارید. در

نظر مجسم کنید که يك تعداد کارگران بسیار زحمتکشی را در آن قسمت از بدنتان دارید که مایلند پیش از رفتن به خانه هایشان، آن کار بخواهند به شما بدهند. خوب، در مورد آنها نیز کافی است به آنها دستور بدهید بروند. هیچ کاری به اندازه کاری که شما اینک سرگرم انجام آن می باشید از اهمیت برخوردار نیست. این اساسی است که شما برای خیر و صلاح خودتان کاملاً آرام و منبسط باشید. این حالت باعث می گردد منفعت و خیر زیادی نیز به «کارگزاران» برسد.

اینک اگر کاملاً مطمئن هستید که در تمام نقاط بدنتان آرام هستید، چشمانتان را طوری بالا بگیرید که بتوانید آن چراغ كوچك را که در نقطه ای در بالای سر شما قرار دارد مشاهده نمایید. چشمانتان را بالا بگیرید بطوری که اندکی فشار بر چشمانتان وارد بیاید (همینطور هم بر روی پلك هایتان) و به آن نور خیره شوید. به نگاه کردن به آن چراغ باتلاود لچسب متمايل به سرخ ادامه دهید: بایستی احساس خواب آلودگی کنید. بخود بگویید که می خواهید پلك هایتان بعد از آنکه تا عدد ده شمارش نمودید، بسته شوند، بعد هم شروع به شمردن کنید: يك - دو - سه - چشمانم دارند بسته می شوند، چهار - بله دارم احساس خواب آلودگی می کنم - پنج - بزحمت قادرم چشمانم را باز نگهدارم» و خلاصه آنقدر بشمارید تا بالاخره به عدد ۹ برسید و بگویید: «نه - چشمانم محکم بسته شده اند - ده - چشمانم دیگر باز نخواهند ماند. آنها کاملاً بسته هستند.»

اصل قضیه در این است که شما می خواهید يك رفلکس مشخص و مشروطی را تنظیم نمایید بطوری که در جلسات اتو - هینونیزم بعدی که در آینده خواهید داشت، دیگر دچار هیچگونه اشکال و زحمتی نگردید

و فتان را صرف منبسط کردن طولانی و کند اعضای بدنشان نکنید.

تنها کاری که بعد از این جلسه اول لازم خواهد بود انجام دهید شمارش اعداد است، بعد هم بلافاصله در حالت خلسه و هیپنوتیکی قرار می‌گیرید، و این هدف اصلی این کار می‌باشد، یعنی رسیدن به این حالت. ممکن است تعدادی از شما دچار شک و تردید بشوید، و چشمانتان در اولین مرتبه، و پس از شمارش تا ده بسته نشود. هیچ نیازی به نگرانی در این مورد نیست، زیرا چنانچه چشمانتان با میل و رغبت بسته نشوند، آنها را عمداً خودتان ببندید، بطوری که انگار در حالت هیپنوتیکی قرار دارید.

اگر این کار را با بعد انجام دهید، باعث می‌شود تا پایه و اساس این روشی مشروط ریخته شود، و این مسأله‌ای است که بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

باز هم تکرار می‌کنم: شما می‌خواهید چیزی شبیه به جملات زیر را بیان کنید (در واقع خود واژه‌ها زیاد مهم نیستند) این فقط برای این است که تا حدودی بتوانید فرمول و شیوه مخصوص خودتان را بسازید:

«هنگامی که تا عدد ده شمردم، پلک‌هایم سنگین خواهند شد، و چشمانم دچار خستگی می‌شوند. مجبور خواهم شد چشمانم را ببندم، و هیچ چیز آنها را نخواهد گشود و بعد از شمارش من تا عدد ده، هیچ چیزی باعث باز شدن آنها نخواهد شد. به محض آنکه به عدد ۱۰ رسیدم، چشمانم بسته خواهند شد، و من در یک حالت انو هیپنوتیزم کامل و تمامی فرو خواهم رفت. من کاملاً شمارو آگاه خواهم بود و هر صدا و هر اتفاقی را که بیفتد خواهم شنید و خواهم فهمید. در آن لحظه قادر خواهم شد به ضمیر ناخود».

آگاهم دستور بدهم که هر آنچه می‌خواهم انجام دهد.»

سپس دوباره مثل اول شروع به شمردن خواهد کرد: «یک - دو -
پلک‌هایم خیلی خیلی سنگین شده‌اند، چشمانم خسته شده‌اند - سه - به
رحمت می‌توانم آنها را باز نگه‌دارم... نه قادر به نگهداشتن آنها بحالت
باز نیستم - ده - چشمانم بسته شده‌اند و من در یک حالت اتو-هیپنوتیزم
هستم.»

من احساس می‌کنم که این درس بخصوص را بایستی در همین جا
به پایان رساند زیرا درسی بسیار حائز اهمیت محسوب می‌شود. ما بایلم در
این قسمت پایان دهم بطوری که شما فرصت و وقت کافی برای تمرین آن
داشته باشید. اگر بخواهم مطالب بیشتری در اینجا عنوان نمایم، ممکن
است شما تمایل پیدا کنید. بیش‌تر از آنچه که لازم است، بخوانید، و بهمان
نسبت مطالب کمتری در خود جذب کنید. بنابراین آیا ممکن است این
درس را مکرراً و بارها و بارها مورد مطالعه و بررسی قرار دهید؟ من به شما
اطمینان می‌دهم (برای هزارمین بار!) که چنانچه این درس حاضر را
مورد بررسی و مطالعه قرار دهید، و آنرا کاملاً در خود جذب نمایید، و در
نهایت مطالب ذکر شده را در خود پیاده کنید و تمرینات لازم را انجام
دهید، نتایج جداً بسیار خارق‌العاده‌ای دریافت خواهید کرد.

درس بیست و نهم

در آخرین درس، ما با روش فرورفتن در مرحله ترانس آشنا شدیم. اینك این مرحله را بایستی چندین مرتبه تمرین نماییم. اگر این تمرینات را واقعاً و تمام و کمال به انجام برسانیم، اوضاع را برای خود آسانتر می‌کنیم. به این ترتیب موفق خواهیم شد بدون هیچ سخنی و کار و کوشش زیاد، وارد مرحله ترانس بشویم، زیرا انكته اصلی این کارها در این است که شما را از انجام يك سری کارهای وقت گیر و سخت، معاف کنیم. بیاید و به علت اینکار نظری بیندازیم: شما خواستار فرورفتن در حالت انو - هینوتیزم هستید تا بتوانید يك سری صفات بد و ناپسندیده را از وجودتان حذف کنید و برعکس يك تعداد صفات خوب و شایسته را نفوذیت بخشیده و بعضی از قابلیت‌هایتان را آشکوفاتر سازید. خوب! بایستی در فکر فرو بروید و از خود پرسید این صفات بد و ناپسندیده کدام هستند؟ صفات خوب کدام؟ بایستی قادر باشید نکات منفی وجودتان را با صفات عالی موجود در باطن و شخصیتی‌تان را بخوبی مشاهده نموده و آنها را

از هم تمیز دهید. شما باید قادر باشید ناواقعاً تصویری از آن شخصیتی که دوست دارید باشید، در نظر خود مجسم کنید. آیا شما ضعیف و مست عنصر هستید؟ پس خود را دقیقاً به همانگونه‌ای که مایلید باشید در نظر بیاورید؛ یعنی با عزم و اراده‌ای محکم و شخصیتی قوی و مسلط بر دیگران. طوری خود را مجسم کنید که دیگر می‌توانید با سهولت تمام نکات مورد نظران را به اثبات برسانید و مردان و زنان اطرافتان را دقیقاً همانگونه که مایل هستید به حرکت و کار وادار نمایید.

سعی کنید به این «من جدید و تازه» بیندیشید. تصویر این «من» را با ثبات قدم زیاد در پیش‌رویتان حفظ کنید؛ درست به همان شیوه‌ای که یک هنرپیشه و بازیگر برای نقشی که می‌خواهد ایفا نماید، کاملاً و تماماً در پوسته شخصیت نقش خود فرو می‌رود. شما ناچارید از تمام قدرت تجسم خود استفاده نمایید. هر قدر با تصمیم و قدرت بیشتری خود را به آنگونه‌ای که دوست دارید باشید مجسم کنید، زودتر قادر خواهید بود به هدف و امیدتان برسید. به تمرین ادامه دهید. خود را در حالت ترانس قرار دهید، اما همیشه دقت کنید که این تمرین‌ها را در اتاقی آرام و بی‌صدا و تاریک انجام دهید.

در هیچ‌یک از این عملیات، هیچگونه خطری وجود ندارد. من فقط خاطر نشان می‌کنم و گوشزد می‌کنم که وقت کنید کمی مزاحمت شما نفوذ. زیرا هرگونه مزاحمت یا دخالت و یا یک جریان سرد هوا باعث بیدار شدن شما از خواب می‌گردد و شما را مجبور می‌سازد با سرعت و شتاب از آن حالت ترانس و یا خلسه‌تان بیرون بیاید. تکرار می‌کنم: هیچگونه خطری متوجه شما نخواهد بود. ضمناً اینرا نیز باید بخاطر بسپارید که

مطلقاً هیچ امکانی وجود ندارد که شما خود را در آن - هیپنوتیزم فرو ببرید و بعداً نتوانید از حالت خلسه بیرون بیایید. برای اطمینان بخشیدن به شما، و ازین بردن ترمی و وحشتان، ما بلم يك مورد معمولی را برایتان بازگو نمایم:

این بیمار نابحال تمرینات زیادی داشته است. او به اتاق تاریك خود می رود، لامپ یا چراغ نشون خود را روشن می کند که اندکی بالاتر از سطح ابروان قرار دارد، بعد هم خود را روی تخت یا مبلی می خواباند و حالتی راحت و آسوده برای خود دست و پا می کند. برای لحظاتی چند، فقط حواسش به این است که بدنش را به حالت آرامش و انبساط بیاورد و آنرا از هر گونه فشار و ناراحتی رها سازد.

بزودی دستخوش يك احساس دلچسب و مطبوعی می گردد که در سراسر وجودش رخنه می کند. طوری می شود که انگار تمام وزن بدن، تمام کارها و اعمال درونی بدن از بین رفته اند و آماده است که بزودی داخل زندگی جدید و تازه ای شود. بیشتر و بیشتر منبسط می شود و با آرامش و ثانی سعی می کند بفهمد آیا عضله ای در بدنش باقی مانده که هنوز زیر فشار باشد و دقت می کند نبیند آیا دردی، فشاری، سنگینی در يك نقطه از بدنش وجود دارد یا خیر. سپس با رضایت خاطر از این که کاملاً راحت و آسوده و بی دغدغه است، با دقت تمام به آن چراغ نشون خیره می شود. چراغ نباید در سطح مستقیمی از چشمها قرار داشته باشد، بلکه بایستی اندکی بالاتر و تقریباً در سطح ابروان باشد.

بزودی پلکها احساس سنگینی می کنند و اندکی مژه می زنند و بعد بسته می شوند، اما فقط برای یکی دو ثانیه، دوباره مژه می زنند و باز

می شوند و اندکی رطوبت پدید می آید و موجب می شود تا چشم ها خیس شوند. آنها تکان تکان می خورند و می لرزند و دوباره بسته می شوند. برای مرتبه ای دیگر گشوده می شوند، اما اینبار با سختی، زیرا چشمها دیگر خسته شده اند و پلك ها سنگینی می کنند و شخص مورد نظر مسا تقریباً در يك حالت ترانس یا خلسه ای عمیق فرو رفته است. پس از گذشت يك ثانیه یا کمتر، پلك ها بسته می شوند و اینبار محکم بسته می مانند. بدن باز هم بیشتر از پیش منبسط و راحت باقی می ماند. تنفس آرام و کونا می شود و شخص در مرحله ترانس فرو می رود.

اینك بیاید و او را برای لحظاتی تنها بگذاریم. کاری که او در آن حالت ترانس می کند، هیچ ربطی به ما ندارد، زیرا ما نیز بنوبه خود می توانیم وارد ترانس شده و تجربیات مخصوص بخودمان را بدست بیاوریم. بیاید او را در همین حالت خلسه رها کنیم تا آنکه او بتواند کارها و خواسته هایش را به مرحله اجرا در بیاورد، مگر نه اینکه تمام این مراحل را برای برآورده کردن خواسته هایش انجام داده است؟

بنظر می رسد لو این آزمایش را برای این منظور انجام داد تا بیند تاچه اندازه و تاچه سطحی می تواند خود را هیپنوتیزم نماید و اینکه پی برد تاچه مقدار می تواند با حالتی قطعی در خواب بماند. این شخص عمداً کاری کرده است تا یکی از دور اندیشی های طبیعت را نادیده گرفته و آنرا به گوشه ای دور از خود فرستاده است؛ زیرا بخود اعلام کرده است که از خواب بیدار نخواهد شد!

دقایقی می گذرند... ده دقیقه... بیست دقیقه... تنفس شخص تغییر پیدا می کند و شخص دیگر در حالت ترانس نیست بلکه عمیقاً در خواب

است. بعد از حدوداً نیم ساعت، مجدداً از خواب بیدار خواهد شد در حالی که احساسی کاملاً خوب و سر حال دارد و طوری است که انگاری يك شب کامل را خوابیده است و بعد از آن احساس شادایی و نشاط می کند. هیچ انسانی نمی تواند دائماً و برای همیشه در حالت ترانس بماند و بالاخره از حالت خلسه بیرون می آید.

طبیعت هرگز اجازه همچون کاری را نمی دهد. ضمیر ناخود آگاه درست شبیه يك غول کند ذهن است. شما می توانید برای مدتی او را متقاعد سازید که هر آنچه که می خواهید برایتان انجام دهد، اما بعد از مدتی، این فکر به مغز این غول ابله می آید که نکند شخص سرگرم و سر بسر گذاشتن با او می باشد. به همین خاطر از آن وضعیت ترانس و هیپنوتیکی بیرون می آید.

من مجدداً تکرار می کنم که شما نمی توانید به هیچ ترتیب و شرایطی خود را بخوابانید بطوریکه باعث ضرر رساندن و آسیب به شما شود و با حتی موجبات ناراحتی شما را فراهم آورد. شما کاملاً و تماماً در امنیت هستید و محفوظ می مانید زیرا شما خودتان، خود را هیپنوتیزم کرده اید، بنابراین تحت دستورات و تسلیم پیشنهادات و تلقینات هیچ شخصی قرار ندارید.

من قبلاً گفتم که يك جریان یا کوران هوای سرد باعث بیدار شدن فرد از خواب هیپنوتیکی می گردد. بلکه همین طور است. مهم نیست شدت و عمق ترانس تا چه اندازه زیاد باشد، اگر بطور ناگهانی تغییری در وضعیت هوا رخ دهد و یا مسأله ای پیش بیاید که باعث شود احتمالاً ضرری (بهر شکل و ترتیبی که هست) به بدن وارد بیاید، حالت ترانس

از بین می‌رود. بنابراین چنانچه در يك حالت ترانس حضور دارید و شخصی از اهالی خانه، دریا پنجره‌ای را می‌گشاید بطوریکه جریان هوایی تازه به شما می‌خورد (مثلاً از طریق سوراخ کلید در اتاق و یا پایین در) شما بدون هیچ ناراحتی و درد و مشکلی از خواب بیدار خواهید شد و بعداً مجبور خواهید شد تمام این آزمایشات و تمرینات را از سر آغاز نمایید! همین دلیل است که باید جداً از هر نوع کوران و بادی محفوظ و دور بمانید.

تحت هر شرایطی باید صفاتی را که مایلید بدست بیاورید گوشزد نمایید. شما باید به این نکته اشاره کنید که می‌خواهید از تمام چیزهایی که خوشتان نمی‌آید رها بشوید و به مدت چندین روز بکوشید در حین راه رفتن و انجام کارهای روزمره، قابلیت‌های مورد نظرتان را علناً در پیش رویتان مجسم نمایید. در طول روز، بارها و بارها بخود بگویید که در فلان ساعت (ترجیحاً در ساعات شبانه) خود را هیپنوتیزم خواهید کرد و اینکه در هر مرتبه‌ای که داخل حالت ترانس می‌شوید، صفات مورد نظرتان باشدت و تحکم بیشتر و خاصی در شما پدیدار خواهند شد. سپس با رفتن در حالت خلسه، هر آنچه را که مایل هستید و آرزو دارید، در ذهنتان تکرار کنید.

کتابخانه رستار

@RastarPub

بیايد و يك نمونه ساده را با هم مورد بررسی قرار بدهیم:
(البته این مثال اندکی ساده و کودکانه است اما برای پیشبرد کارمان مفید است)

فرض بکنیم مردی فوزمی کند، شاید به این خاطر که تنبل تر از این است که صاف و مستقیم بایستد. او باید مکرراً اعلام کند: «من صاف

خواهم ایستاد، من صاف خواهم ایستاد. من صاف خواهم ایستاد. ضمناً نکتهٔ بسیار مهم این مطلب در این است که شما بایستی هر آنچه را که میل دارید، پشت سر هم و با سرعت و بی هیچ وقفه‌ای تکرار کنید و هیچ نوع سکوت و مکثی پدید نیاید زیرا اگر همچون وضعیتی رخ دهد، رفیق دیرینه ما: ضمیر ناخود آگاه ممکن است از راه برسد و بگوید: «ای بابا، تو هرگز سخن راست نمی‌گویی!» تو همیشه قوز می‌کنی! اگر شما بتوانید بی هیچ مکث و وقفه‌ای خواسته‌تان را تکرار کنید، ضمیر ناخود آگاهتان هرگز فرصتی پیدا نمی‌کند دخالت نماید و از وزن و سنگینی کلمات ذکر شده به وسیلهٔ شما کم‌رش‌ختم خواهد شد و بزودی معتقد می‌شود که شما همیشه صاف و راست ایستاده‌اید. اگر بر استی به این مسأله اعتقاد و باور بیاورد، عضلات و ماهیچه‌های شما سفت و فشرده خواهند شد و درست به همان شکل و حالتی که دوست دارید، محکم و صاف خواهید ایستاد.

آیا سیگار زیاد می‌کشید؟ آیا در کاری یا چیزی افراط می‌کنید؟ شما خود نیز می‌دانید که سیگار برای سلامتی بد است. برای چه از هینو تبزم برای درمان خود استفاده نمی‌کنید؟ به این ترتیب هم پول بیشتری در جیب‌تان باقی خواهد ماند و هم از این حالت و عادت به‌جگانه بیرون خواهید آمد. قطع کالی است ضمیر ناخود آگاهتان را متقاعد سازید که از کشیدن سیگار نفرت دارید. بعد هم بدون کوچکترین مشکل و ناراحتی، دست از کشیدن سیگار برخواهید داشت و هرگز حتی فکر کشیدن سیگار به مغزتان راه نخواهد یافت.

مردم قادر نیستند دست از سیگار کشیدن بردارند. این عادت است که به‌سختی می‌توان ترک کرد. بدون شك اینها چیزهایی هستند که بارها

و بارها شنیده‌اید. يك فرد سیگاری هرگز قادر به ترك سیگار و با پپ خود نیست. همه کس همین موضوع را به شما می‌گویند. در آگهی‌های تبلیغاتی در روزنامه‌ها و مجلات يك سری داروها و درمان‌های مختلف و متنوع برای ترك دادن شما از سیگار ارائه شده است.

اما آیا این فکر به ذهن شما خطور نکرده است که تمامی این کارها، خورد نوعی هیپنوتیزم است؟ شما از این جهت قادر نیستید سیگارتان را ترك کنید که معتقدید بنا به گفته دیگران و همین‌طور هم آگهی‌ها و مطالب نوشته شده در مجلات، شما کاملاً فاقد توانایی ترك سیگار هستید.

بنابر این بایید و این هیپنوتیزم را به سود و نفع خودتان تغییر بدهید. بخودتان بگویید: شما از دیگران فرق دارید، شما دارای اراده‌ای قوی هستید. شما بر خواسته‌هایتان مسلط هستید و بالاخره اینکه بخوبی می‌توانید خود را معالجه و درمان کنید (حال می‌خواهد ترك سیگار، اعتیاد، مشروب و یا چیزهای دیگر و منفی باشد). این درست عین همان هیپنوتیزم (یا به اصطلاح هیپنوتیزم ناخود آگاه) است که شما را متقاعد ساخت قادر به ترك سیگار خود نمی‌باشید. پس هنگامی که آگاه و ملتفت به این موضوع باشید، هیپنوتیزم خود آگاهانه شما می‌تواند کاری کند که دیگر هیچ‌وقت به سیگار دست نزنید.

ضمناً يك هشدار با بهنراست بگویم يك توصیه دوستانه: آیا شما اطمینان کامل دارید که می‌خواهید دست از کشیدن سیگار بردارید؟ آیا اطمینان دارید می‌خواهید فلان عاداتتان را ترك کنید؟ (مثلاً عادت ناپستند بدقولی و دیر رسیدن به محل ملاقات...) شما قبل از اینکارها باید دقت کنید و مطمئن بشوید که برآستی خواهان ترك دادن عادت خود هستید یا خیر.

این کافی نیست که حالتی کاملاً سست، عنصر و ضعیف بخود بگیری و بگویدی: «آه ای کاش می توانستم سیگار کشیدن را ترک کنم، باید به خودم بقبولانم که از عهده اینکار برمی آیم.»

تا زمانی که این مطلب در ضمیر ناخود آگاه ریشه نگیرد، فقط قادر خواهید بود آن کاری را انجام دهید که واقعاً و قلباً می خواهید انجام دهید، بطوریکه اگر (پیش و کم) بخود همدار بدهید که دیگر سیگار نکشید و تقریباً خود را به یک مبارزه طلبی دعوت نمایید، آنوقت نه تنها دست از سیگار کشیدن بر نخواهید داشت، بلکه از قبل هم بیشتر خواهید کشید!

با دقت تمام خود را مطالعه و مورد بررسی قرار دهید. واقعاً دوست دارید چه کاری انجام بدهید؟ خیالتان راحت باشد؛ هیچکس در اطرافتان نیست، هیچکس از پشت سرتان نگاه نمی کند، هیچکس قادر به خواندن افکار شما نیست، آیا واقعاً دوست دارید سیگارتان را ترک کنید (یا هر عادت دیگری را)؟ یا آنکه ترجیح می دهید کماکان مثل سابق عمل کنید و بانی بمانید؟ آیا سخنانی که ابراز می کنید تنها یک مشت سخنان پوچ و تو خالی هستند؟

هنگامی که کاملاً و براسنی معتقد شوید که خواستار چیزی هستید، آنوقت است که می توانید آنرا صاحب شوید. لازم نیست در هنگام شکست در کارها و تجربیات و آزمایشات، هیپنویزم یا چیز دیگری را مورد ملامت و سرزنش قرار دهید، زیرا فقط خود شما مقصر هستید و بس. اگر موفق نشوید تنها یک معنی دارد: به آن معنا است که شما واقعاً و به آنطور که باید و شاید قوی در تصمیم گیری تان نبودید که فلان کار یا خواسته را به مرحله اجرا در بیاورید!

با اتو - هینوتیزم شما می‌توانید خود را از شر تمام آن چیزهایی که بعنوان عادات بد و ناپسند معروفند، خلاص کنید. بد بختانه من هرگز نتوانستم پی ببرم و کشف کنم این عادات بد و ناپسند چه هستند، بنابراین از این بابت راهنمایی و کمک زیادی نمی‌توانم به شما بکنم! به نظر من چیزهایی که می‌شود بعنوان عادات ناپسند دانست: کتک زدن زن و باپرت کردن اطو بر سر شوهر و یا لگد زدن به سگ و یا ناسزا گفتن بی‌دلیل به مردم و یا خوردن مشروب است... تمام این عادات مرا می‌توانید براحتی از بین ببرید، فقط به این شرط که حقیقتاً خواستار ترک آنها باشید.

کاری کنید تا چندین مرتبه احساس انبساط خاطر پیدا نمایید. از رهایی از دست فشارهای درونی وجودتان استفاده کرده و سعی کنید انرژی عصبی شخصی و مخصوصی بخودرا تهیه و تولید نمایید.

اگر مطالب این درس و همین طور هم درس پیشین را بارها و بارها بخوانید و باز هم بخوانید، می‌توانید کارهای زیادی برای بهبود بخشیدن به سلامتی‌تان انجام دهید. ضمناً مثل پابان هر درس تکرار می‌کنم: تمرین کنید؟ تمرین کنید! تمرین کنید!

حتی بزرگترین نوازندگان موسیقی در جهان نیز ساعت‌های متوالی و روزانه تمرین می‌کنند و دست از تلاش بر نمی‌دارند. به همین خاطر است که نوازندگان و موزیسین‌های مشهوری هستند. شما نیز بنوبه خویش می‌توانید یک خود هینوتیزور عالی بشوید. بشرط آنکه بر طبق گفته‌های من عمل کنید. بنابراین، تمرین را فراموش نکنید.

درس سی ام

خیلی از مردم عقیده دارند (عقیده‌ای نادرست و غلط) که کار کردن بد است. بسیاری از فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان به دو دسته تقسیم هستند: «کارگران به سفید» و «آنهايي که و دستشان در کارهای کثیف فرو رفته است». این يك نوع فخر فروشی طبقاتی محسوب می‌شود که بایستی از بین برود، زیرا قادر است برادر را بر علیه برادر، و نژادها را بر علیه نژادهایی دیگر به شورش و عصیان بکشانند.

کار، (مهم نیست کار ذهنی و مغزی باشد یا کار دستی)، برآستی که برای اشخاصی که آنها را با وجدانی بالا، و بدون کوچکترین احساس شرم و خجالت به انجام می‌رسانند، مسأله‌ای است شرافتمندانه. در بعضی کشورها چنانچه خانم خانه انگشتش را برای کوچکترین کاری بلند نماید، يك امر غیر آبرومندانه محسوب می‌شود. این عقیده و گمان مرسوم است که باید این خانم در نقطه‌ای بنشیند و ظاهری زیبا و ملوس داشته باشد، و شاید هر از گاه دستوری به یکی از مستخدمین خانه صادر نماید و نشان دهد که

بانوی خانه بشمار می رود!

در کشور چین باستان، در دوران های قدیم، طبقات و سطوح ثروت مند سرزمین ناخن هایشان را تا حدی چنان مسخره آنقدر بلند و دراز می کردند که اغلب ناچار می شدند پوشش های ایمنی مخصوصی برای حمایت از ناخن هایشان داشته باشند تا مبادا «خدای نما کرده» یکی از آنها بطور تصادفی نشکند! هدف و نیت این ناخن های بلند برای نشان دادن این موضوع بود که صاحب آنها بقدری متمول و ثروتمند است که مجبور به انجام هیچ کاری نیست و اینکه هر خواسته اش بلافاصله بر آورده می شود. ناخن های بلند بی پرو و بر گرد خود مدرکی مبنی بر فقدان قابلیت و توانایی او برای هر گونه کاری محسوب می شد، زیرا بانوی آقای خانه (صاحب همان ناخن ها) بقدری فاقد «توانایی» بود که حتی نمی توانست به نیازهای جسمانی خود برسد، و مجبور می شد مستخدمین زیادی داشته باشد تا تمامی کارهایش را برایش انجام دهند!

در کشور تبت (پیش از فتح آن به وسیله چین کمونیست) بعضی از نجبا و اشراف زادگان آستین های آنقدر درازی داشتند که تمام دستها و ناخن ها و انگشتان شان پوشیده باقی می ماند، و حدوداً تا نیم متر از نوک انگشتان شان پایین تر می افتاد. این به نشانه آن بود که این مردان آنقدر مهم و مرشاس هستند، آنقدر ثروتمند هستند که هیچ لزومی به این نبود که آنها به حرفه و پاکاری اشتغال بورزند. آستین های بلند يك پادآوری دائمی برای این واقعیت بود که آنها قادر به کار نبودند. البته این عمل نوعی بی اعتبار کردن و بی آبرو ساختن و خوار کردن هدف اصلی «کار» بود. کار يك نوع تمرین و انضباط محسوب می شود و انضباط امری کاملاً

ضروری است. این نظم و انضباط است که می تواند فرق میان يك هنگ از سربازان مرتب و منظم را از يك گروه بی هدف و بهم ریخته متمایز و جدا سازد. همین نظم و انضباط است که در خانه ها موجب می گردد، جوانان و نوجوانان، شهروندانی شریف باریابند. فقدان نظم و انضباط باعث پدید آمدن جوانانی با کت های جرمی سیاه می شود که بیشتر تمایل به خرابی و انهدام دارند تا هر نوع سازندگی.

من از کشور بت نام بردم که یکی از نقاطی محسوب می شد که افکار و عقاید درستی در مورد کار و کار کردن دارا نبود. اما این مطلب فقط در میان شهرنشینان مرسوم بود. در لاما کده ها این يك قانون محسوب می شد که هر شخصی (مهم نبود تا چه اندازه مقام و مرتبت والا و مهمی داشت) ناچار بود در يك زمان های اعلام شده کارهایی «بست» و «سامیانه» انجام دهد. تا قبل از حمله اشغالگران چینی ها، این يك صحنه و منظره عادی محسوب می شد که مردم يك راهب بزرگ را سرگرم نظافت کردن کف زمینی ببینند؛ یعنی بساک کردن آفتالهایی که به وسیله پایین ترین راهبان حاضر در لاما کده بر روی کف زمین ریخته شده بود. هدف این کار آموزش و تعلیم این واقعیت به آن راهب بزرگ بود که همه چیزهای موجود در روی زمین، ماهیتی زودگذر و موقتی دارند و اینکه گدای امروز می تواند شاهزاده فردا، و شاهزاده امروز می تواند گدای فردا باشد. شاید بتوان در وسط این گفته ها یادآوری نمود که بسیاری از شاهان اروپا و با نقاط دیگر جهان هم اکنون دیگر شاه یا ملکه یا شاهزاده های حکمران بر کشورهاشان نیستند. از سوی دیگر انسان به این فکر فرو می رود که بسیاری از این سران قبلی و حتی بسیاری از رؤسای جمهور، تا زمانی که

هنوز قدرت را در دست داشتند، دقت کردند تا مبالغ هنگفتی پول و دارایی برای ایامی که دیگر در رأس قدرت نیستند کنار بگذارند.

اما باز از موضوع خارج شدم، پس اجازه بدهید به سر موضوع اصلی برگردیم: کار (مهم نیست چه نوع کاری) بسیار شرافتمندانه است و هرگز هیچ نکته خفت انگیز و خوار کننده در مورد کار وجود ندارد؛ البته بشرط آنکه آن کار را با انگیزه‌هایی پاک و با این فکر که به دیگران خدمت کنیم، انجام بدهیم. بجای تشویق و تحسین آن بانوان مجتلی که در نقطه‌ای می‌نشینند و با لحن آمرانه‌ای به مستخدمین یینوایی که حقوق مکفی دریافت نمی‌کنند دستور می‌دهند و حتی يك انگشت خود را نیز برای انجام کاری بلند نمی‌کنند، بهتر است از مستخدمین متايش کنیم که تمام کارها را انجام می‌دهند و با نگاهی تحقیر آمیز به آن بانوان نظریه‌فکنیم. زیرا کارگران و مستخدمین سرگرم انجام کاری شرافتمندانه هستند حال آنکه این وضعیت در مورد این بانوان صدق نمی‌کند.

من چندی پیش مطالبی در مورد خوردن گوشت و به اصطلاح «گوشتخواری» شنیدم که ظاهراً مسأله داغ روز شده است. نقطه نظر شخصی من این است که اگر شخصی مایل به خوردن گوشت است، پس بگذارد گوشتش را بخورد و چنانچه شخصی مایل است گیاهخوار باشد و از درختها بالا برود و به جستجوی فندق و گردو بگردد، پس مانعی نیست! بگذارید این شخص هم گیاهخوار باشد و از درختان بالا برود. این مهم نیست که انسان چه می‌خورد و یا چه نمی‌خورد. فقط این مهم است که مردم افکار و عقاید (اغلب نادرست و غلط) خود را بزور بر دیگران تحمیل نکنند (خصوصاً به اشخاصی که با ادب تر از آن هستند که اعتراضی ابراز

نمایند.)

انسان يك نوع حیوان است. مهم نیست ما تاجه اندازه می‌کشیم این مسأله را با لباسهایی تمیز و زیبا و با لوازم آرایش و رنگ موهای غلط انداز از نظر پوشیده نگاهداریم: انسان یعنی مرد و زن، حیواناتی بیش نیستند: حیوانات گوشتخواری که مثل هزاران حیوانات دیگر هستند... در واقع گوشت انسان بنابه گزارشات، چیزی شبیه به مزه گوشت خوک را دارد!

ضمناً بسیاری از مردم اساساً رفتاری و خویشوار، نیز دارند. بنابراین شاید مسأله خیلی بجا و درست باشد! هنگامی که از آدمخواران سؤال می‌کنند عقیده‌شان در مورد گوشت انسان چیست، آنها پاسخ می‌دهند که گوشت يك انسان سیاهپوست طعمی شیرین دارد و عین خوک بریان شده است، حال آنکه گوشت يك انسان سفیدپوست، ظاهراً طعم و مزه‌ای، نمریزاد دلچسب دارد و تاحدودی تلخ مزه و ترشیده است!

بنابر این من پیشنهاد می‌کنم که اگر مایلید گوشت میل کنید، حتماً از ابتکار خودداری نکنید. اگر هم که مایل هستید گیاهخواری و یا حتی هلفخواری کنید باز هم کاملاً آزادید؛ اما سعی نکنید هرگز عقاید و افکار تان را به دیگران تحمیل کنید و نظریه‌های خود را بقبولانید. این يك واقعیت تأسف بار است که اغلب آن دسته از افرادی که گیاهخوار هستند و یا به غذاهای بهداشتی اهمیت زیادی می‌دهند، اکثراً در نظریه‌های خود اغراقی عمل می‌کنند؛ بطوریکه انگار با خشونت و خدشت بخشیدن به گفته‌های خود، می‌توانند خود را نیز متقاعد سازند! اینطور به نظر می‌رسد که آنها يك مشت افراد یکدنده و لجباز هستند و خودشان هم مطمئن نیستند آیا راه

درست و صحیحی را پیش گرفته اند با غیر. اینگونه اشخاص حاضر نیستند از چیزی بگذرند، ضمناً مایل نیستند گیاهخوار بمانند اگر قرار باشد دیگران کماکان به خوردن گوشت ادامه دهند.

در واقع این تنها يك مسأله انتخاب است و موجب آسیب و آزار شخص نمی شود.

حال که به بحث در مورد گوشتخواری پرداخته ایم بد نیست اندکی راجع به همین موضوع صحبت کنیم. گوشتخواری شامل کشتن است و اجازه بدهید يك نکته مهم دیگر را هم ذکر کنم، بعضی از مردم می گویند که نباید حتی يك حشره كوچك و بی آزار را کشت. آنها معتقدند هرگز نبایستی گاو یا اسبی را کشتار نمود و اساساً جان هیچ موجودی را نباید گرفت. این باعث می شود به این فکریفتیم که نکند کشتن يك پشه مالاریا که ممکن است ما را مبتلا به این بیماری نماید، نیز گناه تلقی می شود یا خیر و آیا مرتکب عملی جنایت آمیز شده ایم یا نه. حتی در مواقع براسنی افراط گونه، ممکن است دستخوش این فکر شویم که آیا کار درستی است که انسان واکنشی بخود می زند تا از شر و پروس بخصوصی در امان بماند؟ آیا این کار گناه محسوب نمی شود؟ زیرا اگر بخواهیم بنا به اعتقادات اینگونه افراد افراطی عمل کنیم، پس میکروب و وپروس هم «جاندار» هستند. پس آیا کشتن میکروب سرطانی یا صل نیز يك عمل جنایت آمیز حساب می شود؟ آیا ما گناهکارانی بزرگ هستیم که سعی می کنیم دارو و درمانی برای سرماخوردگی بیابیم؟ مگر نه اینکه با معالجه و درمان هر نوع بیماری ما در حین از بین بردن حیات هستی هستیم؟

پس نتیجه می گیریم که در مورد اینگونه مسائل بایستی معقولانه و

منطقی به تفکر و اندیشه پردازیم و رفتاری عاقلانه ارائه دهیم.

گیاهخواران اعتقاد دارند که ما نبایستی حیات و جان هیچ موجودی را بگیریم. خوب! لازم به ذکر است که يك کلمه هم جان دارد، بنابراین اگر کلمی را از روی زمین بکنیم تا بخوریم، ما حیات و هستی را نابود ساخته ایم که قادر به جایگزینی آن نیستیم. اگر سیب زمینی برداریم و یا يك صافه کرپس از زمین بکنیم، باز هم به نابودی جان و هستی ادامه داده ایم. بنابراین به همان اندازه که گوشتخواران جان و هستی موجودات دیگر را می گیرند، گیاهخواران نیز بنوبه خویش جان و هستی گیاهان را می گیرند. پس چرا عاقلانه رفتار نکنیم و آن چیزهایی را بخوریم که بدن به آنها نیاز دارد؟

اغلب اعلام شده است که يك بودیست واقعی و معتقد هرگز گوشت نمی خورد و در اینجا با شتاب موافقت خود را اعلام می کنم که بسیاری از بودیست ها گوشت نمی خورند. البته اغلب علت و دلیل آن به این خاطر است که بودجه و توانایی مالی اینکار را ندارند! دین و آئین بودیسم در کشورهای بسیار فقیر و تنگدست شکوفا شد. برای مثال، در تبت، گوشت يك نوع غذای بسیار مجلل و شاهانه ای محسوب می شد که تنها ثروتمندترین از میان ثروتمندان می توانستند آنرا برای خود فراهم آورند. مردم ساده و عام از دامها^۱ و سبزیجات استفاده می کردند، در حالی که همین سبزیجات نیز بعنوان يك سری غذاهای ثروتمندان محسوب می شد. طبعاً راجبان و لاماها که به اینگونه غذاهای «شاهانه» عادت نداشتند فقط

۱- Tsamya غذای تبتی مشکل از کسره شور (با روغن) جای وجو که

مخلوط می شوند و غذای اصلی لاماها محسوب می شود. ۲

با «تسامح» زنده می‌مانند و بس، اما رهبران این مذهب برای آنکه کاری کنند تا این غذا به مذاق آنها خوشتر بیاید، اعلام کردند که خوردن گوشت کلاً حرام و ممنوع است. به این ترتیب، اشخاصی که هرگز امید خربداری گوشت را پیدانمی‌کردند، با این اعتقاد که از خط مشی مذهبی وصال‌خانه‌ای پیروی می‌کردند، احساس نشاط و خوشحالی و رضایت می‌نمودند! من احساس می‌کنم اینهمه صحبت و گفتگو در مورد گوشت و غیره اساساً بی‌مورد و بی‌فایده است و چنانچه شخصی مایل به خوردن گوشت است، بگذارد بخورد! و چنانچه گياه‌خواری مایل است يك ساقه کرفس بخورد، بگذارد کرفس را بخورد، بشرطیکه کاری به کار دیگران نداشته باشد.

بهمان نسبت، چنانچه شخصی مایل نیست حشره‌ای را بکشد و ترجیح می‌دهد بجای معالجه بیماری‌اش اجازه دهد تا ویروس سرطان یا سل در بدنش رشد کند، بگذارد کارش را دنبال کند؛ این حق انتخاب خود او است.

من اغلب نامه‌هایی دریافت می‌کنم که در آنها افرادی با ناراحتی و نگرانی شدید برایم تعریف می‌کنند که چطور فلان شخص (از خانواده یا دوستانشان) شدیداً محتاج کمک و مساعدت هستند (و یا نیاز به پند و اندرز می‌باشند) و اینکه چطور می‌توانند شخصی را هیپنوتیزم کنند یا او را وادار به انتخاب رویه‌ای دیگر در زندگی نمایند. من در اینگونه موارد هرگز کمک و یاری ارائه نمی‌دهم زیرا شدیداً عقیده دارم که سعی در تأثیر گذاشتن شخصی دیگر، تا به‌مسیری دیگر بیفتد، امری بسیار نادرست و اشتباه است. برای مثال در همین کتاب حاضر، يك سری اطلاعات و دانشی تحت اختیار همگان قرار گرفته است. من نقطه نظرات و عقاید

را بازگو نموده‌ام، ضمناً از آموخته‌هایم برایتان صحبت کرده‌ام، اما به هیچ وجه سعی ندارم شما را وادار به اعتقاد پیدا کردن به سخنانم نمایم. اگر این کتاب را می‌خوانید، احتمالاً خود را برای گوش دادن به مطالب و بیانات من آماده نموده‌اید. و اگر هم نمی‌خواهید گوش شنوایی داشته باشید بستن این کتاب امری بسیار ساده و سهل است.

اگر از شما بخواهند عقیده‌تان را در مورد موضوع بخصوصی ارائه دهید، عقیده‌تان را بازگو نمایید، اما سعی نکنید عقاید خود را بر دیگران تحمیل کنید. پس از ارائه عقیده‌تان موضوع صحبت را عوض کنید، زیرا نمی‌دانید آن شخص مسیر زندگی‌اش را چگونه تنظیم و ترتیب داده است. اگر می‌خواهید شخصی را متقاعد سازید تا کاری را انجام دهد که میلی به انجام آن ندارد، در آن صورت با «کارمای» آنها گریبانگیر می‌شوید. و ممکن است کارمای آنها ابداً مطبوع و دلپذیر نباشد!

مایلم نکته‌ای را در مورد حیوانات در اینجا ذکر کنم بسیاری از مردم، حیوانات را فقط به عنوان موجوداتی می‌دانند که بر روی چهارپا راه می‌روند و بس. مردم حیوانات را به عنوان موجوداتی احق و بی‌مغز می‌دانند زیرا قادر به تکلم به زبان انگلیسی، فرانسوی یا آلمانی و اسپانیایی نیستند. اما از سویی دیگر، حیوانات نیز انسان‌ها را به عنوان موجوداتی ابله و بی‌مغز می‌دانند!

اگر شما حقیقتاً نله پاتیک بودید و از این قوه مافوق طبیعی برخوردار بودید، پی می‌بردید که حیوانات براستی حرف می‌زنند، و مهم‌تر از همه، خیلی عاقلانه‌تر و هوشمندانه‌تر از بسیاری از انسان‌ها حرف می‌زنند! بعضی

از دانشمندان (که در مجلهٔ «ساینتیفیک آمریکن»^۱ از آنها صحبت شده است) کشف کرده‌اند که زنبورها يك نوع زبان مخصوص بخود را دارند. زنبوران قادرند يك سری دستورات كاملاً دقیق و مشخصی را به يكديگر صادر نمایند و حتی کنفرانس‌هایی نیز تشکیل می‌دهند!

بعضی دیگر از دانشمندان به دلفین‌ها جلب شده‌اند (خصوصاً به زبان عجیب آنها که در واقع تولید يك سری اصوات عجیب است) این صداها را روی ضبط صوت‌هایی ضبط کردند و بعد با سرعت‌های مختلفی آنها را پخش نمودند. در يك سرعت بخصوص، مکالمهٔ دلفین‌ها بسیار شباهت به صحبت و حرف زدن انسان‌ها داشت.

حیوانات، ماهیت‌هایی هستند که به این جهت بر روی زمین آمده‌اند تا با يك شکل خاص و در يك قیافهٔ خاص، وظیفهٔ بخصوصی را که باید انجام بدهند، در بهترین شرایط ممکن برای پیشرفت و تکاملشان به انجام برسانند. من بسیار خوش اقبال بودم که با دو گربهٔ سیاهی همخانه شوم. دو گربه که به نحو حیرت‌انگیزی دارای قوهٔ تله‌پاتی هستند. بعد از تجربیات فراوان اینك كاملاً امکان‌پذیر و میسر شده است با این دو گربه گفتگوها و صحبت‌هایی داشته باشم که هیچ فرقی با مکالمات و صحبت‌های من با انسان‌ها ندارد (البته با انسان‌هایی باهوش و هوشمند!)

گاهی از اوقات خواندن افکار این گربه‌های سیاهی در ارتباط با عقایدی که نسبت به ما انسان‌ها دارند، هیچ جالب و لذت‌آفرین نیست! اگر انسان، حیوانات را هم‌طراز خود بداند که در اشکال و قیافه‌های متفاوتی از ما به این دنیا آمده‌اند، بر احنی می‌شود با آنها مانوس شد و در

1- Scientific American

مورد مسائلی با آنها به گفتگو پرداخت که در شرایط دیگر کاملاً غیر ممکن بنظر می‌رسد.

برای مثال يك سنگ از دوستی با انسان لذت می‌برد. سنگ دوست دارد فرمانبردار باشد زیرا در این صورت از انسان تعریف و تحسین می‌شنود. از سوی دیگر يك گربه سیامی احساس تحقیر زیادی نسبت به انسان‌ها می‌کند. زیرا يك انسان در برابر توانایی‌های يك گربه سیامی، کاملاً بی‌دست و پاه می‌ماند. گربه سیامی دارای قدرت‌های مافوق طبیعی خارق‌العاده و شگفت‌انگیزی می‌باشد و قوه تله‌پاتیکی‌اش غیر قابل انکار است. بنابراین چرا نیاید و با گربه‌تان رابطه خوبی برقرار سازید (و یا با سگتان یا اسب‌تان اگر واقعاً خواستار این باشید که با تله‌پاتی با حیوان مورد نظرتان مکالمه و ارتباط برقرار نمایید. و چنانچه به این کار عمیقاً معتقد باشید، بر راحتی موفق به انجام این کار می‌شوید.

به این ترتیب به پایان این کتاب می‌رسیم، امیدوارم که این آخرین مشارکت ما نباشد. این کتاب آموزشی يك سری تعلیمات علمی بودند که امیدوارم به شما نشان داده و ثابت کرده باشد تمام این به اصطلاح پدیده‌های متافیزیکي، تا چه اندازه معمولی، تا چه اندازه ساده و آسان هستند من در صدد نوشتن کتاب دیگری هستم که با موضوعاتی در مورد سبك و شیوه سنتی این پدیده‌ها به بحث و گفتگو می‌پردازد و در آن کتاب نام‌ها و اسامی، به زبان سانسکریت خواهد آمد. من به شما توصیه می‌کنم که کتاب فعلی را بخوبی مطالعه کنید و کتاب بعدی را از نظر دور نگه‌دارید زیرا به نفع و سود شما است که آن کتاب مکمل این کتاب آموزش فعلی را نیز مطالعه نمایید. گمان می‌کنم اگر تا این حد با من همراه بودید،

بدون شك باز هم مایلند جلوتر از حد فعلی بیایید و باز هم پیشرفت کنید.
بنابراین به شما نخواهم گفت: «بدرود» و یا «خدا حافظ» زیرا
امیدوارم باز هم شما را ببینم. اجازه بدهید بقول اسپانیایی‌ها بگویم:
«هاسا لایستا»^۱ یا به امید دیدار!

لوسانگ رامبا

1- Hasta la Vista

